



اعجاز قرآن

شرح نامه آیه الله میرزا مهدی اصفهانی رحمته الله علیه به شاهزاده افسر
براساس درس گفتارهای استاد محمد بیابانی اسکویی

به اهتمام:

عباس شاه منصوری



انتشارات نبأ

سرشناسه:	بیابانی اسکویی، محمد، ۱۳۴۱ - .
عنوان قراردادی:	اعجاز قرآن، شرح.
عنوان و نام پدیدآور:	اعجاز قرآن: شرح نامه آیه الله میرزا مهدی اصفهانی رحمته الله علیه به شاهزاده افسر بر اساس درس گفتارهای استاد محمد بیابانی اسکویی / به اهتمام عباس شاه منصوری
مشخصات نشر:	تهران: موسسه فرهنگی نبأ، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری:	۳۸۴ ص.: نمونه.
شابک:	ISBN: 978-600-264-069-7
بها:	۲۰۰،۰۰۰ ریال.
وضعیت فهرست نویسی:	فیبا.
یادداشت:	کتابنامه: ص. [۳۵۹] - ۳۶۳؛ همچنین بصورت زیرنویس.
یادداشت:	نمایه.
یادداشت:	چاپ اول.
موضوع:	اصفهانی، میرزا مهدی، ۱۲۶۳ - ۱۳۲۴. دیدگاه درباره اعجاز قرآن.
موضوع:	اصفهانی، میرزا مهدی، ۱۲۶۳ - ۱۳۲۴. نامه ها.
موضوع:	Qur'an - Miracles
شناسه افزوده:	شاه منصوری، عباس، ۱۳۵۶ - ، abbas, shahmansoori، گردآورنده.
رده بندی کنگره:	۶ الف ب / ۸۶ BP
رده بندی دیویی:	۲۹۷ / ۱۵۸
شماره کتابشناسی:	۴۳۰۲۱۴۷



انتشارات نبأ

اعجاز قرآن: شرح نامه آیه الله میرزا مهدی اصفهانی رحمته الله علیه به شاهزاده افسر بر اساس درس گفتارهای استاد محمد بیابانی اسکویی

به اهتمام: عباس شاه منصوری

ویراستار علمی: عبدالحسین طالی

ویراستار فنی و گرافیک: علی کسرائیان

حروفچینی: اصغر دوازده امامی

چاپ اول: ۱۳۹۵

چاپ و صحافی: دالاهو و صالحانی

قیمت: ۲۰۰،۰۰۰ ریال

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

ناشر: انتشارات نبأ: تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، خیابان شبستری، خیابان ادیبی، شماره ۲۶،

تلفن: ۷۷۵۰۴۶۸۳ (۰۲۱) / ۷۷۵۰۶۶۰۲ (۰۲۱) صندوق پستی: ۳۷۷ / ۱۵۶۵۵

نشانی سایت انتشارات نبأ <http://nabacultural.org>

ISBN: 978-600-264-069-7

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۶۴-۰۶۹-۷

فهرست مطالب

مقدمه	۱۳
متن نامهٔ مرحوم میرزا در پاسخ به سؤال شاهزاده افسر	۲۷
گفتار اول: کلیات	۵۵
برخی حکمت‌های معجزات	۵۷
علوم و معارف الهی؛ وجه اعجاز قرآن	۵۸
انگیزهٔ تأکید بیش از حدّ به جنبهٔ فصاحت و بلاغت قرآن از سوی حاکمان جور	۵۹
تقابل انبیاء الهی با معلومات فلسفی - عرفانی	۶۰
دین، یک واحد منسجم و نه اجزائی منفک از هم	۶۱
تقابل میان انبیاء الهی و شیطان رجیم	۶۲
سؤال شاهزاده افسر و پاسخ مرحوم میرزا	۶۴
خودآزمایی:	۶۴
گفتار دوم: ظهور فلسفهٔ یونان	۶۵
متن	۶۷
شرح	۶۸
ریشهٔ مشترک عرفان و فلسفه	۶۸
دیدگاه وحدت وجودی؛ دیدگاهی مادی‌گرایانه	۷۲
خودآزمایی:	۷۶
گفتار سوم: وجه اعجاز؛ علوم الهیهٔ جدید در برابر علوم بشری قدیم	۷۷
بخش اول	۷۹

متن	۷۹
شرح	۸۱
وجه اعجاز قرآن کریم	۸۱
تغایر حکمت قرآنی با آنچه در علوم بشری حکمت خوانده شده	۸۲
تقدس واژه‌ها	۸۷
عمومیت خطاب قرآن و اختصاصی بودن زبان فلسفه	۸۹
خودآزمایی:	۹۰
بخش دوم	۹۱
عدم نیاز به فلسفه و عرفان بشری در فهم واژگان قرآنی	۹۱
موعظه: روش قرآن در بیان معارف	۹۳
انبیاء علیهم السلام: تنها مرجع برای حیات طیبه	۹۴
بزرگ‌ترین ظلم	۹۶
بنیاد معرفت	۹۷
خودآزمایی:	۱۰۱
گفتار چهارم: وصف قرآن به نور، رحمت و بصائر	۱۰۳
بخش اول	۱۰۵
متن	۱۰۵
شرح	۱۱۰
تقابل حکمت و علم الهی با حکمت و فلسفه و عرفان	۱۱۰
خودآزمایی:	۱۱۴
بخش دوم	۱۱۵
امر به ایمان چه نوع امری است؟	۱۱۵
رحمت عام و خاص الهی	۱۱۷
وجه سختی ایمان	۱۱۸
خودآزمایی:	۱۲۳
گفتار پنجم: تازگی قرآن	۱۲۵

متن	۱۲۷
شرح	۱۲۷
خودآزمایی:	۱۳۱
گفتار ششم: تعجیز به حکمت و هدایت الهی	۱۳۳
بخش اول	۱۳۵
متن	۱۳۵
شرح	۱۳۷
تسری ویژگی‌های قرآن در همه اجزائش	۱۳۷
ممنوعیت تفکر در قرآن از جنبه فعل الله بودنش	۱۳۹
خودآزمایی:	۱۴۲
بخش دوم	۱۴۳
تحدی کتب الهی به جنبه هدایتی آنها	۱۴۳
خودآزمایی:	۱۴۹
گفتار هفتم: سیاست حاکمان غاصب در مورد علوم قرآنی و حاملان این علوم	۱۵۱
متن	۱۵۳
شرح	۱۵۴
وجه ارتباط قرآن و حاملان علومش	۱۵۴
سیاست غاصبان ولایت الهی در مورد علوم قرآنی	۱۵۶
خودآزمایی:	۱۵۷
گفتار هشتم: اهل بیت (علیهم السلام) و اظهار علوم قرآن	۱۵۹
متن	۱۶۱
شرح	۱۶۱
ابراز سلطنت علمی توسط اهل بیت (علیهم السلام)	۱۶۱
خودآزمایی:	۱۶۵
گفتار نهم: خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ذی قار	۱۶۷
بخش اول	۱۶۹

متن	۱۶۹.....
نکاتی مهم در این خطبه (۱)	۱۷۴.....
خودآزمایی:	۱۸۰.....
بخش دوم	۱۸۱.....
نکاتی مهم در این خطبه (۲)	۱۸۱.....
خودآزمایی:	۱۹۵.....
گفتار دهم: حضور در محضر الهی و مشاهده فعل او	۱۹۷.....
متن	۱۹۹.....
شرح	۱۹۹.....
جهل مردم؛ حکمت نزول قرآن و رعایت الوهیت خدا عامل معرفت فعل خداوند	۱۹۹.....
تباین علوم الهی با معلومات فلسفی - عرفانی	۲۰۲.....
خودآزمایی:	۲۰۳.....
گفتار یازدهم: محیرالعقول بودن معارف قرآنی	۲۰۵.....
متن	۲۰۷.....
شرح	۲۰۷.....
خودآزمایی:	۲۱۰.....
گفتار دوازدهم: تفاوت حکمت الهی با فلسفه و عرفان	۲۱۱.....
متن	۲۱۳.....
شرح	۲۱۴.....
خودآزمایی:	۲۱۹.....
گفتار سیزدهم: نتیجه تذکر به معرفه الله	۲۲۱.....
متن	۲۲۳.....
شرح	۲۲۳.....
خودآزمایی:	۲۲۵.....
گفتار چهاردهم: نهی قرآن از مخالفت با عقل	۲۲۷.....

متن	۲۲۹
شرح	۲۳۹
خودآزمایی:	۲۴۶
گفتار پانزدهم: اتمام حجت بر مخالفان عقل و بشارت به پیروان آن	۲۴۷
متن	۲۴۹
شرح	۲۵۳
اتمام حجت بر مخالفان عقل	۲۵۳
بشارت به پیروان عقل	۲۵۴
اطاعت از رسول؛ همان اطاعت از خداوند است	۲۵۸
خودآزمایی:	۲۵۹
گفتار شانزدهم: منحصر به فرد بودن معارف الاهیّه در موضوع معرفه الله	۲۶۲
متن	۲۶۳
شرح	۲۶۳
خودآزمایی:	۲۶۹
گفتار هفدهم: عقل، ایمان، معرفت فطری	۲۷۱
متن	۲۷۳
شرح	۲۷۴
عقل، ایمان، معرفت فطری	۲۷۴
کشف بطلان دیدگاه فلاسفه و عرفا در باب خلقت براساس معرفت فطری	۲۷۶
شهود عاملیت خداوند تعالی در شهودش	۲۷۸
خودآزمایی:	۲۷۹
گفتار هجدهم: رها شدن از اندیشه بشری؛ نخستین قدم در فهم معارف الهی	۲۸۱
متن	۲۸۳
شرح	۲۸۵
تخلیه از اندیشه‌های بشری قدم نخست در فهم معارف الهی	۲۸۵
فهم آیات قرآن در سایه معرفت فطری به خداوند تعالی	۲۸۸

تسبیح؛ رمز استقرار بر معرفت الله و تفکر در خدامکری شیطانی برای خروج از این معرفت ۲۸۹	
خودآزمایی:.....	۲۹۰
گفتار نوزدهم: معرفه الله، تسبیح و تنزیه	۲۹۱
متن	۲۹۳
شرح	۲۹۶
خودآزمایی:.....	۲۹۸
گفتار بیستم: شهادت خداوند به نبوت نبی	۲۹۹
متن	۳۰۱
شرح	۳۰۳
خودآزمایی:.....	۳۰۵
گفتار بیست و یکم: رابطه ایمان و فهم	۳۰۷
متن	۳۰۹
شرح	۳۱۰
تقدم فهم برایمان و رابطه این دو با هم	۳۱۰
تقابل معارف الهی با معلومات فلسفی - عرفانی در مبنای معرفت	۳۱۵
خودآزمایی:.....	۳۱۶
گفتار بیست و دوم: نظام تعلیم و تربیت الهی	۳۱۷
متن	۳۱۹
شرح	۳۲۸
خودآزمایی:.....	۳۲۹
گفتار بیست و سوم: معرفت کمالات الهی به عین معرفت خدا و تخالف آن با دیدگاه های	
فلاسفه و عرفا	۳۳۱
متن	۳۳۳
شرح	۳۳۴
خودآزمایی:.....	۳۳۷
گفتار بیست و چهارم: معرفه الله و معرفت به اولیاء الله	۳۳۹

۳۴۱		متن
۳۴۲		شرح
۳۴۳		خودآزمایی:
۳۴۵		ضمائم
۳۴۵		۱. زندگینامه شاهزاده افسر
۳۴۵		۲. تصویر نسخه اعجاز نامه به خط مرحوم میرزای اصفهانی
۳۵۷		فهرست منابع
۳۶۵		نمایه آیات
۳۷۷		نمایه روایات
۳۸۱		اعلام



مقدمه

مقدمه

اگر قرار باشد دمی از اندیشه و نظریه پردازی های بشری فاصله گرفته و رو به سوی خالق متعال نماییم تا از آن آستان در کسب دیدگاه و بنیان نهادن اندیشه ای استوار بهره مند شویم، یقیناً اولین گزینه ای که مبنای چنین سودایی قرار می گیرد، خود کلام الهی است که در قالب قرآن کریم تجلی یافته و پیامبر خاتمش مسئول ابلاغ و تبیین آن گردیده است.

معرفت ما به خداوند تعالی نویدگران است که با رجوع به کلام الهی یقیناً باید با معارفی روبرو شویم که متمایز از اندیشه های بشری بوده و بشر را یارای آن نیست که بتواند چنین کتابی با معارف خاص خود ارائه نماید. قرآن خود نیز به این امر اشاره داشته و از مخالفان خود می خواهد که اگر می توانند سوره یا آیاتی مانند این کتاب بیاورند.

اما نظری مختصر در آنچه از اندیشه های رایج و دارج در میان اندیشمندان مسلمان بر ما آشکار می سازد، حاکی از تفاوتی اساسی است میان آنچه مورد انتظار بود و آنچه نزد اندیشمندان این عرصه ارائه شده است. آنچه از قرآن نزد اندیشه های بشری ملاحظه می شود، حاکی از خطاپذیری و بی اعتباری این اندیشه هاست تا این که معارف الهی و بی همانند ارائه شود. در چنین دیدگاه هایی اگرچه از قرآن و تفسیر قرآن سخن می رود، اما آنچه ارائه می شود همان معلومات خطاپذیری است که مکتسب بشر بوده و بر قرآن تطبیق می شود.

اندک نمونه های شایع مُثَبِّتِ این ادعا از این قرارند؛ تطبیق هیأت بطلمیوسی بر آسمان های هفتگانه و عرش و کرسی نامبرده شده در قرآن توسط فلاسفه مسلمان؛ تطبیق دیدگاه وحدت وجودی یونانیان و عرفای یهودی و غیرهم بر آیاتی همچون ﴿وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ﴾^(۱) توسط عرفا

از قدیم الایام تا به حال، و نیز در دوران جدید تطبیق مباحث علوم جدید بر آیات قرآن استمراری
براین نحوه نگاه به قرآن است؛ اندکی از این تطبیق‌ها از این قرارند:
- در زمینه علوم تجربی تفسیر آیه:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا
حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْتَنَا صَالِحًا لَتَكُونَنَّ مِنَ
الشَّاكِرِينَ﴾^(۱)؛

او کسی است که شما را از یک شخص آفرید؛ و از او همسرش را قرار داد تا بدان آرام
گیرد. و هنگامی که او را تحت پوشش قرار داد، با حملی سبک باردار شد، و با آن (بار
سبک، مدتی) گذراند، و هنگامی که سنگین شد، (هر دو) از خدایی که پروردگارشان
است، خواستند: «اگر [فرزند] شایسته‌ای به ما دهی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم
بود.»^(۲)

به حالت آرامش میان الکترون و پروتون‌ها.^(۳)

- و تفسیر «لوح محفوظ» در آیه:

﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ﴾^(۴)؛

بلکه آن (قرآن) خواندنی [و] با عظمت است * که در صفحه نگهداری شده (علم
الهی) موجود است.

به فضای اثیری.^(۵)

- در زمینه اقتصاد، تفسیر آیه زیر به ضرورت آشنایی با علم اقتصاد.^(۶)

۱. سورة اعراف، آیه ۱۸۹.

۲. ترجمه آیات همانند ترجمه آیات متن رساله، برگرفته از ترجمه آقای محمدعلی رضایی اصفهانی و همکاران
می باشد.

۳. نوفل، عبدالرزاق، قرآن و العلم الحديث، ص ۱۳۵.

۴. سورة بروج، آیات ۲۱ - ۲۲.

۵. عیجوز، محی الدین، معالم القرآن فی عوامل الاکوان، ص ۳۹۸.

۶. عباس نژاد، محسن، مبانی و مقدمات رابطه قرآن و علوم روز، ص ۳۵۱.

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِئُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصِلَهَا قَالَ أَنْتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مِمَّا سَأَلْتُمْ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاءُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾^(۱)؛

«و (یاد کنید) هنگامی را که گفتید:» ای موسی! بر یک غذا شکیبایی نمی‌کنیم، پس برای ما از پروردگارت بخواه تا از آنچه زمین می‌رویاند، از سبزی‌اش و خیارش و سیرش و عدسش و پیازش، برای ما بیرون آورد. «(موسی) گفت:» آیا چیزی را که آن پست‌تر است، جایگزین چیزی می‌کنید که آن بهتر است. در شهری فرود آیید چرا که آنچه خواستید (در آنجا) برای شما هست. «و (نشان) خواری و بینوایی بر آنان زده شد و باز گرفتار خمشی از جانب خدا شدند، این بخاطر آن است که آنان همواره به نشانه‌های خدا کفر می‌ورزیدند، و پیامبران را به ناحق می‌کشتند، این از آن روی بود که نافرمانی کردند و همواره [از حد] تجاوز می‌کردند.

- در زمینه حقوق، تفسیر آیه:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾^(۲)؛

به یقین انسان را در بهترین (نظام معتدل و) استوار آفریدیم.

به اصل کرامت انسانی.^(۳)

و تفسیر آیه ذیل به مبانی حقوق بین‌الملل اسلامی.^(۴)

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^(۵)؛

۱. سوره بقره، آیه ۶۱.

۲. سوره تین، آیه ۴.

۳. عباس نژاد، محسن، مبانی و مقدمات رابطه قرآن و علوم روز، ص ۳۶۳.

۴. عباس نژاد، محسن، مبانی و مقدمات رابطه قرآن و علوم روز، ص ۳۶۷.

۵. سوره اعراف، آیه ۱۵۸.

بگو: ای مردم! در حقیقت من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم آن (خدایی) که فرمانروایی آسمان ها و زمین، فقط برای اوست، هیچ معبودی جز او نیست، زنده می کند و می میراند، پس ایمان آورید به خدا و فرستاده اش، پیامبر درس نخوانده ای که به خدا و کلماتش ایمان دارد و از او پیروی کنید تا شاید شما راهنمایی شوید.

- در زمینه علوم اجتماعی، تفسیر آیه:

﴿أَمَرَ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَاتَهُمْ﴾^(۱)؛

بلکه کسانی که در دل هایشان [نوعی] بیماری است، پنداشتند که خدا کینه هایشان را (آشکارا) بیرون نمی آورد؟

به ادراک اجتماعی.^(۲)

- در زمینه علوم فضایی، تفسیر آیه ای که در پی می آید به تسخیر ماه^(۳)

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ﴾^(۴)؛

خدا کسی است که آسمان ها را، بدون ستون هایی که آنها را ببینید، برافراشت سپس بر تخت (جهان داری) تسلط یافت و خورشید و ماه را رام ساخت، هر کدام تا سرآمد معینی روانند. به تدبیر کارها پرداخت آیات (و نشانه های خود) را شرح می دهد تا شاید شما به ملاقات پروردگارتان یقین پیدا کنی.

- در زمینه علوم سیاسی، تفسیر آیه ۱۵۹ آل عمران که در پی می آید به جایگاه اکثریت در

نظام سیاسی.^(۵)

﴿فِيمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَأْمُرْ بِهِمْ لَبِثَ لَعَلَّكَ غَالِيًا غَالِيًا غَالِيًا لَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ

فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ

الْمُتَوَكِّلِينَ﴾^(۶)؛

۱. سورة محمد ﷺ، آیه ۲۹.

۲. عباس نژاد، محسن، مبانی و مقدمات رابطه قرآن و علوم روز، ص ۳۷۶.

۳. عباس نژاد، محسن، مبانی و مقدمات رابطه قرآن و علوم روز، ص ۳۹۳.

۴. سورة رعد، آیه ۲.

۵. عباس نژاد، محسن، مبانی و مقدمات رابطه قرآن و علوم روز، ص ۴۰۴.

۶. سورة آل عمران، آیه ۱۵۹.

و به سبب رحمتی از جانب خدا با آنان نرم خو شدی و اگر (بر فرض) تندخویی سخت دل بودی، حتماً از پیرامونت پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برای شان آمرزش بخواه و در کار [ها] با آنان مشورت کن و هنگامی که تصمیم گرفتی، پس بر خدا توکل کن چرا که خدا توکل کنندگان را دوست می دارد.

- در زمینه علوم پزشکی، تفسیر «طیر» در آیه:

﴿وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾^(۱)؛

و پرندگانی دسته دسته بر آنان فرستاد.

به حشره حامل میکروب بیماری.^(۲)

- در زمینه روانشناسی، تفسیر آیه زیر به جن زدگی و اختلال های روحی و روانی.^(۳)

﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ
ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ
مِّن رَّبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ﴾^(۴)؛

کسانی که ربا می خورند، بر نمی خیزند مگر همانند برخاستن کسی که شیطان بر اثر تماس، دیوانه (و آشفته سر) ش کرده است. این، بدان سبب است که آنان گفتند: معامله فقط همانند ریاست. و حال آن که خدا معامله را حلال کرده، و ربا را حرام نموده است. و هر کس پندی از جانب پروردگارش به او رسد و (به ربا خواری) پایان دهد، پس آنچه (از سود در) گذشته (بدست آورده) فقط از آن اوست و کارش با خداست و [لی] کسانی که [به ربا خواری] باز گردند، پس آنان اهل آتشند. [و] آنان در آنجا ماندگارند.

۱. سوره فیل، آیه ۳.

۲. عبده، محمد، تفسیر جزء عم، ص ۱۶۱.

۳. نوفل، عبدالرزاق، قرآن بر فراز اعصار، ص ۱۵۱-۱۵۷.

۴. سوره بقره، آیه ۲۷۵.

- در زمینه علوم نظامی، تفسیر آیه زیر به ماهواره های جنگی.^(۱)

﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾^(۲)؛

ای گروه جن و انسان! اگر می توانید از اطراف آسمان ها و زمین نفوذ کنید، پس نفوذ کنید، (ولی) جز با تسلط نفوذ نمی کنی.

- در زمینه علوم عمرانی، تفسیر آیه:

﴿وَأُخْرِجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا﴾^(۳)؛

و زمین (بار) گران بارش را بیرون آورد.

به استخراج نفت و گاز.^(۴)

خلاصه آن که چنین نگرش هایی که از همان ابتدای اندیشه بشری نسبت به قرآن وجود داشته، موضعی دوگانه را نسبت به این کتاب الهی پیش روی اندیشمندان مسلمان قرار داد؛ این متفکران از یک سو قائل به الهی بودن چنین کتابی بوده و مطابق با نص قرآن، بشر را عاجز از هموردی با آن می دانستند؛ و از سویی دیگر هرچه از این کتاب به دست می آوردند همان چیزهایی بود که از قدیم الایام نزد بشر بوده و هیچ رنگ الهی در آن ها مشهود نبود و از این جهت دستخوش تغییر و تغیر نیز بوده اند. آیا وحدت وجود قدمتی به سابقه فکر بشری ندارد؟ آیا مکتوبات هندوان، آثار یونانیان، افکار بودائیان مشحون از این نحوه تفکر نیست؟ تصویرسازی درباره فلکیات و نجوم آسمانی غیر از همان خیال پردازی های قدیمی بشر چیز دیگریست؟ محدود شدن در مادیات و طبیعت و ارجاع تمام حوادث به همین محدوده تنگ دنیا با کدام پیام قرآن همخوانی دارد؟ تفسیرهای اومانیستی بشر امروزه و تصویب معلومات جامعه شناسانه، روان شناسانه، حقوق گرایانه و... بر همین مبنای انسان گرایانه چگونه با روح قرآن همخوانی دارد؟

۱. مروه، یوسف، العلوم الطبيعية فی القرآن، ص ۱۶۸.

۲. سورة الرحمن، آیه ۳۳.

۳. سورة زلزال، آیه ۲.

۴. ابوحجر، احمد عمر، التفسیر العلمی للقرآن فی المیزان، ص ۴۴۶.

متفکران فوق الذکر از آنجایی که بر اساس مبنایشان جایی برای بی‌هماندی قرآن با آنچه نزد بشر بود باقی نمی‌گذاشتند، لذا برای رفع تناقض مبنای فکری شان با آنچه نصوص دینی بر آن تأکید داشتند، بی‌هماندی قرآن را از علوم و معارفش جدا نموده و به دنبال راهی دیگر برای اثبات اعجاز برآمدند. با نظر در آرائی که در وجه اعجاز قرآن بیان شده می‌توان گفت دیدگاه‌های ارائه شده در دو نکته با هم اشتراک دارند؛ اول آن که هیچکدام به علوم و وجه هدایتگری قرآن توجه ندارند و دوم این که با ارجاع اعجاز قرآن به ظواهر آیات، تبیینی روشن و متقن از اعجاز قرآن نداشته‌اند. نظری مختصر در دیدگاه‌های ارائه شده در این باب، خود شاهدهی روشن بر این ادعاست.

مهم‌ترین و پرتطرفدارترین وجهی که برای اعجاز قرآن ذکر شده، همان فصاحت و بلاغت آن است. خطابی در این مورد می‌گوید:

اکثریت به اعجاز قرآن از حیث بلاغت نظر داده‌اند، اما در بیان تفصیلی، هر کس ذوق و نظر خود را حاکم کرده و در نتیجه اختلافات پیش آمده است.^(۱)

علامه مجلسی رحمته الله علیه نیز در این باب می‌نویسد:

در باب وجه اعجاز، جمهور از عامه و خاصه، از جمله شیخ مفید قدس سره بر این باورند که اعجاز قرآن از آن جهت است که در اوج فصاحت و بالاترین درجه بلاغت قرار دارد و این اعجاز را فصحاء عرب با سلایق مختلف خود و علمای بلاغت با مهارتی که در فن بیان اسالیب کلام دارا هستند، می‌شناسند.^(۲)

باید دانست که برخی قائلین به این دیدگاه، خود به ناکافی بودن اعجاز ادبی قرآن برای معجزه دانستن قرآن اقرار نموده‌اند؛ چنان که برخی گفته‌اند اعجاز ادبی نمی‌تواند تنها وجه اعجاز قرآن باشد؛ زیرا شریعت جهانی اسلام اقتضای معجزه‌ای را دارد که برای همگان قابل فهم باشد.^(۳) و نیز گفته‌اند اگر تنها وجه اعجاز قرآن بلاغت باشد، در این صورت خطاب عام به انس و جن برای هم‌وردی با قرآن در مقام تحدی، بی‌معنا خواهد بود.^(۴)

۱. سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر، *الاتقان فی علوم القرآن*، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الأنوار*، ج ۱۷، ص ۲۲۴.

۳. ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی بکر، *البدائع فی علوم القرآن*، ص ۳۸۱.

۴. طباطبائی، سید محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۱، ص ۱۶۳.

از دیگر وجوهی که برای اعجاز قرآن ذکر شده، نظریه «صرفه» است که برای اولین بار توسط نظام معتزلی ارائه شد. طبق این دیدگاه او قائل بود که تألیف و نظم قرآن در توانایی بشر بوده، اما خداوند، مردم را از معارضه و هم‌وردی با آن منع کرده است.^(۱)

سید مرتضی نیز با پذیرش این دیدگاه بدان قائل گشته است.^(۲)

حلبی نیز با ردّ وجوه مختلف اعجاز ادبی، قول به صرفه را می‌پذیرد.^(۳)

زمخشری قول به صرفه را دیوانگی و بدعتی از نظام می‌داند.^(۴) و آیه الله خویی پس از بیان دو معنا برای صرفه، معنای صحیح از صرفه را در این می‌داند که اگر خداوند بخواهد می‌تواند قدرت معارضه با قرآن را به انسان عطا کند، اما اراده او بر آن است که این قدرت را از بشر منع کند.^(۵)

عده‌ای نیز قرآن را از آن جهت معجزه شمرده‌اند که کلام قدیم و ازلی است و هیچ‌کس توان آوردن چنین کلامی را ندارد.^(۶)

اخبار کردن از امور غیبی دیگر وجهی است که برای اعجاز قرآن ذکر شده است. باقلانی، عبد الجبار، حلبی، ماوردی، حلّی، قرطبی، شبّرو آیه الله خویی از قائلین به این دیدگاه محسوب می‌شوند و در مقابل، کسانی مانند شیخ طوسی^(۷) و فخر رازی^(۸) این وجه را بدان دلیل که تحدّی به کلّ آیات بوده و اخبار از غیوب در مورد همه آیات صدق نمی‌کند، ردّ کرده‌اند.

اشتمال بر علوم و معارف، دیگر وجهی است که برای اعجاز قرآن ارائه شده است؛

۱. اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات اسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۲۷۱.

۲. علم الهدی، علی بن حسین، الذخیره فی علم الکلام، ص ۳۷۹.

۳. ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم، تقریب المعارف فی الکلام، ص ۱۰۷-۱۰۵.

۴. زمخشری، محمود بن عمر، اعجاز سورة الکوثر، ص ۳۲-۳۱.

۵. خوئی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ۹۸-۹۷.

۶. قاضی عبد الجبار بن احمد، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، ص ۳۱۸؛ شهرستانی، محمد بن عبد الکرم، مفاتیح

الاسرار و مصابیح الابرار، ص ۲۷۷.

۷. طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، ص ۱۸۰.

۸. فخر رازی، محمد بن عمر، نهایة الایجاز فی داریة الایجاز، ص ۳۴.

اخوان الصفا، علوم و معارف قرآنی را خارج از دسترس بشر و تنها راه دستیابی به آن‌ها را از طریق وحی می‌دانستند.^(۱)

فیض کاشانی، این وجه را شریف‌ترین وجه اعجاز قرآن دانسته و اعجاز آن را روزافزون دانسته.^(۲) البته دیدگاه‌هایی که علوم و معارف قرآن را وجه اعجاز آن دانسته‌اند یا با کلی‌گویی از تشریح مدعای خود گذشته‌اند^(۳) و یا آنچه از علوم اراده کرده‌اند، همان معلوماتی بوده که نزد بشر موجود بوده و چنان‌که گفتیم با تغییر اوضاع و زمان، چنین معلوماتی نیز دستخوش تغییر می‌شوند و بدین طریق هیچ‌گونه بی‌هماندی از این نظریه نیز برای قرآن ثابت نمی‌شود. هماهنگی معنای آیات قرآن با همدیگر، وجهی دیگر برای اعجاز قرآن از سوی عده‌ای دیگر دانسته شده است. ابوعلی جبایی انسان را عاجز از آن می‌داند که حتی با صرف تمام دقت و احتیاط در آثار خود، فارغ از تهافت و تناقض باشد.^(۴) در مقابل، شیخ طوسی این وجه را از فضائل قرآن برمی‌شمرد و نه از وجوه اعجاز آن.^(۵) برخی نیز امی بودن پیامبر را وجه اعجاز قرآن دانسته‌اند. تنکابنی^(۶) و قرطبی به این وجه اشاره نموده‌اند.

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی که در اندیشه خود بر آن است که ابتدای تفکر دینی باید از خداوند تعالی شروع شده و حق تعالی خود باید با ارائه معرفتش به مخاطبین، بشر را در صراط هدایت قرار دهد و بشر عاجز از آن است که از سوی خود به شناخت خداوند تعالی و معارف دینی نائل آید، همین نگاه را نیز به کلام الهی تعمیم داده و قائل است که علوم و معارف قرآن از سنخی است که بشر را هیچ‌گاه یارای آن نیست که بتواند با قرآن هم‌اوردی نموده و معارفی همانند معارف و علوم قرآنی برای بشر ارائه نماید. براین اساس ایشان وجه اعجاز قرآن را نه فقط در ظاهرو ادبیات قرآن بلکه اساس بی‌هماندی قرآن و عجز بشر از آوردن مثل آن را در تمام جهات به‌ویژه علوم و معارف موجود در قرآن نشان می‌دهد.

۱. اخوان الصفا، رسائل، ج ۴، ص ۲۶۴-۲۶۳.

۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، علم‌الیقین، ج ۱، ص ۴۸۶.

۳. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، علم‌الیقین، ج ۱، ص ۴۸۶.

۴. قاضی عبدالجبار بن احمد، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، ص ۳۲۸.

۵. طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی الی طریق الرشاد، ص ۱۸۱.

۶. تنکابنی، محمد بن سلیمان، توشیح التفسیر فی قواعد التفسیر والتأویل، ص ۹؛ قرطبی، محمد بن احمد، الجامع

لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۷۴.

مطمئنناً یکی از منابعی که در این زمینه می‌تواند بازتاب خوبی از دیدگاه مرحوم میرزای اصفهانی داشته باشد، نامه‌ای است که ایشان در پاسخ به سؤال یکی از شاهزاده‌های دوران قاجار به نام شاهزاده افسر^(۱) که در مورد وجه اعجاز قرآن داشته‌اند، نوشته‌اند. این نامه از این جهت که به گونه‌ای بیانگر کلیت دیدگاه مرحوم میرزای اصفهانی بوده و روح حاکم بر اندیشه ایشان را نشان می‌دهد نیز مورد اهمیت است. مرحوم میرزا در همین متن مختصر با استناد به حدود ۱۵۶ آیه از آیات قرآن، هم گستره علمی خود در رجوع به بنیادهای اصلی معرفت دینی را به نمایش گذاشته و هم تلاش خود را در پی ریزی اندیشه‌ای بدون تکیه بر آراء بشری آشکار می‌سازد.

نکات پیش‌گفته موجب می‌شود که نامه مذکور را بیشتر مورد توجه قرار داده و مضامین آن را در معرض تأملی فزون‌تر قرار دهیم. بر همین اساس درس‌گفتارهای دانشمند گرانقدر و محقق فرزانه جناب استاد محمد بیابانی اسکویی در شرح این نامه را که طی جلساتی برای علاقمندان به این مباحث افاضه گردیده در قالب مکتوب پیش‌رو به علاقمندان تقدیم می‌داریم. امید آن‌که این تلاش بستری برای رضایت حق تعالی فراهم نموده تا در این بستر، تعجیل در فرج مولایمان امام عصر علیه السلام را ترنم خواهش دل‌هایمان گردانیم.

از متن سؤال شاهزاده افسردو نسخه موجود است؛ نسخه اول را مرحوم شیخ مجتبی قزوینی به صورت مختصر در کتاب بیان الفرقان آورده و پاسخ مرحوم میرزا را نیز به صورت خلاصه آورده است^(۲) و نسخه دوم در حاشیه صفحه نخست نسخه مرحوم صدرزاده درج شده است.

در بیان پاسخ مرحوم میرزا، و از نامه پاسخ ایشان چهار نسخه وجود دارد که اولی آن‌ها به خط خود مرحوم میرزا و دومی نسخه‌ای است که در آستان ملک پاسبان ثامن الحجج امام رضا علیه السلام نگهداری می‌شود که البته قرینه محکمی برای تشخیص نویسنده این نسخه در دست نیست^(۳) و نسخه سوم و چهارم استنساخ‌هایی از سوی دو نفر از شاگردان ایشان؛ جناب آقایان ربانی^(۴) و صدرزاده^(۵) است.

۱. مختصری از زندگی نامه ایشان در پایان همین مکتوب آورده شده است.

۲. نسخه شیخ علیه السلام با سایر نسخه‌های خطی متفاوت است.

۳. در موارد استناد با علامت (آ) مشخص شده است.

۴. در موارد استناد با علامت (ر) مشخص شده است.

۵. در موارد استناد با علامت (ص) مشخص شده است.

نسخه‌ای که در متن پیش رو مورد نظر قرار گرفته، نسخه‌ای است که به خط خود مرحوم میرزا تحریر شده است. این نسخه در میان جزوات و رساله‌های شاگرد ایشان مرحوم آیه‌الله ملکی میانجی بوده که در مؤسسه معارف اهل بیت علیهم‌السلام تحقیق و تصحیح می‌شود و ما در اینجا از همین نسخه که در مؤسسه یاد شده در حال تحقیق و بررسی است استفاده کرده‌ایم و البته از میان تمام مقابله‌ها و تحقیق‌هایی که توسط آن مؤسسه محترم از این نُسخ به عمل آمده چشم‌پوشی نموده و جزاندکی از این تلاش که به فهم بهتر متن خود مرحوم میرزا کمک می‌نمود، از بقیه موارد چشم‌پوشی نمودیم. ضمن این‌که ترجمه آیات نیز با اندکی تغییر از همین متن مورد تحقیق مؤسسه معارف اهل بیت علیهم‌السلام آورده شده است.

بر خود لازم می‌دانم که با استناد به این کلام حکیمانه معصوم علیه‌السلام که «من لم یشکر المنعم من المخلوقین لم یشکر الله عزّو جلّ» و به رسم کهن دیرین و شیرین در عالم کتاب، مراتب قدردانی و امتنان خود را از همه بزرگوارانی که مرا در نگارش و تدوین این نوشتار یاری نمودند، اعلام دارم. به‌ویژه جناب آقای دکتر عبدالحسین طالعی به جهت تبویب و تنظیم مطالب و نیز بیان نکاتی ارزشمند، قدردانی و سپاسگزاری می‌نمایم و طول عمر با عزّت و توفیق روزافزون این بزرگواران را از خداوند متّان خواهانم. امید آن‌که در ذهن اندیشه‌ورزان مقبول افتد و از نظرات راهگشایشان بهره‌مند باشم.

شعبان المعظم ۱۴۳۷

قم المقدسه

عباس شاه‌منصوری

متن نامه مرحوم میرزا در پاسخ به سؤال شاهزاده افسر

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

به عرض عالی می‌رساند: ظهور حکمت و فلسفه یونان، قبل از بعثت حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام و طلوع مذهب وحدت وجود و موجود که اساس و ریشه مشترک عرفان و تصوف است، از فلاسفه یونان قبل از میلاد حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام و انتشار آن روشن از تواریخ فعلیه اکسیوفان حکیم استاد برمانیدس حکیم در مائه ششم قبل از میلاد، کل کائنات را یک جوهر اصلی و آن را خدای بی همتا دانسته، تمام اشیاء عالم را وحدت محض گفت. بعد از او، برمانیدس حکیم - متولد در ششصد و سی و شش قبل از میلاد - قائل به وحدت وجود [شد] و تمام اشیاء موجوده در عالم را، صور مختلفه آن وجود واحد دانست. پلوتن حکیم در چهارصد و هفده قبل از هجرت، قائل به وحدت انسان کامل با خدای بی چون شد. پورفیر حکیم در سیصد و هجده قبل از هجرت قائل به وحدت وجود گردید. فیثاغورث ترویج تصوف می‌کرد.

حکمت و علوم و معارف بشریه بر (این اساس مقرر)، و تا حال منتشر در شرق و غرب است. وجه اعجاز قرآن مجید و تحدی حضرت رسالت پناه ﷺ، به صریح آیات شریفه و خطب و روایات مرویه از آن حضرت و آل معصومین آن حضرت، حکمت و علوم الهیه جدیده او، در مقابل حکمت و علوم بشریه قدیمه است.

فقال جلّ جلاله:

﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾

وقال جلّ جلاله:

﴿وَأذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ﴾؛

وقال جلّ جلاله في [سورة] الرعد:

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ﴾؛

وقال جلّ جلاله في البقرة:

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾؛

وقال عز وجلّ:

﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ

لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾

حكمت و علوم الهيئه نازله، به نور و رحمت و بصائر و بينات و هدايت توصيف شده، هدايت اورا شفا فرموده، در مقابل حكمت و علوم بشريّه كه ضلالت و ظلمات گرديده.

حكمت و علوم الهيّه به مبين و بينات، ممتنع الريب تعريف شده؛ در مقابل حكمت و علوم بشريّه كه به ظن و تخرّص و ضلال مبين موصوف آمده.

فقال جلّ جلاله:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ

وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ❁

وقال جلّ جلاله:

﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾❁

وقال جلّ جلاله:

﴿الرَّكِتَابِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ

الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾❁

وقال جلّ جلاله:

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾❁

وقال جلّ جلاله:

﴿هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾❁

وقال جلّ جلاله:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ

لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾❁

وقال جلّ جلاله:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾❁

وقال جلّ جلاله:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ﴾❁

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾❁

وقال جلّ جلاله:

﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾❁

فقال عز وجل:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِي تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ﴾؛
﴿ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ﴾؛

صريح است به آن که احسن الحديث، هدايت الهيته است.

(وقال جلّ جلاله فى الواقعة:

﴿أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهَبُونَ﴾؛

وقال عزّوجلّ فى الجاثية:

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعَدَ اللَّهُ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾؛
إلى أن قال عزّوجلّ:

﴿هَذَا هُدَى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ﴾؛

وقال عزّوجلّ فى القلم:

﴿فَدَرْبِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله فى المرسلات:

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾؛

وقال عزّوجلّ:

﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛

حكمت و علوم الهيته را حديث - كه «جديد» است - تصريح فرموده، در مقابل حكمت و علوم بشریه كه «قديمه» بوده.

و حضرتش تعالى شأنه بعين همان علم و هدايت جديدش تعجيز فرموده.

فقال عزّوجلّ فى يونس وهى مكّيّة:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأَنُوحُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا

مَنْ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ
وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ كَذَلِكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الظَّالِمِينَ؛

وقال جلّ جلاله فى القصص وهى مكّية:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوْ لَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ
مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ * قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ
اللّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ؛

وقال جلّ جلاله فى الطور وهى مكّية:

﴿أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ؛

تعجيز به حکمت وعلوم الهیّه جدیده بود که حضرتش جلّت عظمته احتجاج فرموده:

فقال عزّوجلّ:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَرْتَابَ الْمُبْطِلُونَ * بَلْ
هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ؛

تعجيز به حکمت و علوم الهیّه جدیده اش بود که جاحدين در مقام انکار به اساطير
اولین (افسانه های کهنه) وافک قدیم، رومی کردند.

تعجيز به حکمت و علوم الهیّه جدیده اش بود که تعجيز ثقلین فرمود.

فقال عزّوجلّ فى الإسراء وهى مكّية:

﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً؛

نه خصوص فصاحت و بلاغت عجيبش که برهان را ابهر کرده؛ چه، تعجيز غير اهل آن،
بی ثمر و بلا اثر بود.

حکمت و علوم الهیّه جدیده است که تصریح به حمله او فرموده:

فقال عزّوجلّ:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾

حکمت و علوم الهیة جدید است که ولی الله اعظم امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - باب اعظم او شده [است].

تحمل حکمت و علوم الهیة جدید بود که اهل بیت معصومین علیهم السلام را احد الثقلین قرار داده، به خلافت آنها اعلان فرمود.

حکمت و علوم الهیة جدید بود که سیاست خلفا اجازه انتشار او را نداده؛ فصاحت و بلاغت حیرت انگیزش را انتشار داد.

حکمت و علوم الهیة جدید از سنخ علوم و معارف بشریة نمایش داده شد. علوم قرآن، مجملات ماده خلاف و مورد بحث و تنقیح و تحقیق علما و دانشمندان بشر گردید.

تأسیس علم کلام و فقه مؤسس بر قیاس و استحسان و ترویج عرفاء و صوفیة و ترجمه فلسفه به این نظر سیاسی بود. قوت سیاست بود که وجه اعجاز را مخفی کرده، مورد بحث و نظر گردانید.

اظهار وجه اعجاز قرآن و آشکار کردن حکمت و علوم الهیة جدید، باعث شد که اهل بیت معصومین علیهم السلام با آن سلطنت قاهره مخالفین و شدت تقیة علنی، مدعی اختصاص به علوم قرآن مجید شده، احتجاج می فرمودند.

اظهار حکمت و علوم الهیة جدید، سبب شد که اهل بیت معصومین علیهم السلام به تحمل علوم الهیة و حفظ او تصریح می فرمودند.

اظهار حکمت و علوم الهیة جدید قرآن مجید علت بود که ابوالاثمه امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - با آن اضطراب مملکت و اختلاف قشون و رعیت، در ذی قار - که بین کوفه و واسط است - در خطبه شریفه اعلان به اساس و روح علوم و معارف قرآن مجید و مابینت او با علوم بشریة نموده، تصریح به حملۀ او فرمود.

در روضه کافی می فرماید:

فَحَمِدَ اللَّهُ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ غُھُودِ عِبَادِهِ إِلَى غُھُودِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مِنْ وِلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وِلَايَتِهِ ﴿بَشِيرًا وَ نَذِيرًا﴾ * وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا

مُنِيرًا ﴿عُودًا وَبَدَأَ وَغُذِرًا وَنُذِرًا - بِحُكْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَتَفْصِيلٍ قَدْ أَحْكَمَهُ وَفُرْقَانٍ قَدْ فَرَّقَهُ
وَقُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَلِيَقْرَؤُوا بِهِ إِذْ جَحَدُوهُ وَلِيُشَبِّتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ
فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ فَأَرَاهُمْ حِلْمَهُ كَيْفَ حَلَّمَ وَأَرَاهُمْ عَفْوَهُ
كَيْفَ عَفَا وَأَرَاهُمْ قُدْرَتَهُ كَيْفَ قَدَّرُوا خَوْفَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ وَكَيْفَ خَلَقَ مَا خَلَقَ مِنَ الْآيَاتِ
وَكَيفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ مِنَ الْعَصَاةِ بِالْمَثَلَاتِ وَاخْتَصَدَّ مِنَ اخْتَصَدَّ بِاللَّقِيمَاتِ وَكَيفَ رَزَقَ
وَهَدَى وَأَعْطَى وَأَرَاهُمْ حُكْمَهُ كَيْفَ حَكَمَ وَصَبَرَ حَتَّى يَسْمَعَ مَا يَسْمَعُ وَيَرَى فَبَعَثَ اللَّهُ
عَزَّ وَجَلَّ مُحَمَّدًا ﷺ بِذَلِكَ ثُمَّ إِنَّهُ سَيَّأَتِي عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ
شَيْءٌ أَخْفَى مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرَ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرَ مِنَ الْكُذِبِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ ﷺ
وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا ثَلِيَ حَقٌّ تَلَاوُتِهِ وَلَا سِلْعَةٌ أَنْفَقَ
بَيْعًا وَلَا أَغْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا خُرِفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَيْسَ فِي الْعِبَادِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ
هُوَ أَكْثَرُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَعْرَفُ مِنَ الْمُنْكَرِ وَلَا يَسْتَعِينُ فِيهَا فَاجِسَةٌ أَنْكَرُوا عَقُوبَةً أَنْكَى مِنَ
الْهُدَى عِنْدَ الضَّلَالِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلَتُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ حَتَّى تَمَالَثَ
بِهِمُ الْأَهْوَاءُ وَتَوَارَتْ ذَلِكَ مِنَ الْأَبَاءِ وَعَمِلُوا بِتَخْرِيفِ الْكِتَابِ كَذِبًا وَتَكْذِيبًا فَبَاعُوهُ
بِالْبُخْسِ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ - فَالْكِتَابُ وَأَهْلُ الْكِتَابِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ طَرِيدَانِ
مَنْفِيَّانِ وَصَاحِبَانِ مُضْطَجِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يَأْوِيهِمَا مُؤْوٍ فَحَبَدَا ذَانِكَ الصَّاحِبَانِ
وَاهَا هُمَا وَلِمَا يَعْمَلَانِ لَهُ - فَالْكِتَابُ وَأَهْلُ الْكِتَابِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَلَيْسُوا
فِيهِمْ وَمَعَهُمْ وَلَيْسُوا مَعَهُمْ وَذَلِكَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَا وَقَدْ اجْتَمَعَ
الْقَوْمُ عَلَى التُّفُوقَةِ وَافْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ قَدْ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ وَأَمْرُدِينَهُمْ مَنْ يَعْمَلُ فِيهِمْ بِالْمُكَرِّ
وَالْمُنْكَرِ وَالرِّشَا وَالْقَتْلِ كَأَنَّهُمْ أُمَّةُ الْكِتَابِ وَلَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنَ
الْحَقِّ إِلَّا اسْمُهُ وَلَمْ يَعْرِفُوا مِنَ الْكِتَابِ إِلَّا خَطَّهُ وَزَبْرَهُ يَدْخُلُ الدَّخْلُ لِمَا يَسْمَعُ مِنْ حَكَمِ
الْقُرْآنِ فَلَا يَظْمَنُ جَالِسًا حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الدِّينِ يَنْتَقِلُ مِنْ دِينِ مَلِكٍ إِلَى دِينِ مَلِكٍ وَمِنْ
وَلَايَةِ مَلِكٍ إِلَى وَلَايَةِ مَلِكٍ وَمِنْ طَاعَةِ مَلِكٍ إِلَى طَاعَةِ مَلِكٍ وَمِنْ عَهْدِ مَلِكٍ إِلَى عَهْدِ
مَلِكٍ فَاسْتَدْرَجَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى ﴿مَنْ حَبِثَ لَا يَعْلَمُونَ﴾ وَإِنَّ كَيْدَهُ مَتِينٌ بِالْأَمَلِ وَالرَّجَاءِ
حَتَّى تَوَالِدُوا فِي الْمَعْصِيَةِ وَدَانُوا بِالْجُورِ وَالْكِتَابُ لَمْ يَضْرِبْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ صَفْحًا ضَلَالًا
تَاهِينَ قَدْ دَانُوا بِغَيْرِ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَادَانُوا لِغَيْرِ اللَّهِ مَسَاجِدَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ عَامِرَةٌ مِنَ
الضَّلَالَةِ خَرِبَةٌ مِنَ الْهُدَى قَدْ بَدَلُ فِيهَا مِنَ الْهُدَى فَقَرَأُوهَا وَعَمَّارُهَا أَخَانِبُ خَلَقَ اللَّهُ وَ

خَلِيقَتِهِ مِنْ عِنْدِهِمْ جَرَتِ الصَّلَالَةُ وَاللَّهُمَّ تَعَوَّدَ فَحُضُورَ مَسَاجِدِهِمْ وَالْمُنْشَى إِلَيْهَا كُفِّرَ
بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا مَنْ مَتَّى إِلَيْهَا وَهُوَ عَارِفٌ بِصَلَاتِهِمْ فَصَارَتْ مَسَاجِدُهُمْ مِنْ فِعَالِهِمْ عَلَى
ذَلِكَ النَّحْوِ خَرَبَةً مِنَ الْهُدَى عَامِرَةً مِنَ الصَّلَاةِ قَدْ بُدِّلَتْ سُنَّةُ اللَّهِ وَتُعَدِّثُ حُدُودَهُ وَلَا
يَدْعُونَ إِلَى الْهُدَى وَلَا يَقْسِمُونَ الْفَيْءَ وَلَا يُوفُونَ بِذِمَّةٍ يَدْعُونَ الْقَتِيلَ مِنْهُمْ عَلَى ذَلِكَ
شَهِيداً قَدْ أَتَى اللَّهُ بِالْإِفْتِرَاءِ وَالْجُحُودِ وَاسْتَعْنَوْا بِالْجَهْلِ عَنِ الْعِلْمِ وَمِنْ قَبْلُ مَا مَثَلُوا
بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ وَسَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فُزِيَةً - وَجَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ الْعُقُوبَةَ السَّيِّئَةَ وَ
قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكُمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ
بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ﷺ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَاباً عَزِيزاً لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ
خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ - لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ
عَلَى الْكَافِرِينَ فَلَا يُلْهِيتُكُمْ الْأَمَلُ وَلَا يَطْوِلَنَّ عَلَيْكُمْ الْأَجَلُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ
أَمَدُ أَمَلِهِمْ وَتُعْطِيهِ الْأَجَالَ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمُتَعَوَّدُ الَّذِي تَرُدُّ عَنْهُ الْمَعْذِرَةَ وَتَرْفَعُ عَنْهُ
التَّوْبَةَ وَتَحُلُّ مَعَهُ الْفَارِعَةَ وَالتَّقِمَةَ وَقَدْ أَبْلَغَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ وَفَصَّلَ لَكُمْ
الْقَوْلَ وَعَلَّمَكُمْ السُّنَّةَ وَشَرَحَ لَكُمْ الْمَتَاهِجَ لِيُزِيحَ الْعِلَّةَ وَحَثَّ عَلَى الذِّكْرِ وَذَلَّ عَلَى النَّجَاةِ
وَإِنَّهُ مِنَ انتَصَحَ اللَّهُ وَاتَّخَذَ قَوْلُهُ دَلِيلًا هَدَاهُ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَوَفَّقَهُ لِلرَّشَادِ وَسَدَّدَهُ وَيَسِّرَهُ
لِلْحُسْنَى فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ مُحْفُوظٌ وَعَدُوُّهُ خَائِفٌ مَغْرُورٌ فَاحْتَرِسُوا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكَثْرَةِ
الذِّكْرِ وَاحْشُوا مِنْهُ بِالتَّقَى وَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ فَإِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَإِذَا
سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي
لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ فَاسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَآمِنُوا بِهِ وَعَظِّمُوا اللَّهَ الَّذِي لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ
أَنْ يَتَعَظَّمَ فَإِنَّ رَفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمَهُ اللَّهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ وَعِزُّ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا
جَلَّ اللَّهُ أَنْ يَذِلُّوا لَهُ وَسَلَامَةُ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ فَلَا يُنْكِرُونَ
أَنْفُسَهُمْ بَعْدَ حَدِّ الْمَعْرِفَةِ وَلَا يَضِلُّونَ بَعْدَ الْهُدَى فَلَا تَنْفَرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيحِ مِنَ
الْأَجْرِبِ وَالْبَارِي مِنْ ذِي السُّفْمِ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ وَلَمْ
تَأْخُذُوا بِمِثْقَالِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضْتُمْ وَلَنْ تَمْسُكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذْتُمْ
لَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَفْتُمْ وَلَنْ تَعْرِفُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَعْرِفُوا الْهُدَى
وَلَنْ تَعْرِفُوا التَّقْوَى حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَعَدَّى فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ عَرَفْتُمُ الْبِدْعَ وَالتَّكْلِيفَ وَرَأَيْتُمْ
الْفُرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَالتَّحْرِيفَ لِكِتَابِهِ وَرَأَيْتُمْ كَيْفَ هَدَى اللَّهُ مَنْ هَدَى فَلَا

يُجْهِلَنَّكُمْ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ عِلْمَ الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ فَعَلِمَ
بِالْعِلْمِ جَهْلُهُ وَبُصْرِهِ عَمَاهُ وَسَمِعَ بِهِ صَمَمَهُ وَأَذْرَكَ بِهِ عِلْمٌ مَا فَاتَ وَحَيَّ بِهِ بَعْدَ إِذْ
مَاتَ - وَ أَثْبَتَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ الْحَسَنَاتِ وَ مَحَا بِهِ السَّيِّئَاتِ وَأَذْرَكَ بِهِ رِضْوَاناً مِنَ اللَّهِ
تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَاطْلُبُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ خَاصَّةً فَإِنَّهُمْ خَاصَّةٌ نُورُ يُسْتَضَاءُ بِهِ وَ أُمَّتُهُ
يُفْتَدَى بِهِمْ وَ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَ
صَمَمُهُمْ عَنْ مَنْطِقِهِمْ وَ ظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يَخَالِفُونَ الدِّينَ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ
بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَ صَامِتٌ نَاطِقٌ فَهُمْ مِنْ شَأْنِهِمْ شُهَدَاءُ بِالْحَقِّ وَ مُحَرَّرٌ صَادِقٌ لَا
يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَ لَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ قَدْ خَلَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ السَّابِقَةُ وَ مَضَى فِيهِمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّو
جَلَّ حُكْمٌ صَادِقٌ وَ فِي ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ فَاعْقِلُوا الْحَقَّ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ وَ لَا
تَعْقِلُوهُ عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رُؤَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ رُعَاتُهُ قَلِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

در صدر خطبه شریفه اعلان فرمود که علت نزول قرآن مجید، رفع حجاب جهل به رب العزه و وجدان علم به او - جل و عز - پس از اقرار و اثبات، نه جحود و انکار، و به این غرض، تجلی در کلام خود فرمود، بدون آن که دیده شود به دیده ها؛ تا او را به تجلی او ببینند و به وجدان علم او - تعالی شأنه - (رفع حجاب جهل شده)، به نور او کمالات او را ببینند. و به نور او، شهود آیات و کائنات و کیفیت خلقت مخلوقات و کیفیت مؤاخذات و عقوبات و کیفیت انعام و هدایت و اعطای نمایند. و این، تصریح به اساس و روح علوم و (معارف الهیه جدیده است) که - ان شاء الله - اشاره به آن خواهد شد.

و در ذیل خطبه شریفه، بعد از تعریضات کثیره، و نهی اکید از جهل به علم قرآن به سبب کثرت جاهلین به او؛ و اعلان به مباینیت علم قرآن با علوم بشریه، تصریح به اختصاص و تنصیص به حمله او فرمود.

در این مقام، تذکراجمالی به حکمت و علوم الهیه جدیده حیرت انگیز محیر العقولش لازم. اساس معارف شریعت مقدسه که قرآن مجید از اول تا آخر و جمیع خطب و روایات، به اعلی صوت فریاد کنند مباینیت ذات رب العزه با حقیقت مکونات و مجعولات، به اشد المباینه و عدم مماثلت و مشابهت از هر حیث و جهت؛ نقیض مذهب اکسنوفان حکیم و من تبعه.

پایه معارف قرآن بر تذکر به ذات خارج از حدین حیرت انگیز وحشت آمیز که کل بشر به

فطرت اولیه، مفسطور به او؛ و کلمه مقدسه «الله» اشاره به اوست.

اما حکمت الهیه جدیدش مؤسس بر تکمیل عقول و تذکر به احکام عقل، نه عقل (به اصطلاح فلاسفه)؛ بلکه آن نور ظاهر بذات که حیث ذاتش کشف حسن و قبح افعال اختیاریه و حیث ذاتش، عصمت و کشف واقع، و هر عاقلی آن را واجد می شود بعد از طفولیت، و فاقد می شود او را در حال شهوت و غضب، و هر عاقلی به او حکومت کند. مؤاخذات عقلانیه کلاً مؤسس بر این نور معصوم بالذات که حجت باطنیه الهیه و خود معرف و حجت خود بر هر عاقلی است در مقام احتجاج و استدلال تذکر به آیات و علامات ظاهره به این نور که حیث آنها صرف اشاره به ذات غیر مشابه و مماثل و کمال او بدون تعقل و تصور و توهم.

بعد از آن توعید شدید و تخویف عظیم، از عصاة عقل فرموده، مطیعین عقل را بشارت داده؛ چه آن که روح معارفش تجلی رب العزه به کلام خود، و وجدان بنده، علم رب العزه را به خود، و معرفت به حقیقت مجعوله مظلومه فقیره خود به رب العزه، و تمیز خود از رب العزه و قیوم خود، که حقیقت توحید محمدیه است صلی الله علیه وآله وسلم و حقیقت علوم الهیه جدیده اش، نور رب العزه و کشف حقایق اشیاء به نور رب العزه، و این عین قرب به رب العزه به وساطت رسول اکرم ﷺ است.

و نتیجه این تذکر که به هو حکایت شود، الجاء بشر است به ثبوت ذات حیرت انگیز وحشت آمیز، که عین خروج از حدین است؛ نه به تألیف مقدمات یقینیه، که مؤسس بر یقین غیر معصوم بالذات ممکن الخطا باشد و در مقام تذکر به احکام عقل، تذکر به وجوب شکرو قبح کفران و وجوب تعظیم، و قبح استخفاف و وجوب اتقاء و قبح اهانت و وجوب تسلیم، و قبح استکبار و وجوب اذعان، و قبح استنکاف و وجوب ایمان، و قبح انکار و غیر آنها داده. و به حکم عقول، تقریب مجنون، قبیح و تقریب عصاة احکام عقل که پست تر از سباع و بهائم اند، اشنع و طرد و تبعید آنها از ساحت قدس رب العزه واجب و الزم. از این جهت، عصاة عقل را اذار به طرد و تبعید و ضیق صدر ورین و غشاوت و رجس قلوب فرموده.

فقال جلّ جلاله:

﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾

وقال جلّ جلاله:

﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُنِيَ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاءً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضاً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجاً وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتوراً * وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛

إلى أن قال جلّ جلاله:

﴿فَبَاؤُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ﴾؛

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾؛

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿كَلا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿فَذَرْنَهُمْ يَمُوزُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾؛

﴿أَوَلَيْكَ جَزَاؤُهُمْ أَنْ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا

يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً

لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾؛

وقال جلّ جلاله فى قوم هود:

﴿قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَعَصَبٌ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾؛

إلى أن قوله تعالى :

﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمُّ بَكْمٌ عُيٌّ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَقُلْ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُثْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرَةُ عَذَابٍ أَلِيمٍ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هِذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ
الكَافِرِينَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي
مَتِينٌ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ
يَعْمَهُونَ﴾؛

وقال جلّت عظمته:

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ
يُنَادُونَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾

از این جهت، قرآن مجید حجت و برهان الهیّه است بر عصاة عقل، نه هدایت و وجدان
تجلی ربّ العزّه که عین قرب است. بلکه عمی و حسرت است؛ به جهت تمرد از احکام
حجّت الهیّه باطنیه. از این جهت حضرت ربّ العزّه به رحمت غیر متناهیّه خود موعظه
بلیغه فرموده.

فقال عزّوجلّ:

﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾

به این سبب هدایت و نورش، خاصّ به مطیعین احکام عقل که به مسلمین و مؤمنین و
متّقین و محسنین توصیف فرموده گردید. و آن ها را به شرح صدر و اخراج از ظلمات به نور و
هدایت به سوی ربّ العزّه و کتابت ایمان و انزال سکینه و تأیید به روح بشارت فرمود.

وقال عز وجل:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾؛

فقال عز وجل:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾؛

وقال جل جلاله:

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾؛

وقال عز وجل:

﴿لَا تَحِجُ قَوْمًا يَزُومُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾؛

إلى قوله عزوجل:

﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾

وقال عزوجل:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾

قال عزوجل:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرُسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كَفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾

این است حکمت الهیة جدیده. این است أحسن الحديث لرزاننده. این است رحمت الهیة نازله که عقلا و دانشمندان (عالم را که در او تدبر) کنند - تکان داده. قلوب را لرزانیده. به مرتبه تسلیم ذو الفضل العظیم بعد از اطاعت احکام عقل، به نور حضرتش منور، و به فیض قربش واصل گردانیده است. وله الحمد كما هو امله. این است که فرموده:

﴿يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُؤْمِنُ بِهِمْ لَا يَصُدُّهُمْ عَنْ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَمَا تَسْجُرُوهَا * وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

اما علوم الهیة جدیده اش در باب معرفت رب العزه، بعد از این که بشر را در مقام استدلال و احتجاج ملجأ در حیرت بذات دهشت انگیز وحشت آمیز بدون تعقل و تصوّر و توهم فرمود، تجلّی خود را به کلامش، و شهادت فعلیة خود را به صدق رسول اکرمش - که هادی به او شده - هویدا و آشکار فرماید.

مطیعین احکام عقل که به مسلمین و مؤمنین و متّقین و محسنین توصیف شده، نزد استماع یا قرائت یا تذکّر و به تدبّر در قرآن مجید بدون احتیاج به حکمت بشریّه و برهان و مشقّت و ریاضت و مجاهده صوفیان بغتة علم رب العزه را به کنه ذات مظلّمه فقیره خود وجدان کرده، رب العزه را به رب العزه بیابند. و حضرت او را به او بشناسند.

و به رب العزه، کنه ذات مجعوله مظلّمه فقیره مباینه با رب العزه را شناخته؛ به حقیقت

توحید سید رسل ﷺ که: «تَوْحِيدُهُ تَمَيِّزُهُ مِنْ خَلْقِهِ» و «كُنْهُهُ تَفْرِيقُ بَيْنِهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ» عارف گردند و صدق آیه شریفه ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾ را شهود نماید.

در این مقام لازم است اشاره به نمونه آیات شریفه کرده که -إن شاء الله تعالی - برحمته و فضله [و] لكرامة رسوله وآله المعصومين (علیهم السلام)، حضرت عالی بعد از تخلیه خود از هر مفهوم و معقولی که حاکی از ربّ العزّه تصور فرموده اید به قلب شریف توجه به ربّ العزّه کرده، تأمل و تدبّر در آیات مرقومه نموده، نور آن را عیان فرمایید.

قال جلّت عظمته:

﴿إِلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْدُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخْفُوهُ يُحَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَشَاءُ﴾؛

وقال عزّوجلّ:

﴿قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمُهُ اللَّهُ وَيَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾؛

وقال عزّوجلّ:

﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ * أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛

وقال عزّوجلّ:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاخْذَرُوهُ﴾؛

وقال عزّوجلّ:

﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونْ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾؛

وقال عزّوجلّ:

﴿وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ * وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛

از این جهت عتاب فرماید فقال جلّ جلاله:

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾؛

در این آیات حضرتش تذکربه حکم عقل داده که وظیفه بنده، نزد این موهبت کبری، تعظیم ذات مقدس ربّ العزّه، ملاحظه حرمت حضور الزم لوازم، و حذر و إتقاء از او را واجب واجبات دانسته، و توقع فهمیدن و دانستن کیفیت معرفت را جنون و کنجکاوی را اعظم استخفاف و أفحش فحش به ربّ العزّه حیرت انگیز وحشت آمیز بداند؛ چه آن که می یابد معرفتش عین وجدان علم او با حیرت و دهشت که لوازم لاینفک الوهیت و ممتنع الانفکاک الی ابد الآباد است.

تسبیحات و تکبیرات و تقدیسات شریعت مقدسه، عین تذکربه همین حیرت و دهشت و عین تعیین وظیفه عبد است که امر فرموده. قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه في خطبة في ثنائه: «أظلم بظلمته كل نور». اینجاست که انسان واقف در مقام خطرناکی شده، یا مطرود و ملعون شده محجوب گردد، یا مقرب و محبوب شود؛ چنان چه بعد از این نعمت غفلت کرده، ملاحظه علم ربّ العزّه را در کنه ذاتش نداشته باشد، یا در مقام تفکر در او تعالی شأنه برآید، لا محاله محجوب شده، مطرود گردد. از این جهت أمير المؤمنين صلوات الله عليه می فرماید: «مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنَّدَقَ». و اگر کوچک شده مشغول به تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح و تقدیس گشته تعظیم نماید؛ به خاک مذلت افتاده، سجده کند، مقرب گشته این وظیفه عقلیه، نماز که عمود دین است که: «الصلاة قربان كل تقى»

و به قیام به این وظیفه عقلیه در مدارج معرفت عروج کرده به مقام رؤیت ربّ العزّه به ربّ العزّه لا بأبصار الأوهام والعقول ولا بأبصار الأرواح والقلوب) فائز گشته، سیر در دریای بی نهایت معرفت نموده، تجلّی حق تعالی را در کلام خود معاینه نماید که «الصلاة معراج المؤمن».

وقال عزّ وجلّ:

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾؛

قال جلّ ثنائه:

﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطاً﴾؛

وقال جلّ ثنائه:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾؛

وقال جلّ ثنائه:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾؛

وقال جلّ ثنائه:

﴿فَلَنَقْصُصَ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾؛

وازاين جهت کافر در قیامت گوید:

﴿يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا قَرَّرْتُ فِي جَنبِ اللَّهِ﴾؛

وازاين سر فرموده:

﴿وَاَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛

و چون (وجدان بنده مطیع حضرتش را اکبر شاهد بر صدق رسول هادی به سوی اوست)

فرمود:

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾؛

و فرمود:

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾؛

و فرمود:

﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبيراً بَصيراً﴾؛

و فرمود:

﴿أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنْ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ
كَفَى بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾؛

و فرمود:

﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾؛

و چون حضرت رسالت پناه ترکیه کننده قلوب از او هام علوم بشریه و سبب قرب و واسطه وصال به محضر ربّ العزّه بود، فرمود:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾؛

اما علوم الهیه جدیده اش از جهت معرفت به آفاق و (انفس اش و کشف حقایق آنها) و عوالم سابقه و لاحقه و ارواح و ملائکه و دنیا و آخرت مؤسس بر نور ربّ العزّه که «المؤمن ينظر بنور الله» و به این اساس مفصلات معارف و علومش کلاً مخالف با معارف و علوم بشریه آمده. چون برهان و کاشف آنها ربّ العزّه - جلّت عظمته - و نور او بود، رافع خلاف شده به فصل الخطاب موصوف شد. و رسول اکرمش رافع الاختلاف گردید:

فقال عزّوجلّ:

﴿وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ﴾؛

در مقابل، حکمت و علوم بشریه قدیمه چون مؤسس بر یقین غیر معصوم بالذات ممکن الخطا بود، ماده خلاف و اساس اختلاف بشر گردید.

فقال عزّوجلّ:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافاً كَثِيراً﴾؛

و چون معارفش به ربّ العزّه و علومش به نور او - جلّت عظمتش - بود، قرآن مجید به مبین و آیاتش به بینات توصیف و به لا ریب فیہ موصوفش فرمود. کاملین از امت را به آیه کریمه مدح فرمود.

فقال عزوجل:

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾

چون تعلیمات حکمت الهیه جدیدش به تذکر به نور عقل معصوم ظاهر بالذات و تذکر به آیات و کائنات و تغییرات و تقلّبات آنها و احکام ظاهره به او، نه به تصوّرات و تعقّلات اصطلاحیه حکمیّه و ایصال به معارف الهیه جدیده اش، به تذکر به ربّ العزّه و علم او که حضرتش خود معرّف خود، نه به بحث و نظر و اقامه براهین مرکّبه از مقدمات یقینیّه که اساس معارف بشریّه قدیمه است، و تحمیل علوم الهیه جدیده اش به آیات آفاق و انفس و حقایق آنها و عوالم سابقه و ارواح و ملائکه و دنیا و آخرت و جنت و نار که کاملین از امت به نور ربّ العزّه مشاهده کنند بود، نه به علم حصولی اصطلاحی حکمی و تصوّر و تصدیق و جزم و اذعان منطقی قرآن مجیدش را به ذکر و ذکری و تذکره، مستوی؛ فرموده است:

فقال عزوجل:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾

وقال عزوجل:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ﴾

وقال عزوجل:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾

وقال عزوجل:

﴿أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِي﴾

وقال عزوجل:

﴿أَلْقَى الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِرٌ﴾

وقال عزوجل:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾؛

وقال تعالى:

﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ﴾؛

وقال تعالى:

﴿بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾؛

وقال تعالى:

﴿ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾؛

وقال تعالى:

﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾؛

إلى قوله تعالى:

﴿لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ﴾؛

إلى قوله تعالى:

﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾؛

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾؛

وقال عزوجل:

﴿أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ﴾؛

وقال عزوجل:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾؛

وقال عزوجل:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾؛

وقال عزوجل:

﴿وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾؛

وقال عز وجل:

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ﴾؛

وقال تعالى:

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ
وَلَسَوْفَ نُسْأَلُونَ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾؛

وقال عز وجل:

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا﴾؛

وقال عز وجل:

﴿وَلَقَدْ يَسْرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾؛

وقال عز وجل:

﴿وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾؛

وقال جلّ جلاله:

﴿فَأَنذِرْهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ ذِكْرُهُمْ﴾؛

وقال عزّوجلّ:

﴿طه * مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى * إِلَّا تَذِكْرٌ لِمَنْ يَخْشَى﴾؛

وقال تعالى:

﴿إِنَّ هَذِهِ تَذِكْرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾؛

وقال تعالى:

﴿كَلا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ * فَمَنْ شَاءَ ذَكِّرْهُ﴾؛

وقال تعالى:

﴿وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛

وقال تعالى:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ﴾؛

و رسولش را به ذکر و مذكر توصیف و وظیفه اش را منحصر به تذکر دادن فرمود: به این سبب کثیراً فرمود: لعالمهم يتذكرون و يتذكرون
وقال جلّت عظمتہ:

﴿قَدْ أَنزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ﴾؛

وقال جلّت عظمتہ:

﴿فَذَكِّرْنَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾؛

وقال جلّت عظمتہ:

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرَ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾

وقال جلّت عظمتہ:

﴿وَذَكَرَ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

وقال جلّت عظمتہ:

﴿فَذَكَرَ إِنَّ نَفْعَ الذِّكْرِى﴾

وقال جلّت عظمتہ:

﴿فَذَكَرَ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾

وقال تعالى:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾

وقال جلّت عظمتہ:

﴿ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾

وقال جلّت عظمتہ:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُوراً﴾

وقال جلّت عظمتہ:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً﴾

وقال جلّت عظمتہ:

﴿وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾

قال جلّت عظمتہ:

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾

وقال جلّت عظمتہ:

﴿أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ﴾

وقال جلّت عظمته:

﴿وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾؛

وقال جلّت عظمته:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛

وامثال این آیات شریفه.

اما مفصلات معارف الهیّه جدیده اش از حیث تذکّر به علم ذات مقدّس در مرتبه ذات مقدّس با مبانیت ذاتیه مخلوقات و بطلان اعیان ثابته و شیئیت ماهویّه و تذکّر به علم ذات مقدّس بذاته به نظامات غیرمتناهیّه به اطوار غیرمتناهیّه و نقیض آنها و تقدیرات و ممتنعات و عدم مطلق با صمدانیت ذات ربّ العزّه بدون معلوم و ثبوت شیء ای و از حیث تذکّر به فعلیت قدرت ذات مقدّس در مرتبه ذات به تکوین نظامات غیرمتناهیّه به اطوار غیرمتناهیّه بدون مقدور و بطلان ازلیّت خلقت و از حیث تذکّر به کمال ذات مقدّس و فاعلیت او بالرأی بدون تغیر و قوّت در ذات قدوس عزیز و آنکه علت فاعلیت او تعالی بالرأی بودن و حلّ اشکالات عضال و شبهاتی که ثقلین در حلّ او عاجز شده، شقّ شمس های محیر العقولی فرموده و در باب تذکّر به کیفیت خلقت اساس عوالم و طور عالم دنیا و آخرت و سّر انزال ارواح در ابدان و حکمت انزال کتب و ارسال رسل و تشریع احکام و شرایع و مؤاخذه و عقاب و ثواب و کیفیّت عود اجزاء عالم دنیا به عالم آخرت و عود ابدان (به جنت و نار جسمانی شقّ قمرهای حیرت آوری فرموده که عریضه، گنجایش شرح آن) را ندارد.

و براهل فنّ حکمت و عرفان ظاهر است که کلّ اینها، مخالف با حکمت و علوم بشریّه است الی الآن. به حکمت و علوم الهیّه جدیده است که خلافت و ولایت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین روشن باشد.

چه آنکه به حکم عقل، حقیقت مخلوق، مملوکیّت و حیث مالکیّت و ولایت امر و نهی خاصّ خالق و جاعل اوست. و بدون عطا و نصب او نتوان اغتصاب کرد.

مدّعی این ولایت الهیّه نشده، احدی از مدّعیین خلافت؛ مگر این ذوات مقدّسه و

تنصیص نشده این ولایت از برای کسی؛ مگراز برای آن‌ها صلوات الله علیهم اجمعین. و نفس تصدی مدعی هر مقامی کافی در شأن و مرتبه او بحکمة و علوم الهیة جدیده. جهل و ضلالت جمیع مذاهب و فرق ظاهر و احتیاج آن‌ها در تکمیل عقول و دخول در مرتبه انسانیت و هدایت به ربّ العزّه و نجات و کشف حقایق اشیاء و کمالات به اهل بیت معصومین علیهم السلام و حقانیت فرقه حقه اثنی عشریه، مثل آفتاب هویدا و آشکار گردد. کلب آستان قدس، مهدی



گفتار اوّل:

کلیّات

اشاره:

در این گفتار اشاره‌ای مختصر به مبانی مرحوم میرزای اصفهانی در وجه اعجاز قرآن صورت گرفته است و طی آن، به مباحثی همچون حکمت‌های مختلف معجزات، تقابل انبیاء الهی با شیطان و نیز به تقابلهای با علوم بشری پرداخته می‌شود.

پیش از پرداختن به شرح رساله اعجازنامه ارائه کلیاتی پیرامون دیدگاه مرحوم میرزا مهدی اصفهانی درباره وجه اعجاز و تحدی قرآن کریم که موضوع اصلی این رساله است، ضروری به نظر می‌رسد.

برخی حکمت‌های معجزات

ابتدا باید دانست که واژه اعجاز در روایات معصومین علیهم‌السلام به ندرت استفاده شده و در قرآن کریم نیز هیچ استفاده‌ای از این واژه نمی‌بینیم. آنچه در این معنا در نصوص دینی می‌تواند مورد نظر باشد واژه «تحدی» است. چنان‌که می‌دانیم خداوند متعال در صدد تقابل با بشر نیست تا بخواهد او را به تحدی خوانده و به عجز بیاورد؛ تمام تحدی‌های خداوند به خاطر تنبّه دادن بشر به خود و برای بیداری اوست. در قرآن کریم از آنچه نزد اندیشمندان بشری به معجزه تعبیر می‌شود، با عنوان «آیات» و «بیّنات» یاد شده و ملاحظه کاربرد این واژه در قرآن نشان می‌دهد که ارائه آیات بیّنات منحصر در تعجیز و مقابله با کفار، منکران و معاندان نبوده بلکه غایات دیگری نیز برای این امر در نظر بوده است؛ به عنوان مثال در موارد بسیاری می‌بینیم که این آیات بیّنات برای تقویت ایمان مؤمنان انجام گرفته است؛ بدین صورت که

خداوند متعال در بسیاری موارد کفار را با آیه و فعل خاص خود از بین برده و در همین دنیا عذاب نموده تا از این طریق ایمان مؤمنان را تقویت نماید و حجت را بر عاصیان و گردنکشان تمام کند. گاهی نیز ظهور آیات برای تنبّه خود انبیاء صورت گرفته است؛ به عنوان نمونه آن‌گاه که حضرت ابراهیم علیه السلام از خداوند تعالی درخواست می‌کند که کیفیت زنده شدن مردگان را به او نشان دهد، خداوند برای آرامش دل ایشان اجزای پرنده‌های درهم کوبیده و پخش شده را به هم ضمیمه نموده و آنها را زنده کرد و این آیه بینه از سنخ همان آیاتی است که کوه طور را بالای سربنی اسرائیل آورد یا مائده‌ای از آسمان نازل کرد تا ایمانشان تقویت شود. در مواردی نیز ممکن است خداوند متعال با عدم ارائه آیه، افراد را مورد آزمایش و ابتلا قرار دهد و یا حتی بالاتر از آن، گاهی با اعطای توانایی انجام برخی کارها به منکران و معاندان، بندگان را امتحان کند؛ مثلاً برای گوساله سامری صوت ایجاد می‌کند در حالی که خود سامری توانایی انجام چنین کاری را نداشت. این کار برای اتمام حجت و روشن کردن این حقیقت بود که بنی اسرائیل به خاطر ضعف و سستی ایمانشان به دنبال صدای گوساله رفته و از حقیقتی که بدان رسیده بودند دست برداشتند.

بنابراین آیات بینات همیشه برای تعجیز و کوبیدن معاندان نیست؛ بلکه حکمت‌های مختلفی براین کار مترتب است که برخی از آنها مورد اشاره قرار گرفت.

علوم و معارف الهی؛ وجه اعجاز قرآن

مرحوم میرزا مهدی اصفهانی درباره وجه اعجاز قرآن نظریه خاصی دارد که اهمیت این دیدگاه ما را به بررسی و تحلیل آن سوق می‌دهد. به اعتقاد ایشان درک و فهم وجه اعجاز قرآن مستلزم تدبّر در خود قرآن و جستجوی چگونگی معرفی خود خداوند از کلامش در کلامش می‌باشد. اگر با مراجعه به خود قرآن، حقیقت و چیستی‌اش را بشناسیم به وجه اعجاز آن پی خواهیم برد؛ زیرا اعجاز قرآن نظریه آن چیزی دارد که در خود قرآن موجود است. بنابراین چون متعلّق اعجاز، خود قرآن است تا حقیقت قرآن را نیابیم وجه اعجازش بر ما مکشوف نخواهد شد.

مرحوم میرزا با ارائه شواهدی از کلام خدا نشان می‌دهد که قرآن در آیات متعددی، خودش را ذکر، برهان، شفا، هدایت و عربی مبین معرفی کرده است و نتیجه می‌گیرد که اعجاز قرآن نیز در ارتباط با همین ویژگی‌ها یعنی هدایت، شفا بودن، رحمت، برهان، ذکر، تذکره و ذکر

بودن آن است و تحدّی خدای تعالی با مخالفان نیز به همین جهت نظر دارد. خداوند در آیات قرآن به پیامبر اکرم ﷺ خطاب می‌کند که به مخالفان بگوید اگر قادرند متنی همانند قرآن بیاورند؛ بدان‌گونه که شخصی درس ناخوانده مثل پیامبر ﷺ مطالبی بیاورد که هدایت، شفا، برهان، ذکر و... باشد.

به عبارت دیگر در تحدّی قرآن دو جهت وجود دارد: اوّل این‌که قرآنی با چنین خصوصیات و ویژگی‌هایی بیاورند و دوم این‌که آنچه می‌آورند از شخصی درس ناخوانده سرزده باشد که نزد هیچ بشری درس نخوانده است. روشن است که چنین تحدی‌ای در رتبه بالای تحدّی قرار دارد. تحدّی گاهی به این است که فقط به محتوا نظر شده و از طرف مقابل خواسته می‌شود که محتوایی با ویژگی‌هایی خاص آورده شود و آورنده‌اش هر که باشد مهم نیست، در رتبه بالاتر تحدّی علاوه بر نظر در محتوا، شخص آورنده آن نیز لحاظ می‌شود و برای آورنده‌اش نیز خصوصیت اُمّی بودن لحاظ شده و از مخاطبان خواسته می‌شود که اگر می‌توانند این مجموعه را، بلکه یک مقدار از این مجموعه را، با این ویژگی‌ها از شخصی اُمّی مثل پیغمبر ﷺ بیاورند. با توجه به آنچه گفته شد، کسی می‌تواند ادعای پیامبر مبنی بر معجزه بودن قرآن کریم را ردّ کند که رتبه‌اش بالاتر بوده و با اشرافی که داشته، بتواند نظیر آن را بیاورد، اما کسی که از فهم و درک قرآن عاجز است، حق انکار آن را نیز ندارد.

انگیزه تأکید بیش از حدّ به جنبه فصاحت و بلاغت قرآن از سوی حاکمان جور

مرحوم میرزا معتقد است دستگاه سیاست و جریان حاکم، برای مقابله با معارف اهل بیت (علیهم‌السلام) و دور کردن مردم از حقیقت قرآن و بُعد علمی، معارف و هدایت‌گری این کتاب آسمانی، بحث فصاحت و بلاغت را که یک امر عادی و برای همگان محسوس و ملموس است به راه انداختند. لذا نباید وجه اعجاز قرآن را منحصر در فصاحت و بلاغت آن دانست و چنین پنداشت که بیشترین مقابله و جهت‌گیری قرآن با فصحاء و بلغاء عرب بوده است.

از نظر مرحوم میرزا صحیح نیست که اعجاز قرآن فقط در فصاحت و بلاغت آن باشد؛ زیرا فصاحت و بلاغت به زبان عربی آن زمان اختصاص داشته و فقط عرب است که این فصاحت و بلاغت را می‌فهمد و غیر عرب از درک آن عاجز است و بدین طریق اعجازی هم برایشان ثابت نمی‌شود. اما اگر اعجاز در علوم و معارف باشد، دیگر زبان نقش اساسی

نداشته و هر کس با هر زبانی می‌تواند این علوم و معارف و هدایت را درک نماید و بنابراین حتی ترجمه قرآن و بیان محتوا و علوم و معارف آن به زبان‌های دیگر نیز کارساز خواهد بود. پس اگر به علوم و معارف قرآن توجه و اهمیت لازم را مبذول داریم، اعجاز قرآن عمومیت و شمول بیشتری خواهد یافت. اما اگر به فصاحت و بلاغت تأکید زیادی داشته باشیم و یا اعجاز قرآن را به این جنبه منحصر کنیم، دچار مشکل خواهیم شد.

تقابل انبیاء الهی با معلومات فلسفی - عرفانی

بر اساس آنچه گفته شد مرحوم میرزا در اکثر آثارش بر این نکته تأکید می‌نمایند که پیامبر از ناحیه خداوند متعال برای تقابل با علوم بشری مبعوث شده است و حکمت بعثت پیغمبر اکرم ﷺ و بلکه حکمت بعثت همه پیامبران، مقابله با علوم بشری بوده است. ایشان معتقد است علوم بشری مسبوق به سابقه زیاد و از قدیم در میان بشر رایج بوده و بشر با این علوم انس پیدا کرده است. در مقابل، قرآن کریم سخن نو و تازه‌ای آورده و اعجازش در تازه بودن آن است؛ یعنی با نوآوری، همه دانش بشر را زیر و رو کرده و به او توجه می‌دهد که راهی را که برای دستیابی به معرفت پیموده، صحیح نبوده است. مرحوم میرزا وجه تسمیه قرآن به «حدیث» از سوی خود قرآن را نیز مبتنی بر همین جهت می‌داند.

حدیث در لغت عرب به معنای خبر جدید و تازه است. وقتی دو نفر عرب به هم می‌رسند از یکدیگر سؤال می‌کنند: ما الحدیث؟ یعنی خبر تازه چه داری؟

اگرچه امروزه به هر خبری حدیث گفته می‌شود ولی معنای لغوی حدیث، خبر تازه و جدید است. در قرآن کریم نیز تنها جنبه خبر بودن مطرح نیست، بلکه جنبه حدیث بودن، یعنی سخن نو و تازه بودن کلام الهی مطرح است.

اموری را که ما تازه می‌پنداریم با گذشت زمان کهنه می‌شود. اما قرآن تازه‌ای است که هیچ وقت کهنه نمی‌شود، همان‌طور که شب و روز همواره می‌آیند و هر شب و روز جدید غیر از شب و روز قبلی است و در آن‌ها وقایع جدیدی رخ می‌دهد، قرآن کریم نیز همواره تازگی داشته و با گذر ایام دچار کهنگی نمی‌شود. قرآن همواره بشر را به چیزی دعوت می‌کند که در فطرت او وجود داشته و خدای تعالی آن را به هنگام خلقت انسان با خمیر مایه او عجین ساخته است؛ لذا هیچ‌گاه از ذات انسان برداشته نمی‌شود، اما بشر معمولاً از آن غافل

است و می‌بایست کسی او را به فطرت خود توجه دهد و قرآن کریم با انجام این مهم، ما را از فراموشی‌ها و غفلت‌ها به هدایت، توجه، تنبه و تذکرمی آورد و این تذکره‌یچگاه کهنه نشده و همواره برای انسان تازگی دارد.

مرحوم میرزا به سبب توجه ویژه‌ای که به این جهات دارد، در این نامه به صورت اجمالی و کلی به بیان بخش‌های اساسی معارف و معالم قرآن پرداخته و لذا این نامه شامل همه آن چیزی است که مرحوم میرزا در طول مدت تدریس معارف در حوزه مشهد دنبال کرده است؛ به عبارت دیگر در این نامه کوچک، گوشه‌هایی از معارف را گاهی به صورت روشن و واضح و در مواردی به صورت اجمالی، بیان کرده است.

لذا درک کامل محتوای این نامه، مستلزم آشنایی کامل با منظومه معرفتی مرحوم میرزا و معارف ارائه شده از سوی ایشان می‌باشد.

دین، یک واحد منسجم و نه اجزائی منفک از هم

آنگاه که از معارف سخن به میان می‌آید، اذهان به بحث‌های اعتقادی خاص منتقل می‌شود که در مقابل فقه و اخلاق قرار می‌گیرند؛ حال آن‌که این جهت‌گیری صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چراکه معارف قرآنی با هم آمیخته است و نباید یکی را از دیگری جدا کرد. براین اساس، فقیه کسی است که علاوه بر فقه مصطلح (احکام فرعی)، در بحث معرفت‌شناسی دینی، اخلاق و اعتقادات هم فقاقت داشته باشد.

مرحوم میرزا معتقد است که عبارت ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾^(۱) همه جوانب معالم دینی - اعم از اعتقادات، اخلاق و احکام - را در بر می‌گیرد. اگر این سه از هم تفکیک شوند، هیچ‌کدام به تنهایی ارائه‌کننده معارف دینی نخواهند بود؛ احکام جوارحی عمل انسان را تصحیح می‌کند، اعتقادات به معرفت قلبی سامان می‌دهد و اخلاق، جهات خاص رفتاری انسان در زندگی فردی و اجتماعی را بهبود می‌بخشد، و در نهایت آثار همه این‌ها در روشنایی قلب انسان ظاهر می‌شود. براین اساس می‌توان گفت تفقه مرتبط با میزان روشنایی قلب است که این روشنایی با جمع میان همه جنبه‌های دینی حاصل می‌شود.

پیامد همین تفکیک نابجاست که گاهی برخی بزرگان در معلومات فقهی و اصولی

شاخص بوده، اما در جنبه‌های معرفتی و اعتقادی از تبحر کافی برخوردار نیستند و بسا که این ضعف بر همان استخراج احکام جوانحی نیز مؤثر واقع شده و این جنبه از فقاہت را نیز دچار مشکل نماید؛ چنان‌که گاهی این ضعف عقائدی، فقهی را موجب می‌شود که در کنار اعمال جوارحی، معرفت و روشنائی قلبی نسبت به الوهیت، ربوبیت، مالکیت پروردگار، نبوت و ولایت اولیاء الهی را به همراه نداشته باشد.

از آنجا که اساس فقه بر مالکیت و ولایت خداوند تعالی استوار می‌گردد، اگر کسی به ولایت خداوند توجه نداشته و یا فهم ناقصی از آن داشته باشد، در فهم فقهی خود نیز دچار مشکل خواهد شد.

بی‌توجهی به اخلاق نیز فهم فقاہتی را با مشکل مواجه می‌سازد؛ چرا که اخلاق به معنای صحیح زیستن و شناخت واقعی از خود است و فقه نیز بنده را در مسیر عبودیت و بندگی که همان مسیر صحیح زیستن بر اساس شناخت از خود است یاری می‌رساند، بدین سان نقش اساسی اخلاق در استنباط‌های فقهی نیز روشن می‌گردد.

بنابراین اگر این پایه‌ها در استخراج احکام لحاظ نشود، نمی‌توان ادعای کشف مراد الهی را داشت.

تقابل میان انبیاء الهی و شیطان رجیم

نکته مهمی که از دیدگاه مرحوم میرزای اصفهانی باید به آن توجه داشت، این است که تقابل انبیاء الهی نه با انسان ضعیف، بلکه با شیطان رجیم است؛ چرا که بشر را چنان قدرتی نیست که بتواند در مقابل انبیاء خودنمایی کند؛ ولی خداوند متعال به شیطان قدرتی داده که می‌تواند با پیامبران الهی مقابله نموده و دعوت ایشان را سست کند. پیروان پیامبران نیز، زمانی از دسایس شیطان در امان خواهند بود که با استفاده از قدرتی که خداوند به ایشان عطا کرده، به مقام اخلاص برسند. در قرآن کریم از زبان شیطان آمده است:

﴿لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ﴾^(۱)؛

غیر از بندگان خالص شده‌ات، قطعاً همه آن‌ها را گمراه می‌سازم.

باید دانست که در مقابل هر روشنائی که از سوی پیامبر برای بشر صورت گرفته و در برابر هر چراغی که در قلبی روشن می شود، شیطان نیز حجاب هایی فراهم ساخته است. پرواضح است که هر چراغی، حجابی متناسب با خود دارد، مثلاً قدرت و توان جسمی نمی تواند برای علم حجاب باشد. بنابراین با شمشیر نمی توان در مقابل نور ایستاد و آن را از بین برد. اگر کسی بخواهد با شمشیر، علم را از بین ببرد، در حقیقت خود را از بین برده است. لذا شیطان در برابر علم، از حربۀ علم استفاده می کند.

مرحوم میرزا عقیده دارد که بزرگ ترین تقابل انبیا با شیطان، در معارف و معالم اعتقادی بوده است. شیطان در مقابل انبیا علیهم السلام، دانش هایی می سازد که بیشتر فرزندان آدم را به آن مشغول می دارد و همواره بشر را در این جهت تغذیه و حمایت می کند؛ چنان که هر روز شاهد افزایش علوم جدیدی هستیم و باب برخی امور برای بشر باز می شود که سابقه نداشته و جز غفلت از خداوند هیچ ثمری در پی ندارند. تصور بر این است که القائاتی که برای بشر رخ می دهد و اختراعات جدیدی که حاصل می شود، همواره از ناحیۀ خداوند به او الهام شده است، حال آن که چنین ادعایی مستلزم شناخت الهام و مسیر آن است.

مرحوم میرزا دانش های بشری در زمینه طبیعیات و مباحثی مانند جوهر، عرض و مقولات فلسفی و نیز علوم و دانش هایی را که مربوط به تجملات زندگی دنیوی بوده و انسان را از یاد خدا غافل کرده و به دنیا وابسته می کند نیز نامعتبر می داند؛ چرا که چنین معلوماتی بر اساس دانسته های بشر و از طریق علل و اسباب استوار شده و نمی تواند بشر را به حقایق نهفته در درون اشیا برساند. به عقیده ایشان، شیطان با سرگرم کردن بشر به این علوم، او را نادانسته به جهتی پیش می برد که خودش می خواهد.

اگر بشر به این دانش های این چنینی مشغول نمی شد و این علوم برای او ارزش پیدا نمی کرد، این علم را از کسانی می جست که کاملاً به حقایق دسترسی داشته و می توانند بشر را به مطلوب برسانند. پس دانش هایی با چنین خصوصیاتِ نیز بشر را از معارف الهی باز می دارد، همان گونه که زیور و زینت دنیا انسان را از آخرت باز داشته است. البته در این میان، دین نیز در تقابل با این گونه دانش ها ساکت نبوده و انبیا و اوصیاء الهی علیهم السلام همواره و در حد لازم حقایقی را که در حد فهم بشر بوده، بیان کرده اند و در جامعۀ دینی همواره عالمی وجود داشته که بتواند آلودگی را از چهره دین بزداید.

سؤال شاهزاده افسرو پاسخ مرحوم میرزا

رسالة اعجاز نامه، نامه‌ای است که مرحوم میرزا در پاسخ به سؤال یکی از شاهزاده‌های قاجار درباره وجه اعجاز و تحدی قرآن نوشته است. متن سؤال شاهزاده، از دو نسخه‌ای که در دسترس است، چنین است:

از بیان الفرقان:

مفسران در باب اعجاز قرآن، وجوه عدیده‌ای نوشته‌اند. نظر جناب عالی در این باب چیست؟ چند وجه آن را مناسب می‌دانید؟ و کدامیک را بر دیگری ترجیح می‌دهید؟ مرقوم فرمایید. آیا هیچ‌یک از ائمه دین مبین به هیچ‌یک از این وجوه، استدلال جسته‌اند یا خیر؟^(۱)

از حاشیه نسخه مرحوم صدرزاده:

خدمت ذی افاضت حضرت حجة الاسلام آقا میرزا مهدی مجتهد - دامت برکاته - وجوه عدیده‌ای مفسرین در باب اعجاز القرآن نوشته‌اند، نظر جناب عالی در این باب چیست؟ چند وجه آن را مناسب می‌دانید و کدام یک را بر دیگری ترجیح می‌دهید؟ مرقوم فرمائید، آیا هیچ‌یک از ائمه دین مبین به هیچ‌یک از این وجوه استدلال جسته‌اند یا خیر؟ افسر.

خودآزمایی:

- ۱- حکمت‌های مختلفی را که برائت معجزات از سوی پیغمبران مترتب است، ذکر کنید.
- ۲- معجزه بودن وجه علمی قرآن را از نظرگاه مرحوم میرزای اصفهانی تبیین فرمائید.
- ۳- تازه بودن قرآن از دیدگاه مرحوم میرزای اصفهانی به چه معناست؟
- ۴- انسجام و به هم پیوستگی همه اجزاء دین به همدیگر را تبیین فرمائید.
- ۵- چگونگی تقابل شیطان با انبیاء الهی را بیان فرمائید.



گفتار دوّم:

ظهور فلسفہ یونان

اشاره:

در این گفتار، عرفان و فلسفه به ریشه مشترکی برگشت داده می شود که بنابر کتب تاریخی می توان اندیشه یونانی های پیش از میلاد مسیح (ع) را منشأ آن یافت، اما با نظری دیگر می توان این منشأ را به مقطعی از تاریخ بشری منتسب نمود که بشریت از تعالیم الهی غافل شده و خودسرانه به بنای سازه ای فکری پرداخته است و از آنجایی که بشر در اندیشه خود نمی تواند از مجموعه موجودات محسوس فراتر رود، در واقع فلسفه و اندیشه بشری بازگشتی جز به ماده گرایی و مادیات نخواهد داشت.

متن

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

به عرض عالی می رساند: ظهور حکمت و فلسفه یونان، قبل از بعثت حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام و طلوع مذهب وحدت وجود و موجود - که اساس و ریشه مشترک عرفان و تصوف است، از فلاسفه یونان قبل از میلاد حضرت مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام و انتشار آن روشن از تواریخ فعلیه اکسیوفان^(۱) حکیم استاد برمانیدس^(۲) حکیم در مائه ششم قبل از میلاد، کل کائنات را یک جوهر اصلی و آن را خدای بی همتا دانسته، تمام اشیاء عالم را وحدت محض گفت. بعد از او، برمانیدس حکیم - متولد در ششصد و سی و شش قبل از میلاد - قائل به وحدت وجود [شد] و تمام اشیاء موجوده در عالم را، صور مختلفه آن وجود واحد دانست. پلوتن حکیم در چهارصد و هفده قبل از هجرت، قائل به وحدت انسان کامل

1. Xenophanes.

2. Parmenides.

با خدای بی چون شد. پورفیر حکیم در سیصد و هجده قبل از هجرت قائل به وحدت وجود گردید. فیثاغورث^(۱) ترویج تصوف می‌کرد.

حکمت و علوم و معارف بشریه بر (این اساس مقرر)، و تا حال منتشر در شرق و غرب است.

شرح

ریشه مشترک عرفان و فلسفه

به اعتقاد مرحوم میرزا، نه تنها مباحث فلسفی مبتنی بر تصورات، ریشه در آراء فلاسفه یونان دارد^(۲)، بلکه عرفان را نیز می‌توان دارای چنین ریشه و سرچشمه‌ای دانست.^(۳) البته عرفان

1 - Pythagoras.

۲. ناشی بودن فلسفه رایج میان مسلمین از فلسفه یونان امری روشن و مورد تأیید اندیشمندان بوده و در این مقال سخنان بسیاری گفته شده. در کتاب تاریخ فلسفه در جهان اسلامی از قول دی بور چنین آمده: اجمالاً باید گفت که سرانیان و مسلمین، فلسفه را از جایی آغاز کردند که آخرین حکمای یونان به پایان آورده بودند، یعنی از جایی که علمای مکتب نوافلاطونی به شرح کتب ارسطو - آن هم در جوار تدریس فلسفه افلاطون - پرداختند.

الفاخوری، حنا و الجر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ص ۳۳۷.

اندیشمندی دیگر می‌نویسد:

در اسلام، پیروان فلسفه یونانی و مشتغلین به این فن را فیلسوف می‌نامیده‌اند. اکثر فلاسفه اسلام معتقدات فلاسفه یونان را در همه حال قبول می‌کردند و مقام خود را نسبت به آن‌ها فقط مقام شارح و مفسر می‌دانستند.

غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، ج ۲، ص ۸۱، به نقل از عارف و صوفی چه می‌گویند؟ ص ۵۰. ریشه داشتن مباحث فلسفه اسلامی در میان معتقدین به این نحله فکری نیز امری مسلم بوده و به آن اذعان داشته‌اند: اگر چه در رفع این نقیصه نیز توجیهاتی غیر قابل پذیرش داشته‌اند:

فلسفه نیز اگر چه در آغاز به عنوان نقل از یونانی به عربی وارد محیط اسلام شد و زمانی تقریباً به شکل یونانی خود در دست مردم بود، ولی پس از چندی محکوم طرز تفکر محیط گردید.

طباطبایی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، ص ۱۱۰.

۳. دکتر طه حسین در مورد ریشه داشتن تفکر یونانی در عرفان و تصوف مسلمانان می‌نویسد:

چیزی نگذشت که تصوف تحت تأثیر آشنایی مسلمانان با فرهنگ هند و ایران (به خصوص فرهنگ یونان) قرار گرفت و ترک دنیا، از صورت کوشش در عبادت و زیاده‌روی در آن، به صورت چاره‌جویی برای متحد شدن با خدا یا هم شناختن او از طریق اشراق درآمد.

حسین، طه، آیینة اسلام، ص ۲۹۶.

در برخی مسائل، از فلسفه استفاده کرده و می‌توان گفت عرفای یونان در ابتدا، فیلسوف بوده‌اند و گرایش فیلسوفان اسلامی به عرفان و تصوف نیز به عرفان یونان باز می‌گردد، اما این موجب نمی‌شود که عرفان را نیز چون فلسفه مبتنی بر تصورات دانست.

به این نکته نیز باید توجه داشت که روش بشری، اگرچه انسان را به حق نمی‌رساند، اما چنین نیست که همواره و لزوماً به وحدت وجود ختم شود. ثنویت نمونه چنین تلاشی است که نه بر مبنای عرفانی، بلکه بر اساس اندیشه فلسفی و بن‌مایه‌های آن شکل گرفته است. فیلسوفان مسلمان نیز، از یک سو قائل به علیّت اند و همه پدیده‌ها و وقایع را به علت العلل نسبت می‌دهند.^(۱) اما از سوی دیگر بدان روی که مسلمانند و نمی‌خواهند شرور را به خداوند

⇒ و در تاریخ تصوف در اسلام چنین می‌خوانیم:

چیزی که تصوف را به شکل فلسفه درآورد (یعنی به شکل بحث و طریقه مخصوصی درآورد که وارد حلّ و بحث مسئله خلقت شد و از خالق تا مخلوق را مورد بحث قرار داد) بدون شک، تا مقدار زیادی، فلسفه یونان مخصوصاً نوافلاطونی بوده است.

غنی، قاسم، تاریخ تصوف در اسلام، ج ۲، ص ۹، به نقل از عارف و صوفی چه می‌گویند؟ ص ۴۲.

۱. ملاصدرا در این زمینه می‌نویسد:

فقد ظهر أن صنع العلة في المعلول هو الإيجاب لا غير وأن الشيء ما لم يجب لم يوجد فما دام الشيء على حالة إمكانية يستحيل فرض وقوعه أو لا وقوعه وإنما يتعين له أحد الطرفين بالوجوب من تلقاء العلة المقتضية و أما الأولوية الغير البالغة حد الوجوب سواء كانت ذاتية أو حاصلة من السبب كما زعمه هؤلاء فغير مجدية في قطع النسبة الإمكانية و لا محصلة للوقوع بالفعل بل يجب أن يجب المعلول بعلة المقتضية التامة فلا ينقطع سؤال اللّم للسائل عن سبب الحصول و سبب رجحان الحصول على اللاحصول إلا بالانتهاء إلى السبب التام الموجب و العلة التامة المقتضية - و أما إذا لم ينته إليه فالسؤال مستمر البقاء و الاستمرار في الجانبين مشترك الورد بين الطرفين فيؤدي إلى لزوم التسلسل في سبب الأولوية و أولوية الأولوية و هكذا إلى غير النهاية فذلك محال لترتبتها اجتماعها؛

روشن شد که کار علت در معلول ایجاب است و نه غیر آن و شیء تا وجوب نیابد موجود نمی‌شود و بنابراین تا شیء در حالت امکان است فرض وقوع یا عدم وقوعش محال است و فقط یکی از طرفین از جانب علت مقتضی برایش متعین می‌شود. اولویتی که برخی بدان قائلند اگر به حد وجوب نرسد، موجب خروج شیء از امکان نمی‌شود؛ بلکه معلول باید به علت مقتضی تامة واجب شود و اگر شیء ای به سبب تامة موجب و علت تامة مقتضی ختم نشود جای سؤال از سبب حصول و رجحان باقی می‌ماند و تا زمانی که این انتها حاصل نشود سؤال همچنان بر جای خود باقی بوده و دو طرف اولویت را مورد سؤال قرار می‌دهد و بنابراین تسلسل بالآخره باید به یک سو ختم شود که همان وجوب حاصل از علت تامة است.

صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الاسفار الاربعة، ج ۶، ص ۳۲۲-۳۲۱.

نسبت دهند، آن‌ها را عدمی دانسته‌اند.^(۱) آنان با این کار هم نظام علیّت فلسفی را می‌پذیرند و هم سعی می‌نمایند نافی توحید مسلمانان نشوند.

اما ثنویه، پایبند توحید دینی نیستند، علیّت را نیز قبول دارند و شرور را وجداناً وجودی می‌یابند؛ لذا معتقدند که مبدأ خیرات نمی‌تواند عیناً همان مبدأ شرور باشد. به همین جهت معتقد به دو مبدأ برای حقایق جهان هستی شده‌اند؛ یکی: یزدان، مبدأ خیرات؛ دیگری: اهریمن، مبدأ شرور.^(۲)

براساس مکتب اهل بیت علیهم‌السلام وحدت وجود و ثنویت، هر دو باطل‌اند. در این دیدگاه، شرور نیز اموری وجودی‌اند^(۳) و وجودی بودن آن‌ها با خالقیت خدای تعالی هیچ منافاتی ندارد؛ زیرا خالقیت غیر از علّت العلل بودن ذات پروردگار متعال است.^(۴) در نتیجه

۱. الشّرّ لا ذات له بل هو أمر عدمی إمّا عدم الذات أو عدم کمال الذات.

شرّ، امری عدمی بوده و از خود ذاتی ندارد یا عدم ذات است و یا عدم کمال ذات.

فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر او مفاتیح الغیب، ص ۱۹۸.

۲. مرحوم استاد مطهری در این زمینه می‌نویسند:

برای انسان‌های پیشین این اندیشه پیدا شده است که آیا بد‌ها و شر‌ها را همان کسی می‌آفرید که خوب‌ها و خیر‌ها را پدید آورده است؟ یا آن‌که خوب‌ها را یک مبدأ ایجاد می‌کند و شر‌ها را مبدأ دیگر؟ آیا خالق نیک و بد یکی است، یا جهان دو مبدأ و دو آفریننده دارد؟ گروهی چنین حساب کردند که آفریننده، خودش یا خوب است و نیک‌خواه، و یا بد است و بدخواه. اگر خوب باشد بد‌ها را نمی‌آفریند، و اگر بد باشد خوب‌ها و خیر‌ها را ایجاد نمی‌کند. از این استدلال، چنین نتیجه گرفتند که جهان دو مبدأ و دو آفریدگار دارد.

مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، ج ۱، ص ۸۸.

۳. به عنوان مثال وجودی بودن شرور را در لسان دین می‌توان در آیینۀ برخی نصوص، چنین ملاحظه نمود:

﴿تَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (سورة انبیاء، آیه ۳۵)

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ﴾ (سورة فلق، آیات ۱-۲)

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ»

برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۳۸.

۴. در متون مقدّس دینی نیز درباره فاعلیّت خداوند متعال از علیّت به معنای فلسفی و اصطلاحی آن خبری نیست؛ بلکه تصریح آیات قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام این است که فاعلیّت خداوند متعال به مشیّت و اراده است و خلقت مخلوقات از مادّهای سابق و ازلی نیست و واژه‌هایی همچون بدء، بدع، انشاء و اختراع و حتی خلق و قَطَر این معنا را ثابت می‌کند. افزون بر این، روایات فراوانی که در توحید خالق و بینونت میان خلق و مخلوق به تمام معنا و نیز روایاتی که در خالی بودن خلق از خالق و تهی بودن خالق از خلق وارد شده است، این معنا را اثبات می‌کند.

«وحدت وجود» و «ثنویت»، هر دو در تقابل با توحید انبیا قرار می‌گیرند.^(۱) این یکی از شواهدی است که نشان می‌دهد هرگونه اندیشه بشری و فلسفه ورزی در حوزه الهیات، در تقابل با انبیاء علیهم‌السلام قرار دارد.

در بیان تاریخ این تقابل، می‌توان گفت: مخالفت با معارف انبیاء علیهم‌السلام به تاریخی قبل از حضرت نوح می‌رسد؛ چنان‌که براساس روایات^(۲)، حضرت نوح علیه‌السلام در امتی مبعوث شد که در میان آنها از توحید خبری نبود و کفر و ایمان معنا نداشت، زیرا مردم در غفلت از خداوند بودند. این حجاب سترگ توسط شیطان و به دست قابیل بر روی معارف الهی افتاد و نسل قابیل آن را ادامه دادند. آنها به اندازه‌ای بروصی حضرت آدم سخت گرفتند که جناب شیث نتوانست در اجتماع فرزندان آدم بماند و مجبور به ترک آن اجتماع گردید. با بیرون رفتن ایشان از آن جامعه، به مرور تعالیم الهی نیز روبرو به افول نهاد تا جایی که امتی پدید آمد که هیچ خبری از کفر و ایمان نداشتند. این مطلب نشان می‌دهد که فلسفه - یا به تعبیر دیگر، دانش بشری - بدون ارتباط با خدا و بدون استفاده از تعالیم الهی نشو و نما یافته است؛ به عبارتی دیگر معلومات بشری بدون تعالیم پیامبران در محدوده همان طبیعت و مادیات توقف نموده و

⇒ بیابانی اسکویی، محمد، عدل الهی، ص ۱۷۶.

۱. در تقابل چنین اندیشه‌ای با آنچه مورد نظر دین است هیچ شکی نیست و موضع علماء دین از گذشته دور تا به اکنون در این زمینه مؤید این تقابل روشن است؛ برخی از این اظهار مواضع از این قبیل است: مرحوم شیخ حرّعاملی می‌نویسد:

ان بطلان هذا الاعتقاد - یعنی وحدت وجود - من ضروریات مذهب الشيعة الامامية لم يذهب إليه منهم بل صرحوا بانكاره و اجمعوا على فساد و شئعوا على من قال به.

حرعاملی، محمد بن حسن، الاثنا عشرية فی رد الصوفية، ص ۵۹.

مرحوم علامه مجلسی می‌نویسد:

آنچه بعضی صوفیه می‌گویند که حق تعالی عین اشیاء است یا آن‌که ماهیات ممکنه امور اعتباریه اند و عارض ذات حق شده‌اند، یا آن‌که خدا در عارف حلول می‌کند و با او متحد می‌شود، همه این اقوال عین کفر و زندقه است.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، حق الیقین، ص ۱۵.

مرحوم آیه الله سید محمد کاظم یزدی می‌نویسد:

القائلون بوحدة الوجود من الصوفية إذا التزموا بأحكام الإسلام فالأقوى عدم نجاستهم إلا مع العلم بالتزامهم بلوازم مذاهبتهم من المفاسد.

یزدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم، العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۴۰، مسئله ۲.

۲. در این زمینه می‌توان به روایات تفسیری ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره مراجعه نمود.

راهی به فرارفتن از ماده و مادیات نخواهد داشت و فلسفه نیز به عنوان دانشی که قرار است جدای از تعالیم الهی بر معلومات بشری بیفزاید، هیچگاه نمی تواند از حصار محدود ماده فراتر رود و هرآنچه را که بیان می دارد حاصل تصور و تفکرش در طبیعت مادی است.

منظور از علوم بشری در این سطور، علوم انحصاری بشر و آن معلوماتی است که با علوم انبیا در تقابل است. و البته این بدان معنا نیست که بشر از خود چیزی داشته باشد؛ بلکه با نوری که از ناحیه خدا یافته و با او آشنا شده و بر فهم خوب و بد توانا گردیده، با کمک شیطان به تقابل با خدا برمی خیزد: «وَبِعَظْمَتِهِ وَنُورِهِ عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ»^(۱).

این نور، همان نور فهم است که بشر را به پاره ای از حقایق می رساند و همچون ثروت و قدرت مادی، سبب احساس بی نیازی و استغنائی او می شود. انبیا ﷺ با تکیه بر همین نور، فقط مسیر هدایت و حرکت به سوی خدا را نشان داده و آدمی را بر انتخاب مسیر مختیر می گردانند.

دیدگاه وحدت وجودی؛ دیدگاهی مادی گرایانه

مرحوم میرزا عقیده دارد که از نظر فلسفه یونان، کل کائنات را یک جوهر اصلی تشکیل می دهد که هم او خداست. چنین جوهری با آنچه امروزه در فلسفه اسلامی با عنوان «جوهر مجرد» یا «وجود» مطرح می شود، در ظاهر تفاوت و تغایر دارد؛ چه این که افکار فیلسوفان یونانی در محدوده طبیعیات، خاص آن زمان بوده است و آن جوهر را تماماً مادی می دانستند.

از گزارش مرحوم میرزا معلوم می شود که نظریه عرفانی انسان کامل نیز در فلسفه یونان ریشه دارد، این گونه مباحث، مطالب جدیدی نیست و در سیر اندیشه فلسفی بشردان و رایج بوده است. تصوف و اندیشه وحدت وجود، نیز آغازش از اسلام و در میان مسلمانان نبوده، بلکه چنین اندیشه ای با سابقه ای طولانی، در میان اندیشه های کهنه بشری همچون اندیشه یونان باستان قابل بازیابی است.

مرحوم میرزا معتقد است که معارف بشر بر اساس وحدت وجودی که از مجرای تجربه حاصل می آید شکل یافته است. در علوم تجربی با اصل قرار دادن ماده، تغییرات نیز بر اساس آن توجیه می شود؛ چنان که در علوم تجربی جدید گفته می شود ماده تغییر می پذیرد

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۲۹.

ولی از بین نمی‌رود. همین نگاه تجربیون به ماده را می‌توان با نگاه فلاسفه به وجود متناظر دانست؛ چنان‌که در این محدوده از اندیشه بشری نیز، وجود اصل قرار گرفته و همه چیز با آن توجیه می‌شود.

مرحوم استاد جعفری در توضیح این مطلب، این دو اندیشه متوازن با هم را مانع فهم بشر قلمداد کرده و می‌نویسند:

وجودی که مفهومش بدیهی‌ترین اشیا [است] و در عین حال هزاران کتاب و مقالات و مباحث در همین مفهوم بدیهی افکارشان را اشغال نموده، و - از خوشبختی یا از بدبختی - هنوز معلوم نشده است که این کلمه وجود (که ای کاش در لغت وضع نمی‌شد) چه مفهومی را به عهده دارد. وجودی که حقیقت آن در غایت خفا و شناسایی آن محال است.

عین همان سر و صورت‌سازی را افکار غرب درباره ماده بی‌جان (که اگر زنده شود و بگوید: من متحمل این توصیفات مشاطگی نیستم، خواهند گفت: متحمل است شکسته‌نفسی می‌کند) عمل می‌کند...

حاصل کلام: اگر این دو لفظ وجود و ماده مبدل به دو لفظ دیگری شده بودند، معانی عجیبی در دو فلسفه شرق و غرب دیده می‌شد. آری، غریزه وحدت وجودی و پیگردی از مطلق، از مختصات فکر انسانی است، ولی پس از رسیدگی به جزئیات.

در موقعی که شرق یک مطلق پهناوری به اسم وجود گرفته، پی فهم حقایق می‌رود، در همان حال برادرش غربی لفظ کسالت‌آور ماده در عین حال مساوی با وجود را (از حیث وسعت مفهومی) به آغوش مکانیکی چسبانده، سوراخ سمبه‌های عالم وجود را پر می‌کند، چه عرض کنم؟

بالآخره نتیجه این‌گونه جهان‌بینی به کجا خواهد انجامید؟ هم لفظ وجود و هم لفظ ماده، و هم دو عاشق محض‌شان نمی‌داند. و ندانستن این نتیجه، تناقضی را که در آخرین مرحله نصیب وحدتی‌های افراطی خواهد شد، پیریزی کرده است؛ زیرا متفکرین این مکتب، اعتراف بکنند یا نکنند، بالآخره تناقضی را که بیان می‌کنیم مبتلا خواهند گشت. آن تناقض این است: وحدت حقیقیه مطلقه = موجود خارجی.

وحدت حقیقیه = شیء - جزء و کل - جنس و فصل - کون و فساد - اطلاق و تقیید - ادراک با حس و عقل - مبدأ و منتهی - زمان و مکان.

از آن طرف:

موجود خارجی = شیء + جزء و کل + جنس و فصل + کون و فساد + اطلاق و تقیید +

ادراک با حس و عقل + مبدأ و منتهی + زمان و مکان
 شرح این دو حقیقت فلسفی که با فرمول ریاضی بیان کردیم، این است که: آن وحدت حقیقیه که در واقع موجود منحصر و غیر آن ارتباط خالص است، ماهیات نیست، جنس و فصل ندارد و از آنجا که وجود خالص است، قابل کون و فساد نیست....
 از آن طرف: وجود خارجی که با طرق حواس مختلفه با آن‌ها تماس داریم و عین وحدت حقیقیه است، به اعتبار هر قطعه‌اش (که موجب استیعاب کل موجود است) دارای جزء و کل و جنس و فصل و کون و فساد... است.

این همان تناقضی است که هر دو مکتب وحدت در بن بست آن گرفتارند.^(۱)

ایشان در ادامه می‌نویسند:

چنان‌که گفتیم، یک مفهوم وجود (نه حقیقت آن؛ زیرا ادعای استحاله وصول به کنه آن شده است) تمامی شناسایی‌های وحدت موجودی‌ها را تشکیل می‌دهد، ولی وجودی که هیچ‌گونه آثار تحقق ندارد. این وجود، امر مقداری نیست، کیفیت ندارد، زمان و مکان و زمانی هم نیست. قابل اشاره و فعل و انفعال و حدوث و قدم هم نیست. و به عبارت روشن‌تر، خطوط این سگه خوانده نمی‌شود، جنس و فصل هم ندارد (ماهیت ندارد)، ولی محور تمامی ارزش‌های شناسایی‌ها همین وجود است و بس.
 در اثبات خیالی بودن این مفهوم و هسته مرکزی قرار دادن آن بر تمامی مسائل فلسفه، کفایت می‌کند این مقدار که قرن‌های متوالی ده‌ها مباحث از حیث مفهوم و حقیقت و نسبت اتحاد و مغایرت آن با ماهیت و این‌که اصیل وجود است یا ماهیت... و غیر اینها از مباحث، افکار عده‌ای از شرقی‌ها را به خود مشغول نموده و از حلّ نهایی سرباز زده است.^(۲)

ایشان درباره سخن مادیونی که حرف‌های وحدت موجودی‌ها را به رخ الاهیون می‌کشند، می‌نویسد:

در جواب این هجوم نابجا می‌گوییم:
 اولاً نباید اشتباه کرد در این‌که معتقدین به مکتب وحدت موجودی را نباید با اسلوب واحد نگریست؛ زیرا عده زیادی از این‌ها بنا به بعضی از تصریحات قهرمانان این مکتب، در مقام قریحه‌پردازی و شعر سازی بوده‌اند و هیچ‌گونه التزامی به لوازم آن نداشته‌اند.

۱. جعفری تبریزی، محمدتقی، مبدأ اعلی یا پشتیبان نهائی بشر، ص ۸۳-۸۱.

۲. جعفری تبریزی، محمدتقی، مبدأ اعلی یا پشتیبان نهائی بشر، ص ۸۵.

این معنا را می‌توان از کتب و مقالات و اشعار سروده شده تحصیل کرد. مدرس بزرگوار آقا علی زنوزی این مضمون را در آخر «بدایع الحکم» (که شاید پس از ملاصدرا و یا در عرض او از اعضاء نامی این مکتب شمرده شده است) چنین می‌گوید: (صفحه آخر کتاب مذکور) مضمون عبارت: تا حال آنچه که در این کتاب از مطالب گفته شده است، مطابق اصطلاحات و ریسمان‌بافی‌های ملّایی بوده و به عقاید مربوط نیست. ثانیاً اگر حقیقتاً این متفکرین به لوازم آنچه که ادعا کرده‌اند اعتقاد کنند، آن‌ها را از دسته الهیین ملّی نمی‌توان محسوب کرد، بلکه الهی بودن آن‌ها مانند مادی بودن مادیون است در این‌که هر دو مکتب، خدای عنوانی را قبول کرده و مخالف وجدان مشی می‌کنند.^(۱)

جالب اینجاست که مرحوم علامه جعفری، برخی از آثار دانشمندانی مانند مرحوم آقا علی زنوزی را - که در ردیف ملاصدرا می‌شمرد - از همان مباحث مکتب وحدتی‌های شرقی می‌داند و تمام آن‌ها را خیال‌پردازی شاعرانه معرفی می‌کند. به عقیده استاد جعفری، اگر همین فیلسوفان شرقی به آنچه نوشته‌اند معتقد باشند و ملتزم به لوازم آن‌ها باشند، آنان را نمی‌توان از الهیین ملّی (یعنی معتقدان به ادیان آسمانی و الهی) به حساب آورد. بدین‌روی، هر دو گروه یعنی وحدت وجودی‌های شرقی و مادیون غربی، به یک اندازه مخالف وجدان سخن گفته و خدای عنوانی برای خود ساخته‌اند.

ایشان بیشتر قواعد فلسفی را پوچ و بی‌معنا دانسته، می‌نویسند:

از مجموع بیانات گذشته، معلوم شد که انصراف شرقی‌ها از خارج و عشق آن‌ها به تجسیمات وهمی، در تغییر مسیر اجتماعی آن‌ها آثار قابل ملاحظه‌ای را در بر داشته است که اهمّ آن‌ها همان مسئله غفلت از محسوسات و معما ماندن پدیده‌های طبیعت می‌باشد، که همین معماها را افکار غربی - با درپشت سرگذاشتن اصول مسئله فلسفه‌های طی شده و بدون اعتنا به این‌که افلاطون چنین گفته و پارمنید رأیش مخالف این است و دیمقراطیس چنین گفته بود و سقراط چنان گفته بود - راه طبیعت را پیش گرفته و تا اندازه زحمات و کارشان، نتایج مثبت‌های را گرفتند. و لکن شرق نشسته و در به روی خود از اغیار بسته، افکار عالیّه خود را صرف می‌کردند که آیا اصل با وجود است یا ماهیت؟ عقول عشره احوالش چطور است؟ فلک اطلس که چنین و چنان است، چه ارتباطی با عقول دارد؟ آیا قاعده الواحد بدیهی است یا نظری؟ مقصود واحد نوعی

است یا شخصی؟... و صدها از این معانی پوچ و بی معناست و یا اغلب مباحث در اطراف آن‌ها اقلّاً نقش بر آب و مهندسی در تاریکی بوده است.^(۱)

ایشان بعد از این مطالب تصریح می‌کند وجود در فلسفه شرق، همان ماده در فلسفه غرب است:

با عبارت مختصرتر، آنچه را صدر المتألهین و امثال او از شرقی‌ها و غربی‌ها «وجود» می‌گفتند، مولشوت (Moleschot)، بخنر (Buchner)، توماس هوبز (Thomas Hobbes)، هولباخ (Holbach) و غیرهم ماده و خواص ماده خواندند.^(۲)

پروفسور فلاطوری نیز اساس فلسفه ارسطو را که می‌توان آن را اساس فلسفه اسلامی خواند همان ماده و تبیین ارسطو از ماده دانسته و قائل‌اند:

خلاصه این‌که ارسطو به هیچ وجه برای یافتن خدا و حقیقت الهی و حقیقت دینی کار نکرده، بلکه به عکس آنچه ما به آن متافیزیک می‌گوییم، در واقع نوعی فلسفه طبیعت است و برای تبیین طبیعتی است که یونانیان در مقابل خود می‌دیدند.^(۳)

خودآزمایی:

- ۱- چگونگی قول به ثنویت یا وحدت وجود را در میان اندیشمندان بشری تبیین نمایید.
- ۲- تبیین اهل بیت (علیهم‌السلام) از رابطه شرور با عدل الهی را بیان کنید.
- ۳- نظیری که مرحوم استاد جعفری میان وجود از دیدگاه فلاسفه و ماده از دیدگاه دانشمندان تجربی قائل هستند را بیان نمایید.

۱. جعفری تبریزی، محمدتقی، مبدأ اعلی یا پشتیبان نهائی بشر، ص ۱۱۵-۱۱۴.

۲. جعفری تبریزی، محمدتقی، مبدأ اعلی یا پشتیبان نهائی بشر، ص ۱۱۶.

۳. گفت و گویا دکتر عبدالجواد فلاطوری، نشریه دانشگاه انقلاب، دوره جدید، شماره ۹۸-۹۹.



گفتار سوم:

وجه اعجاز؛ علوم الهیة جدید در برابر علوم بشری قدیم

بخش اوّل

اشاره:

در این گفتار با استناد به آیات قرآن، ضمن بیان تقابل علوم بشری با معارف قرآنی، وجه اعجاز قرآن نیز معارف آن دانسته شده و در ادامه نیز به اهمیت حفظ حرمت کلام و عدم اصطلاح سازی و خروج از معانی نخستین واژه ها اشاره شده؛ چراکه با چنین روشی در کنار بیان الهی، بیانات دیگری نیز سر برمی آورند که حاکی از هیچ واقع و حقیقتی نبوده و با عمومیت خطاب های الهی نیز سرناسازگاری دارند.

متن

وجه اعجاز قرآن مجید و تحدّی حضرت رسالت پناه ﷺ، به صریح آیات شریفه و خطب و روایات مرویه از آن حضرت و آل معصومین آن حضرت، حکمت و علوم الهیّه جدیدۀ او، در مقابل حکمت و علوم بشریّه قدیمه است.

فقال جلّ جلاله:

﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾^(۱)؛

این [ها]، از آن حکمت هایی است که پروردگارت به سوی تو وحی کرده است.^(۲)

وقال جلّ جلاله:

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ﴾^(۳)؛

۱. سورة اسراء، آیه ۳۹.

۲. همان طور که در مقدمه گفته شد، ترجمه آیات برگرفته از نسخه تحقیق شده در مؤسسه معارف اهل بیت (علیهم السلام) مقتبس از ترجمه آقای رضایی است و در متن رساله مرحوم میرزا ترجمه ای صورت نگرفته است.

۳. سورة بقره، آیه ۲۳۱.

و به یاد آرید نعمت خدا را بر خودتان و آنچه را از کتاب و حکمت بر شما فرو فرستاده که شما را با آن پند می دهد.

وقال جلّ جلاله فی [سورة] الرعد:

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ﴾^(۱)؛

و اگر بعد از آن که آگاه شدی، از هوس های آنان پیروی کنی، برای تو در برابر (عذاب) خدا هیچ یآوری و هیچ نگهدارنده ای نیست.

وقال جلّ جلاله فی البقرة:

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾^(۲)؛

و اگر بعد از دانشی که به تو رسید از هوس های آنان پیروی کنی، هیچ سرپرست و یآوری، از سوی خدا، برای تو نخواهد بود.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَيْنِ اتَّبَعَتْ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۳)؛
و اگر بعد از دانشی که به تو رسید، از هوس هایشان پیروی کنی، در آن صورت، مسلماً تو از ستمگران خواهی بود.

وقال عزّوجلّ:

﴿وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۴)؛

و تا کسانی که به آنان علم داده شده، بدانند که این (قرآن) حق است در حالی که از جانب پروردگار توست، و بدان ایمان آوردند و دل هایشان در برابر آن فروتن گردد و خدا کسانی را که ایمان آوردند، مسلماً به سوی راهی راست راهنمایی می کند.

۱. سورة رعد، آیه ۳۷.

۲. سورة بقره، آیه ۱۲۰.

۳. سورة بقره، آیه ۱۴۵.

۴. سورة حج، آیه ۵۴.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^(۱)؛

و کسانی که به آنان دانش داده شده، می دانند آنچه از پروردگارت به سوی تو فرو فرستاده شده، فقط حق است و به سوی راه (خدای) شکست ناپذیر ستوده رهنمون می شود.

وقال جلّ جلاله:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^(۲)؛

بلکه آن (قرآن) آیات روشنی است که در سینه های کسانی است که به آنان دانش داده شده است.

شرح

وجه اعجاز قرآن کریم

چنان که پیشتر گذشت، مرحوم میرزا معتقدند که بحث از وحدت وجود و آنچه در فلسفه اسلامی مطرح می شود، در فلسفه و عرفان یونان ریشه دارد و مبانی اساسی مباحث فلسفه مسلمانان را فیلسوفان یونان بنا نهاده اند اگرچه شاخه ها و مسائل این مباحث در یونان باستان مطرح نبوده، ولی اساس و زیربنای معارف عرفانی و حکمت اسلامی در حکمت و عرفان یونانی وجود داشته است.

در نتیجه، فلسفه و عرفان خودساخته بشری، از دیرباز در فکر و اندیشه بشر جای گرفته و فضایی را در ذهن او پدید آورده که مانع درک معارف دینی و توجه به آنها می شود. خدای تعالی با بعثت انبیا به ویژه خاتم پیامبران ﷺ در صدد نفی و ابطال این معارف برآمده، تا راه را برای تعلیم علوم جدید الهی در قلب بشر بگشاید. وجه اعجاز قرآن نیز همین علوم الهی است که به «علوم حدیث و جدید» تعبیر می شود.

در این عبارت دو ادعا مطرح شده است:

۱. سوره سبأ، آیه ۶.

۲. سوره عنکبوت، آیه ۴۹.

- ۱- آیات قرآن کریم به صورت صریح و روشن در مقابل علوم بشری قدیمه آمده و وجه تحدی و اعجاز قرآن نیز همین است؛
- ۲- در قرآن و روایات نیز، علوم و معارف قرآن، وجه تحدی و اعجاز آن معرفی شده است. ایشان برای این که مدعای دوم خویش را از آیات قرآن نشان دهد، ابتدا به آیات قرآن استشهاد می کند.

﴿ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾

مرحوم میرزا با استناد به این آیه شریفه، در صدد توجه دادن به این نکته است که حکمت قرآن غیر از دانشی است که در یونان به عنوان حکمت مطرح شده است و همچنین غیر از آن فلسفه ای است که فیلسوفان مسلمان، آن را حکمت نامیده اند، بلکه حکمت قرآنی با حکمت یونانی در تقابل است.

در آیه شریفه، در این مورد که «ذلک» به چه مطلبی اشاره دارد، دو احتمال وجود دارد: یا حقیقت قرآن و همه آنچه در آیات قرآن مطرح شده، مورد نظر است و یا به آیاتی که پیش از این آیه مذکور است نظر دارد. اگر احتمال اول را بپذیریم، همه آیات قرآن حکمت خواهد بود. ولی بر اساس احتمال دوم، تنها تعدادی از آیات قرآن کریم که پیش از این آیه ذکر شده، حکمت نامیده می شود. البته ظاهر آیه، احتمال دوم را تأیید می کند، اما این بدان معنا نیست که کل قرآن هم حکمت نباشد؛ زیرا بنا به قاعده عقلی، اثبات شیء نفی غیر را نمی کند. در این آیه نیز حکمت بودن برخی از آیات، مورد نظر قرار گرفته و آیه نسبت به بقیه ساکت است.

تغایر حکمت قرآنی با آنچه در علوم بشری حکمت خوانده شده

مدعا این است که حکمت قرآن، غیر از آن چیزی است که فلسفه نامیده می شود. برای اثبات این مدعا، دو راه داریم: یا باید آنچه در قرآن به صراحت حکمت نامیده شده، با فلسفه مقایسه شود؛ یا کل معارف قرآن را با آنچه در حکمت یونانی و فلسفه اسلامی مطرح است، مقایسه نمود.

تأملی کوتاه در معنای واژه حکمت و نیز توجه در ادامه مباحث مرحوم میرزا در این مکتوب، دیدگاه ایشان را در این مورد روشن می سازد.

گفتار سوم: وجه اعجاز علوم الهیه جدید در برابر علوم بشری قدیم ❁ ۸۳

حکمت در لغت به امری گفته می‌شود که محکم و دارای ثبات است و حکیم به کسی اطلاق می‌شود که صاحب کلام حکمت‌آمیز یعنی سخن بدون اشکال باشد یا عمل حکیمانه داشته باشد. در مقابل، لغو و بیجا سخن می‌گویند و عمل نابجا می‌کند و سخن و عملش همواره دچار اشکال است.

در روایات معصومین علیهم‌السلام، حکمت، عقل و عدل در ردیف هم قرار گرفته‌اند؛ عادل کسی است که هر چیزی را در جایگاه خودش قرار دهد، عاقل نیز هر چیزی را در محلّ خود جای می‌دهد و حکیم نیز همین ویژگی را دارد. پس عدل، حکمت و عقل هر سه، ما را به یک واقعیت توجه می‌دهند؛ واقعیتی که سه خصوصیت دارد؛ هم «عقال» یعنی بازدارندگی دارد که انسان را از لغزش نگاه داشته و حافظ اوست؛ هم در آن عدالت مطرح است که تعادل را برقرار کرده و مانع اضطراب می‌شود و هم محکم است که برای هیچ‌کس در آن راه نفوذ و خدشه‌ای وجود ندارد.

در فهم معنای لغوی واژه «عدل» نیز باید گفت: «عدلان» باری است که برپشت چهارپا می‌گذارند و چون دو طرف این بار کاملاً با هم مساوی است، تعادل آن حفظ شده و اضطراب از بین می‌رود و در نتیجه آن بار استحکام دارد و به مقصد می‌رسد. چنین است که عدل و حکمت را نیز دارای بار معنایی مشترکی می‌یابیم؛ چرا که حکمت نیز امری است که محکم و دارای ثبات است و در آن نیز اضطراب نیست.

بنابراین می‌توان گفت: حکیم کسی است که به خاطر داشتن عقال، هر چیزی را در جای خودش قرار می‌دهد و این امر، سبب برقراری تعادل و استحکام امور و مانع اضطراب و تزلزل او می‌شود.

آنچه در بیان معنای لغوی واژه «حکمت» مذکور شد، در بیان قرآنی از این واژه نیز ملحوظ است و حکمت در این بیان نیز، به همان معنای کار محکم و بدون خدشه استعمال می‌شود.^(۱)

۱. برخی از این موارد:

و قوله يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا قَالَ الْخَيْرُ الْكَثِيرُ مَعْرِفَةُ أُمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأُئِمَّةِ؛

اینک باید دید آیا آنچه را یونانیان باستان و فیلسوفان مسلمان حکمت نامیده‌اند، ثبات داشته و در تاریخ معرفت بشری بی‌تغییر بوده یا نه؟ با بررسی تاریخ فلسفه هیچ فیلسوفی را نمی‌بینیم که نظراتش از سوی فیلسوفان دیگر، نقض و ابطال نشده و مورد اشکال قرار نگرفته باشد. این اختلاف چند وجه دارد:

ا. نه فقط در عصرهای مختلف، بلکه حتی در یک عصر نیز میان فیلسوفان اختلاف نظر جدی بوده است؛ اختلاف میان افلاطون و سقراط که خود از بنیانگذاران فلسفه محسوب می‌شوند مصداقی از این نوع اختلاف است؛

ب. این اختلافات، نه تنها در مسائل جزئی و شاخه‌های فرعی اندیشه فلسفی، بلکه در مبانی اساسی یکدیگر نیز خدشه‌های اساسی وارد کرده‌اند؛ دو دیدگاه متفاوت در مورد اصالت وجود یا ماهیت از این نمونه است؛

ج. تبدلات فکری یک فیلسوف، در دوره‌های مختلف فکری‌اش، وجهی دیگر از این عدم ثبات است؛ چنان‌که ابن سینا را می‌بینیم که به عنوان یک فیلسوف مشایی در اواخر عمر، اشراقی می‌اندیشد و فصول آخر کتاب تنبیهاتش را بر این مبنا می‌نویسد. اندیشه

در مورد این آیه که می‌فرماید حکمت را به هر که بخواهد می‌دهد و به هر کس حکمت دهد خیر زیادی می‌دهد، منظور از خیر زیاد، معرفت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام است.

قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۱، ص ۹۲.

عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا فَقَالَ هِيَ طَاعَةُ اللَّهِ وَمَعْرِفَةُ الْإِمَامِ؛

ابوبصیر می‌گوید از امام صادق عليه السلام از تفسیر این آیه پرسیدم که می‌فرماید به هر کس حکمت داده شود خیر زیادی داده شده و ایشان فرمودند: منظور طاعت خداوند و معرفت امام است.

برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۱۴۸.

وَقَالَ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ قَالَ الْفَهْمُ وَالْعَقْلُ؛

منظور از این آیه که فرمود به لقمان حکمت دادیم، فهم و عقل است.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول عليهم‌السلام، النص، ص ۳۸۵

سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام يَقُولُ: وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا قَالَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ وَاجْتِنَابُ الْكِبَائِرِ الَّتِي أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهَا النَّارَ؛

شنیدم امام باقر عليه السلام می‌فرماید منظور از این آیه که به هر کس حکمت داده شد خیر زیادی داده شده است، معرفت امام و دوری از گناهان کبیره‌ای است که خداوند آتش را بر آن‌ها واجب نموده است.

نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۱، ص ۳۵۴.

ملاصدرا نیز نشانه‌ای دیگر از این تزلزل است، او که تمام فلسفه‌اش را بر وجود و اصالت آن بنا می‌نهد، در دورانی از عمرش مدافع اصالت ماهیت بوده است. بنابراین، با وجود این اختلاف‌ها و تغییرات، هرگز نمی‌توان فلسفه را دانشی شمرد که قرآن از آن به حکمت تعبیر می‌کند و به عنوان «سخن و عمل استوار»، آن را می‌ستاید. بر این اساس، عدم تطبیق واژه «حکمت» بر آنچه نزد فیلسوفان یونان و نیز فلاسفه مسلمان به این نام خوانده می‌شود کاملاً آشکار و واضح است.

حکمت حقیقی همان معارف قرآنی است که در آن اختلافی یافت نمی‌شود. هرگز چنین نبوده که یک پیغمبر حکمتی آورده و پیامبر دیگر، آن را نقض نماید^(۱). حکمت همه پیامبران، دین قیم خدا و براساس فطرت الهی بشر بوده است که خداوند از آن چنین یاد می‌کند: ﴿فَظَرَأَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ﴾^(۲) «قیم» به معنای ثابت و استوار است. دین قیم، دینی را گویند که از بین نرفته و همواره ثابت و پایرجاست و بنابر توضیحی که ارائه شد، هر چیزی که چنین باشد، مصداق حکمت خواهد بود.

حال باید پرسید که آیا در میان معارف بشری، دانشی هست که از چنین ثباتی برخوردار باشد؟ نظردر دانش‌های بشری آشکار می‌گردد که انسان عاقل، هیچ‌گاه دانش حسی و تجربی خود را حکمت نمی‌نامد؛ چرا که می‌داند تجربیات او دائماً در معرض تغییر و تزلزل است.

فیلسوف نیز به امور تدریجی که بی‌بهره از ثبات است، حکمت نمی‌گوید، بلکه می‌کوشد این واژه را در موضعی به کار برد که بتوان برایش ثبات و ماندگاری فرض کرد، لذا به خیال خود، آنچه را که کلی و نه جزئی بوده، ثابت پنداشته است. آنگاه فلسفه را که به دنبال کلیات و سخن گفتن از کلی است، ثابت و استوار پنداشته و این بخش از تکاپوی فکری

۱. قرآن در این مورد می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ أُولَٰئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أَجْرُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

رَحِيمًا﴾ (سوره نساء، آیه ۱۵۲)؛

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ

وَمَنْ يَكْفُرْ بآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۱۹).

۲. سوره روم آیه ۳۰.

خود را، حکمت نامیده است.

در نقد این رویکرد باید گفت: در فلسفه هیچ اصل ثابت و موضع پایداری وجود ندارد که مستحق واژه حکمت باشد. به عنوان مثال، علیّت^(۱) - که از اساسی ترین قواعد فلسفی است^(۲) - از ثبات و استحکام برخوردار نیست و در موارد متعددی با وجدان روشن انسانی ناسازگار است. یکی از نقدها بر قانون علیّت این است که بر اساس آن، انسان در افعال خود مجبور است، حال آن که هرانسانی بالوجدان خود را مختار می یابد. در بطلان چنین تفکری همین کافی است که انسان همواره به وضوح و روشنی خودش را، در افعالش مختار

۱. صاحب اشراق هیاکل النور در این باره می نویسد:

الجهات العقلية ثلاث: واجب و ممكن و ممتنع؛ فالواجب ضروري الوجود و الممتنع ضروري العدم و الممكن ما لا ضرورة في وجوده و عدمه. و الممكن يجب و يمتنع بغيره؛ و السبب هو ما يجب به وجود غيره؛ و الممكن لا يكون موجودا من ذاته؛ إذ لو اقتضى الوجود لذاته كان واجبا لا ممكنا؛ فلا بد له من سبب يرخج وجوده على العدم؛ و السبب إذا تم لا يتخلف عنه وجود المسبب؛ و كل ما يتوقف عليه الشيء فله مدخل في السببية إرادة كان أو وقتا أو مكانا أو مقارنا أو محلا قابلا أو غير ذلك؛ و إذا لم يحصل السبب بتمامه أو بعض أجزائه لا يحصل الشيء؛ و إذا حصل جميع ما ينبغي في وجود الشيء و ارتفع جميع ما لا ينبغي وجب الشيء ضرورة؛

جهات عقلی بر سه قسم اند: واجب، ممکن و ممتنع؛ واجب ضروری الوجود، ممتنع ضروری العدم و ممکن وجود و عدم برایش ضرورت ندارد و سبب این که وجود برایش ضروری می شود غیر خودش است و از جانب خودش نمی تواند وجود یابد؛ چرا که اگر چنین بود واجب بود و نه ممکن. بنابراین ممکن به سببی نیاز دارد که وجودش را بر عدم ترجیح دهد و هنگامی که این سبب تمام شود وجود مسبب ناگزیر خواهد بود و آنچه که شیء متوقف بر آن است در سببیت اراده مدخلیت دارد خواه وقتی، مکانی، مقارن، محل قابل و یا غیر آن باشد و هنگامی که سبب به تمامه یا به بعضی اجزایش حاصل نشود، شیء نیز حصولی نخواهد داشت و هرگاه همه آنچه در وجود شیء مدخلیت دارند حاضر باشند و موانع وجود شیء به کلی مرتفع گردند، وجود آن شیء ضروری خواهد بود.

دشتکی، منصور بن محمد، اشراق هیاکل النور لکشف ظلمات شواکل الغرور، ص ۸.

۲. چنان که فلاسفه در اهمیت این قاعده گفته اند:

این قاعده، یک قانون عقلی است که از جمله نخستین پایگاه های تفکر و اندیشه بشر به شمار می آید. ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج ۲، ص ۷۲۷. و در میزان اعتبار آن گفته اند:

باید گفت انکار قانون علیت در این جهان به یک شوخی یا سخن هزل بیشتر شباهت دارد تا یک مسئله جدی؛ زیرا فرار از چنگال این قانون و بیرون رفتن از دایره شمول آن در این عالم برای هیچ کس میسر نیست.

ابراهیمی دینانی، غلامحسین، قواعد کلی فلسفی در فلسفه اسلامی، ج ۲، ص ۷۲۷.

گفتار سوم: وجه اعجاز علوم الهیه جدید در برابر علوم بشری قدیم ❁ ۸۷

و آزاد می‌داند و هیچ امری را در اراده خویش به تمام معنا مؤثر نمی‌یابد و خودش را بر کارهای خویش مسلط و حاکم یافته و اراده خویش را محکوم عوامل دیگری غیر از کمال ذات خویش نمی‌یابد.

بر اساس قرآن کریم و معارف الهی، حکمت آن است که هرگز اختلافی در آن پدید نمی‌آید. لذا رویگردانی از چنین حکمتی، حیات فرد را با تزلزل مواجه می‌سازد. پر واضح است که حیات واقعی بشر، باید بر پایه اصول محکمی استوار شود که ثبات داشته و هرگز به هم نریزد؛ وگرنه تزلزل و ویرانی سرانجام محتوم زندگی بشر خواهد بود و هیچگاه حیاتی حقیقی نصیب انسان نخواهد شد. خداوند متعال به عنوان خالق انسان، برای او نقطه ثباتی قرار داده که بشر باید در این نقطه ثبات برای خود خانه بسازد، چنان که هر موجودی برای لانه‌سازی، به دنبال جایی می‌گردد که بتواند در آنجا مدتی سکونت کند.

مرحوم میرزا مدعی است که این نقطه ثبات در قرآن، به روشنی بیان شده است. به اعتقاد ایشان، علم نوری خارج از حقیقت انسان است که حقایق را نشان می‌دهد و خدای تعالی توجه به سوی آن نور را در فطرت بشر قرار داده است. لذا تا زمانی که بشر به آن نور نرسد و به آن چنگ نزند، حقیقت زندگی را نیافته و از حیات حقیقی بی‌نصیب خواهد بود. به عبارت دیگر، از نظر مرحوم میرزا، بشر از حقیقتی بهره‌مند است که شک در آن راه نداشته و در طول تاریخ بشر، تنها اندکی از انسان‌ها بدان توجه داشته و اکثر مردم، از آن غفلت ورزیده‌اند. تمام سعی مرحوم میرزا در آثارشان، از جمله در همین اثر، توجه دادن به آن حقیقت فطری الهی است.

تقدس واژه‌ها

از دیدگاه مرحوم میرزا، الفاظ و کلام برای انتقال واقعیت و برقراری ارتباط و تعاملی واقعی است. از این نظر، قرآن کلام الهی است که واضع و ایجاد کننده این کلام، خداوند است و خدای حکیم با حقیقت و جایگاه و شأن این کلام مخالفت نمی‌کند و کلامی نمی‌گوید که ما را از واقعیت دور کند. بر همین اساس، امام و پیغمبر ﷺ نیز به کلام، ارجح می‌نهند و ارج‌گذاری کلام، به راست گفتن است. لذا آن بزرگواران - العیاذ بالله - هرگز دروغ نمی‌گویند. حتی در زمان‌هایی که لازم نمی‌دیدند واقع بیان شود، باز هم مرتکب دروغ نشده و با توریه

می‌کوشیدند تا کلام از مسیر و مقصود خود دور و منحرف نشده و تفاهم از بین نرود.

داستان معروف چوپان دروغگو همین واقعیت را نشان می‌دهد که دروغ، احترام کلام را از میان برده و آن را بی‌ارزش می‌سازد. فطرت بشر نیز با راستگویی و حفظ حرمت کلام سازگار است. آنجا که بشر با فطرت خویش مخالفت کرده و به دروغ روی می‌آورد و سپس در توجیه دروغش می‌کوشد، در واقع به عذری بدتر از گناه دست آویخته که فطرتش را می‌پوشاند.

وظیفهٔ هر انسانی آن است که وقتی به اشتباه خود پی بُرد، از آن بازگردد و استغفار کند، اما چون معمولاً این کار برای برخی از انسان‌ها خیلی دشوار است، توجیه و مخفی کردن اشتباهات شکل می‌گیرد که این خود، بدتر از گناه نخست است؛ زیرا با این کار، تقابل با فطرتی که خدا برای انسان قرار داده حاصل می‌شود، شخص دروغگو در موضع پوشاندن آن فطرت قرار می‌گیرد و چنین فعلی، سرچشمهٔ دیگر مشکلات در حیات آدمی می‌گردد.

لزوم حفظ حرمت کلام، امر محکمی است که وقتی انسان به آن توجه کند، حُسن و بایستگی آن را می‌پذیرد و دربارهٔ آن تردیدی به خود راه نمی‌دهد. اما این امر نیکو و پسندیده، از مسائلی است که در فلسفه و اندیشهٔ بشری زیرپا نهاده می‌شود. آنچه در منطق و فلسفه تحت عنوان «گزارهٔ موجّه» مورد نظر قرار می‌گیرد، راه را برای سوفسطایی‌گری باز کرده و انسان فطری را در صور ذهنی و مفاهیم خشک فرو برده و راه او را به واقع و حقیقت سدّ کرده و در فضایی صوری سیر می‌دهد. این در صورتی است که معارف الهی برای احیای فطرت بشر آمده و به دنبال آن است که در زمانی که شیاطین انسی و جَنّی، انسان را از فهم صریح و درک واقعی دور کرده‌اند، او را به همان اصل فطری خویش بازگردانند.

مرحوم میرزا معتقد است که یکی از انحرافات اندیشهٔ بشری این است که مدلول واژه‌ها را از شیء خارجی و واقعی به تصوراتی ذهنی تغییر می‌دهد. برخی از دانشمندان بشر، واژه را اخذ نموده و به دنبال تصویرسازی برای آن برمی‌آیند، در حالی که واژه‌ها در مقابل اشیاء خارجی و ملموس یا مفاهیم روشن و شناخته شده وضع شده‌اند. تغییر دادن معنای واژه‌ها و الفاظ، به مثابهٔ مخالفت نمودن با حکمت کلام و سخن است. خداوند متعال نمی‌خواسته

که بشر به تصویر سازی در افتاده و از دریافت منظور خالقش به سوی ساختن عالمی تصویری و ذهنی درافتد. این راه و رسم الهی نیست. شیطان همّت اصلی خویش را به این امر استوار ساخته و با این کار می خواهد بشر را به گمراهی و انحراف درآورد. البته خداوند متعال می خواهد دستگاهی را که انبیا علیهم السلام آورده اند سالم بماند، لذا همواره یکی از بندگان برگزیده خود را به عنوان حبّث خود، واسطه عنایت خاص خود قرار داده که دیگران با رجوع به او، از دسیسه های شیطان ایمن می شوند.^(۱)

عمومیت خطاب قرآن و اختصاصی بودن زبان فلسفه

نکته دیگری که مرحوم میرزا در مورد فلسفه متذکر می شود، سختی و پیچیدگی چنین مسلکی است. ایشان قائل است موجه سازی، فعلی نیست که از همه کس سرزند، بلکه این تنها فیلسوفان هستند که مرتکب چنین امری می شوند و چنین کاری زبان و ادبیات مخصوص به خود را می طلبد. بر همین اساس است که زبان فلسفه، زبانی خاص بوده و نمی توان با همین زبان، عموم را به حقیقت رساند. از نظر مرحوم میرزا، یک اشکال مهم فلسفه این است که زبانی عمومی نیست و به همین علت، ما نمی توانیم به زبان فلسفه با عموم مردمان سخن بگوییم. این زبان خاص است، حال آن که مخاطبان خدای تعالی عموم مردمان هستند، نه گروهی خاص. لذا زبان خاصی هم وضع نشده و هیچ نیازی به زبان های اختصاصی همچون منطق و فلسفه وجود ندارد.

البته قائلین به منطق، عقیده به عمومیت این فن داشته و بر این باورند که منطق همان

۱. البته همین طریق روشن نیز مورد طمع ابلیس قرار می گیرد؛ به عنوان مثال اخیراً برخی از فلاسفه و عرفا را می بینیم که - در مقابل کسانی که می گویند باید به قرآن و کلام اهل بیت علیهم السلام رجوع نمود - قائلند ما نیز به قرآن و سخنان اهل بیت علیهم السلام رجوع می کنیم و بر اساس این رجوع، چنین منظومه های فکری را بنا نهاده ایم و نباید فلسفه و عرفان را از اهل بیت علیهم السلام جدا دانست و همه ما میراث بران علوم اهل بیت علیهم السلام هستیم. در پاسخ به چنین بیانی باید گفت: چگونه ممکن است سخنان متناقض این طوایف را به اهل بیت علیهم السلام نسبت داد؟ آیا - العیاذ بالله - اهل بیت علیهم السلام تناقض گفته و به عنوان مثال هم قائل به تباین خالق و مخلوق و هم قائل به سنخیت و عینیت خالق و مخلوق بوده اند؟ افتادن به چنین گمراهی هایی و نسبت دادن همه این تفکرات متناقض و مختلف به اهل بیت علیهم السلام به همان لغزشگاه نخستینی برمی گردد که مرحوم میرزا بدان متذکر گشتند که اگر بشر حرمت کلام را حفظ می نمود و به دنبال تراشیدن مفاهیم به جای معانی روشن کلام نبود به چنین نتایج مصیبت باری دست نمی یافت.

چیزی است که آحاد مردم آن را در زندگی خود جریان می دهند؛ بازاری در بازار، کارمند در زندگی کارمندی اش، چوپان در مسلک شبانی اش و همه و همه در کار و زندگی خویش اما با ادبیات خاص خود از این فن بهره می برند. اما مرحوم میرزا - با توجه به اشکالاتی که بر این صناعت شماره می کند - بر آن است که قرآن با همان ادبیات عمومی اش با مردم سخن می گوید، در حالی که منطق، ادبیاتی فنی و غیر عمومی است، لذا برای ارتباط میان خالق و مخلوق مناسب نیست. خلاصه آن که این ادبیات، ادبیاتی خاص است و در نهایت، بشر را از آن حقیقتی که مطابق با زندگی عادی و فطری اوست، خارج می کند و به فضای دیگری می برد که مشکلات خاص خود را دارد.

خودآزمایی:

۱- با استناد به برخی آیات قرآن کریم تقابل معارف الهی با اندیشه های بشری چگونه ثابت می شود؟

۲- ناسازگاری جعل اصطلاحات با تقدس واژه ها را تبیین نمایید.

۳- یکی از تغایرات فلسفه با دین، زبان خصوصی داشتن فلسفه است. این مورد را توضیح دهید.

بخش دوم

اشاره:

در این بخش عمومیت زبان قرآن مورد نظر قرار گرفته و چنین عمومیتی مرهون همان معرفت فطری خداوند متعال قلمداد می‌شود که در واقع تعالیم انبیا و حجج الهی ﷺ همه تذکری به آن معرفت و موعظه‌ای برای توجه به آن روشنایی محسوب می‌شود و بر همین اساس است که انبیا و حجج الهی ﷺ تنها مرجع برای حیات طیبه بوده و پشت نمودن به تذکرات حجج الهیه ﷺ ظلمی عظیم و خسرانی بزرگ خواهد بود.

عدم نیاز به فلسفه و عرفان بشری در فهم واژگان قرآنی

مرحوم میرزا معتقد است که قرآن بر اساس لغت عربی همان زمان خودش سخن گفته و در لغت عربی، واژه حکمت به همان معنایی است که پیش از این گفته شد و اگر قرار بود خدای تعالی از واژه حکمت، معنایی غیر از آن چه عرب آن زمان می‌فهمیده اراده کند، باید آن را بیان می‌کرد، علاوه بر این که در نصوص دینی نیز لغت حکمت را به همان معنایی که عرض شد، بیان فرموده‌اند.

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ يُعْظِمُكُمْ بِهِ وَ
اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾

دلالیت آیه شریفه ۲۳۱ سوره بقره که مرحوم میرزا بدان استناد می‌کند، نیز بسیار روشن است. خداوند تعالی در این آیه می‌فرماید: آن نعمتی را یاد کنید که خدا به شما داده و آنچه از کتاب برای شما فرو فرستاده است. ظاهراً بشر اینها را می‌فهمیده، واژه‌های «انزل»، «نعمت» و «ذکر» الفاظ غیر قابل فهمی نیست. اساساً نمی‌شود لفظی که برای انتقال معنا

وضع شده، به هیچ معنایی دلالت ننماید و از شخص حکیم انتظار چنین فعل بیهوده و لغوی نمی‌رود. این الفاظ معنای روشن دارد و هیچگاه چنین نبوده که بشر احساس کند خدای تعالی با او به گونه‌ای سخن می‌گوید که معنای متفاوت دیگری مورد نظر باشد.

مرحوم میرزا بر این دیدگاه تأکید می‌کند که وقتی «الله» گفته می‌شود، بشر از لفظ جلاله «الله» معنای روشنی را می‌فهمد، نه این که سال‌ها پای درس مکاتب بشری حاضر شود و بعد به او بفهمانند که منظور از الله، «ذات مستجمع جمیع صفات جمال و جلال» است، و آنگاه پس از این تعلّم به سراغ قرآن برود. سپس سال‌های دیگری را نیز برای فهم واژه بعدی و سالیان باقیمانده عمرش را نیز برای دیگر واژه‌ها بگذرانند، و نهایتاً بدون درک منظور خداوند تعالی از کلامش، راهی سرای آخرت شود.

خداوند تعالی آنگاه که بندگان خودش را خطاب می‌کند، بر آن است که آن حقیقت معروف اما مغفول بشر را - که همان معرفت به رب العزة جل جلاله است - برایش احیا کند؛ مگر نه این که او خدای این بشر است و چون اراده مخاطبه و گفتگو با او کند، این اراده لغو و بیهوده نیست و حتماً تأثیر خودش را خواهد داشت و موجب ایجاد معرفت و روشنائی در قلب مخلوقش خواهد شد.

﴿وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ﴾

این فراز آیه نیز در صدد تذکّر انسان به نعمت‌های الهی است که می‌فرماید به خودتان بنگرید، نعمت‌هایی را که خدا به شما داده است یاد کنید. طبق قواعد ادبیّات، اگر مصدری به کلمه‌ای اضافه شود، از آن استفاده عمومیت می‌شود. آیه شریفه نیز به همه نعمت‌های الهی نظر داشته و به یادآوری نعمت خاصی منحصر نشده است. اگر گفته می‌شد: «واذكروا نعماء الله علیکم»، در این صورت به واسطه لفظ جمع «نعماء» خیلی راحت می‌گفتیم عموم نعمت‌های خداوند منظور است؛ اما همین لفظ مفرد «نعمت» نیز عموم را می‌رساند، یعنی: هر نعمتی که خدا به شما داده است آن را یاد کنید.

صرف نظر از اطلاق یا عمومیت داشتن نعمت، ممکن است این سؤال مطرح شود که این یاد نعمت، چه پیامدی داشته و به چه جهت مورد نظر بوده است؟ در پاسخ می‌توان گفت: یاد نعمت، تذکّر به شکر نعمت را در پی دارد، لذا برای شکر نعمت ناگزیر باید به کسی رجوع کرد که موظّف به یاددهی شکر است و طریق شکرگزاری را از او باید فراگرفت و بدین طریق،

در پی تذکر به نعمت های الهی، راه بندگی حق تعالی برای ما گشوده می شود.

﴿وَمَا أَنزَلْ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ﴾

در این قسمت از آیه به تناظر بحث از «کتاب»، می توان بحث از حکمت را نیز ملاحظه کرد. یعنی آن خصوصیتی از کتاب که در اینجا مطرح است، در مورد حکمت هم وجود دارد. کَتَبَ به معنای ثابت کردن است و کتاب، چیزی است که ثابت شده است. حکمت نیز امری محکم و غیر قابل نفوذ و ثابت شده است.^(۱)

موعظه: روش قرآن در بیان معارف

در ادامه آیه شریفه با عبارت ﴿يُعِظُكُمْ بِهِ﴾ جهت انزال قرآن مورد توجه قرار گرفته و می فرماید: خداوند تعالی با همین کتاب و گفته خودش، مخاطبان را پند و موعظه می دهد. در روایتی در باب علل گوناگونی معجزات انبیا علیهم السلام می فرمایند:

قَالَ ابْنُ السَّيِّكَةِ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: لِمَاذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام بِالْعَصَا وَ يَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَالْآلَةَ السَّحَرِ وَ بَعَثَ عِيسَى بِالْآلَةِ الطِّبِّ وَ بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام وَ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ بِالْكَلَامِ وَالْخُطْبِ؟

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ لَمَّا بَعَثَ مُوسَى عليه السلام كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ السَّحَرُ، فَاتَّاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ فِي وَسْعِهِمْ مِثْلُهُ وَمَا أَبْطَلَ بِهِ سِحْرَهُمْ وَأَثَبَتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى عليه السلام فِي وَقْتٍ قَدْ ظَهَرَتْ فِيهِ الزَّمَانَاتُ وَ اخْتِاجَ النَّاسِ إِلَى الطِّبِّ، فَاتَّاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ بِمَا لَمْ يَكُنْ عِنْدَهُمْ مِثْلُهُ وَ بِمَا أَحْيَاهُمْ الْمَوْتَى وَ أَبْرَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَثَبَتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ.

وَ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّدًا عليه السلام فِي وَقْتٍ كَانَ الْغَالِبُ عَلَى أَهْلِ عَصْرِهِ الْخُطْبُ وَ الْكَلَامُ وَ أَظْنُّهُ قَالَ الشَّعْرُ، فَاتَّاهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ مَوَاعِظِهِ وَ حِكْمِهِ مَا أَبْطَلَ بِهِ قَوْلَهُمْ وَ أَثَبَتْ بِهِ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ^(۲)؛

۱. توجه به این نکته ضروری است که ثابت شدن کتاب بدان معنا نیست که دست خداوند بسته شود؛ بلکه او هرگاه بخواهد، می تواند آن کتاب را محو نموده و کتاب دیگری به جایش بیاورد. ولی به هر حال، آنچه از کتاب در اینجا مورد نظر است، امور ثابت و محکمی هستند که می توان آنها را حکمت نیز نامید.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۴-۲۵.

ابن سکیت به امام رضا علیه السلام عرض کرد: چرا خداوند حضرت موسی را با معجزاتی همچون عصا، ید بیضاء و ابزار جادوگری و حضرت عیسی علیه السلام را به ابزار طب و محمد صلی الله علیه و آله را با کلام و سخن مبعوث فرمود؟ امام علیه السلام فرمودند: خداوند زمانی که حضرت موسی را به پیامبری برانگیخت، جادوگری بر مردم آن زمان غلبه داشت و خداوند نیز او را به همین وسیله تأیید فرمود که مردم آن زمان از آوردن مثل آن عاجز بودند، بدین وسیله سحرآنان را باطل نموده و حجت را بر آنان تمام کرد. و عیسی علیه السلام را در وقتی مبعوث فرمود که فلج و زمین‌گیری زیاد شده بود و مردم به طب نیاز داشتند پس خداوند به او چیزی داد که هیچ‌کدام از آن‌ها نداشتند و بوسیله آن مردگان را زنده و کور مادرزاد و پیس را درمان نمود و حجت را برایشان تمام کرد. و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در زمانی فرستاد که خطبه خوانی و سخنوری - به گمانم شعر را هم فرمود - زیاد شده بود، پس آن حضرت از طرف خدا پندها و حکمت‌هایی آورد که گفتار آن‌ها را باطل کرد و حجت را برایشان تمام نمود.

چنان‌که از حدیث شریف برمی‌آید، یکی از ویژگی‌های قرآن، موعظه بودنش است. موعظه، سخن یا رفتاری را گویند که ما را به حقیقت متنّبّه و متذکّر می‌گرداند. آنگاه که خود حقیقت با تمام روشنائی‌اش مغفول مانده باشد، از موعظه استفاده می‌شود. نحوه استفاده از این واژه در عرف مردم نیز بیانگر همین معناست؛ به عنوان مثال، هنگامی که بحث علمی درمی‌گیرد و یکی از طرفین به تنبّه و تذکّر می‌آورد، به او گفته می‌شود موعظه نکن.

همچنین اهل خطابه و منبر را واعظ می‌نامند؛ چرا که در سخنان خود، مخاطبان‌شان را به حقایق تنبّه و تذکّر می‌دهند که مورد قبول آنهاست. از این جهت قرآن کریم موعظه است؛ خداوند به وسیله قرآن، مخاطبان را تنبّه و تذکّر به حقیقتی می‌دهد که در صدق و درستی آن جای هیچ شک و تردیدی ندارند.

انبیا علیهم السلام؛ تنها مرجع برای حیات طیبه

﴿وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ﴾

﴿وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ﴾

خداوند متعال در آیه ۳۷ سوره مبارکه رعد و نیز آیه ۱۲۰ سوره مبارکه بقره، سخن از تقابلی

گفتار سوم: وجه اعجاز علوم الهیه جدید در برابر علوم بشری قدیم * ۹۵

روشن به میان می آورد؛ تقابل پیامبر و مخالفانش که همان تقابل علم و جهل است؛ بدین گونه که پیامبر الهی مؤید به علم و روشن به نور علم است، در حالی که مخالفانش در ظلمت، گمراهی و جهل هستند. این آیه روشن می سازد که حقیقت علم نزد پیام آور الهی است و هر که خواهان این نور است، باید به سمت حجت خداوند حرکت کرده و از مشکوة نور او منور گردد؛ چرا که بر جای خود ماندن و یا به سوی دیگری رفتن، ثمره ای جز جهالت و گمراهی به بار نخواهد آورد.

نکته مهم در این زمینه، مطلق بودن علمی است که در این آیه مورد نظر است. بدین طریق نمی توان گفت که ضرورت رجوع به پیامبر، تنها برای کسب علم دین است و انسان خود در بقیه زندگی اش مستقلاً می تواند به کمال برسد، بلکه اطلاق علم در آیه شریفه، همه آگاهی های بشر را در بر می گیرد.

بنابراین می توان گفت برای بهره مندی از حیات طیب و رهایی از جهل و گمراهی باید به خدای تعالی روی آورده، از باب علمی که او گشوده است منتفع گشته و جهالت را از خود بزاییم.

بیشتر - بلکه تمام - مشکلات بشر ناشی از عدم حرکت در مسیری است که حجت های الهی به او نشان داده اند؛ یعنی اگر ما، پیامبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام را رها کنیم و به دنبال زندگی خودمان برویم و مسیری غیر از اطاعت از ولی الهی بگشاییم، در این صورت گرفتار رهنان شده و به هلاکت می رسیم. اما اگر در کنار ولی خود و در مسیری که او نشانمان می دهد حرکت کنیم، از مهالک در امان خواهیم بود.

آیه در صدد بیان این مطلب است که اگر ذره ای از خدا جدا شویم، دیگر در آن منطقه جدایی از حق تعالی، کسی نیست که دستمان را بگیرد و ما را نگاه دارد. خارج از حریم خدا زندگی کردن، هلاکت به بار می آورد. ایجاد مناطقی مستقل از خداوند، گشودن منافذی برای نفوذ شیطان و ورود در حوزه استحفاظی دشمن خداست.

در همین راستا می توان گفت: در برخی مباحث، آنچه به عنوان ادله عقلی در کنار حجت الهی مطرح می شود، چندان قابل پذیرش نخواهد بود. چنان که مرسوم است، اندیشمندان بشری در این موضع، نظام فکری خاصی در اصول اعتقادات طرح می کنند. آنان قائلند که در

ابتدا خود ما باید با کنکاش‌هایی فکری و عقلی، مبانی ثابتی استوار کرده و سپس براساس آن مبانی، خدا و توحید و صفات او را اثبات کنیم و به دنبال آن به اثبات نبوت و انبیاء پرداخته و سپس به شرط عدم مخالفت با آن مبادی خودبنیاد به تبعیت از آنان بپردازیم.

در نقد چنین دیدگاهی باید گفت، اگر دعوت از خود پیامبر شروع نشود و پیامبر به سراغ ما نیامده و براساس معرفت فطری که همه ما بر آن مفطور شده‌ایم ما را متوجه نکند، و عقل در سایه این تنبّه، ما را به سوی بندگی آن معروف فطری جهت ندهد، چگونه زندگی و تفکر ما شروع می‌شود؟ آیا مسیر صحیح زندگی ما جز در گرو پاسخ به انبیاء الهی است؟ بنابراین ابتدا رسول الهی است که می‌آید و ما را در معرض تعقل قرار داده و آنگاه است که استفاده از عقل و ادله عقلیه پیش می‌آید و تنها در این مسیر، آن ادله معنا و واقعیت می‌یابند. ارشاد عقل و احکام ارشادی، مؤخر از آمدن پیامبر است.

بر همگان روشن است که ما در زندگی این دنیا، به خود رها نشده‌ایم و نمی‌توانیم تمام جهات حیات خود را اداره کنیم. بنابراین در این زندگی هیچگاه رها و مستقل نبوده و همواره کنار سفره دیگری نشسته‌ایم. همین واقعیت موجب می‌شود بسیاری از کارهای ما مشروط به اجازه دیگران باشد. نحوه شروع، میزان استفاده، طریق بهره‌مندی و... همه کارهایی هستند که باید با اجازه دیگرانی که در زندگی ما دخیل هستند، صورت پذیرد.

همچنین بر ما روشن است که شناخت دقیق و کامل از خود نداریم، لذا نمی‌توانیم بر اساس چنین شناختی یک زندگی مستقل را بنا کنیم. آیا می‌توان کسی را یافت که چنین ادعایی داشته باشد؟ کدام انسان عاقلی است که مدعی باشد، هیچ جهلی نسبت به خود و محیط اطرافش ندارد؟ حال که چنین است، برخورد عاقلانه این است که ادعای استقلال را به کلی از خاطریرون برده، در پناه خداوند تعالی مأوا گیریم و زندگی مان را براساس نوری که برایمان قرار داده است، پیش ببریم.

بزرگ‌ترین ظلم

﴿وَلَئِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾^(۱)

در این آیه به ما گوشزد می‌شود که اگر از خداوند تعالی پیروی نکنیم، ستمگر خواهیم بود؛ چرا که خداوند تعالی در حق ما لطف فرموده و ما را از گمگشتگی به روشنایی هدایت فرموده است، بدین‌روی به شکرانه این هدایت باید از او پیروی کرد. پشت کردن به این هدایت و به سوی غیر اورفتن، ظلم به صاحب این نعمت خواهد بود. این حقیقت، امری عقلی و روشن است.

نظری به عرف زندگی خودمان، بر ما آشکار می‌سازد که پشت نمودن به لطف هر کسی به جای شکرگزاری از او، مصداق روشنی از ظلم خواهد بود. به عنوان مثال، اگر کسی با دیگری قرارداد نماید که در ازای انجام کارهایی، مزدی دریافت کند، اما هنگام عمل، تعهداتش را زیر پا نهد، چنین فردی مرتکب ظلم شده و در جایگاه ظالمان قرار گرفته است. حال آن‌که این ولایت‌ها اعتباری بوده، اما در ولایت خداوند متعال برندگان، اعتبار از میان برمی‌خیزد و حقیقت ولایت حاکم است. طبعاً شانه خالی کردن از چنین ولایتی، ستم در حق خداوند و اساس هر ظلمی خواهد بود.

بنیاد معرفت

﴿وَلْيَعْلَمْ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۱)

عبارت «لیعلم» در این آیه که مورد استناد مرحوم میرزا قرار گرفته، در اصل «لأن يعلم» بوده که «أن» ناصبه موجب نصب فعل شده است. این عبارت چنین معنا می‌شود: «تا این‌که بدانند...» و ظاهراً این معنا، ما را ناگزیر از رجوع به آیه قبل می‌نماید. در آیات قبل، سخن از این است که خداوند متعال، اراده می‌فرماید که حقایقی را برای هدایت بشر روشن سازد و در مقابل، شیاطین می‌خواهند با آمیختن باطل به حق، مانع از هدایت شوند؛ اما خداوند تعالی دسیسه‌های آنها را نقش بر آب می‌سازد، اما با وجود این، کافران و ظالمان از القائنات شیطانی پیروی می‌کنند.

سپس در آیه مورد نظر می‌فرماید: اما آنهایی که از علم برخوردار شده‌اند، می‌دانند که

این آیات از جانب حق تعالی است. بنابراین می‌توان گفت با اعطای علم از جانب خداوند متعال، حق بودن این آیات مسجل می‌گردد. در روایاتی که در تفسیر آیه شریفه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾^(۱) وارد شده، آمده است که خداوند متعال، مانع از آن می‌شود که مؤمن میان حق و باطل خلط نموده و حق را باطل و باطل را حق یقین کند. در برخی روایات، این نحوه از شناخت تعمیم داده شده و کافرا نیز در بر گرفته است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ﴾ فَقَالَ يَحُولُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ^(۲)؛

امام صادق عليه السلام در مورد این فرمایش خداوند که فرمود بدانید که خداوند بین شخص و قلبش مانع می‌شود، فرمودند: میان او و میان این که باطل را حق بداند حائل می‌شود. عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: «لا يستيقن القلب أن الحق باطل أبداً، ولا يستيقن أن الباطل حق أبداً»^(۳)؛

قلب هیچگاه به باطل بودن حق و حق بودن باطل یقین پیدا نمی‌کند.

به عبارتی دیگر، از مجموع آیات و روایات مربوط به این موضوع، چنین برداشت می‌شود که خداوند تعالی برای حق نوری قرار داده است که انسان به وسیله آن، واقف بر حق می‌گردد. لذا اگر خداوند به کسی نور علم را ندهد، دیگر حق و باطل برای او بی معنا خواهد بود؛ چراکه حق در جایی معنا دارد که با نور علم، حقانیتش مبرهن شده باشد.

نظیر همین بحث در توحید و معرفت الله نیز وجود دارد؛ در بحث از معرفت الله تعالی گفته می‌شود که اگر خداوند تعالی خودش را به ما معرفی نکند، ما از او غافل هستیم، نه به معنای منکر، بلکه به معنای کسی که هیچ راهی به حق تعالی ندارد. کفر و ایمان وقتی معنی می‌یابد که خداوند تعالی خودش را معرفی فرموده و این معرفت را در معرض اقبال یا ادبار مخاطبان قرار داده باشد.

خلاصه این که: آیه در صدد بیان این مطلب است که این آیات، از سوی خداوند تعالی

۱. سورة انفال، آیه ۲۴.

۲. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۲۳۷.

۳. بحرانی، سید هاشم، البرهان في تفسير القرآن، ج ۲، ص ۶۶۶.

است و این معرفت فقط به خود حق تعالی برای ما ایجاد می شود. مرحوم میرزا دایره «من الله» بودن را از آیات قرآن فراتر برده و قائلند در سایر معارف و دانش های انسان ها اعم از عقلی و حتی نیز امر به همین نحو است. به عنوان مثال، اقرار به این که بینایی، چشایی و یا هر نعمت دیگری که به ما رسیده از سوی خداوند متعال است، به وسیله علمی از سوی خداوند متعال صورت می گیرد.^(۱)

مرحوم میرزا عقیده دارد که سخن گفتن در باره خداوند تعالی، فرع بر معرفی و علم به اوست. تا علم به خداوند^(۲) صورت نگیرد، نمی توانیم تغییرات و نقصان و اضافات در وجود

۱. بنابراین فلاسفه و دیگر اندیشمندان بشری که منظومه فکری خود را، نه بر اساس نور الهی، بلکه بر اساس عقل خود بنیاد خودشان بنا می نهند، هیچگاه نمی توانند به نتایجی این چنین اقرار داشته باشند. اساساً اقرار به مالکیت خداوند و بایستگی بندگی او، در چنین اندیشه هایی به دست نمی آید. هر اندیشمندی که بخواهد این اعتقادات را به آن مبانی ضمیمه کند، به تهافتی در منظومه فکری اش گرفتار خواهد آمد؛ چنان که تاریخ اندیشه بارها این گونه تهافت ها را نشان داده است.

۲. برخی اندیشمندان، گفته اند که علم، شناخت خود شیء است و معرفت، شناخت شیء از راه آثار آن. همچنین قائل به عدم شناخت خود خداوند بدون ابزار و آثارش هستند. اینان کار برد علم در مورد خداوند را ناصحیح می دانند و فقط از لفظ معرفت برای شناخت خداوند تعالی بهره می گیرند. در نقد این اندیشه باید گفت: آنچه به عنوان مقدمه این استنتاج لحاظ شده، همان تفکر بشری است که قائل است خود خدا قابل شناخت نیست و عقل ما از آثارش به او پی می برد؛ حال آن که این نگاه نه مؤید به عقل است و نه مورد تأیید آیات و روایات:

قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدٍ اللَّهِ ﷺ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ آدَاءٌ يَنْتَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ لَا: قُلْتُ فَهَلْ كَلَّفُوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: لَا عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ ﴿لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا﴾، ﴿وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا

آتاها﴾؛
به امام صادق (ع) عرض کردم خدا تو را خیر دهد آیا در انسان ها ابزاری تعبیه شده است که با آن به معرفت دست یابند؟ فرمودند: خیر. پرسیدم: پس آیا به معرفت تکلیف شده اند؟ فرمودند خیر، بیان بر خداوند است. خداوند به اندازه توان هر کسی او را مکلف می سازد و کسی را مکلف نمی سازد مگر به آنچه به او داده شده.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۳.

قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدٍ اللَّهِ ﷺ: الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعِ مَنْ هِيَ قَالَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ.

از امام صادق (ع) پرسیدم معرفت کار کیست؟ فرمود کار خداوند است و بندگان هیچ نقشی در آن ندارند.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۶۳.

مضاف بر این که در روایات، لفظ علم به حق تعالی نیز به کار رفته است:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ لِقَمَّانَ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَامَةٌ يُعْرَفُ بِهَا وَيُشْهَدُ عَلَيْهَا وَإِنَّ لِلدِّينِ

خودمان را به او نسبت دهیم.

در ادامه آیه می فرماید:

﴿فَتُخَبِّتُ لَهُ قُلُوبَهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

همه سخن در اینجاست که این هدایت که هدیه خاص الهی است، مختص مؤمنین بوده و غیر مؤمنان از این نور و هدایت بی بهره اند. براین اساس، دیگر نمی توان کسی را که دائرة المعارفی از معلومات فلسفی، عرفانی و یا علوم تجربی باشد، منور به این نور و بهره مند از این هدایت دانست. آنگاه که به حقانیت این آیات علم پیدا شد، مؤمنان به آن ایمان می آوردند و پس از این ایمان، دل هایشان نرم می شود. بنابراین ایمان به حقیقتی که به نور الهی روشن شده است، موجب نرم شدن دل و خشوع نسبت به آن حقیقت می شود. روشن است که چنین علمی، همان معلومات متعارف بشری نیست که در زندگی خود به آن دست می یابند.

مرحوم میرزا در تأیید این دیدگاه به دو آیه دیگر تمسک جسته اند:

یکی آیه:

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ﴾^(۱)

و دیگر آیه:

ثَلَاثَ عِلْمَاتٍ الْعِلْمُ وَالْإِيمَانُ وَالْعَمَلُ بِهِ وَ لِلْإِيمَانِ ثَلَاثُ عِلْمَاتٍ الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ لِلْعَالِمِ ثَلَاثُ عِلْمَاتٍ الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَ بِمَا يُحِبُّ وَ بِمَا يَكْرَهُ.

امام صادق علیه السلام فرمودند: لقمان به پسرش فرمود ای پسر عزیزم برای هر چیزی علامتی است که به وسیله آن شناخته شده و بر آن شهادت می دهند و برای دین سه نشانه است؛ علم، ایمان و عمل به آن و برای ایمان نیز سه نشانه است؛ ایمان به خداوند و کتاب هایش و پیامبرانش و برای عالم نیز سه نشانه است؛ علم به خداوند و علم به آنچه که او دوست دارد و آنچه ناخوشایند می دارد.

ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، ص ۱۲۱.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: ثَلَاثٌ مِنْ عِلْمَاتِ الْمُؤْمِنِ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَ مَنْ يُحِبُّ وَ مَنْ يُبْغِضُ؛

امام صادق علیه السلام فرمودند سه چیز از علامات مؤمن است؛ علم او به خداوند و علمش به خشنودی خداوند و علمش به ناخشنودی خداوند.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۱۲۶.

برای مطالعه بیشتر در این زمینه به کتاب «جایگاه عالم ذر و ارواح در فطرت توحیدی انسان» رجوع شود.

۱. سورة سبأ، آیه ۶.

گفتار سوم: وجه اعجاز علوم الهیه جدید در برابر علوم بشری قدیم ❁ ۱۰۱

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾^(۱)

ایشان از این دو آیه نیز، همان استفاده را می‌برند که این علمی که از جانب حق تعالی آمده، علمی خاص بوده و عمومیت ندارد؛ بلکه قرآن آیه روشن و آشکار الهی نسبت به کسانی است که از ناحیه خدای تعالی به علم دست یافته‌اند. پس این‌گونه نیست که قرآن برای همگان آیات روشن باشد، بلکه این امر، اختصاص به کسانی دارد که خداوند به آنها علم داده است.

خودآزمایی:

- ۱- رابطه حکمت الهی با وضع الفاظ را بیان کنید.
- ۲- موعظه به عنوان روش انبیا در مواجهه با مخاطبان براساس چه سازوکاری بنیاد می‌گیرد؟
- ۳- چگونه است که انبیا علیهم‌السلام تنها مرجع برای حیات طیبه محسوب می‌شوند؟
- ۴- فرع بودن سخن گفتن از خداوند بر معرفت او جلّ جلاله را از دیدگاه مرحوم میرزای اصفهانی تبیین فرمایید.

۱. سوره عنکبوت، آیه ۴۹.



گفتار چهارم:

وصف قرآن به نور، رحمت و بصائر

بخش اول

اشاره:

در این گفتار نور بودن قرآن مورد توجه قرار گرفته و درک این نورانیت منوط به حضور در محضر آن و همراهی با آن قلمداد می‌شود و چنین بیان می‌شود که خارج از این نور، هرچه که هست ضلالت و گمراهی است و کفر و ایمان نیز پس از نحوه رفتار نسبت به این نور معنا می‌یابد.

متن

حکمت و علوم الهیه نازله، به نور و رحمت و بصائر و بینات و هدایت توصیف شده، هدایت او را شفا فرموده، در مقابل حکمت و علوم بشریه که ضلالت و ظلمات گردیده. حکمت و علوم الهیه به مبین و بینات، ممتنع الرب تعریف شده؛ (در مقابل حکمت و علوم بشریه که به ظن^(۱) و تخرّص^(۲) و ضلال مبین موصوف آمده.^(۳))

۱. اشاره است به آیات شریفه مانند:

﴿وَأِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَكُمْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾
(سوره انعام، آیه ۱۱۶)؛

و اگر از بیشتر کسانی که در زمین هستند اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند. (آنان) جز از گمان پیروی نمی‌نمایند، و جز این نیست که آنان حدس می‌زنند (و دروغ می‌بافند)
و ﴿وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنِي مِنَ الْعَذَابِ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ﴾ (سوره یونس، آیه ۳۶)؛

و بیشتر آن مشرکان، جز از گمان پیروی نمی‌کنند. به راستی که گمان، چیزی را از حق بی‌نیاز نمی‌سازد. در واقع خدا به آنچه انجام می‌دهند، داناست.

۲. خَرَصَ يَخْرُصُ - بالضم - خَرَصًا وَتَخَرَّصَ أَي كَذَّبَ. وَرَجُلٌ خَرَّاصٌ: كَذَّابٌ.

ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۷، ص ۲۱.

۳. اشاره است به آیات شریفه مانند:

فقال جلّ جلاله:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾^(۱)؛

ای مردم! به یقین دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ و نوری آشکار به سوی شما فرو فرستادیم.

وقال جلّ جلاله:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۲)؛

به یقین، برای شما از جانب خدا نور و کتابی روشنگر آمده است. خدا کسی را که از خشنودی او پیروی کند به وسیله آن [کتاب]، به راه‌های سلامت راهنمایی می‌کند و به رخصت خویش آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد و به سوی راهی راست راهنمایی‌شان می‌کند.

وقال جلّ جلاله:

﴿فَأَمِمُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^(۳)؛

پس، به خدا و فرستاده‌اش و نوری که فرو فرستادیم ایمان بیاورید.

وقال جلّ جلاله:

﴿الْكِتَابِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ

﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (سوره جمعه، آیه ۲)؛

او کسی است که در میان درس ناخواندگان فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان می‌خواند [و پیروی می‌کند] و رشدشان می‌دهد [و پاکشان می‌گرداند] و کتاب [خدا] و حکمت به آنان می‌آموزد در حالی که قطعاً پیش از [آن] در گمراهی آشکاری بودند.

و ﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾ (سوره آل عمران، آیه ۱۶۴)؛

به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [و نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان بخواند، [و پیروی کند] و رشدشان دهد [و پاکشان گرداند]، و کتاب [خدا] و حکمت به آنان بیاموزد در حالی که قطعاً پیش از [آن] در گمراهی آشکاری بودند.

۱. سوره نساء، آیه ۱۷۴.

۲. سوره مائده، آیات ۱۵-۱۶.

۳. سوره تغابن، آیه ۸.

الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ^(۱)؛

الف، لام، را. [این] کتابی است که آن را به سوی تو فرو فرستادیم، به خاطر این که مردم را به رخصت پروردگارشان، از تاریکی ها به سوی نور بیرون آوری؛ به سوی راه (خدا) شکست ناپذیر و ستوده.

و قال جَلَّ جلاله:

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(۲)؛

این (=قرآن) دلیل های بینش آور برای مردم است؛ و رهنمود و رحمتی است برای گروهی که یقین می آورند.

و قال جَلَّ جلاله:

﴿هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۳)؛

این (قرآن) دلیل های بینش آور از طرف پروردگارتان، و رهنمود و رحمتی است برای گروهی که ایمان می آورند.

و قال جَلَّ جلاله:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۴)؛

ای مردم! به یقین، از طرف پروردگارتان، برای شما، پندی و درمانی برای آنچه در سینه هاست؛ و رهنمود و رحمتی برای مؤمنان، آمده است.

و قال جَلَّ جلاله:

﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَى إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾^(۵)؛

و (چیزی) مردم را از ایمان آوردن باز نداشت هنگامی که هدایت برایشان آمد، جز این که گفتند: «آیا خدا بشری را به عنوان فرستاده برانگیخته است»؟!

۱. سورة ابراهيم، آیه ۱.

۲. سورة جاثیه، آیه ۲۰.

۳. سورة اعراف، آیه ۲۰۳.

۴. سورة يونس، آیه ۵۷.

۵. سورة اسراء، آیه ۹۴.

وقال جلّ جلاله:

﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾^(۱)؛

ماه رمضان (ماهی است) که قرآن در آن فرو فرستاده شد، در حالی که [آن قرآن] راهنمای مردم و نشانه‌هایی از هدایت و جدا کننده [حق از باطل] است.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)؛

و در واقع، کتابی برای آنان آوردیم و آن را عالمانه شرح دادیم؛ در حالی که رهنمود و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾^(۳)؛

و چون بدان (قرآن) رهنمود نشدند، پس به زودی می‌گویند: «این دروغ بزرگ دیرینه‌ای است.»

فقال عزّوجلّ:

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ

ثُمَّ تَلِيْنُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكِ اللَّهُ يَهْدِي بِهٖ مَن يَشَاءُ﴾^(۴)؛

خدا نیکوترین سخن تازه را فرو فرستاده است؛ کتابی همگون (که آیاتش) مکرر است. پوست‌های (بدن) کسانی که از پروردگارشان هراس دارند. از (شنیدن آیات) آن به لرزه درمی‌آید، پس پوست‌هایشان و دل‌هایشان به یاد خدا نرم می‌شود. این رهنمود خداست که هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با آن راهنمایی می‌کند.

﴿ذَلِكِ اللَّهُ يَهْدِي﴾ صریح است به آن که أحسن الحديث، هدایت الهیته است.

وقال جلّ جلاله فی الواقعة:

۱. سورة بقره، آیه ۱۸۵.

۲. سورة اعراف، آیه ۵۲.

۳. سورة احقاف، آیه ۱۱.

۴. سورة زمر، آیه ۲۳.

﴿أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ﴾^(۱)؛

و آیا شما این سخن تازه (= قرآن) را سست می‌شمیرید.

و قال عزوجل فی الجاثیة:

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)؛

آن [ها] آیات خداست، که آن را به حق بر تو می‌خوانیم؛ پس به کدام سخن تازه‌ای بعد از (سخن) خدا و آیاتش، ایمان می‌آورند؟!

إلى أن قال عزوجل:

﴿هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجَرٍ أَلِيمٌ﴾^(۳)؛

این (قرآن) راهنماست؛ و کسانی که آیات پروردگارشان را انکار کردند، برایشان عذاب دردناک عذاب آور است!

و قال عزوجل فی القلم:

﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۴)؛

پس من را با کسی که این سخن (= قرآن) را تکذیب می‌کند، رها کن! به زودی از جایی که نمی‌دانند، به تدریج، گرفتارشان خواهیم کرد.

و قال جلّ جلاله فی المرسلات:

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾^(۵)؛

پس بعد از آن (قرآن) به کدام سخن تازه ایمان می‌آورند؟!

و قال عزوجل:

﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى

وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۶)؛

۱. سوره واقعه، آیه ۸۱.

۲. سوره جاثیه، آیه ۶.

۳. سوره جاثیه، آیه ۱۱.

۴. سوره قلم، آیه ۴۴.

۵. سوره مرسلات، آیه ۵۰.

۶. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

(این‌ها) سخن تازه‌ای نبود که به دروغ نسبت داده شود؛ ولیکن مؤید چیزی (از کتاب‌های الهی) است که پیش از آن است؛ و شرح هر چیزی (که مایه سعادت) است؛ و رهنمود و رحمتی است برای گروهی که ایمان می‌آورند.

شرح

تقابل حکمت و علم الهی با حکمت و فلسفه و عرفان

مرحوم میرزا در این قسمت به بیان حکمت و علم الهی پرداخته و تأکید می‌کند که این حکمت و علم، تنها از طریق پیامبر قابل کسب است و بیان می‌دارند که چنین علمی نور، رحمت، بصائر، بینات، هدایت و شفاست. در مقابل این علم، حکمت و علوم بشری قرار دارد که عین ضلالت و گمراهی است. برای خروج از این تاریکی و دست یافتن به نور، گریزی جز رجوع به پیامبر نیست که آورنده این نور است. اگر غیر از این بود؛ یعنی بشر خود صاحب نور بود، قائل شدن به هدایت‌گری پیامبر و نور بودن دعوتشان بیهوده بوده و اساساً آمدنشان وجهی پیدا نمی‌کرد. اگر سخن از اعجاز می‌رود، منظور همین نکته است که بشر به خودی خود، هیچ راهی بدان نداشته و همواره از آن محروم است، مگر آن اندازه که از پیامبران و جانشینان آن‌ها کسب نور کند.

ممکن است این سؤال در ذهن خطور کند که به هر حال، قبل از آمدن پیامبر باید مردم علمی داشته باشند تا حق یا باطل بودن پیامبر را تشخیص دهند و آنگاه، پس از یافتن حقانیت او، با فرمانبرداری‌اش به نوری که آورده است دست یابند.

پاسخ این‌که: تمام سخن در این است که همان علم که مخاطبان انبیاء علیهم‌السلام به وسیله آن می‌خواهند به چنین تشخیصی برسند، همان نیز از جانب خود انبیاء بوده و بشر اگر به خود رها شود، جز ظلمت و تاریکی چیزی نخواهد داشت؛ یعنی بواسطه دعوت پیامبران، آن نور از سوی خدای تعالی به بندگان می‌رسد.

ظلمت و تاریکی اساساً راهی به سوی حق و حتی باطل هم ندارد؛ چه رسد به این‌که بخواهد آنها را از هم تشخیص دهد. این امر را با تأمل در مناسبات میان آدمیان نیز می‌توان یافت؛ به عنوان مثال، وقتی نظریه‌ای علمی ارائه می‌شود، همگان نمی‌توانند در مورد آن اظهار نظر کرده و فتوا به صحیح یا غلط بودن آن دهند. ناآشنایان به آن علم، اساساً هیچ

گفتار چهارم: وصف قرآن به نور، رحمت و بصائر * ۱۱۱

فهمی از صحیح یا غلط بودن آن دیدگاه نداشته و لذا مجبورند که ابتدا به متخصص در آن علم رجوع کرده و با آن آشنا شوند و پس از آن یعنی در مرحله بعد، می توانند در آن زمینه سخن گفته و نظر دهند.

در مورد پیامبر نیز با این واقعیت روبرو هستیم که شخصی خبر جدیدی آورده و در مقابل این خبر، روش عقلایی آن است که ابتدا سخن او را شنیده و پس از آن که به تعلیم خودش متوجه منظورش شدیم، در مورد آن خبر تصمیم بگیریم. آنگاه اگر خواهان بهره مندی از خبر او بودیم، باید در محضرش خشوع و خضوع کنیم تا از نور او بهره مند گردیم.

سخن مرحوم میرزا این است که قرآن چراغی است که برای بهره مندی از نورش باید در محضرش حاضر شویم و سخنش را - که ناظر به واقعیات خارجی است - بشنویم و با او همراهی کنیم تا روشنایی اش را ببینیم و در این روشنایی با او همسفر شویم.

پس این قرآن، نور و برهان است، بدان معنی که قبلاً چنین نوری در دسترس مردم نبوده و به وسیله این پیامبر است که این نور و کتاب مبین از جانب خداوند تعالی آمده است. چنان که می بینیم در آیاتی که مرحوم میرزا مورد استشهاد قرار می دهند، هدایت به وسیله همین کتاب بیان می شود: ﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ﴾. البته کسی شامل این هدایت و مستضیء از این نور خواهد شد که به دنبال خشنودی حق تعالی باشد: ﴿مَنْ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ﴾، یعنی کسی که رضایت خداوند تعالی برایش مهم نباشد، از هدایت نیز بهره ای نخواهد داشت. اما کسی که به وسیله این نور، هدایت شده و برای اکتساب رضایت الهی به پیروی از آن اهتمام ورزد، خداوند تعالی نیز راه های سلامتی را به او نشان خواهد داد.

«سلام» اسم خداوند است و استعمال این نام خاص از خداوند تعالی در این موضع، چه بسا به این اعتبار باشد که اگر کسی در همان مسیری حرکت کند که خداوند تعالی پیش رویش می نهد، در سلامتی است و در غیر این صورت، سلامت و امنیت از او سلب خواهد شد.

در ادامه می فرماید: ﴿يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ این مؤمنان و هدایت یافتگان به درگاه الهی از تاریکی ها بیرون آمده و به نور وارد می شوند. ممکن است این سؤال مطرح شود که اگر مؤمن در نور قرار دارد، چگونه است که این آیه می فرماید مؤمنان از ظلمت به نور هدایت می شوند؟ مگر نه این که مؤمن کسی است که از ظلمات به دور بوده و بر طریق هدایت قرار

دارد؟ همین تعبیر در آیه شریفه آیه الكرسي نیز وارد شده است که خداوند متعال می فرماید:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^(۱)

و این آیات حاکی از آن هستند که مؤمن با این که از ایمان برخوردار است، ظلمتی نیز در او راه داشته که خداوند اراده می فرماید که با ولایت خود، این ظلمت را از آنها بزداید. اما آن ظلمت چیست؟ و چگونه با نور ایمان جمع می شود؟

در پاسخ می گوئیم: روایات در تفسیر آیه شریفه سوره بقره بیان می دارند که ظلمت مؤمن، ظلمت معصیت است؛ یعنی در مواردی که مؤمنی مرتکب معصیتی می شود، چون خداوند سرپرست مؤمنان است، او را از این ظلمت معصیت به سوی نور توبه خارج می کند. روایات، نور را در این آیه به توبه مؤمن تفسیر فرموده اند:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾ یَعْنِي مِّنْ ظُلُمَاتِ الذُّنُوبِ إِلَى نُورِ التَّوْبَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ لِوَلَايَتِهِمْ كُلِّ إِمَامٍ عَادِلٍ مِّنَ اللَّهِ^(۲)؛

«خداوند ولی مؤمنین است و آن ها را از تاریکی ها به سوی نور هدایت می کند» بدان معناست که از تاریکی های گناهان به نور توبه و آمرزش خارج می سازد به خاطر پذیرش امام عادل که منصوب از سوی خداوند است.

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْيَسْتَمْسِكْ بِوَلَايَةِ أَخِي وَصِيِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ لَا يَهْلِكُ مَنْ أَحَبَّهُ وَ تَوَلَّاهُ وَ لَا يَنْجُو مَنْ أَبْغَضَهُ وَ عَادَاهُ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ بِالْأَقْوَالِ عَلِيمٌ بِاللَّيَّاتِ اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا مُتَوَلَّى أُمُورِهِمْ يُخْرِجُهُمْ بِهَدَايَتِهِ وَ تَوْفِيقِهِ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ إِلَى النُّورِ أَيُّ النُّورِ أَيُّ نَورِ الْهُدَى وَ الْمَغْفِرَةِ^(۳)؛

پیامبر ﷺ فرمودند: هر که دوست دارد به ریسمان محکمی که هیچ سستی ندارد تمسک جوید، پس به ولایت برادر و جانشین من علی ابن ابیطالب تمسک نماید؛ چرا که دوستدار او و پذیرنده ولایتش هلاک نمی شود و هر کس او را مبغوض داشته و با او

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة، النص، ص ۱۳۳.

۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۲-۲۳.

گفتار چهارم: وصف قرآن به نور، رحمت و بصائر * ۱۱۳

دشمنی نماید اهل نجات نخواهد بود و خداوند اقوال را می شنود و به نیت آگاه است. خداوند ولیّ مؤمنین است و امورشان را تولیّ نموده و آن ها را با هدایت و توفیق خود از تاریکی های جهل و گناهان به سوی نور؛ یعنی نور هدایت و مغفرت خارج می سازد.

خداوند تعالی ولیّ همه است، اما عده ای از بندگان ولایت خدا را بر خودشان پذیرفته اند و به واسطه پذیرش ولایت الهی و قرار گرفتن در تحت سرپرستی حق تعالی، خداوند نیز آن ها را از کمینگاه های شیطان می رهاند، اما کسانی که ولایت الهی را نپذیرفته اند، از این ولایت خارج شده و تحت سرپرستی شیطان قرار گرفته اند: ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَزْلَىٰ لَهُمُ الطَّاغُوتُ﴾

چنین افرادی با این افکارشان، همان نور توحیدی فطری اولیه که موجبات هدایتشان را فراهم نموده بود، نیز انکار نموده و به جایی می رسند که از بهره مندی از هر هدایت و نور دیگری محروم می شوند و در ظلمت کامل وارد می شوند. چنین افرادی به تدریج به مرحله ای می رسند که آیات خداوند را نیز دروغ می شمردند: ﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَصَاؤُا السُّوَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ﴾^(۱) و پس از این تکذیب بر قلب هایشان مهر نهاده می شود و هیچ نوری در دل هایشان وارد نمی شود.

خلاصه آن که خداوند تعالی مخلوقات را که هیچ خبری از ظلمت یا هدایت ندارند، با فرستادن پیامبران در معرض نور قرار می دهد. در این میان، عده ای نور را انکار نموده و در ظلمت وارد می شوند و عده ای نیز با پذیرش نور به سوی آن آمده و با پذیرش ولایت الهی با خشوع به پیروی از آن می پردازند. بدین روی با وارد شدن در مسیر هدایت و نور، ظلمت معاصی نیز از آنها زدوده شده و نهایتاً به جایگاه سلام و سلامتی وارد می شوند.

به موازات همین نور و هدایت است که ایمان و کفر نیز شکل می گیرد؛ آن که نور را پذیرفته مؤمن، و آن که منکرش شده کافر می شود. مؤمن با تبعیت از فرستادگان الهی بر درجات قرب و ایمانش می افزاید، اما کافر با انکارش نسبت به آنچه خداوند تعالی برایش روشن ساخته، حاکمیت شیطان را بر خود فراهم می آورد. خلاصه آن که هر چه به عنوان نور و هدایت و سلامت است، از سوی حق تعالی بوده و گمراهی و ضلالت و تباهی در مخالفت با خداست، بشر به خودی خود هیچ نوری برای حرکت ندارد و خارج از طریقی که انبیاء عظام ﷺ برای

۱. سوره روم، آیه ۱۰.

بشر ترسیم می‌کنند، تاریکی و ظلمات محض است.

توجه و تدبّر در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز همین معنا را در مورد کفر و ایمان بیان می‌کند؛ چنان‌که در برخی روایات، پایین‌ترین درجه و مرتبه کفر را آن دانسته‌اند که به هسته خرما - به عنوان مثال - هسته زردآلو گفته شود؛ یعنی با علم به این‌که آن هسته، هسته خرماست، هسته زردآلو گفته شود.^(۱)

روشن است که این‌گونه روایات بر این معنا دلالت دارند که وقتی چیزی برای کسی روشن شد، بایسته آن است که به همان روشنایی اعتراف کرده و آن را انکار نکند.

خودآزمایی:

- ۱- توضیح دهید که اگر بشر از جانب خود نور و هدایتی داشت، وجهی برای آمدن پیامبران وجود نداشت.
- ۲- تحقق ایمان و کفر پس از هدایت الهی را تبیین فرمائید.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ أَذَى مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكًا؟ قَالَ: فَقَالَ: مَنْ قَالَ لِلنَّوَةِ إِنَّهَا حَصَاةٌ وَلِلْخَصَاةِ إِنَّهَا نَوَاةٌ ثُمَّ دَانَ بِهِ.

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۳۹۷.

بخش دوم

اشاره:

در این بخش هدایت عمومی و نیز هدایت خاص خداوند تعالی مورد نظر قرار گرفته و از وجه سختی ایمان سخن به میان می آید.

امر به ایمان چه نوع امری است؟

﴿فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلْنَا﴾^(۱) در دستوری که در این آیه به ایمان آوردن وجود دارد، جای شکی نیست؛ اما می توان این سؤال را مطرح کرد که چنین امری، مولوی است یا ارشادی؟

توضیح آنکه، اوامر مولوی به امرهایی گفته می شود که انسان حتی با تعالیم پیامبران علیهم السلام هم به حقیقت آن نمی رسد، در حالی که اوامر ارشادی امرهایی هستند که انسان به نور عقل که خدای تعالی عطا فرموده و با تذکر دادن پیامبران علیهم السلام بدان اوامر می رسد.

امر در حقیقت، تکلیفی از سوی خدای تعالی برای بشر است که عمل به آن برای بشر با سختی و دشواری همراه است. امر به ایمان نیز از انواع اوامر ارشادی و تکلیفی از سوی خداوند متعال برای بندگان است. در ایمان آوردن سختی و کلفتی وجود دارد که همگان به راحتی سراغش نمی روند. با خدا و رسول خدا بودن در دنیا مشکلات خاص خود را دارد؛ دنیایی که شیطان آن را برای انسان آراسته و لذاتش برای انسان جذاب است.

به نظر می رسد نوری که در آیه شریفه مأمور به ایمان به آن شده ایم، ظهورش در همین قرآن

۱. سوره تغابن، آیه ۸.

کریم باشد؛ اگرچه روایات در تأویل آیه، نور را امیرالمؤمنین علیه السلام دانسته‌اند. البته این تأویل، هیچ تخالفی با ظاهر آیه ندارد؛ زیرا هر جا که قرآن باشد امیرالمؤمنین علیه السلام هست و هر جا که امیرالمؤمنین علیه السلام باشند، قرآن نیز وجود دارد.

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - ﴿فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾ فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ النَّورُ وَاللَّهُ - الْأَئِمَّةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ علیه السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَا أَبَا خَالِدٍ لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوَرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَهُمْ وَاللَّهُ يُنَوِّرُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلِمُ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ يَا أَبَا خَالِدٍ لَا يُحِبُّنَا عَبْدٌ وَ يَتَوَلَّانَا حَتَّى يُظَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ وَلَا يُظَهِّرَ اللَّهُ قَلْبَ عَبْدٍ حَتَّى يُسَلِّمَ لَنَا وَيَكُونَ سَلَامًا لَنَا فَإِذَا كَانَ سَلَامًا لَنَا سَلَّمَ اللَّهُ مِنْ شَدِيدِ الْحِسَابِ وَأَمَنَهُ مِنْ فَرْعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ الْأَكْبَرِ^(۱)؛

ابی خالد کابلی گوید: از امام باقر علیه السلام از تفسیر قول خدای عز و جل که می‌فرماید: «ایمان آورید به خدا و رسولش و نوری که ما فرو فرستادیم» پرسیدم، فرمود: ای ابوالخالد! مقصود از نور - به خدا - نور ائمه از خاندان محمد صلی الله علیه و آله است تا روز قیامت. این‌ها هستند به خدا نور خدا که فرو فرستاده و هم آنانند به خدا نور خدا در آسمان و زمین، به خدا ای اباخالد نور امام در دل مؤمنان از پرتو خورشید تابان در روز روشن‌تر است. به خدا آنها دل مؤمنان را نورانی کنند و خدا عز و جل نورشان را از هر که خواهد محبوب دارد تا دلشان تاریک گردد. به خدا ای اباخالد! بنده‌ای ما را دوست ندارد و پیروی نکند تا خدا قلبش را پاک کند و خدا قلب بنده‌ای را پاک نکند؛ مگر این‌که تسلیم ما شود و با ما در سازش و صفا باشد و چون نسبت به ما در صلح و صفا باشد، خدا او را در سختی حساب سالم دارد و از فرع بزرگ روز قیامت آسوده‌اش کند.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ ﴿وَاتَّبِعُوا النَّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ قَالَ التَّوْرِيُّ هَذَا الْمَوْضِعُ عَلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَئِمَّةُ علیهم السلام^(۲).

امام صادق علیه السلام در تفسیر سخن خدای تعالی که می‌فرماید: «آنان که پیروی می‌کنند از

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۴.

این پیامبر و نبی درسخوانده ما که اوصاف او را در تورات و انجیل نوشته می‌یابند که آنها را امر به معروف و نهی از منکر می‌نماید و طبیات را بر آنان حلال و پلیدی‌ها را بر آنان حرام می‌کند» تا آنجا که می‌فرماید: «و پیروی کردند نوری را که با او فرود آمده است همان‌ها رستگارانند» فرمود: نور در اینجا علی‌امیر المؤمنین و ائمه علیهم‌السلام‌اند.

رحمت عام و خاص الهی

در دسته دیگری از آیات مورد استناد مرحوم میرزا، خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿الرَّكِتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾^(۱)؛

﴿هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^(۲)؛

﴿هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكَ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۳)؛

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۴).

چنان‌که در این آیات ملاحظه می‌شود، بصائر عمومیت داشته و برای همه مردم است، اما هدایت و رحمت مخصوص گروهی می‌شود که ایمان می‌آورند. این قرآن برای همگان، روشنائی نخستین را پدید می‌آورد، اما تنها کسانی مورد رحمت و هدایت قرار می‌گیرند که به سویش می‌آیند و پیروی از فرامینش را نصب‌العین خویش قرار می‌دهند.

به عبارتی دیگر می‌توان گفت حجیت قرآن برای همگان با بصیرت آغاز می‌شود؛ یعنی برای همه مردم قبل از ایمان روشنائی داشته و بصیرت می‌آورد، اما تنها کسانی که از این نور بهره می‌گیرند و حرمت آن را نگاه می‌دارند، مورد رحمت و هدایت قرار می‌گیرند. بدین طریق رحمت و هدایت الهی - که شامل حال مؤمنان می‌شود - بر پایه بصیرتی شکل می‌گیرد که خداوند برای همگان پدید آورده است. تا بصیرت نباشد، ایمان هم نمی‌آید. از سویی به

۱. سوره ابراهیم، آیه ۱.

۲. سوره جاثیه، آیه ۲۰.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۰۳.

۴. سوره یونس، آیه ۵۷.

محض ایمان آوردن، هدایت‌های بعدی نیز شکل می‌گیرد و با ایمان آوردن، خضوع و خشوع و بندگی در مقابل مولی نیز رخ می‌دهد.

وجه سختی ایمان

آیه ﴿وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَبْعَثَ اللَّهُ بَشَرًا رَسُولًا﴾^(۱) نکته‌ای دارد که تفاوتش از دیگر آیات را می‌رساند. مرحوم میرزا در اینجا ظاهراً به بحث از علت انکار کافران نظر دارند. در این موضع جای دارد به بحث پرداخته شود تا علت این انکار روشن شود. در بررسی این نکته می‌توان دو نوع هدایت را ملاحظه نمود تا در قبال آن کفر و انکار کافران نیز روشن شود.

نوع اول، هدایتی عام که از ناحیه خداوند تعالی به سوی همه می‌آید. آیه شریفه ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^(۲) ناظر بر همین نوع از هدایت است که بعد از آن، شکرو یا کفر رخ می‌نماید. شاکر و کافر به ترتیب، در اینجا به معنای مؤمن و منکر است.

نوع دوم هدایت خاص است که شامل مؤمنان می‌شود؛ همان کسانی که پس از مواجهه با هدایت عام به آن روی آورده و خضوع در مقابل آن را پیشه می‌کنند.

آیه شریفه در باره علت انکار کافران پس از مواجهه با آن هدایت عمومی سخن گفته و آن را ناشی از سختی و کلفت پذیرش سخن انسانی از جنس دیگر انسان‌ها در راستای بندگی و خضوع در مقابل حق تعالی می‌داند. خداوند متعال با همین کلفت و سختی، بندگانش را می‌آزماید تا موضع خود را ابراز کنند.

چه بسا اگر رسول از جنس خودشان نبود، کلفت و سختی امتحان از میان برمی‌خاست و همگان ایمان می‌آوردند؛ چنان‌که همین امر را در تعاملات اجتماعی میان خودمان نیز می‌بینیم. به عنوان مثال، اگر در کلاس درس، یکی از دانش‌آموزان همان پایه به عنوان نماینده معرفی شود، پذیرش سخت‌تر از این خواهد بود که دانش‌آموزی از پایه‌های بالاتر، نمایندگی آنها را برعهده بگیرد؛ چرا که دانش‌آموزی که هم‌پایه خودشان است، به نوعی با آنها سنخیت داشته و این موجب سختی پذیرش او می‌گردد.

۱. سوره اِسرَاء، آیه ۹۴.

۲. سوره انسان، آیه ۳.

حال - بلا تشبیه - پیامبری از جنس خود همین مردمان آمده که تنها و تنها به خاطر خضوع در مقابل خداوند متعال، باید او را پذیرفت. مشخص است که این پذیرش و تسلیم از سوی مخاطبان به سختی صورت می‌گیرد. در این صورت است که مؤمنان این تکلیف را می‌پذیرند و دیگران، از پذیرش این سختی و کلفت شانه خالی می‌کنند. بعلاوه آنگاه که این پیامبران از مال و منال دنیوی نیز برخوردار نبودند، این امتحان سخت‌تر می‌شد و انکار شدیدتری از سوی منکران در پی داشت که چرا باید افرادی را اطاعت کنند که از نظر غنای دنیوی هیچ برتری بر دیگران نداشته‌اند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نهج البلاغة در این باره می‌فرماید:

وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْهِمَا مَدَارِعُ الصُّوفِ وَ بِأَيْدِيهِمَا الْعِصِيُّ، فَشَرَطَ لَهُ إِنْ أَسْلَمَ بَقَاءَ مُلْكِهِ وَ دَوَامَ عِزِّهِ. فَقَالَ: «أَلَا تَعْجَبُونَ مِنْ هَذَيْنِ؟ يَشْرِطَانِ لِي دَوَامَ الْعِزِّ وَ بَقَاءَ الْمُلْكِ، وَهُمَا بِمَا تَرَوْنَ مِنْ حَالِ الْفَقْرِ وَ الذُّلِّ! فَهَلَّا أُتِيَ عَلَيْهِمَا أَسَاوَرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ؟»، إِعْظَامًا لِلذَّهَبِ وَ جَمْعِهِ، وَ اخْتِقَارًا لِلصُّوفِ وَ لُبْسِهِ.

وَ لَوْ أَرَادَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِأَنْبِيَائِهِ حَيْثُ بَعَثَهُمْ أَنْ يَفْتَحَ لَهُمْ كُنُوزَ الدِّهْنَانِ وَ مَعَادِنَ الْعُفْيَانِ وَ مَعَارِسَ الْجِنَانِ، وَ أَنْ يَخْشُرَ مَعَهُمْ طُيُورَ السَّمَاءِ وَ وَحُوشَ الْأَرْضِينَ، لَفَعَلَ. وَ لَوْ فَعَلَ لَسَقَطَ الْبَلَاءُ وَ بَطَلَ الْجَزَاءُ وَ اضْمَحَلَّتِ الْأَنْبَاءُ، وَ لَمَّا وَجَبَ لِلْقَائِلِينَ أَجُورُ الْمُتَبَتِّلِينَ، وَ لَا اسْتَحَقَّ الْمُؤْمِنُونَ ثَوَابَ الْمُحْسِنِينَ، وَ لَا لَزِمَتْ الْأُمَمَاءُ مَعَانِيهَا.

وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ رُسُلَهُ أُولَى قُوَّةٍ فِي عَزَائِهِمْ وَ ضَعْفَهُ فِيمَا تَرَى الْأَعْيُنُ مِنْ حَالِهِمْ، مَعَ قَنَاعَةٍ تَمَلُّ الْقُلُوبَ وَ الْعُيُونُ غِنًى وَ خَصَاصَةً تَمَلُّ الْأَبْصَارَ وَ الْأَسْمَاعُ أَذًى.

وَ لَوْ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَهْلَ قُوَّةٍ لَا تُرَامُ وَ عِزَّةٍ لَا تُصَامُ، وَ مُلْكٍ تُمَدُّ خُحُوهُ أَعْنَاقَ الرِّجَالِ وَ تُشَدُّ إِلَيْهِ عَقْدُ الرِّجَالِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَهْوَنَ عَلَى الْخَلْقِ فِي الْإِعْتِبَارِ وَ أَيْعَدَ لَهُمْ [مِنْ] فِي الْإِسْتِكْبَارِ وَ لَأَمْنُوا عَنْ رَهْبَةٍ قَاهِرَةٍ لَهُمْ أَوْ رَغْبَةٍ مَائِلَةٍ بِهِمْ؛ فَكَانَتْ النَّيِّاتُ مُشْتَرَكَةً وَ الْحَسَنَاتُ مُقْتَسَمَةً؛ وَ لَكِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ الْإِثْبَاعُ لِرُسُلِهِ وَ التَّصَدِيقُ بِكُتُبِهِ وَ الْخُشُوعُ لَوُجُوهِهِ وَ الْإِسْتِكَانَةُ لِأَمْرِهِ وَ الْإِسْتِسْلَامُ لِطَاعَتِهِ أُمُورًا لَهُ خَاصَّةً، لَا تَشُوْبُهَا [يَشُوْبُهَا] مِنْ غَيْرِهَا شَائِبَةٌ. وَ كُلَّمَا كَانَتْ الْبُلُوْى وَ الْإِخْتِبَارُ أَعْظَمَ كَانَتْ الْمُثُوبَةُ وَ الْجَزَاءُ أَجْزَلَ.

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ اخْتَبَرَ الْأَوَّلِينَ مِنْ لَدُنْ آدَمَ إِلَى الْآخِرِينَ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ، بِأَحْجَارٍ لَا تَضُرُّوْا وَ لَا تُنْفَعُ وَ لَا تُبْصَرُ وَ لَا تَسْمَعُ؛ فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ الَّذِي جَعَلَهُ [اللَّهُ] لِلنَّاسِ قِيَامًا.

ثُمَّ وَضَعَهُ بِأَوْرَقِهَا الْأَرْضِ حَجْرًا وَأَقْلَبَ تَتَائِقِ الدُّنْيَا مَدْرًا وَأَضْيَقَ بُطُونِ الْأَوْدِيَةِ قُطْرًا،
بَيْنَ جِبَالٍ خَشَنَةٍ وَرِمَالٍ دَمِيَّةٍ وَغُيُونٍ وَشَيْلَةٍ وَقُرَى مُنْقَطِعَةٍ، لَا يَرْكُوبُهَا خُفٌّ وَلَا حَافِزٌ
وَلَا ظِلْفٌ.

ثُمَّ أَمْرَادَمَ وَوَلَدَهُ أَنْ يَشْتُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ، فَصَارَ مَثَابَةً لِمُنْتَجِعِ أَشْفَارِهِمْ وَغَايَةً لِمُلْتَقَى
رِحَالِهِمْ تَهْوِي إِلَيْهِ ثِمَارُ الْأَفْئِدَةِ، مِنْ مَفَاوِزِ قِفَارٍ سَحِيقَةٍ وَمَهَاوِي فَجَاجٍ عَمِيقَةٍ وَجَزَائِرِ
بِحَارٍ مُنْقَطِعَةٍ، حَتَّى يَهْزُوا مَنَاكِبَهُمْ دُلَلًا يَهْلِلُونَ لِلَّهِ حَوْلَهُ وَيَزْمُلُونَ عَلَى أَقْدَامِهِمْ شُعْثًا
غُبْرًا لَهُ؛ قَدْ نَبَذُوا السَّرَابِيلَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَشَوَّهُوا بِإِعْفَاءِ الشُّعُورِ مُحَاسِنَ خَلْقِهِمْ، ابْتِلَاءً
عَظِيمًا وَامْتِحَانًا شَدِيدًا وَاخْتِبَارًا مُبِينًا وَتَمْجِيسًا بَلِيغًا، جَعَلَهُ اللَّهُ سَبَبًا لِرَحْمَتِهِ وَوُصْلَةً
إِلَى جَنَّتِهِ.

وَلَوْ أَرَادَ سُبْحَانَهُ أَنْ يَضَعَ بَيْنَهُ الْحَرَامَ وَمَشَاعِرَهُ الْعِظَامَ، بَيْنَ جَنَاتٍ وَأَنْهَارٍ وَسَهْلٍ وَ
قَرَارٍ جَمَّ الْأَشْجَارِ دَانِي الثَّمَارِ مُلْتَفِّ الْبُنَى مُتَّصِلِ الْقُرَى، بَيْنَ بَرَّةٍ سَمَرَاءَ وَرَوْضَةٍ خَضْرَاءَ وَ
أَرْيَافٍ مُحْدَقَةٍ وَعَرَاصٍ مُغْدَقَةٍ وَ[زُرُوعٍ] رِيَاضٍ نَاضِرَةٍ وَطُرُقٍ عَامِرَةٍ؛ لَكَانَ قَدْ صَغُرَ قَدْرُ
الْجَزَاءِ عَلَى حَسَبِ ضَعْفِ الْبَلَاءِ.

وَلَوْ كَانَ [الْأَسَاسُ] الْإِسَاسُ الْمُحْمُولُ عَلَيْهَا وَالأَحْجَارُ الْمَرْفُوعُ بِهَا، بَيْنَ [مِنْ] زُمْرَةِ
خَضْرَاءَ وَيَاقُوتَةِ حُمْرَاءَ وَنُورٍ وَضِيَاءٍ، لَخَفَّفَ ذَلِكَ مُصَارَعَةَ الشَّكِّ فِي الصُّدُورِ وَلَوْضَعَ
مُجَاهِدَةً إِبْلِيسَ عَنِ الْقُلُوبِ وَلَتَنَى مُعْتَلَجَ الرَّيْبِ مِنَ النَّاسِ؛ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَخْتَبِرُ عِبَادَهُ
بِأَنْوَاعِ الشَّدَائِدِ وَتَتَعَبَّدُهُمْ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهِدِ وَيَنْتَلِمِهِمْ بِضُرُوبِ الْمَكَارِهِ، إِخْرَاجًا لِلتَّكْبِيرِ
مِنْ قُلُوبِهِمْ وَإِسْكَانًا لِلتَّذَلُّلِ فِي نُفُوسِهِمْ، وَلِيَجْعَلَ ذَلِكَ أَبْوَابًا فَتْحًا إِلَى فَضْلِهِ وَأَسْبَابًا
دُلَلًا لِعَفْوِهِ»^(۱).

موسی بن عمران و برادرش هارون نزد فرعون آمدند، در حالی که لباس های پشیمین در
برو چوب دستی هایی در دست داشتند و به او قول دادند که اگر تسلیم شود پادشاهی
و عزتش پایدار بماند. فرعون گفت: «از این دو تعجب نمی کنید، که دوام پادشاهی
و عزت مرا قول می دهند و حال آن که خودشان در فقر و خواری به سر می برند؟ چرا
دستبندها و گردنبندهای زرین بر ایشان آویزان نیست؟» و این چنین بود که طلا و
جمع آوری آن را بزرگ داشت، و پشم و پوشیدن آن را خواری پنداشت.

و اگر خدای سبحان آن هنگام که پیامبران خود را مبعوث نمود، اراده می فرمود تا برای آنان گنج های زر و معادن طلای ناب را آشکار نماید، و باغستان ها، و درختستان ها، و درندگان زمین، و پرندگان آسمان را بر آن بیفزاید، چنین می کرد، اما اگر چنین کرده بود نه پاداش مانده بود، و نه امتحان، و نه اخبار و نه پذیرندگان دعوت سزاوار پاداش بودند، و نه مؤمنان از پاداش نیکوکاران برخوردار می شدند و نه اسم ها معانی خود را نمایان می ساختند، لیکن خدای سبحان فرستادگان خود را در اراده شان نیرومند گرداند، و در آنچه دیده ها از ظاهر آنان می بیند خوار نمایاند با قناعتی که دل و چشم ها را پُر از بی نیازی کند، و فقری که دیده ها و گوش ها را آزرده سازد. و اگر پیامبران نیرویی داشتند که توان مقابله با آن نبود و عزّتی داشتند که کسری ناپذیر بود، و پادشاهی داشتند که مردمان گردن خود را به سوی آنان دراز می کردند و آرزومندان بار سفر به سویشان می بستند، اطاعت امر و پذیرش قدرتشان بسیار راحت بوده و دلیلی بر گردنکشی نداشتند و در این صورت ایمانشان یا از ترس جان بود و یا امید به کسب چیزی و ایمانشان نیمی از ترس و نیمی به رغبت بود، اما خدای سبحان پیروی و فرمانبرداری از پیامبران و ایمان به کتبش و فروتنی به درگاهش و طاعت و گردن بردن درگاهش نهادن را از روی اخلاص اراده نموده بود و البته هرچه سختی و آزمایش بزرگ تر باشد، پاداش و جزا نیز بزرگ تر خواهد بود.

آیا نمی بینید خدای سبحان، از آدم عَلَيْهِ السَّلَام تا پسینیان از این عالم را با حرمت نهادن به سنگ هایی بی زیان و سود، که نه می بینند و نه توان شنیدن دارند، آزمود. پس خدا آن سنگ ها را خانه با حرمت خود و برای فراهم آمدن و عبادت مردمانش قرار داد. پس آن خانه را در سنگلاخی ترین نقاط زمین و ریگزاری که رویش آن از همه کمتر، دژه ای از دیگر دژه ها تنگ تر، میان کوه هایی سخت و ریگ هایی نرم و سخت گذر، و چشمه هایی که آب آن کم و ده های جدا از هم، که شتر در آنجا سیر نشود و اسب و گاو و گوسفند علفی نیابند. پس آدم و فرزندان او را فرمود تا روی بدان خانه آورده و تعظیمش نمایند. پس خانه برای آنان جایگاهی گردید که سود سفرهای خود را در آن بردارند و مقصدی که بارهای خویش در آن پایین گذاشته و دل ها در راه دیدار آن مشتاق هستند؛ به گونه ای که از دشت هایی بی آب و گیاه، و دژه های عمیق و جزیره های از یکدیگر جدا، در گستره دریا - برای حج - از روی خواری شانه هاشان را حرکت داده و گرداگرد خانه، کلمه تهلیل بر زبان جاری و دوان دوان راه می روند در حالی که خاک آلود و مو پریشان هستند.

لباس ها از تن درآورده و با چیدن موها، ظاهر خود را زشت ساخته اند. این چنین است

آزمایشی بزرگ و امتحانی دشوار و آزمودنی آشکار برای جدا ساختن نافرمان از فرمانبردار. خدا زیارت خانه را موجب رحمت خود و وسیله رسیدن به بهشت قرار داد.

و اگر خدای سبحان می خواست خانه با حرمت و عبادتگاه با عظمت خود را میان باغستان ها و نهرها، و در زمین نرم و هموار، و باغ های متراکم، و میوه های در دسترس و عمارت های درهم و دهستان های مرتبط با هم و به هم پیوسته و میان گندمزارهای نیکو و باغ های سرسبز تازه رو و زمین های پر گیاهی برگرد او و بقعه های پر باران و باغستان های خرم، و راه های آبادان قرار می داد که در این صورت، پاداش کم و آزمایش هم ناچیز بود و اگر سنگ بناهای آن خانه از زمردهای سبز و یاقوت سرخ رنگ بود که به روشنی تمام می درخشیدند در این صورت تردیدی برای رفتن بدانجا نبود و تلاش شیطان بر نرفتن هم هیچ تأثیری نداشت. اما خداوند بندگان را با سختی های گوناگونی می سنجد و با این مجاهدت ها به بندگی و ادارشان می سازد و با ناخشنودی ها آزمایششان می کند تا خودخواهی از دل هایشان برود و خواری و فروتنی را در دل هایشان جایگزین کند و آن را باب رحمت و اسعه خود قرار دهد به سوی بخشش و آموزش خود.^(۱)

در مورد آیه: ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ﴾^(۲) باید این نکته را تذکر داد که وجود کلمه «ناس» در آیه شریفه، نباید این تصور را پیش آورد که «بَيِّنَاتٍ» مطرح شده در آیه معنای عمومی دارد.

توضیح این که هدایت بیّنه و فرقان بودن قرآن، تنها برای پذیرندگان هدایت صورت می گیرد؛ به عبارتی دیگر، وقتی هدایت عمومی ارائه شد، هدایت روشن و فرقان به صورت کامل تنها به کسانی عطا می شود که قدر این نور و هدایت را بدانند و تسلیم آن شوند، اما برای منکران این هدایت، مطمئناً هدایت روشن و فرقان پدید نخواهد آمد.

در مورد آیه ﴿وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ﴾^(۳) باید به این نکته توجه داشت که منظور از «لم يهتدوا»، عدم پذیرش هدایت از سوی مخاطبان هدایت است، نه فقدان هدایت از سوی هدایتگر؛ چرا که اگر کسی متوجه چیزی نشده باشد، نمی تواند در مورد آن سخنی بگوید. از سوی دیگر، کسی که با هدایت مواجه نشده باشد، هیچگاه نمی تواند سخنی در ردّ یا پذیرش آن بر زبان راند.

۱. با بهره مندی از ترجمه مرحوم شهیدی.

۲. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳. سوره احقاف، آیه ۱۱.

گفتار چهارم: وصف قرآن به نور، رحمت و بصائر * ۱۲۳

بنابراین لازمهٔ اعلان موضع دربارهٔ چیزی، خبر داشتن از آن است. پس از آگاهی از هدایت و مواجهه با آن، برخی انکارش کرده و آن را داستانی کهن می‌خوانند. برخی نیز ایمان می‌آورند و بواسطهٔ این پذیرش و ایمان، بر هدایت و ایمانشان افزوده می‌شود.

خودآزمایی:

- ۱- هدایت عام و هدایت خاص الهی چگونه شکل می‌گیرد؟
- ۲- یکی از وجوه سختی ایمان به پیامبران الهی، هم‌سنخی ظاهری آنها با سایر افراد بشر است. این مورد را توضیح دهید.



گفتار پنجم:

تازگی قرآن

اشاره:

در این گفتار، تازه و حدیث بودن قرآن مورد نظر قرار گرفته و در این زمینه مطالبی همچون تفاوت تازگی نزد بشر با تازگی نزد خداوند متعال و نیز نحوه انکار تازگی قرآن توسط منکرین بیان می‌شود.

متن

حکمت و علوم الهیه را حدیث - که «جدید» است - تصریح فرموده، در مقابل حکمت و علوم بشریه که «قدیمه» بوده.

شرح

مرحوم میرزا در اینجا به این نکته درباره قرآن کریم اشاره می‌کند که همین قرآنی که حکمت، هدایت، بینات و شفاست، از جهت مقابله‌اش با علوم قدیمه بشری، حدیث نیز نامیده می‌شود. آنگاه بر این سخن، به آیاتی از قرآن استناد می‌کند.

﴿اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ﴾^(۱)

صیغه افعال تفضیل برتری برخی امور بر امور دیگر از سنخ خود را می‌رساند. بدین روی - با توجه به عبارت «احسن الحدیث» که در وصف کلام الهی آمده - شاید این توهم ایجاد شود که کلام خدا نیز رتبه‌بندی می‌پذیرد و برخی از درجات آن برتر از برخی دیگر است. البته این رتبه‌بندی ممکن است در برخی مباحث بلاغی صورت گرفته و بلاغت برخی آیات را از دیگر آیات برتر بدانند، اما واقع این است که اساساً رتبه‌بندی و تدریجی نمودن افعال و صفات

۱. سوره زمر، آیه ۲۳.

حق تعالی غیر ممکن است و سخن از چنین تدریجی در افعال الهی قابل پذیرش نیست. بنابراین «احسن» در آیه شریفه، به همان معنای «حسن» است و کاربرد چنین صیغه‌ای در مورد خداوند متعال، ناظر بر مخاطبان کلام الهی است.

در آیه به «جمع شدن پوست و نرمی دل مؤمنان در مواجهه با قرآن» اشاره شده است. این عبارت تأثیر قلب بر اعضاء انسان را می‌رساند که با نرم شدن قلب، دورترین اعضا و بیرونی‌ترین عضو بدن انسان نیز نرم می‌شود.

همچنین در آیه تأکید می‌شود که این کتاب، با چنین ویژگی‌هایی که در این آیه از آن یاد شد، هدایت الهی است و خداوند تعالی هر که را بخواهد، با آن هدایت می‌کند. مرحوم میرزای اصفهانی بیان می‌دارد که کتاب، احسن الحدیث است، یعنی هدایت الهی است. وی این مطلب را از همین آیه مورد بحث نتیجه گرفته است.

معمولاً پدیده‌های نو و تازه نزد انسان‌ها از اهمیت بیشتری برخوردارند. به عنوان مثال، میوه نوبر به جهت تازگی‌اش اهمیت و قیمت بیشتری دارد، یا مثلاً محصول خاصی نیز که برای نخستین بار به بازار مصرف ارائه می‌شود، مورد توجه و استقبال بیشتری واقع می‌شود. آیه شریفه ﴿أَفَبِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُذْهِبُونَ﴾^(۱) با توجه به این ویژگی انسان‌ها، به تازه و جدید بودن قرآن اشاره می‌فرماید، آنگاه عدم اقبال مخاطبان به چنین سخن تازه‌ای را که از سوی خداوند متعال فرو آمده، مورد سرزنش قرار می‌دهد.

خداوند حکیم اشاره می‌کند که انسان این تازگی را دوست دارد، آنگاه بیان می‌دارد که کلام الهی تازه است؛ اما این سخن نباید منجر به این اندیشه شود که قرآن کریم نیز تازه‌ای همچون دیگر تازه‌هاست که در زندگی انسان جریان دارد.

خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)؛
و ﴿هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رَّجْزٍ أَلِيمٍ﴾^(۳)

۱. سوره واقعه، آیه ۸۱.

۲. سوره جاثیه، آیه ۶.

۳. سوره جاثیه، آیه ۱۱.

بدین سان خداوند با ابطال چنین دیدگاهی، وجود هر تازه‌ای در کنار تازگی خداوند متعال و کتابش را نفی می‌فرماید. باید توجه داشت که هم عرض نبودن تازگی کلام الهی با تازگی کلام بشری را تنها کسانی می‌فهمند که در مسیر حق تعالی قرار گرفته‌اند؛ چنان‌که برای کسی که در مقابل هدایت الهی موضع گرفته و به انکار روی آورده است، هیچگاه درک تازگی حاصل نشده و هیچ فهمی از تازگی کتاب الهی وجود نخواهد داشت. در مقابل، مؤمنی که در مقابل هدایت تواضع می‌کند و تسلیم می‌گردد، تازگی کلام الهی را نیز می‌فهمد و نسبت به چنین تازه‌ای اهمیّت لازم را نشان می‌دهد.

بر این اساس می‌توان گفت: کلمه «تازه» در کاربرد خدای حکیم، در فضایی غیر از «تازه‌های بشری» روی می‌دهد و بدین جهت، این دو، به هیچ وجه قابل مقایسه با هم نخواهند بود. تازه‌های بشری پس از مدتی رنگ کهنگی گرفته و تازگی خود را از دست می‌دهند، اما قرآن چیزی نیست که بر آن گرد کهنگی نشسته و گذر ایام در تازگی‌اش مؤثّر افتد. لذا امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلٌ يَجْرِي الْلَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَكَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ.^(۱)

روز جدید، نسبت به دیروز که گذشته و کهنه شده، جدید است؛ همین سان قرآن و معارفش نیز همیشه مانند روز نو، تازه است و روح مؤمنان از همراهی با آن خسته نمی‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبُ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۲)

خداوند در این آیه می‌خواهد به تنهایی با متجاوزان روبرو شود، لذا بالاترین تهدید الهی که موجب بدترین عذاب‌ها خواهد شد، در اینجا صورت گرفته است. در این آیه با تکیه بر اهمیّت تسلیم در مقابل سخن تازه الهی، این تهدید و عذاب شدید را گریبان‌گیر کسی می‌داند که سخن تازه خداوند را دروغ شمارد. انکار چنین تازه‌ای بسیار زشت و ناپسند است. هراسان عاقلی بر زشتی چنین انکاری صحّه می‌نهد و خود منکر هم در زشتی آن شک ندارد.

۱. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبة، ص ۱۳۴.

۲. سوره قلم، آیه ۴۴.

اما از سوی دیگر، التزام به لوازم تسلیم در مقابل این هدایت بر نفس سخت می‌آید. لذا منکران از تقابل تامّ در برابر این هدایت خودداری می‌کنند و می‌کوشند که به تدریج، از پذیرش هدایت و تسلیم در مقابل این امر تازه، شانه خالی کنند. برای این کار، نخست پلهٔ اوّل و سپس مراتب بعدی انکار می‌شود، تا جایی که توقفگاه مشخصی نداشته باشد، آنگاه مواردی که در آغاز، از انجامش دوری می‌شد، به تدریج واقع شده و با این سقوط تدریجی، درجه و میزان عذاب نیز شدت می‌گیرد.

﴿فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ﴾^(۱)؛

﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)

آیه ۵۰ سورهٔ مرسلات و آیه ۱۱۱ سورهٔ یوسف، هرگونه فریبندگی در تازه بودن قرآن را دفع می‌کند؛ یعنی چنین نیست که قرآن در ظاهر تازه جلوه کند، اما در باطن کهنه باشد و هیچ تازگی در بطنش نباشد. چه بسا این بیان در مقابله با کسانی باشد که قرآن را همان داستان‌های پیشین و قدیمی می‌دانستند که در این صورت تازه ارائه شده است:

﴿فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾^(۳)

در این دو آیه، ضمن ردّ چنین تصویری از قرآن، آن را تصدیق کنندهٔ چیزهایی می‌داند که پیش روی مخاطبان است. در مورد «آنچه پیش روی مخاطبان است»، می‌توان دو احتمال مطرح کرد: یکی آن‌که انجیل و تورات منظور باشد، بدان معنی که قرآن تصدیق کنندهٔ انجیل و تورات است و دیگر این‌که منظور همین چیزهایی باشد که برای ما در زندگی اتفاق می‌افتد؛ به این معنی که آنچه در مقابل ما اتفاق می‌افتد، تصدیقش در همین قرآن است.

ادامهٔ آیه می‌تواند شاهی بر تأیید احتمال دوم باشد که می‌فرماید: ﴿وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾. این احتمال چون عمومیت دارد، در حقیقت احتمال اوّل را نیز در بر می‌گیرد. تردیدی نیست که تفصیل هر چیزی در قرآن وجود دارد، اما این تفصیل اشیا

۱. سورهٔ مرسلات، آیه ۵۰.

۲. سورهٔ یوسف، آیه ۱۱۱.

۳. سورهٔ احقاف، آیه ۱۷.

برای همگان در هر شرایطی قابل دسترسی نیست، بلکه تنها کسانی متوجه آن می شوند که با قرآن حرکت کرده، پیوند خود را با قرآن نگاه داشته و حرمت آن را پاس می دارند.

خودآزمایی:

۱- «تازگی» نزد خداوند متعال چه تفاوتی با «تازگی» مورد نظر بشر دارد؟

۲- انکار تازگی قرآن از سوی مخالفان چگونه صورت می پذیرد؟



گفتار ششم:

تعجیز به حکمت و هدایت الهی

بخش اول

اشاره:

در این گفتار وجه تحدی قرآن؛ شامل همه ویژگی‌های آن دانسته می‌شود؛ ویژگی‌هایی که در تمام آیات و در تک تک حروف قرآن جاری است. از سوی دیگر نیز با تذکر به این که فعل الهی فراتر از درک و مقیاس‌گذاری بشر است، قرآن نیز به عنوان فعل الهی باید با چنین نگاهی مورد نظر قرار گیرد.

متن

و حضرتش تعالی شأنه بعین همان علم و هدایت جدیدش تعجیز فرموده.

فقال عزوجل فی یونس وهی مکّیة:

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^(۱)؛

وسزاوار نیست که این قرآن به دروغ، به غیر خدا نسبت داده شود؛ ولیکن مؤید آن چیزی است که پیش از آن بوده و شرح کتاب (های الهی) است؛ در حالی که هیچ تردیدی در آن نیست؛ [و] از طرف پروردگار جهانیان است. آیا می‌گویند: «(او) به دروغ آن (قرآن) را (به خدا) نسبت داده است؟!»: بگو: اگر راست گوئید، پس سوره‌ای همانند آن بیاورید؛ و غیر از خدا، هر کس را می‌توانید (به یاری) فرا خوانید!؛ بلکه چیزی

را دروغ انگاشتند که به علم آن احاطه نداشتند، و هنوز سرانجام (واقعیت) آن برایشان نیامده است، کسانی (هم) که پیش از آنان بودند همین‌گونه (پیامبران را) تکذیب کردند، پس بنگر فرجام ستمکاران چگونه بوده است!

وقال جلّ جلاله فی القصص وهی مکیّة:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ * قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱)؛

و هنگامی که حق از نزد ما به سوی آنان آمد، گفتند: «چرا همانند آنچه به موسی داده شد (به این پیامبر) داده نشده است؟!» و آیا آنچه را پیش از (این) به موسی داده شد، انکار نکردند؛ «(این) دو جادو [گرانند که پشتیبان یکدیگرند.، و گفتند: «در حقیقت، ما به هر (دو) کافریم! بگو: اگر راست گوئید، پس کتابی از نزد خدا بیاورید که آن هدایت کننده تر از دو (کتاب قرآن و تورات) باشد، تا از آن پیروی کنم.»

وقال جلّ جلاله فی الطور وهی مکیّة:

﴿أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَاْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾^(۲)؛

یا می‌گویند: «آن (قرآن) را فرا بافته است.»؟! بلکه ایمان نمی‌آورند. پس اگر راست گوئید، سخنی همانند آن (قرآن) بیاورند.

تعجیز به حکمت و علوم الهیّه جدیده بود که حضرتش جلّت عظمته احتجاج فرموده:
فقال عزّوجلّ:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُونَ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكِ إِذَا لَازَتْكَ ابْنُ الْمُبْتَطِلُونَ * بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^(۳)؛

و پیش از این (قرآن) هیچ کتابی نمی‌خواندی [و پیروی نمی‌کردی] و با دست راست آن را نمی‌نوشتی؛ در صورتی که (اگر می‌خواندی و می‌نوشتی) حتماً، باطل‌گرایان شک می‌کردند. بلکه آن (قرآن) آیات روشنی است که در سینه‌های کسانی است که به آنان

۱. سورة قصص، آیات ۴۸-۴۹.

۲. سورة طه، آیات ۳۳-۳۴.

۳. سورة عنكبوت، آیات ۴۸-۴۹.

دانش داده شده است؛ و آیات ما را جز ستمکاران انکار نمی‌کنند.

تعجیز به حکمت و علوم الهیّه جدیده‌اش بود که جاحدین در مقام انکار به اساطیر اولین و (افسانه‌های کهنه) و افک قدیم، رومی کردند.

تعجیز به حکمت و علوم الهیّه جدیده‌اش بود که تعجیز ثقلین فرمود.

فقال عزوجل فی الإسراء وهی مکیّة:

﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْحِيُ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾^(۱)؛

بگو: «اگر انسان [ها] و جن [ها] جمع شوند، بر این که همانند این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، و اگر چه برخی از آنان، پشتیبان برخی [دیگر] باشند.»

نه خصوص فصاحت و بلاغت عجیبش که برهان را ابهر کرده؛ چه، تعجیز غیر اهل آن، بی‌ثمر و بلا اثر بود.

شرح

تسری ویژگی‌های قرآن در همه اجزانش

مرحوم میرزا در این عبارات، تعجیز قرآن را به همین عواملی می‌داند که تا این موضع از آن سخن گفته شد؛ تحدی قرآن به همین علم، هدایت و حدیث بودن آن است. در واقع همه این صفات یکی هستند؛ یعنی علم، شفا، هدایت، حدیث، بصائر و بینات، صفاتی مقابل هم نیست، بلکه همه این‌ها ناظر بر یکدیگر هستند. به عنوان مثال، علم قرآن حدیث است، حدیثش شفاست، شفایش هدایت است و هدایتش بصائر و... و چنین امری تنها از خدا برمی‌آید. این چنین است که تحدی نیز به تمام این ویژگی‌ها که در قرآن هستند و در عین حال همه عین هم هستند، صورت می‌گیرد. آیا بشر را یارای چنین کاری هست؟ حاشا و کلاً! مگر نه این که از بشر جز گمراهی و هلاکت بر نمی‌خیزد؟

تأکید بر مکی بودن برخی از آیات توسط مرحوم میرزا، جهت بیان این مطلب است که همین آیات در ابتدای بعثت پیامبر ﷺ فرود آمد که هنوز حکومت و تسلطی برای ایشان به

وجود نیامده بود. آنگاه می بینیم که اول و آخر دعوت، هیچ تفاوتی با هم نداشته و مقتضیات زمان تاثیری در نحوه هدایت الهی ندارد.

﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ * أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ﴾^(۱)

در این آیات ضمن رد افترا بودن قرآن، بی مایگی و سستی چنین اعتقادی نسبت به این کتاب را تذکر داده و یادآور می شود که افترا دانستن قرآن، مبتنی بر بریشی دانستن آن است، آنگاه قائلان چنین دیدگاهی را به هموردی می طلبد و از آن ها می خواهد که اگر بر ادعای خود صادق هستند، لاجرم باید توان آوردن کتابی همچون قرآن را داشته باشند.

در این آیات، به این نکته مهم اشاره و ارشاد می شود که وقتی انسان بر مطلبی احاطه و آگاهی ندارد، نباید در تکذیب آن کوشیده و تکذیب را بر تفهیم مقدم دارد. بسیار ناپسند است که بدون احاطه علمی به مطلبی، تنها به دلیل همین احاطه نداشتن، اساس و همه آن موضوع مورد انکار قرار گیرد. چنین کار ناشایستی از منکران قرآن در مواجهه با کلام الهی سر می زند که بدون احاطه بر قرآن و فرستاده اش، الهی بودن آن را منکر می شدند.

مرحوم میرزا در باب اعجاز قرآن این نکته مهم و قابل تأمل را بیان می دارد که آن چه به اعجاز تعبیر شده، در واقع «تذکر» است و آیات تحدی نیز در واقع «بیان» است. بر اساس این دیدگاه، معجزه نامیدن قرآن به جهت مقابله اش با منکران است، نه امری اصیل و پایه ای. قرآن کریم، فی نفسه همان بیان است که طبق معرفی خود قرآن، از آن تعبیر به بینه می شود؛ یعنی آیات قرآن کریم در صدد کوبیدن مخاطب خویش و در مقام مبارزه طلبی نیست؛ بلکه مقصود اصلی و اساسی قرآن کریم، هدایت و بصیرت است، اما در مقابل منکران و نسبت به آن ها تعجیز می کنند.

اساساً همین که پیامبر ما را به خدا می رساند، برای اثبات رسالت او کافی است، بلکه

گفتار ششم: تعجیز به حکمت و هدایت الهی * ۱۳۹

هیچ دلیلی روشن تر از این ایصال به خداوند تعالی نمی تواند مؤید رسالت رسول باشد. این که در میان جمعی، شخصی ما را به خدایی برساند که معروف فطری ماست، ارتباط او با خدا را نشان می دهد و بیش از این نیازی به دلیل و گواه بر رسالت او نخواهد بود.

اما آن معروف فطری که اساس و بن مایه تمامی شناخت هاست، قطعاً فعل خداوند متعال است، لذا مرحوم میرزا در بحث معرفت الله، دست عقل را نیز از شناخت خداوند تعالی کوتاه دانسته و معرفه الله را فقط به خود خداوند تعالی میسر می داند.

بنابراین، از دیدگاه مرحوم میرزای اصفهانی، تحدی قرآن ناظر به اوصافی است که قرآن از خود وصف می کند. البته قرآن در مقام توصیف خود به صفتی خاص، به همه آیات نظر دارد، نه فقط همان آیه ای که آن صفت در آن یاد شده است. به عنوان مثال، اگر در آیه ای که در مکه نازل شده، قرآن به نور و هدایت توصیف شده است، تنها اختصاص به آیه مکی ندارد و وصف نور و هدایت شامل آیات مدنی نیز می شود.

ممنوعیت تفکر در قرآن از جنبه فعل الله بودنش

باید دانست که وقتی معجزه را فعل الله بدانیم، راه ورود فکر و اندیشه در آن ها مسدود شده و ما تنها آثار آن فعل را می بینیم.

توضیح آن که افعال خداوند متعال در عالم هستی به دو طریق انجام می پذیرد: این افعال، یا مستقیماً فعل خداست که برای ما قابل درک به فکر و اندیشه نمی شود. یا سنت های الهی است که در عالم جریان دارد؛ فعل هایی همچون سیراب نمودن آب، سوزندگی آتش، برندگی چاقو و... از این دسته اند که جز خداوند متعال، کسی را یارای تغییر این سنت ها نیست: ﴿لَنْ نَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا﴾.^(۱) خروج از این سنن، عالم هستی را به هم می ریزد و بدون آنها زندگی میسر نخواهد بود.^(۲)

هر دو قسم فعل الهی که یاد شد، در آیات قرآن نیز جاری می گردد؛ چنان که در روایات

۱. سوره احزاب، آیه ۶۲.

۲. سنت های الهی در لسان فلاسفه، تعبیر به نظام علّی و معلولی شده است. بر این اساس آنان قائلند که اگر این نظام برداشته شود، هیچ سنگی روی سنگی بند نمی شود و نظام علّی و معلولی لازمه دوام هستی است. چنین نگاهی به سنن الهی پی آمدهای ناصوابی دارد که در موضع خود باید بدان پرداخته شود.

برای برخی آیات آثار خاصی ذکر فرموده‌اند؛ به عنوان مثال آیه‌ای خاص موجب بیداری در وقت خاصی از شب شده و یا آیه‌ای دیگر موجب تقویت حافظه و...

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ يَقْرَأُ آخِرَ الْكَهْفِ عِنْدَ النَّوْمِ إِلَّا تَيَقَّظَ فِي السَّاعَةِ الَّتِي يُرِيدُ^(۱)؛

هرکه آخر سوره کهف را هنگام خوابیدن بخواند، در همان ساعتی که می‌خواهد بیدار خواهد شد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ مَكْرُوهِ مِنْ مَكَارِهِ الدُّنْيَا أَيْسَرُهُ الْفَقْرُ، وَ أَلْفَ مَكْرُوهِ مِنْ مَكَارِهِ الْآخِرَةِ أَيْسَرُهُ عَذَابُ الْقَبْرِ^(۲)؛

هر کس آیه‌الکرسی را بخواند، خداوند تعالی هزار بدی از بدی‌های دنیا که کمترینش فقر باشد و هزار بدی از بدی‌های آخرت که کمترینش عذاب قبر باشد از او برطرف خواهد کرد.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نَفَتْ عَنْهُ الْفَقْرُ وَاشْتَدَّتْ أَسَاسُ دُورِهِ وَنَفَعَتْ حَيْرَتُهُ^(۳)؛

هرکه قل هو الله احد را بخواند، فقر از او زائل شده و پایه‌های خانه‌اش استحکام یافته و همسایگانش منفعت برند.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام : مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ لَمْ يَزَلْ فِي حِفْظِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَلَاءَتِهِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَنْزِلِهِ^(۴)؛

هرکه هنگام خروجش از خانه ده بار قل هو الله احد را بخواند در حفظ الهی بوده و خداوند بر او وکیل خواهد بود تا هنگامی که برگردد.

نگریستن به آیات قرآن به عنوان فعل مستقیم خداوند نیز، تأثیرات خاص خودش را دارد. می‌دانیم که در بحث قرائت قرآن، خود الفاظ موضوعیت دارند؛ چنان‌که مثلاً گفته شده اگر می‌خواهیم سوره‌ای را در نماز بخوانیم، باید صرفاً به قصد قرائت باشد و نه انشاء^(۵)؛ یا اگر

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۵۴۰.

۲. الأصول الستة عشر من اصول الأولية، ص ۲۷۱.

۳. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۲، ص ۶۲۳.

۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۵۴۲.

۵. به عنوان مثال در قرائت سوره حمد، به عنوان قرائت باید «الحمد لله رب العالمين» را بگوییم و قصد قرائت این ﴿

مثلاً نذر نموده‌ایم که سوره‌ای را بخوانیم، نمی‌توانیم نخستین آیه آن یعنی آیه مبارکه «بسم الله الرحمن الرحیم» را به معنای استعانت به خداوند و یا به عنوان یک عبارت ابتدایی که در آغاز سوره‌ها می‌آید، تلاوت نماییم؛ چرا که در این صورت موفق به قرائت کامل سوره نشده و یک آیه را از قرائت آن سوره حذف کرده‌ایم و از ادای نذر خود بازمانده‌ایم، بلکه باید آن را به عنوان آیه‌ای از این سوره قرائت کنیم. با چنین نگاهی است که قرآن از صرف نقل یک سری حکایت‌ها بیرون آمده و در جایگاه اصلی خود - به عنوان کلام الله که آثار خاص خود را دارد - قرار می‌گیرد.

بنابراین، قرآن را به خدا دیدن، یعنی با نگاه کلام الله بودن به آن نگرستین، آثاری دارد که در غیر چنین نگاهی، آن آثار از بین می‌رود. همان‌طور که حضرت عیسی علیه السلام به همراه شخصی، «بسم الله الرحمن الرحیم» گفتند و بر روی آبی راه می‌رفتند. در اثناء این راه رفتن بود که آن همراه با خود اندیشید که هیچ فرقی با پیامبر خدا ندارد؛ چرا که هر دو با گفتن لفظی بر آب راه می‌روند، و با چنین فکری که التزامش نسبت به پیامبر الهی را سست کرد، اثر آن لفظ نیز ساقط گشته و در ورطه غرق شدن قرار گرفت.^(۱)

البته این بدان معنا نیست که دست خداوند متعال با این التزامات بسته شده و بدون چنین التزاماتی نیز کلمات به خودی خود بدون تأثیر شوند، بلکه چه بسا اثرگذاری یک سنت حتی بدون التزام، مجرای سنتی دیگر از سنت‌های الهی مانند اتمام حجت و یا استدراج باشد.^(۲)

بدین‌گونه در می‌یابیم که افعال خداوند تعالی از هرگونه مقیاس‌گذاری توسط بندگان فراتر است.

بنابر آنچه گفته شد، می‌توان گفت که آیات قرآن، آثار خاص خود را دارند؛ اما در عین

⇒ آیه از قرآن را داشته باشیم نه انشاء حمد که معمولاً هنگام رسیدن نعمتی بر زبان جاری ساخته و خدای تعالی

را شکروقدردانی می‌نماییم و می‌گوییم: «الحمد لله»

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۰۷.

۲. گاهی اوقات خداوند متعال قدرت و دانش یا هر نعمت دیگری را به شخصی می‌دهد و او ناشکری کرده و حق آن را ادا نمی‌کند ولی با وجود این، خدا آن نعمت را نه تنها از او نمی‌گیرد بلکه بیشتر نیز می‌کند. این نحوه نعمت‌دار شدن از سوی خداوند در اصطلاح، استدراج و اتمام حجت خوانده می‌شود. نشانه آن نیز ناسپاسی و ناشکری است که هر شخصی در دل خود در مقابل آن نعمت وجدان می‌کند.

حال، تحت هیچ مقیاس بشری و مخلوقی واقع نمی‌شود و به عنوان کلام و فعل مستقیم الهی، محدود به ضوابط مخلوقی نمی‌گردد.

خودآزمایی:

- ۱- تحدی قرآن با همه ویژگی‌هایش را توضیح دهید.
- ۲- نگرستن قرآن به عنوان فعل الهی به چه معناست؟

بخش دوم

اشاره:

در این قسمت جنبه هدایتی قرآن مورد نظر قرار گرفته است که از این نظر مدعا بر آن است که هدایت قرآن با همه آنچه در نظام های بشری وجود دارد تفاوت بنیادین دارد. جنبه هدایتی قرآن نه از نظر محتوا، نه از نظر روش، نه از نظر جهت و نه از هیچ جنبه دیگری با نظام های بشری همانندی ندارد.

تحدی کتب الهی به جنبه هدایتی آن ها

آیه شریفه دیگری که مرحوم میرزا بدان استناد می کند، آیه ای است که خداوند متعال ابتدا سخن منکران را نقل می کند و سپس با تحدی به جنبه هدایتی کتب الهی، آن را ردّ می کند:

﴿فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ * قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^(۱)

در این آیه، منکران در مواجهه با قرآن می گویند: چرا قرآن مانند کتاب حضرت موسی علیه السلام نیست؟ در پاسخ، خداوند متعال توجه می دهد که آنان حتی به کتاب حضرت موسی علیه السلام نیز ایمان نیاورده اند، سپس در مقام تحدی، هدایت هر دو کتاب را مورد توجه قرار می دهد و از منکران می خواهد اگر می توانند کتابی بیاورند که همانند این دو کتاب، بتواند بشر را هدایت کند.

در نگاه نخستین، از ظاهر آیه چنین برداشت می شود که قائلان این سخن، یهودیان

باشند؛ اما نزول آیه شریفه در مکه بوده^(۱) و در این شهر خبری از یهود نبوده و آنها بیشتر در اطراف مدینه اسکان داشته‌اند، لذا چنین به نظر می‌رسد که این منکران، افرادی از قریش بوده‌اند که از کتب پیشینیان نیز آگاهی داشته‌اند.

روشن است که جهت تحدی در آیه شریفه، تحدی به هدایت است. قرآن کریم بشر را، نه به همین زندگی محدود دنیوی، بلکه به یک حیات و زندگی جدید هدایت می‌کند. اساساً بشر، خود در پی آبادانی همین حیات محدود دنیوی‌اش بر می‌آید، بدین‌روی اگر دیگری هم بخواهد او را در همین مسیر سوق دهد، هیچ نکته‌ی جدید و هدایتی الهی برایش نیاورده است.^(۲)

قرآن کریم با بیان حیات اخروی، زندگی بشر را جهت داده و او را از سردرگمی و چرخیدن در حیات دنیوی رهایی می‌بخشد. همین پیام الهی بود که با تمام مخالفت‌های قریش، در دل‌ها نفوذ کرده و اشتیاق مخاطبان تسلیم شده‌اش را به چنین حیات و چنین جهتی برای زندگی برانگیخت.

در این راستا پیامبر ﷺ نیز نه از ابزارها و روش‌های تبلیغی امروزه، بلکه تنها از طریق تقابلی شفاهی با افراد، کلام الهی را به آنها ابلاغ می‌نمود. روش پیامبر ﷺ در تبلیغ چنین نبود که به خانه‌ی تک‌تک مردم برود و یا جوان‌ها را به بهانه‌ی تعلیم و تربیت از پدر و مادرشان بگیرد. ایشان تنها در مکانی نشسته و کلام وحی را برای مردم تلاوت می‌نمودند. وقتی این کلام به گوش مخاطبان می‌رسید، گروهی آن را حق می‌دانستند و در برابرش تسلیم می‌شدند و برای این حیات جدید و الهی، سروجان فدا می‌نمودند. در مقابل، عده‌ای نیز که اسیر نفس خود بودند، مقابله با آن را وجهه‌ی همت خود می‌ساختند.

پیامبر ﷺ هیچگاه در پی آن بر نیامدند که شعرا و فصحای عرب را گرد آورند و با آنها مسابقه داده و هم‌اوردی کنند تا با شکست دادن آن‌ها، جمعیت خود را افزایش دهند.

۱. مستند مرحوم میرزا در مکی بودن آیاتی که در این رساله به مکی بودنشان اشاره دارند روایت ابن عباس در مکی و مدنی بودن آیات است که مرحوم طبرسی در ج ۱۰، ص ۶۱۲-۶۱۴ مجمع البیان فی تفسیر القرآن ذکر نموده‌اند. میرزای اصفهانی، مهدی، رسائل شناخت قرآن، ص ۱۵۷.

۲. هرچند بدون هدایت وحی، همین حیات دنیوی نیز به تباهی کشیده می‌شود و چنین حیاتی صرفاً گذر ایام بدون هیچ هدف و جهت خاصی برای زندگی خواهد بود، البته اگر فرض چنین حیاتی را محقق بدانیم.

بر این اساس می‌توان گفت هدایت الهی پیامبر ﷺ در هیچ جنبه‌ای - روش، جهت، محتوا و هیچ جهت دیگر - شبیه نظام‌های فکری و سازمان یافته بشری نبوده است، بلکه حتی به مانند گروه‌هایی که به صورت زیرزمینی مشغول تبلیغ شده و سپس اعلان موجودیت کرده و درصدد تحول در جامعه هم می‌شوند نبوده است. تنها همین جنبه الهی بودن هدایت بود که دل‌ها را شیفته خود می‌ساخت. بر همین اساس، وقتی مخالفان می‌دیدند که مردم جذب آن کلام شده و از زندگی پیشین خود فاصله گرفته‌اند، پیامبر ﷺ را ساحرو کلامش را اساطیرالاولین خطاب می‌نمودند که مردم را به خود مشغول و درگیر ساخته است.

تمام این نسبت‌ها، پرده‌هایی بود که منکران به خیال خود بر روی آن حقیقت جدید می‌کشیدند تا شاید به مسیر باطل خود ادامه دهند در حالی که خود آن‌ها خوب می‌دانستند که پیامبر ﷺ نه داستان می‌گوید و نه داستان‌گوست. داستان کجا و جهت دادن به زندگی کجا؟ داستان کجا و مقابله با منکران حق تعالی کجا؟ داستان را چه رسد به این که به تنهایی بتواند هدایتی را موجب شود؟

منکرانی که در این آیه مورد نظر هستند، اصلاً تورات را هم نمی‌شناخته‌اند، بلکه تنها نامی از آن شنیده‌اند، بدون این که به جنبه هدایتگری‌اش آگاه باشند. به همین جهت خداوند تعالی خطاب به آنها می‌فرماید که برای شما میان قرآن و تورات فرقی نیست و همان نگاهی که به قرآن دارید، نسبت به تورات هم قائل هستید.

اما آنهایی که تورات واقعی داشتند، تفاوتی میان قرآن و تورات نمی‌دیدند؛ چرا که اساساً پیامبران الهی با هم تفاوتی ندارند و همگی آنها آورنده هدایت الهی هستند و همه یک حقیقت واحد را تبیین می‌کنند:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ
الْعِلْمُ بَعْثًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾^(۱)

دین نزد خداوند همان تسلیم بودن است و کسانی که به آن‌ها کتاب دادیم اختلاف نکردند؛ مگر بعد از این که آگاه بوده و به واسطه ظلم بر خود [به اختلاف دچار شدند] و هر که به آیات الهی کفر ورزد [بداند که] خداوند سریع الحساب است.

لذا برخلاف فیلسوفان و اندیشمندان بشری، انبیا و اوصیا علیهم السلام هیچ اختلافی با هم پیدا نمی‌کنند.

از دیگر دلایل تکیه نمودن مرحوم میرزا برمکی بودن آیات، بیان تأییدی بر مدعای خویش در وجه تحدی قرآن است. در آن زمان دغدغه قریش این نبوده که با کلامی فصیح روبرو شده‌اند و شخصی پیدا شده که با کلامش، شعر آنها را نابود می‌کند؛ به عبارتی دیگر، دغدغه قریش تقابل با شعرو ادبیاتشان نبوده، بلکه نگرانی آن‌ها از تزلزلی بوده که با آمدن کلام الهی در اندیشه‌های منحرف از توحیدشان حاصل شده بود و با این هدایت جدید الهی، پایه‌های حکومتشان بر مردم نیز به لرزه می‌افتاد. البته جای شکی نیست که فصاحت و بلاغت قرآن، کلام آن زمان عرب را نیز تحت الشعاع خود قرار داد، اما تمام کلام این نیست. سخن بر سر آن است که وجه تحدی قرآن به هدایت و علم آن است، نه به کلام فصیح و بلیغش.

مرحوم میرزا در این موضع به این آیات نیز استناد می‌کند:

﴿أَمْرٌ يَقُولُونَ نَقُولُهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ * فَلْيَاثُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ﴾^(۱)

بر اساس این آیات، منکران می‌گفتند که قرآن سخن خداوند تعالی نیست و این پیامبر است که می‌خواهد سخن خود را به ناروا به خداوند تعالی نسبت دهد. از این نقل قول، بر می‌آید که منکران، از خداوند تعالی بیگانه نبوده و به او شناخت داشته‌اند و بر اساس همین شناخت، بر نفی انتساب قرآن به خداوند تعالی کوشیده‌اند.

در مقابل چنین سخنی، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: اگر چنین است که شما می‌گویید و من از جانب خداوند تعالی نیامده‌ام، پس این کلام هم باید از خودم باشد و در این صورت باید بتوان کلامی مانندش آورد، آنگاه از آنها می‌خواهد که اگر در ادعای خود صادق‌اند، این تحدی را پاسخ گویند.

به نظر می‌رسد این آیه در اواخر حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه نازل شده باشد؛ زیرا نوع سخن گفتن منکران، حاکی از آن است که موضع اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله را پذیرفته‌اند. از سویی دیگر برای این که بهانه‌ای برای عدم تسلیم خود داشته باشند و بتوانند جایگاه سست شده خود

را در مقابل پیامبر الهی نگاه دارند، به تعلیم شیطان به هر حربه‌ای دست می‌زدند؛ از جمله این‌که در نبوت شخص پیامبر ﷺ تشکیک نموده و ایشان را شخصی معرفی می‌کردند که به هر سختی و مشقتی می‌خواهد خود را به خداوند نسبت دهد.

البته در تقابل میان انبیا و شیطان، این انبیا هستند که پیروز می‌شوند، هرچند که اکثریت جمعیت نیز همراه با شیطان باشد. جبهه حق - حتی اگر یک نفر هم باشد - آن چنان رعب و مهابتی در دل مخالفانش پدید می‌آورد که می‌پندارند در تقابل با این یک نفر، همه دارایی خود را از دست داده‌اند.

در آیات شریفه که می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ * بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^(۱)

برای رفع شک و شبهه از باطل‌گرایان، برای بودن پیامبر تأکید می‌شود؛ بدین معنا که پیامبر ﷺ مدرسه و مکتب‌خانه‌ای نرفته و نزد کسی زانوی تعلّم ندهد و چیزی هم ننوشته‌اند.^(۲) با این وجود، کتابی همچون قرآن را آورده‌اند که دیگران از آوردن مثل آن عاجزند و این نشان می‌دهد که چنین کتابی الهی است:

﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ * بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ﴾^(۳)

مرحوم میرزا این آیه را - با وجود خالی بودن از تحدی - در ردیف آیات ناظر بر تحدی قرار داده است، شاید بدان جهت که اگر کسی الهی بودن این آیات را نپذیرد، ناگزیر باید به بشری بودنشان اعتراف کند؛ آنگاه آورنده این آیات یا باید آنها را از جانب خودش آورده باشد یا از سوی دیگران، حال آن‌که آورنده این قرآن، نه خود اهل خواندن و نوشتن بوده و نه نزد کسی دانش آموخته است.

۱. سورة عنكبوت، آیه ۴۸-۴۹

۲. البته این بدان معنا نیست که پیامبر بر خواندن و نوشتن قادر نبوده است؛ بلکه در این آیه تنها خبر از عدم وقوع چنین تعلیمی است و نه نفی کلی توانایی.

۳. سورة عنكبوت، آیه ۴۸-۴۹.

بنابراین علمی که آورده است، محصول مکتب خانه و درس و بحث نیست و جز از طریق خداوند متعال راهی برای آوردن این آیات باقی نمی ماند. حال، اگر کسی در الهی بودن این آیات شک دارد، بشری را مانند این پیامبر بیابد که اهل مکتب، درس، خواندن و نوشتن نباشد، اما چنین کتابی آورده باشد. بنابراین مرحوم میرزا از این جهت به این آیه استناد نموده اند تا بیان کنند علمی که پیامبر ﷺ آورده اند، غیر از علوم مرسومیه است که در حوزه تفکر بشری رواج دارد.

مرحوم میرزا در ادامه باز هم وجه تحدّی و تعجیز قرآن را همان علوم الاهیه و جدیدی می دانند که انس و جن از آوردن مثل آن ناتوان شمرده شده اند. ممکن است چنین تصور شود که طایفه جنّیان چون سنخیت ظاهری با انسان ها ندارند، پس می توانند بدون درک انسان ها تعلیم پیامبر ﷺ را بر عهده گرفته و آنچه را که او آورده باشد، حاصل این تعالیم و نه از جانب خدا باشد. خدای حکیم در دفع این شبهه مقدّر می فرماید: اگر چنین باشد، پس باز هم باید در توانایی بشر باشد که با اجته پیوند گیرد تا سخنانی از این دست بیاورند؛ بنابراین تحدّی قرآن متوجه جنّیان هم می شود و از بشر خواسته می شود تا با هر مقدار از جنّیان که می خواهند، همکاری نموده و اگر می توانند چنین کتابی بیاورند.

مرحوم میرزا در این عبارت قائلند که تحدّی قرآن منحصر در فصاحت و بلاغت نبوده و این جنبه از تحدّی در مقابل علوم الهی حتی قابل ذکر نیست و آیات قرآن نیز به فصاحت و بلاغت قرآن به عنوان وجهی برای تحدّی اشاره ای نداشته اند. در زمینه محتوا و قالب قرآن باید گفت: محتوای قرآن که همان نور و برهان است، در قالبی قرار گرفته که مطلوبیت این قالب، برهان آن را ابهر می کند. بنابراین جنبه فصاحت و بلاغت قرآن، به عنوان قالبی که موجب ارائه خوب آن برهان شده، مورد نظر است. اساساً اگر تعجیز و تحدّی قرآن صرفاً به همین جنبه فصاحت و بلاغت قرآن می بود، آنگاه این تحدّی محدود به عده ای از فصحا و بلغا بوده و عمومیت تحدّی اش خدشه دار می شد.

خودآزمایی:

- ۱- عدم تفاوت پیامبران الهی در کلام و گفتارشان با همدیگر را تبیین نمائید.
- ۲- وجه استناد مرحوم میرزای اصفهانی به مکی بودن برخی آیات چیست؟
- ۳- نفی انتساب قرآن به خداوند تعالی از سوی برخی مشرکین نشانه چیست؟
- ۴- امی بودن پیامبر چگونه می تواند دلیلی بر معجزه بودن قرآن باشد؟



گفتار هفتم:

سیاست حاکمان غاصب در مورد علوم قرآنی و حاملان
این علوم

اشاره:

در این گفتار ارتباط وثیق علوم و هدایت الهی با حاملان این علوم که منصوب از جانب خداوند تعالی هستند مورد نظر قرار گرفته است و در ادامه نیز به سیاست غاصبان ولایت الهی در مورد علوم قرآنی پرداخته می شود.

متن

حکمت و علوم الهیّه جدیده است که تصریح به حمله او فرموده:
فقال عزوجل:

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا﴾^(۱)؛

سپس کتاب (= قرآن) را به کسانی از میان بندگانمان که برگزیدیم، به ارث دادیم.
حکمت و علوم الهیّه جدید است که ولی الله اعظم امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - باب اعظم او شده [است].
تحمل حکمت و علوم الهیّه جدیده بود که اهل بیت معصومین علیهم السلام را احدالثقلین قرار داده، به خلافت آنها اعلان فرمود.
حکمت و علوم الهیّه جدیده بود که سیاست خلفا اجازه انتشار او را نداده؛ فصاحت و بلاغت حیرت انگیزش را انتشار داد.
حکمت و علوم الهیّه جدیده از سنخ علوم و معارف بشریّه نمایش داده شد. علوم قرآن، مجملات ماده خلاف و مورد بحث و تنقیح و تحقیق علما و دانشمندان بشر گردید.
تأسیس علم کلام و فقه مؤسس برقیاس و استحسان و ترویج عرفا و صوفیّه و ترجمه

فلسفه به این نظر سیاسی بود. قوت سیاست بود که وجه اعجاز را مخفی کرده، مورد بحث و نظر گردانید.

شرح

وجه ارتباط قرآن و حاملان علومش

جدید بودن علوم قرآن ارتباط وثیقی با حاملان این علوم دارد؛ چنان که اگر علم قرآن از سنخ همان علوم قدیمه بشری می بود، حاملانش نیز باید از همین سنخ بوده و با تعلیم و تعلّم، عالم به چنین علمی می شدند، حال آن که علم قرآن تنها به کسانی اعطاء می شود که خداوند متعال برگزیده و پیامبر نیز عهده دار معرفی شان می گردد. روشن است که اگر این قرآن الهی نبوده و از سنخ افعال بشری بود، انحصار حامل بودن برای علوم قرآن در برگزیدگان خدا و صاحبان علم نیز بی معنا بوده و براساس نظامی که براندیشه بشری حاکم است، این علم نیز از طریق اساتید به شاگردان انتقال می یافت و سخنی از انحصار و انتخاب خداوند تعالی به میان نمی آمد و همگان می توانستند ادعای عالم بودن به علوم قرآن را سردهند.

به نظرمی رسد کاربرد صیغه تفضیل «اعظم» برای امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این موضع چندان صحیح نباشد؛ چراکه تفضیل جایی معنا دارد که چند عنصر هم تراز ذکر شود تا یکی از آنها را برتر از دیگران بدانیم، حال آن که در کنار امیرالمؤمنان (علیه السلام) هیچ بابی وجود ندارد تا سخن از تفاضل ایشان بر دیگران مطرح گردد. در روایات رسیده از ائمه (علیهم السلام) نیز سخنی از اعظم بودن به میان نرفته، و تنها امیرالمؤمنین (علیه السلام) را باب خداوند تعالی دانسته اند.

مرحوم میرزا در ادامه، «احد الثقلین» بودن اهل البیت (علیهم السلام) را مورد اشاره قرار داده، آنگاه بحث خلافت رسول الله (صلی الله علیه و آله) را از موضع الهی بودن هدایت نتیجه گرفته و قائلند که الهی بودن هدایت قرآن، خود مؤید خلافت الهی اهل بیت (علیهم السلام) است؛ زیرا اگر هدایت مطرح شده، الهی و از سوی خدای تعالی نبود، نیازی به نصّ و انتصاب الهی هم برای این علم و هدایت نبود؛ اما اگر این هدایت و این علوم از جانب خداوند متعال است، باب این هدایت و علم را نیز خدای تعالی خود باید تعیین نماید.

بنابراین مرحوم میرزا دلیل بر خلافت امیرالمؤمنین علیه آلاف التحية والثناء را در نبوت نبی اکرم ﷺ نشان می دهند. اگر کسی خدا و پیامبرش را پذیرفت، ناگزیر در راهی قرار گرفته که خلافت و جانشینی پیامبر ﷺ نیز خود بخود ترسیم شده است، لذا هیچ جایی برای شورا و انتخاب مردمی و دسیسه‌هایی از این قبیل باقی نمی ماند. کسی که به توحید و نبوت راه برده است، در شناخت امام گمراه نخواهد بود؛ و اگر کسی به توحید راه نیافت، به باب توحید نیز راه نخواهد یافت؛ چنان که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام ضمن تعلیم دعایی برای زمان غیبت امام عصر عَجَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی فرموده اند:

اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنَّمَا تُعَرِّفُنِي حُجَّتَكَ صَلَّلْتُ عَنْ دِينِي^(۱)؛

خدایا خودت را به من بشناسان، اگر خودت را به من شناسانی پیامبرت را نیز نخواهم شناخت. خدایا پیامبرت را به من بشناسان، که اگر پیامبرت را به من شناسانی، حجتت را نخواهم شناخت. خدایا حجتت را به من بشناسان که اگر حجتت را به من شناسانی از دینم گمراه می شوم.

بدین روی، کسی که توحیدش فلسفی، ذهنی و صوفیانه باشد، فهم او از امامت نیز به گونه دیگری خواهد شد. لذا پیامبر ﷺ می فرماید: اگر کسی می خواهد به من دست یابد، فقط باید از بابی وارد شود که من معرفی کرده ام:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَنَا الْمَدِينَةُ وَعَلِيٌّ الْبَابُ؛ وَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ لَا مِنْ قِبَلِ الْبَابِ^(۲)؛

پیامبر ﷺ فرمودند: من شهر علم و علی دروازه است؛ بنابراین کسی که گمان کند از غیر دروازه به شهر دست یافته است دروغ گفته است.

هر علمی که تازه باشد، باید از راهش بدان دست یافت و راه این علم راه تازه ای خواهد بود؛ زیرا اگر قدیم باشد، دیگر سخن از انحصار و اختصاص مرتفع می شود و دیگران نیز به آن

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۲۳۹.

دست می‌یابند و بدین طریق، الهی و جدید بودنش نیز ملغی می‌گردد.

سیاست غاصبان ولایت الهی در مورد علوم قرآنی

مرحوم میرزا در ادامه به سیاست غاصبان مقام ائمه علیهم‌السلام اشاره نموده و برآنند که این ستمگران به علت عاجز ماندن از هم‌اوردی با اهل بیت علیهم‌السلام، جنبه علمی و هدایتی قرآن را به کلی کنار نهاده و پاره‌ای از شئون مربوط به ظاهر قرآن مانند قرائت، تجوید، فصاحت و بلاغت و امثال آن‌ها را ترویج می‌کردند. بدین طریق، مقصود اصلی قرآن - یعنی علم و هدایتی که نزد بابش می‌توان یافت - مطرود گشت و اهلش به کناری نهاده شدند.

کسانی که غاصبانه بر جای اهل بیت علیهم‌السلام تکیه زدند، هیچگاه علوم و معارف قرآن را خوش نداشتند؛ زیرا آن حقایق نورانی پایه‌های حکومت ستمبار آنها را می‌لرزاند، لذا سراغ آن نرفتند و آنچه به نام قرآن به مردم دادند، مفاهیمی مبتنی بر تفسیر به رأی و متفاوت از علوم و هدایتی بود که نزد اهل علم قرآن (خاندان وحی) بود.

خلافتی که مدّ نظر خداوند متعال و قرآن کریم است، از سنخ جانشینی‌های عرفی مردمی نیست که بشر بتواند در آن نقشی ایفا کند، بلکه به محض وارد شدن بشر به آن محدوده، همان اندیشه‌های قدیمی و ضلالت‌بار حاکمیت مجدد می‌یابد. به همین جهت هیچ‌یک از تئوری‌هایی که حتی در عرصه سیاست بر قرآن بار می‌کنند، با قرآن همخوانی ندارد؛ زیرا خاستگاه آن ظلمت اندیشه بشری بوده و از نورانیت وحی به دور است و بدیهی است که نور و ظلمت با هم سرآشتی ندارند.

سران جورپیشه، در تطبیق تمایلات برخاسته از منافع آنی و دیدگاه‌های خود با حقایق قرآن، دچار ناسازگاری‌های زیادی می‌شدند، لذا هیچگاه به سراغ صاحبان واقعی علوم قرآن نیامدند و با وجود ادعای پاسخ داشتن برای پرسش‌ها و نیازهای اساسی مردم، این پاسخ را به دانش‌های پوسیده‌ای حواله دادند که از قدیم الایام نزد بشر رایج بوده است. بدین طریق تصوّرات و توهمات به جای حقایق، به کام تشنگان هدایت سرازیر و برای دور ماندن از اتهام ترک قرآن، به ترویج ظاهر قرآن در میان مردم بسنده شد.

این اختلاف و تضادّ را می‌توان از شاخص تناقض و دوگانگی دریافت؛ توضیح آنکه: از ویژگی‌های بارز عهده‌داران الهی تعلیم و تربیت، دور بودن از هرگونه اختلافی است؛ چرا که

اختلاف، نشان از جهل و خطا داشته و هیچ کس با جهل و خطا به کمال نمی رسد. حکمت بلند امام امیرالمؤمنین علیه السلام نیز بدین حقیقت گویاست که فرمود:

لَوْ سَكَتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْإِخْتِلَافُ^(۱)؛

اگر نادان ساکت می ماند، اختلاف از بین می رفت.

و در بیانی دیگر فرمودند:

لَوْ سَكَتَ الْجَاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ^(۲)؛

اگر نادان سکوت می کرد، مردم اختلاف نمی نمودند.

براین مبنا برای محو اختلاف، باید به سوی صاحب علم رفت. جایی که دیدنی ها در پرتو نور علم دیده شوند، اختلاف معنا ندارد، و بدون آن رهایی از اختلاف ممکن نیست. بنابراین اختلاف های موجود نشان می دهد که علوم الهی به دست مردم نرسیده و به جای آن، معلوماتی میان مردم انتشار یافته که مدنظر خلفای جور بوده و در ترویج آن می کوشیدند. نمونه چنین اندیشه هایی از دیدگاه مرحوم میرزا، فلسفه، عرفان و تصوف، کلام و فقه مبتنی بر قیاس و استحسان است که به نیت محو علوم الهی و ترفند خلفای جور برای دور نمودن مردمان از علوم قرآنی و صاحبان واقعی این علوم ترویج شده است.

خودآزمایی:

۱- منصوص بودن حجج الهیه علیهم السلام و الهی بودن هدایت و علوم قرآنی چگونه به هم مرتبط می شوند؟

۲- چگونگی ارتباط معرفت خداوند تعالی با معرفت نبی و امام را تبیین نمایید.

۳- غاصبان ولایت الهیه در مورد علوم قرآنی چه سیاستی در پیش گرفتند؟

۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۲۲.

۲. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۸۱.



گفتار هشتم:

اهل بیت علیہ السلام و اظهار علوم قرآن

اشاره:

در این گفتار از فضای متفاوتی که در اندیشه الهی جریان دارد سخن گفته می‌شود و با تذکراتی، تفاوت آن فضا با فضاهای غیر الهی مورد نظر قرار می‌گیرد.

متن

اظهار وجه اعجاز [قرآن]^(۱) و آشکار کردن حکمت و علوم الهیه جدیده، باعث شد که اهل بیت معصومین علیهم‌السلام با آن سلطنت قاهره [مخالفین]^(۲) و شدت تقیه علنی، مدعی اختصاص به علوم قرآن مجید شده، احتجاج می‌فرمودند.

اظهار حکمت و علوم الهیه جدیده، سبب شد که اهل بیت معصومین علیهم‌السلام به تحمل علوم الهیه و حفظ او تصریح می‌فرمودند.

اظهار حکمت و علوم الهیه جدیده قرآن مجید علت بود که ابوالائمہ امیرالمؤمنین - صلوات الله علیه - با آن اضطراب مملکت و اختلاف قشون و رعیت، در ذی قار - که بین کوفه و واسط است - در خطبه شریفه اعلان به اساس و روح علوم و معارف قرآن مجید و مبایت او با علوم بشریه نموده، تصریح به حملہ [ی] او فرمود.

شرح

ابراز سلطنت علمی توسط اهل بیت علیهم‌السلام

مرحوم میرزا قائلند اهل بیت علیهم‌السلام با وجود موانعی همچون شدت تسلط خلفاء جور و نیز شدت

۱. افزوده از نسخه ر.

۲. افزوده از نسخه ر.

تقیّه از سوی ایشان، هیچگاه از اظهار اختصاص خود به علوم الهی خودداری نمی‌کردند. ایشان از این امر، خلافت واقعی اهل بیت علیهم‌السلام را نتیجه می‌گیرند؛ چرا که سلطنت واقعی را سلطنت و حکومتی می‌دانند که بر نور، علم و هدایت استوار باشد.

ائمه علیهم‌السلام در مواجهه با مکتب خانه‌هایی که در تضاد با آن‌ها باب شده بود، به مجادله و دعوا بر نمی‌خاستند، بلکه تنها به ابراز علم الهی خود پرداخته و از این طریق، باطل بودن آن نحله‌ها خود به خود واضح می‌گشت. سیاست حاکم نیز بنا بر مشی فکری خود در هر زمان، مجبور بود با همه داعیه‌داران علم کنار بیاید، لذا در چنین فضایی - به گونه‌ای که اصل تقیّه نیز رعایت شود - علم الهی از جانب اهل بیت علیهم‌السلام بروز یافته و سحر شعبده‌بازان را باطل می‌ساخت.

بنابراین فضایی که صاحبان علم الهی در آن به سر می‌بردند، متفاوت از فضای اندیشمندان بشری است. بدین‌روی، حتی اگر تمام بشر به مخالفت با آن علوم برخیزند، هیچگاه اثری از قبض و گرفتگی در آن روی نمی‌دهد.

مرحوم میرزا در این فقرات، با اشاره مجدد به فضای متفاوت علم و هدایت الهی، خصوصیت حاکم بر این فضا را بر سراسر آن تعمیم داده، از وحدت و عدم اختلاف حتی در کوچک‌ترین اجزاء این فضا سخن می‌گوید. در این فضای الهی، مخاطب به اعجاز در فضای الهی رهنمون شده و دل‌های مستعد هدایت الهی به آن فضا متذکر می‌گردد.

میرزای اصفهانی در راستای همین اندیشه، با توجه دادن به یکی از افعال حجّت خدا، بیان می‌دارد که حضرت امیر علیه‌السلام حتی در بحبوحه جنگ و درگیری، از فضای الهی خود خارج نمی‌شود. آن حضرت علیه‌السلام مانند مدّعیانی که تنها هم‌شان، از بین بردن رقیب و تثبیت حکومت خود است، عمل نمی‌کند. لذا - حتی در زمانی که حکومت دنیوی‌شان به حسب ظاهر در معرض خطر بود - از فضای الهی خود خارج نشده، بلکه به ترویج همان هدف اصلی خود که نشان الهی بودن ایشان و هدایت بخشی برای دیگران است، اقدام می‌نمایند.

الهی بودن حضرت امیر علیه‌السلام زمانی آشکارتر می‌شود که بدانیم برای ایشان، محو تمام مخالفان‌شان - با آن قدرت الهی که داشتند - بسیار سهل و آسان بود، اما با این وجود هیچگاه به چنین کاری اقدام نفرمودند؛ چرا که ایشان خلیفه خداست. روشن است که رویارویی

گفتار هشتم: اهل بیت علیهم السلام و اظهار علوم قرآن * ۱۶۳

خداوند با کفار و منکران، نه مانند دشمنی خود اینها با همدیگر، بلکه به گونه‌ای دیگر است. مقابله باب الله با مخاطبینش نیز، از سنخ همان فضای الهی است که همواره موجب تذکر آفریدگان به آفریدگارشان می‌گردد.

خداوند متعال با این‌که قدرت بر اخلال در کارهای منکران دارد، ولی مانع اعمال آن‌ها نمی‌شود. حجت خدا نیز قدرت گسترده خود را در مسیر خدشه وارد کردن بر کارهای منکران صرف نمی‌کند، بلکه دائماً مردم را متوجه فضای الهی خود می‌گرداند که در تقابل با فضای شیطانی قرار دارد.

امیرمؤمنان علیه السلام در گرماگرم پیکار در ضمن خطبه ذی قار، مردم را به حقیقت بندگی حق تعالی تذکر می‌دهد. البته حتی با همین خطبه و تذکرات نیز، هیچ خدشه‌ای بر حکومت ظاهری طرف مقابل وارد نمی‌کنند. همه اینها عظمت فضای الهی و عدم شأنیت فضای بشری برای تقابل با خداوند تعالی را می‌رساند.

داعیه‌داران علوم الهی هیچگاه بر آن نیستند تا در مقابل فلسفه و اندیشه‌های بشری، به تأسیس اندیشه‌ای نو و ازدیاد شمار مدارس اقدام کنند و بدین طریق با ورود در فضایی بشری، در جهت حذف حریف به هر طریق ممکن بکوشند. اساساً در مکتب الهی، تکثرو تفرق معنا ندارد. جایی که پای اختلاف گشوده شود، علم و حقیقت رخت بر بسته و جهل و ضلالت حاکم می‌شود، حال آن‌که حقیقت دین فارغ از چنین اختلاف و کثرتی است.^(۱)

اما در فضای اندیشه بشری که همان اندیشه‌های پوسیده پیش‌گفته را در نظام حیات خویش دارد، اختلاف و تکثر به عنوان ویژگی بارز تجلی می‌یابد؛ چنان‌که هر فیلسوف و اندیشمندی با نقض اندیشمند قبلی، خود را در شمار اندیشه‌ورزان قرار می‌دهد. در حالی‌که شأن دین بالاتراز آن است که در مقابل چنین تکثراتی، کثرت دیگری بنا نهد تا در عرض آنها به شمار رود.

۱. بر همین اساس، اگر مکتب تفکیک را نیز مکتبی در کنار سایر مکاتب بشری بدانیم، از این مکتب نیز چیز جدیدی نباید انتظار داشت. اما اگر این مکتب را داعیه‌دار اخذ علم از آستان مقدس آل الله علیهم السلام دانستیم، تسمیه این دیدگاه به تفکیک را باید ناشی از آن دانست که آدمی فارغ از مأخذ اندیشه‌ها، دائماً به دنبال نام‌گذاری بر هر اندیشه‌ای است. شاید هم منظور از این تسمیه بیان روش این دیدگاه باشد که میان علوم الهی و بشری تفکیک قائل می‌شود و در این صورت، می‌توان چنین عنوانی را پذیرا گشت.

برنامه حجت خداوند، الهی است. در نظام الهی، فضا برای مردم باز است تا در کمال آگاهی و اختیار، خود را نشان دهند و خوب و بد افکار و اعمالشان را هویدا سازند. نظام بندگی که خداوند برای مخلوقاتش ترسیم نموده، در چنین فضایی تحقق می‌یابد. اگر خداوند متعال از همان ابتدای خلقت، هر چه را که خود می‌خواست، به جبر تحقق می‌داد، سخن گفتن از بندگی بی‌معنا و تناقض‌آمیز بود.

مرحوم میرزا با این بیان^(۱) می‌خواهند به این نکته تذکر دهند که حجج‌الالهیه با این‌که در این دنیا می‌زیسته‌اند، اما جهت زندگی را که خداوند تعالی تعیین فرموده است، فراموش نکرده‌اند. آنان از فضایی که در آن زندگی می‌کنند، متأثر نیستند تا اگر شرایط زیستی در خطر افتاد، جهت الهی زندگی را فراموش کنند، بلکه دائماً در صدد عبودیت و جلب رضای الهی هستند. از آنجایی که امام از علم، قدرت، سلطنت، غنی، عصمت و توفیق خاص و ویژه‌ای برخوردار است که غیر آن‌ها کسی از آن برخوردار نیست، بنابراین نمی‌توان دیگری را با آن‌ها مقایسه نمود:

خُنْ أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ^(۲)؛

هیچ‌کس با ما اهل بیت قابل مقایسه نیست.

برای درک بهتر این سخن، می‌توان به زندگی روزمره انسان‌ها نگریست که به محض مواجه شدن با سختی‌ها و ناملایمات زندگی، جهت ارزشی و فرهنگی حیات خود را از یاد برده و اندیشه خود را به تهیه مایحتاج اولیه منحصر می‌گردانند. و با استمرار این اندیشه است که به کلی جهت زندگی گم نموده و گذران ایام در مشتهیات اولیه زیستی را کافی می‌دانند، حال آن‌که در واقع و براساس تعالیم انبیا علیهم‌السلام تمام این مقتضیات باید فدای آن جهت الهی شده و در استقامت برایمان خود نیز تمام ناملایمت را به جان خرید.^(۳)

عطف توجه به همین تنگناها و بحبوحه‌های زیست آدمی، مسیر انبیاء الهی علیهم‌السلام را از غیر این مسیر، متمایز و مشخص می‌گرداند. این انبیا علیهم‌السلام هستند که مانع سقوط بشر و

۱. نماز حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام در ظهر عاشورا و یا پاسخ دادن حضرت امیر علیه‌السلام به سؤالی درباره توحید در بحبوحه جنگ و جهاد، نمونه‌هایی از همین حالات است.

۲. ابن بابویه، محمد بن علی، *علل الشرائع*، ج ۱، ص ۱۷۷.

۳. البته این بدان معنا نیست که باید به کلی از این بدن و نیازهایش غفلت شود.

گفتار هشتم: اهل بیت علیهم السلام و اظهار علوم قرآن * ۱۶۵

انحصارش در نیازهای بدنی می شوند. براساس دیدگاه مرحوم میرزا، قرآن اساساً برای تنبّه بشر به جهت الهی زندگی او آمده است. لذا اگر این قرآن و پیام الهی نباشد، بشر به خودی خود هیچ راهی به سوی آن طریق الهی نخواهد داشت.

آنچه مرحوم میرزا از آن به عنوان علم و هدایت الهی یاد کرده، در همه دین امتداد می یابد، یعنی از توحید شروع شده، نبوت را در برگرفته و بر تک تک اعمال و رفتار حجة الله و جانشین پیامبر نیز جریان می یابد. همین فضای متفاوت الهی است که مرحوم میرزا از آن به عنوان امری جدید - در مقابل همه آنچه بشری است - سخن می گوید.

خودآزمایی:

- ۱- حاکمیت خداوند بر فضایی که منسوب به اوست را تبیین نمایید.
- ۲- نحوه مقابله حجت های الهی با منکرین و مخالفین خود را در فضایی الهی توضیح دهید.
- ۳- تفاوت نگاه الهی با نگاه بشری در برخورد با ناملايلات زندگی را مقایسه کنید.



گفتار نهم:

خطبہ امیرالمؤمنین علیہ السلام در ذی قار

بخش اول

اشاره:

در بخش نخست از این گفتار به نقل خطبه حضرت امیر علیه السلام و نکاتی چند از آن مانند خسران بودن پذیرش ولایت غیر الهی، احکام، تفصیل و فرقان بودن قرآن پرداخته شده و در بخش بعدی به ادامه نکات این خطبه پرداخته می‌شود.

متن

در روضه کافی فرماید:

فَحَمَدُ اللَّهِ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ عِبَادِهِ إِلَى عِبَادَتِهِ وَ مِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَى عُهُودِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مِنْ وَلَايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وَلَايَتِهِ ﴿بَشِيرًا وَ نَذِيرًا﴾ * وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا ﴿عُودًا وَ بَدْءًا وَ عُدْرًا وَ نُذْرًا﴾ - بِحُكْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَ تَفْصِيلٍ قَدْ أَحْكَمَهُ وَ فُرْقَانٍ قَدْ فَرَّقَهُ وَ قُرْآنٍ قَدْ بَيَّنَّهُ لِيُعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَ لِيُقَرُّوا بِهِ إِذْ جَحَدُوهُ وَ لِيُشَبِّتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ فَأَرَاهُمْ حِلْمَهُ كَيْفَ حَلَّمَ وَ أَرَاهُمْ عَفْوَهُ كَيْفَ عَفَا وَ أَرَاهُمْ قُدْرَتَهُ كَيْفَ قَدَّرَ وَ خَوْفَهُمْ مِنْ سَطْوَتِهِ وَ كَيْفَ خَلَقَ مَا خَلَقَ مِنَ الْآيَاتِ وَ كَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ مِنَ الْعَصَاةِ بِالْمَثَلَاتِ وَ اخْتَصَدَ مِنَ الْإِنْفِقَاتِ وَ كَيْفَ رَزَقَ وَ هَدَى وَ أَعْطَى وَ أَرَاهُمْ حُكْمَهُ كَيْفَ حَكَمَ وَ صَبَرَ حَتَّى يَسْمَعَ مَا يَسْمَعُ وَ يَرَى فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِذَلِكَ ثُمَّ إِنَّهُ سَيَّأَتْ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِي زَمَانٌ لَيْسَ فِي ذَلِكَ الرَّمَانِ

شَيْءٍ أَحَقُّ مِنَ الْحَقِّ وَلَا أَظْهَرُ مِنَ الْبَاطِلِ وَلَا أَكْثَرُ مِنَ الْكَذِبِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ ﷺ
وَلَيْسَ عِنْدَ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ سِلْعَةٌ أَبْوَرُ مِنَ الْكِتَابِ إِذَا تَلَّى حَقَّ تِلَاوَتِهِ وَلَا سِلْعَةٌ أَثْفَقَ
بَيْعًا وَلَا أَعْلَى ثَمَنًا مِنَ الْكِتَابِ إِذَا حُرِفَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَلَيْسَ فِي الْعِبَادِ وَلَا فِي الْبِلَادِ شَيْءٌ
هُوَ أَكْرَمُ مِنَ الْمَعْرُوفِ وَلَا أَغْرَفَ مِنَ الْمُنْكَرِ وَلَيْسَ فِيهَا فَاحِشَةٌ أَنْكَرُوا لَا عُقُوبَةٌ أَنْكَى مِنَ
الْهُدَى عِنْدَ الضَّلَالِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فَقَدْ نَبَذَ الْكِتَابَ حَمَلُهُ وَتَنَاسَاهُ حَفَظَتُهُ حَتَّى تَمَاتَتْ
بِهِمُ الْأَهْوَاءُ وَتَوَارَتْ ذَلِكَ مِنَ الْأَبَاءِ وَعَمِلُوا بِتَخْرِيفِ الْكِتَابِ كَذِبًا وَتَكْذِيبًا فَبَاعُوهُ
بِالْبَيْخُسِ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ - فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُ الْكِتَابِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ طَرِيدَانِ
مَنْفَتَانِ وَ صَاحِبَانِ مُضْطَجِبَانِ فِي طَرِيقٍ وَاحِدٍ لَا يَأْوِيهِمَا مُوٍ فَحَبَدَا ذَانِكَ الصَّاحِبَانِ
وَاهَا هُمَا وَلِمَا يَعْمَلَانِ لَهُ - فَالْكِتَابُ وَ أَهْلُ الْكِتَابِ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ فِي النَّاسِ وَ لَيْسُوا
فِيهِمْ وَ مَعَهُمْ وَ لَيْسُوا مَعَهُمْ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الصَّلَاةَ لَا تُوَافِقُ الْهُدَى وَإِنْ اجْتَمَعَا وَقَدْ اجْتَمَعَ
الْقَوْمُ عَلَى الْفُرْقَةِ وَ افْتَرَقُوا عَنِ الْجَمَاعَةِ قَدْ وَلَّوْا أَمْرَهُمْ وَ أَمْرُ دِينِهِمْ مَنْ يَعْمَلُ فِيهِمْ بِالْمُكَرِ
وَ الْمُنْكَرِ وَ الرِّشَا وَ الْقَتْلِ كَأَنَّهُمْ أَيْمَةُ الْكِتَابِ وَ لَيْسَ الْكِتَابُ إِمَامَهُمْ لَمْ يَبْقَ عِنْدَهُمْ مِنَ
الْحَقِّ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَمْ يَعْرِفُوا مِنَ الْكِتَابِ إِلَّا خَطَّهُ وَ زَبْرُهُ يَدْخُلُ الدَّخْلُ لِمَا يَسْمَعُ مِنْ حَكَمِ
الْقُرْآنِ فَلَا يَظْمِنُ جَالِسًا حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الدِّينِ يَنْتَقِلُ مِنْ دِينِ مَلِكٍ إِلَى دِينِ مَلِكٍ وَ مِنْ
وَلَايَةِ مَلِكٍ إِلَى وَلَايَةِ مَلِكٍ وَ مِنْ طَاعَةِ مَلِكٍ إِلَى طَاعَةِ مَلِكٍ وَ مِنْ عُهْدِ مَلِكٍ إِلَى عُهْدِ
مَلِكٍ فَاسْتَدْرَجَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى ﴿مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾ وَ إِنْ كَيْدُهُ مَتَيْنٌ بِالْأَمَلِ وَ الرَّجَاءِ
حَتَّى تَوَالَدُوا فِي الْمَعْصِيَةِ وَ دَانُوا بِالْجُورِ وَ الْكِتَابُ لَمْ يَضْرِبْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ صَفْحًا ضَلَالًا
تَاهِينَ قَدْ دَانُوا بِغَيْرِ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ آدَانُوا لِغَيْرِ اللَّهِ مَسَاجِدَهُمْ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ عَامِرَةً مِنَ
الصَّلَاةِ خَرِبَةً مِنَ الْهُدَى قَدْ بَدَّلَ فِيهَا مِنَ الْهُدَى فَقَرَأُوهَا وَ عَمَّارُهَا أَخَابُ خَلَقِ اللَّهِ وَ
خَلِيقَتِهِ مِنْ عِنْدِهِمْ جَرَتِ الصَّلَاةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعَوَّدَ فَحُضُورُ مَسَاجِدِهِمْ وَ الْمَشْيُ إِلَيْهَا كُفْرٌ
بِاللَّهِ الْعَظِيمِ إِلَّا مَنْ مَشَى إِلَيْهَا وَ هُوَ عَارِفٌ بِضَلَالِهِمْ فَصَارَتْ مَسَاجِدُهُمْ مِنْ فِعَالِهِمْ عَلَى
ذَلِكَ التَّحْوِ خَرِبَةً مِنَ الْهُدَى عَامِرَةً مِنَ الصَّلَاةِ قَدْ بَدَّلَتْ سُنَّةَ اللَّهِ وَ تَعَدَّيَتْ حُدُودَهُ وَ لَا
يَدْعُونَ إِلَى الْهُدَى وَ لَا يَقْسِمُونَ الْوَفَاءَ وَ لَا يُوفُونَ بِذِمَّةٍ يَدْعُونَ الْقَتِيلَ مِنْهُمْ عَلَى ذَلِكَ
شَهِيدًا قَدْ أَتَوْا اللَّهَ بِالْإِفْتِرَاءِ وَ الْجُحُودِ وَ اسْتَغْنَوْا بِالْجَهْلِ عَنِ الْعِلْمِ وَ مِنْ قَبْلُ مَا مَثَلُوا
بِالصَّالِحِينَ كُلِّ مَثَلَةٍ وَ سَمَّوْا صِدْقَهُمْ عَلَى اللَّهِ فِرْيَةً - وَ جَعَلُوا فِي الْحَسَنَةِ الْعُقُوبَةَ السَّيِّئَةَ وَ
قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْكُمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ

بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ ﷺ وَأَنْزَلَ عَلَيْهِ كِتَابًا عَزِيزًا لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ قُرْآنًا غَرْبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ - لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحَقِّقَ الْقَوْلَ عَلَى الْكَافِرِينَ فَلَا يُلْهِيتُكُمُ الْأَمْلُ وَلَا يَطُولَنَّ عَلَيْكُمُ الْأَجَلُ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ أَمَدُ أَمَلِهِمْ وَتَعْطِيَةُ الْأَجَالِ عَنْهُمْ حَتَّى نَزَلَ بِهِمُ الْمُوعُودُ الَّذِي تَرَدُّ عَنْهُ الْمَغْدِرَةُ وَتُرْفَعُ عَنْهُ التَّوْبَةُ وَتَحُلُّ مَعَهُ الْقَارِعَةُ وَالتَّقَمُّةُ وَقَدْ أَبْلَغَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ وَفَصَّلَ لَكُمْ الْقَوْلَ وَعَلَّمَكُمْ الشُّنَّةَ وَشَرَحَ لَكُمْ الْمَتَاهِجَ لِيُزِيحَ الْعِلَّةَ وَحَثَّ عَلَى الذِّكْرِ وَدَلَّ عَلَى النَّجَاةِ وَإِنَّهُ مِنَ انْتَصَحَ لِلَّهِ وَاتَّخَذَ قَوْلُهُ دَلِيلًا هَدَاهُ لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَوَقَّعَهُ لِلرَّشَادِ وَسَدَّدَهُ وَيَسَّرَهُ لِلْحُسْنَى فَإِنَّ جَارَ اللَّهِ آمِنٌ مَحْفُوظٌ وَعَدُوُّهُ خَائِفٌ مَغْرُورٌ فَاحْتَرِسُوا مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِكَثْرَةِ الذِّكْرِ وَاحْشُوا مِنْهُ بِالثَّقَى وَتَقَرَّبُوا إِلَيْهِ بِالطَّاعَةِ فَإِنَّهُ قَرِيبٌ مُجِيبٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ فَاسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَآمِنُوا بِهِ وَاعْظُمُوا لِلَّهِ الَّذِي لَا يَنْبَغِي لِمَنْ عَرَفَ عَظَمَةَ اللَّهِ أَنْ يَتَعَظَّمَ فَإِنَّ رَفْعَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا عَظَمَهُ اللَّهُ أَنْ يَتَوَاضَعُوا لَهُ وَعِزَّ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا جَلَّ اللَّهُ أَنْ يَذِلُّوا لَهُ وَسَلَامَةَ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ مَا قُدْرَةُ اللَّهِ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا لَهُ فَلَا يُنْكِرُونَ أَنْفُسَهُمْ بَعْدَ حَدِّ الْمَعْرِفَةِ وَلَا يَضِلُّونَ بَعْدَ الْهُدَى فَلَا تَنْفِرُوا مِنَ الْحَقِّ نِفَارَ الصَّحِيجِ مِنَ الْأَجْرَبِ وَالْبَارِي مِنْ ذِي السَّقَمِ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ وَلَمْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ وَلَنْ تَمْسُكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ وَلَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَفَهُ وَلَنْ تَعْرِفُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَعْرِفُوا الْهُدَى وَلَنْ تَعْرِفُوا التَّقْوَى حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَعَدَّى فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَالتَّكَلُّفَ وَرَأَيْتُمْ الْفُرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَالتَّحْرِيفَ لِكِتَابِهِ وَرَأَيْتُمْ كَيْفَ هَدَى اللَّهُ مَنْ هَدَى فَلَا يُجْهَلُنَّكُمْ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ عِلْمَ الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ فَعِلِمَ بِالْعِلْمِ جَهْلُهُ وَبُصْرِيهِ عَمَاهُ وَسَمْعُهُ صَمَمُهُ وَأَذْرَكَ بِهِ عِلْمٌ مَا فَاتَ وَحَيَّ بِهِ بَعْدَ إِذْ مَاتَ - وَاتَّبَعَتْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرَهُ الْحُسَنَاتِ وَحَا بِهِنَّ السَّيِّئَاتِ وَأَذْرَكَ بِهِ رِضْوَانًا مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَاطْلُبُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ خَاصَّةً فَإِنَّهُمْ خَاصَّةٌ نُورِيستضاء بِهِ وَائْتِمَّةٌ يُتَّقَدَى بِهِمْ وَهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ هُمْ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمَمُهُمْ عَنْ مَطْمَقِهِمْ وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَهُوَ بَيْنَهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ فَهُمْ مِنْ شَأْنِهِمْ شُهَدَاءُ بِالْحَقِّ وَمُخْبِرٌ صَادِقٌ لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا

يَخْتَلِفُونَ فِيهِ قَدْ خَلَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ السَّابِقَةُ وَ مَضَى فِيهِمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ حُكْمٌ صَادِقٌ وَ فِي ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ فَاعْقِلُوا الْحَقَّ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ وَلَا تَعْقِلُوهُ عَقْلَ رِوَايَةٍ فَإِنَّ رُؤَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ^(۱)؛

پس از حمد و ثنای خداوند تعالی فرمود:

اما بعد، خداوند تبارک و تعالی، حضرت محمد ﷺ را به حق مبعوث فرمود تا بندگان خود را از عبادت بندگان به عبادت خود، و از قیود بندگان به پیمان خود، و از فرمانبرداری بندگان به فرمانبرداری خود سوق دهد، و از ولایت بندگان تحت ولایت خود آورد.

و آن پیغمبر را نویدبخش و هشدار دهنده و خواننده به سوی خدا به اذن خود و چراغی تابان قرار داد، و او را عوداً و بدءاً و عذراً و نذراً چراغی تابان قرار داد. با حکمی که تفصیل یافت و به تفصیلی که احکام یافت و فرقانی که آن را پراکنده نازل فرمود و قرآنی که به خوبی بیان نمود. تا بندگان، به پروردگار خود عالم شوند، هنگامی که جهالت می‌ورزیدند، و به او اقرار نمایند در حالی که از در انکار درآمده بودند و پس از انکارش مثبت به او باشند.

خدای سبحان در کتابش بر آن‌ها تجلی نمود بدون این که با چشم سر دیده شود. حلم، گذشت و قدرت خود را به آن‌ها نمود که چگونه حلم، گذشت و قدرت دارد. و از سطوت خویش بیمشان داد و به آنها فهماند که چگونه آنچه از آیات را که آفریده، خلق نموده است و چگونه نابودشدگان نافرمان را به شکنجه‌های سخت نابود کرده، و دروشتگان را به داس کیفرهای سخت درو کرده، و چگونه بندگان را روزی داده، راهنمایی کرده و عطا بخشیده. و به آن‌ها نشان داد که چگونه حکم نموده و صبر می‌نماید تا سخنان ناهنجار بندگان نادان و مفسد خود را بشنود و رفتار و کردارشان را بنگرد.

پس خدای عز و جل محمد ﷺ را بدین منظور برانگیخت.

تا آنجا که فرمود: و بدانید که شما رشد را نمی‌شناسید مگر پس از آن که تارک و رهاکننده آن را بشناسید؛ و نمی‌توانید به عهد و پیمان کتاب جنگ زبید جز آن که پیمان شکن قرآن را بشناسید؛ و نمی‌توانید بدان تمسک جوید مگر آن که پشت پا زننده به قرآن را

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۸، ص ۳۸۶، ح ۵۸۶؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۳۶۵، ح ۳۴.

گفتار نهم: خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ذی قار * ۱۷۳

بشناسید؛ و نمی‌توانید قرآن را - آن‌گونه که باید - بخوانید مگر آن‌که تحریف‌کننده آن را بشناسید؛ و گمراهی را نخواهید شناخت مگر زمانی که هدایت را بشناسید؛ و تقوی و پرهیزکاری را نمی‌شناسید مگر این‌که متجاوز را شناخته باشید.

و چون اینها را شناختید، بدعت‌ها و زورگویی‌ها را خواهید شناخت، و افترای بر خدا و رسولش و تحریف قرآن او را خواهید دید،^(۱) و می‌بینید که خداوند هدایت‌یافتگان را چگونه هدایت کرده. مبدا کسانی که نمی‌دانند شما را به نادانی اندازند؛ چرا که علم قرآن را نمی‌داند چیست، مگر آن کسی که طعم آن را چشیده و به وسیله علم آن، نادانی خود را فهمیده باشد و کوری‌اش بوسیله آن بینایی، کری‌اش با آن شنوایی شود و بوسیله آن، علم آنچه از او فوت شده را به دست آورد و بعد از مرگش، بوسیله آن زنده شود و کارهای نیکش نزد خداوند متعال ثبت شده و کارهای نیک خود را نزد خدای عزّ ذکره ثبت کرده و کارهای بدش را محو و نابود کند، و به مقام رضوان (و خوشنودی) خدای تبارک و تعالی نائل آید.

پس علم قرآن را تنها از اهل آن بجوید که آن‌ها ایند آن نوری که از آن باید استصائنه نمود، و آن‌ها هستند پیشوایانی که باید بدانها اقتداء کرد، و آن‌ها ایند مایه حیات علم و دانش و وسیله مرگ جهل و نادانی.

و هم آن‌ها ایند که حکم‌های آنان شما را از علم و دانششان آگاه می‌سازد، و همان خموشی آنها شما را از منطق آنان باخبر می‌سازد، و ظاهرشان از باطنشان خبر می‌دهد. با دین و آیین مخالفت نمی‌کنند و اختلافی هم در آن ندارند، و همان در میان آنان گواهی است صادق، و خموشی است گویا. پس آنانند که به خاطر مقام و عظمتی که دارند، گواهان به حق و خبردهندگان راستگویند. نه با حق مخالفت دارند و نه در آن اختلاف کنند.

بر آن‌ها پیشینه‌ای گذر کرده و درباره آن‌ها حکمی راست و صادق گذشته است و در این امر تذکری است برای یادآورندگان.

آنگاه که حق را شنیدید حفظش کنید، حفظ کردن از روی رعایت، نه این‌که آن را فقط روایت کنید؛ چرا که روایات زیاد و رعایت کنندگان اندک هستند و استعانت از خداوند است.

۱. در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) که در همان کتاب (روضه کافی) آمده، تحریف مربوط به معنای قرآن است. (کلینی، محمد بن یعقوب، روضه کافی، حدیث ۱۶، نامه امام باقر سلام الله علیه به سعد الخیر).

نکاتی مهم در این خطبه (۱)

اگر بخواهیم براساس نظرگاه مرحوم میرزا نکاتی را از این روایت شریفه استخراج کنیم، اموری چند قابل توجه‌اند:

۱. سبب ارسال انبیا علیهم‌السلام جدا نمودن بشر از وابستگی به چیزهایی شبیه خود و مرتبط نمودن او با کسی است که شایستگی‌اش را دارد. بدین طریق، انبیا علیهم‌السلام با قطع محبت و عدم پذیرش ولایت غیر خدا، مخاطبان خود را به محبت الهی و پذیرش ولایت او رهنمون می‌سازند. اگر پیامبران علیهم‌السلام نمی‌آمدند، بشر همواره مشغول خود بوده و راهی به سوی خداوند متعال نمی‌یافت.

۲. پذیرش هر ولایتی غیر از ولایت الهی جز خسران در پی نخواهد داشت. قدرت شکست‌ناپذیر، تنها از آن خداوند متعال است. پس اگر در تعاملات انسانی بر کسی تکیه کنیم که سلطه و ولایتش به حق تعالی ختم نشود، چنین تکیه‌گاهی اصیل و بادوام نبوده و هر لحظه بیم فرو ریختنش می‌رود. لذا دل سپردن به چنین ولایتی، عملی عاقلانه نخواهد بود.

پذیرش چنین ولایتی مانند این است که شخصی در گرمای تابستان، تگه ابری را سایبان خود سازد و در آن سایه خود را به خواب سپارد، اما پس از چند لحظه که از خواب برمی‌خیزد، هیچ اثری از آن تکه ابر در آسمان نخواهد دید. همان‌طور که چنین سایه‌ای مستقر نیست و نمی‌توان بر آن اعتماد کرد، تکیه بر غیر خداوند و پذیرش ولایت غیر الهی نیز چنین سرانجامی خواهد داشت. در همین مسیر اطاعت از مولای حقیقی است که به چنین ولایتی بشارت و از مخالفت با آن هشدار می‌دهند و زشتی و کراهت سرپیچی از ولایت الهیه روشن می‌شود.

۳. توضیح چهار کلمه عوداً، بدءاً، عذراً و نذراً.

این توصیفات می‌تواند این پرسش را ایجاد کند که این صفات برای دعوت است یا جهتی غیر این را در نظر دارند؟ برداشت‌های مختلفی ممکن است از این اوصاف به دست داده شود.

یک برداشت ممکن است این باشد که امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌خواهند به انسان بفهمانند که در آغاز و انجام، باید خود را با خداوند متعال پیوند داده، از او شروع کرده و با او نیز به پایان رساند.

گفتار نهم: خطبه امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ذی قار * ۱۷۵

احتمال دیگر این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) از همان آغاز دعوت و تبلیغ، واجد صفات مذکور بوده اند. این بدء را می توان به عوالم پیشین نیز تطبیق داد که در آن عوالم نیز، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را صاحب مقام رسالت دانست.

از متصف شدن به وصف «عذراً» بر می آید که تا پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیامده اند، راه عذر و بهانه وجود دارد؛ اما با آمدن ایشان، راه هرگونه عذر و بهانه ای بسته می شود. این قطع بهانه چه بسا با «نذراً» یعنی با انداز پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز به دست آید.

۴. معنای احکام، تفصیل و فرقان.

حضرت امیر (علیه السلام) در حدیث شریف در توصیف قرآن می فرماید:

بِحُكْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَ تَفْصِيلٍ قَدْ أَحْكَمَهُ وَ فُرْقَانٍ قَدْ فَرَقَهُ.

ویژگی هایی که در عبارت های پیشین برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) برشمرده شد، به وسیله حکمی انجام می پذیرند که تفصیل یافته است، و تفصیلی است که حکم داشته، و جدا کننده ای است که خودش جدا شده است.

«حُکْم» مشتق از حکمت است، یعنی چیزی که نفوذ، خدشه و ایراد در آن راه ندارد. حُکْم را از آن جهت «حُکْم» می گویند که باید در مقابلش تسلیم باشند و خدشه و ایرادی بر آن وارد نسازند. این توصیف از «حُکْم» و سپس حُکْم نامیدن قرآن، بدان معنی نیست که قرآن روشن و مفصل نباشد تا بخواهد با توسل به زور خود را بر دیگران تحمیل کند.

این گونه نیست که اگر کسی با تمام دل راضی به پذیرش این حُکْم نباشد، مجبور شود که آن را بردوش بکشد؛ بلکه منظور روشن بودن تسلط و فرا دستی قرآن است. چنین حُکمی کاملاً روشن است، حکمرانی و درستی و حقایقیت حکومتش نیز کاملاً آشکار است و کسی نمی تواند حاکمیت او را برای خود، غیر قابل فهم و درک بداند و خود را مضطر بر اطاعت از حُکمش شمارد.

نکته دیگر در مورد حُکْم بودن قرآن، این است که برخی حُکْم ها تا هنگامی که اجمال دارند، متقن و محکم به نظر می آیند؛ اما همین که وارد تفصیل و شرح می شویم، آن را دارای خدشه می یابیم. تفصیلی شدن برخی اجمال ها موجب ظهور و بروز عیوب و نقصان های آن امر می شود و چنین چیزی را می توان به کرات در علوم، رفتار و شرایط زندگی بشری ملاحظه

کرد. به عنوان مثال، شیخ احمد احسائی کتابی به نام فوائد دارد که وقتی ملا علی نوری آن را می بیند، به تحسین مطالبش لب می گشاید؛ اما وقتی شرح این کتاب را - که خود شیخ احمد نوشته است - می بیند، نه تنها تحسینش را ادامه نداده، بلکه به تقبیحش می پردازد. این یکی از نمونه هایی است که اجمال با تفصیل ناسازگار است.

قرآن کریم - بنابر فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) - هرگز چنین نیست که تفصیلش موجب تنزل مقامش شده و احکامش را مرتفع نماید، بلکه در تفصیلش نیز همان احکام و حکمرانی بدون خدشه و غیر قابل نفوذ وجود دارد.

همین خصوصیت در مورد فرقان بودن قرآن نیز حاکم است؛ یعنی در تک تک کلمات، آیات و سوره قرآن، صفت جداکنندگی حق از باطل وجود دارد. یعنی چنین نیست که فقط آیه یا سوره خاصی فرقان باشد، ولی بقیه چنین نباشند.

۵. حضرت امیر (علیه السلام) همچنین با عبارات «لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوا وَلِيَقْرَأُوا بِهِ إِذْ جَحَدُوا وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ» به نکات ارزشمند و مهمی اشاره کرده اند.

در واژه شناسی «علم» و «معرفت» بسیاری از اندیشمندان قائل اند که علم به ذات چیزی تعلق نمی گیرد؛ لذا علم، نوعی آگاهی است که از طریق آثار یک موضوع به دست می آید؛ اما در معرفت، خود شیء مورد شناخت قرار می گیرد. برخی نیز بر خلاف این بیان، علم را به شناخت ذات، و معرفت را به شناخت آثار ذات تعریف کرده و بر این باورند که انسان نمی تواند از خود خداوند شناختی حاصل کند، بلکه تنها از راه آثار اوست که با او آشنا می شویم. لذا نمی توان در مورد خداوند لفظ «علم» را به کار ببریم و به عنوان مثال، بگوییم: «علمتُ بالله». اندیشمندان مذکور در تثبیت دیدگاه خود، به کتب لغت نیز استناد کرده اند.

بر خلاف دیدگاه اخیر، در این روایت، حضرت امیر (علیه السلام) لفظ علم را برای خداوند تعالی به کار برده است. البته در روایات دیگری نیز استعمال علم برای معلوم شدن خداوند به کار رفته است؛ به عنوان مثال به این روایات بنگرید:

یک. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: لِلْعَالَمِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَمَا يُحِبُّ وَمَا يَكْرَهُ^(۱)؛

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۱، ص ۱۲۱.

دو. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قَالَ: ثَلَاثٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَمَنْ يُحِبُّ وَمَنْ يُنْفِضُ.^(۱)

بنابراین در مورد خداوند تعالی، هم می توان «معرفت بالله» و هم «علم بالله» را به کار برد، و علم و معرفت به خداوند تعالی از این جهت با هم تفاوتی ندارند.^(۲)

توجه به عبارتی که حضرت امیر (علیه السلام) پس از «لیعلموا» آورده اند، معنای خاصی از علم را بیان می فرماید. ایشان - با استفاده از لفظ «جهلوا» - نگاه خاصی به بحث علم به خداوند را در این عبارت کوتاه مطرح می فرمایند که فهم آن به تأملی در واژه «جهل» بستگی دارد. جهل در لغت به معنای نادانستن نیست؛ چنان که در این عبارت نیز «نادانستن» نمی تواند موجب معنای روشن و کاملی از کل عبارت گردد. آنچه که لغت و استعمال قرآنی بر ما آشکار می سازد، این است که «جهل»، فعل و عملی است که از سوی برخی عباد رخ می دهد، حال آن که نادانستن، فعل محسوب نمی شود، بلکه اگر دانایی به ما عطا نشود، نادان می مانیم و این بی خبری، عمل و فعل ما نیست و بنابراین نکوهشی هم در پی نخواهد داشت، اما جهل و جهالت، قابل نکوهش است.

بر این اساس، جاهل به فاقد علم گفته نمی شود، بلکه به کسی می گویند که پس از روشنایی و مواجهه با نور، در مقابل آن جبهه گرفته و به آن اعتنا نمی کند و بدین گونه می توان

۱. برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۲۶۳.

۲. برای آگاهی بیشتر از نقد و بررسی نظرات مختلف پیرامون این بحث، می توان به کتاب «جایگاه عالم دَر و ارواح در فطرت توحیدی انسان» تألیف شارح همین رساله مراجعه نمود. اما به طور اختصار می توان گفت: دیدگاهی که علم به خداوند را رد نموده و معرفت را می پذیرد، بر این پایه استوار است که هیچگاه نمی توان خود خداوند را شناخت، بلکه تنها به آثار او می توان آگاهی یافت. حال آنکه: اولاً شناخت ما از خداوند تعالی این دیدگاه را بر نمی تابد؛ اگر ما خدا را نشناخته باشیم، چگونه می توان آثار او را شناخت؟ آیا شناخت آثار، متأخر از شناخت صاحب اثر نیست؟ ثانیاً آثاری که شناخته می شود، چه ربطی به خدا دارد؟ ثالثاً آثار شیء در معرفت، فقط طریقت دارد و بالأخره باید از آثار گذشت و به صاحب آثار رسید.

حقیقت امر آن است که ما خداوند تعالی را به معرفی خودش شناخته ایم و شناخت دین و عبادت او، پس از این معرفی معنا می یابد. بر اساس همین شناخت است که نه او را امری کلی و ذهنی می دانیم و نه منحصر در آثارش می نماییم. اساساً با شناخت فطری اوست که آثار بودن آثار الهی معنا می یابد. آنگاه که ما با خداوند تعالی مشغول راز و نیاز می شویم، یا نعمت او را سپاس می گزاریم، نه با آثار سخن می گوئیم و نه با امری کلی و ذهنی روی می آوریم، بلکه با خدایی که می شناسیم و در عین حال وصف ناپذیر است، مواجهه می

گفت جهالت نیز به گونه‌ای کفر است؛ چه آن‌که کفر به معنای «پنهان داشتن حقیقت و پشت نمودن به نور و هدایت» است. بنابراین در جهالت نوعی انکار وجود دارد، و این معنا در بسیاری از استعمالات قرآن و روایات و حتی استعمالات متعارف خودمان قابل مشاهده است. روایات زیر را می‌توان شاهی برای مدعا قرار داد:

یک. حدیث جنود عقل و جهل که در آن، سخن از تقابل لشکریان جهل و لشکریان عقل می‌رود. در این گروه‌بندی، در لشکر جهل، افعال و کردار ناشایست مورد نظر قرار می‌گیرند، نه نادانستنی‌ها و بی‌خبری‌ها.

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: اعْرِضُوا الْعَقْلَ وَجُنْدَهُ وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ تَهْتَدُوا... ثُمَّ جَعَلَ لِلْعَقْلِ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْدًا... فَأَعْطَاهُ خَمْسَةً وَسَبْعِينَ جُنْدًا فَكَانَ مِمَّا أُعْطِيَ الْعَقْلَ مِنَ الْخَمْسَةِ وَالسَّبْعِينَ الْجُنْدَ الْخَيْرُ وَهُوَ وَزِيرُ الْعَقْلِ وَجَعَلَ ضِدَّهُ الشَّرُّ وَهُوَ وَزِيرُ الْجَهْلِ وَالْإِيمَانُ وَضِدَّهُ الْكُفْرُ - وَالتَّصَدِيقُ وَضِدَّهُ الْجُحُودُ وَالرَّجَاءُ وَضِدَّهُ الْقُنُوطُ وَالْعَدْلُ وَضِدَّهُ الْجَوْرُ وَالرِّضَا وَضِدَّهُ الشُّحْطُ وَالشُّكْرُ وَضِدَّهُ الْكُفْرَانُ وَالطَّمَعُ وَضِدَّهُ الْيَأْسُ وَالتَّوَكُّلُ وَضِدَّهُ الْحِرْصُ وَالرَّافَةُ وَضِدَّهَا الْقَسْوَةُ وَالرَّحْمَةُ وَضِدَّهَا الْغَضَبُ وَالْعِلْمُ وَضِدَّهُ الْجَهْلُ وَالْفَهْمُ وَضِدَّهُ الْحَقُّ وَ...^(۱)؛

امام صادق عليه السلام فرمود: عقل و سپاهیان‌ش و جهل و سپاهیان‌ش را بشناسید تا هدایت یابید.... سپس خداوند برای عقل، هفتاد و پنج نیرو قرار داد... به او [جهل] نیز هفتاد و پنج نیرو داد. پس آنچه از هفتاد و پنج نیرو به عقل داد خیر بود و آن وزیر عقل است و ضد آن را شر قرار داد که وزیر جهل شد. و ایمان و ضد آن کفر و تصدیق و ضد آن جهود، و امید و ضد آن ناامیدی، و عدل و ضد آن ظلم، و رضا و ضدش ناخشنودی، و شکر و ضد آن کفران، و امید داشتن و ضد آن یأس، و توکل و ضد آن حرص، و مهربانی و ضد آن نامهربانی، و رحمت و ضد آن غضب، و علم و ضد آن جهل، و فهم و ضد آن حماقت و....

قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ خَلَقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيَّاتِ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ. فَقَالَ لَهُ: أَذْبَرِ، فَأَذْبَرَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبَلِ فَأَقْبَلَ. فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ: خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَ أَكْرَمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي. قَالَ: ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاكِ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۱.

الْظُّلُمَاتِي، فَقَالَ لَهُ: أَذْبَرَ فَأَذْبَرَ. ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَقْبَلَ، فَلَمْ يُقْبَلْ. فَقَالَ اللَّهُ لَهُ: اسْتَكَبَرْتَ، فَلَعَنَهُ^(۱) ❦

خداوند عقل را خلق نمود و او اولین خلق از روحانیون و از سمت راست عرش بود که آفرید. سپس به او فرمود برگرد و او برگشت. سپس فرمود بیا و او روی نمود. پس خداوند عزوجل به او فرمود تو را خلقی عظیم آفریدم و بر همه مخلوقاتم کرامت دادم. سپس جهل را از دریای شور تاریک آفرید و به او فرمود برگرد و او برگشت. آنگاه امر نمود که روی آور اما او روی ننمود. پس خداوند به او فرمود: استکبار نمودی، پس او را لعنت کرد.

در این روایت - بلکه در روایات باب العقل و الجهل که در مجموعه‌های حدیثی مانند کافی، بحارالانوار و وافی آمده - جهل در تقابل با عقل قرار گرفته است. عقل، موجودی مطیع پروردگار معرفی می‌شود، و در برابر آن، جهل به نافرمانی جلوه می‌کند. و این حاکی از دلالت جهل بر فعل است، نه نادانستن محض.

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان چنین استنباط کرد که بندگان باید در مقابل علم و معرفتی که نسبت به خداوند تعالی دارند، وظایف مرتبط با این شناخت را انجام دهند. همچنین باید از رفتاری که حاکی از انکار این نور و روشنایی باشد، خودداری کرده تا از جهل دور بمانند و نکوهش نشوند.

نکته‌ای که در تکمله این بحث می‌توان افزود و قبلاً نیز به طریقی دیگر بدان متذکر گشتیم و نقش مهمی در فهم موارد استعمال واژه معرفت در روایات آل الله (علیهم السلام) دارد، این است که واژه «معرفت» در لسان روایات، دو اطلاق متفاوت دارد؛ گاهی منظور از آن صرف شناخت و آگاهی است و گاهی به معنای تصدیق و تأیید همان معرفت نخستین به کار می‌رود. دومین معنای معرفت، در واقع تجلی معرفت نخستین بوده که در رفتار آدمی رخ می‌نماید. با این توصیف، اگر واژه معرفت در مورد خداوند تعالی به کار رود، همه موجودات از معرفت نخستین برخوردارند. آنگاه معرفت به معنای دوم، فعل آنهاست که می‌تواند یا مطابق با معرفت نخست و در راستای اطاعت از اوامر الهی باشد و یا انکار معرفت نخست باشد و رفتاری برخلاف آن نور و روشنایی و هدایت، از شخص سرزند.

در استعمال عرف عمومی از این واژه نیز، همین معنای دوم را می‌بینیم؛ چنان‌که به انسانی با معرفت گفته می‌شود که رفتاری مطابق با علم و شناخت انجام می‌دهد و بی‌معرفت به کسی گفته می‌شود که مطابق با شناخت روشن ما از خوبی‌ها عمل نمی‌کند. همچنین انسان با معرفت را به خاطر عمل نیکویش تحسین می‌کنیم، در حالی‌که فرد بی‌معرفت را به خاطر عمل غیر مطابق با علم و معرفتش، تقبیح می‌نماییم.

به عنوان مثال، اگر ما با انسان صاحب جلالتی روبرو شویم، اما به دلیل ناشناختنش، تکریم متناسب با شخصیت او را به جا نیاوریم، فعل قبیحی از ما سرزده است، اما آنگاه که با شناخت او به عنوان فردی بزرگوار، حرمت لازم را نگاه نداریم، از جانب عقلا مورد نکوهش قرار می‌گیریم و چه بسا با اندکی تذکر، متنبه شده و از کار ناشایست و بی‌معرفتی خود پوزش طلبیم.

بنابراین در معنای دوم معرفت، پس از این‌که خوبی یا بدی امری برای ما روشن شد، این ماییم که می‌توانیم با معرفت یا بی‌معرفت و عاقلانه یا جاهلانه عمل کنیم. در مثال پیش‌گفته، عقل برای ما روشن می‌سازد که انسان‌های بزرگوار و ارزشمند قابل احترام هستند. این خود معرفتی است که ما هیچ نقشی در آن نداریم و به ما اعطا می‌شود، اما وقتی در مقابل این روشنایی اظهار موضع نماییم، متصف به علم و معرفت و یا جهل و بی‌معرفتی می‌شویم. به هر میزانی که بهره‌مندی از روشنایی و علم و معرفت به معنای نخست بیشتر باشد، انتظار رفتار عالمانه و عارفانه به معنای دوم نیز بیشتر می‌شود؛ چنان‌که از افراد دیوانه و اطفالی که منور به نور عقل نگشته‌اند، هیچ انتظاری نداشته و اعمالشان متصف به حسن و قبح نمی‌گردد.

خودآزمایی:

۱- در این خطبه هدف از بعثت خاتم الانبیاء ﷺ چه چیزی بیان می‌شود؟

۲- بنابراین خطبه، علم قرآن را از چه کسانی باید آموخت؟

بخش دوم

اشاره:

در این بخش نیز به نکات دیگری از خطبه حضرت امیر علیه السلام اشاره می شود
نکاتی همچون: طریق کسب معرفت و یافتن راه رشد و نیز انحصار علوم
قرآن در اهل بیت علیهم السلام.

نکاتی مهم در این خطبه (۲)

۶. حضرت امیر علیه السلام در ادامه، مقرر ساختن عباد بعد از انکارشان نسبت به خداوند تعالی
را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت داده اند.

اقرار در لغت یعنی «آرام و قرار و ثبوت یافتن بر چیزی». این اقرار، نه در زبان که در دل
باید صورت پذیرد. البته این اقرار زبانی پایه نخستین ایمان یعنی اسلام افراد می گردد،
اما آن اقراری که باید صورت پذیرد تا فرد مؤمن محسوب شود، نه فقط بر زبان که در دل
نیز باید روی دهد.

دیگر توصیفی که حضرت علیه السلام در مورد مقام نبوت پیامبر می فرمایند و هم معنای با
عبارات قبلی است، آوردن مخلوقات از انکار به اثبات است. نکته مهم در این مقام، تأملی
پیرامون لفظ «اثبات» است. امروزه این واژه در بیان برخی از اندیشمندان، در معنایی غیر از
معنای اصیل خود به کار برده می شود و این خود موجب مشکلاتی در فهم زبان دین خواهد
شد. «اثبات» در لغت عربی به همان معنای قرار یافتن و ثبات چیزی است؛ چنان که گفته اند:

الْثَّبَاتُ ضِدُّ الزَّوَالِ، يَقَالُ: ثَبَّتَ يَثْبُتُ ثَبَاتًا.^(۱)

۱. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، ص ۱۷۱.

و یا

ثَبَّتَ: الشَّيْءُ (يُثَبِّتُ ثُبُوتًا) دَامَ وَاسْتَقَرَّ فَهُوَ (ثَابِتٌ) وَبِهِ شَقِيٌّ وَ (ثَبَّتَ) الْأَمْرُ صَحَّ. ^(۱)

و نیز

أَيَّ حَبَسَتْهُ وَجَعَلَتْهُ ثَابِتًا فِي مَكَانِهِ لَا يُفَارِقُ. ^(۲)

کاربرد عرفی این واژه نیز مؤید همین معنای لغوی است؛ به عنوان مثال در عرف اصولیون، به قائلان یک دیدگاه، «مُثَبِّتین» آن دیدگاه و به مخالفان و منکران، «نافیان» آن دیدگاه اطلاق می‌شود.

از آنجایی که در نصوص دینی مبنای مخالفت با لغت وجود ندارد و الفاظ، احترام و تقدس خود را از دست نمی‌دهند، لذا اثبات در مقابل نفی قرار می‌گیرد و بدین‌گونه نفی و اثبات، هر دو فعل انسان مختار لحاظ می‌شوند؛ اثبات به معنای پذیرفتن چیزی در همان موضع خود و نفی، انکار آن چیز در موضع‌اش می‌باشد. اثبات در این معنای نفی این‌که انسان در مقام اعتقاد و عقد قلبی، به آنچه در واقع است اقرار کند و با آن، گره و عقد قلبی بندد.

در مقابل این معنای روشن لغوی که پایه تعامل دین با بشر نیز واقع شده است، برخی از اندیشمندان، این واژه را از معنای حقیقی خود خارج نموده و به چیزی معادل با «تصوری ذهنی» تنزل داده‌اند. طبق این معنا، ابتدا باید تصویری ذهنی ایجاد شود و سپس به مطابقتش با خارج از ذهن همت گماریم. بر این اساس، چنین اثباتی همیشه بر پایه شک می‌ماند، حال آن‌که چنان‌که دیدیم اثبات، در معنای لغوی‌اش - که در نصوص دینی نیز به کار می‌رود - مبتنی بر «یافتن واقع» بوده و از رخنه شک و ریب در امان است.

این نحوه نگاه فیلسوفان به بحث «اثبات» تا آنجا پیش می‌رود که حتی «شک» در برخی مواضع به عنوان امری پسندیده یاد می‌شود و به تقلید از فیلسوف فرانسوی، دکارت ^(۳)، «شک دستوری» مورد تحسین و ستایش نیز واقع می‌شود. ^(۴)

۱. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ج ۲، ص ۸۰.

۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۲، ص ۲۰.

3. Rene Descartes.

۴. مرحوم مطهری در این زمینه می‌نویسد:

شک، مقدمه یقین؛ پرسش، مقدمه وصول؛ و اضطراب مقدمه آرامش است. شک، معبر خوب و

درباره این نحوه نگاه به بحث «اثبات» باید توجه داشت که آنچه از آن به عنوان توجیه علمی یاد می‌شود، تنها توجیهی تصویری است و هیچ ربطی به عالم خارج از ذهن نداشته و صرفاً فضایی غیر از واقعیات خارجی گشوده شده است که هیچگاه پایان و محدوده‌ای نیز نمی‌توان برایش در نظر گرفت. گشودن چنین فضایی به روی بشر، نه تنها دانسته‌های واضح او را توجیه نمی‌کند، بلکه او را به ورطه‌ای از تصورات می‌کشاند که حتی در یافته‌های روشن حقائق خارجی‌اش نیز دچار شک و تناقض و دودلی خواهد شد و بدین طریق، روشنایی نخستینش را ضایع و تباه می‌گرداند. نگاهی در تاریخ اندیشه بشر - که همیشه شک و نقض، همسایه دیوار به دیوار نظریه پردازی‌های بشری بوده - شاهی برای مدعاست.

عقلای عالم را قاعده بر آن است که وقتی انسان در یکی از حواس خود نسبت به درک واقع مشکلی پیدا می‌کند، باید نسبت به رفع مشکل از آن عضو اقدام کند؛ به عنوان مثال، اگر چشم ما در دیدن برخی اشیاء دچار مشکل شود، عاقلانه آن است که به طبیبی مراجعه نموده و به رفع عارضه اقدام کنیم نه این‌که به تصویر سازی به جای درک واقع پردازیم. بنابراین هیچ وجهی ندارد که با نادیده گرفتن روشنایی‌های عالم واقع، عالمی تصویری و مفهومی در نفس خود بنا نهیم و به قصد مرتبط جلوه دادن امور نامرتبط، شروع به نظریه سازی نموده و این چنین خود را به فضایی تاریک و نامربوط گرفتار سازیم.

تقسیم تصورات به بدیهی و نظری و یا تقسیم علم به حصولی و حضوری، نمونه‌ای از همین طرز تفکرات است؛ این تقسیم در حالی صورت می‌پذیرد که تقسیم ناپذیری علم امری روشن بوده و بر همگان واضح است که این معلومات است که منقسم به اقسامی می‌شود نه علم، و اساساً به روشنایی علم - که چیزی غیر از اینهاست - میان این دو (تقسیم علم و تقسیم معلومات) تفاوت می‌نهیم. بر اساس همین فهم روشن مغفول است که در فلسفه صدرایی نیز می‌کوشند تکیه‌گاهی برای مطابقت صورت با واقع بیان کنند، و در نتیجه این کوشش نهایتاً به یکی از همین دو قسم برگشته و علم حضوری را مبنا قرار داده‌اند، اما اگر



لازمی است؛ هر چند منزل و توقفگاه نامناسبی است. اسلام که این همه دعوت به تفکر و ایقان می‌کند، به طور ضمنی می‌فهماند که حالت اولیه بشر، جهل و شک و تردید است و با تفکر و اندیشه صحیح باید به سرمزل ایقان و اطمینان برسد. یکی از حکما می‌گوید: «فایده گفتار ما را همین بس که تو را به شک و تردید می‌اندازد تا در جستجوی تحقیق و ایقان برآئی».

سؤال شود که تکیه‌گاه علم حضوری به عنوان قسیم علم حصولی کجاست، دوباره همان مشکل نخستین جلوه‌گر می‌شود.

۷. قرآن؛ تجلی خدا

حضرتش می‌فرماید:

فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانُهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ، فَأَرَاهُمْ حِلْمَهُ كَيْفَ حَلَّمَ وَأَرَاهُمْ عَفْوَهُ كَيْفَ عَفَا وَأَرَاهُمْ قُدْرَتَهُ كَيْفَ قَدَرَ، وَخَوْفَهُمْ مِنْ سَطَوَاتِهِ وَكَيْفَ خَلَقَ مَا خَلَقَ مِنْ الْآيَاتِ، وَكَيْفَ مَحَقَّ مَنْ مَحَقَّ مِنَ الْعُصَاةِ بِالْمَثَلَاتِ، وَاخْتَصَدَ مَنْ اخْتَصَدَ بِالتَّقَاتِ وَكَيْفَ رَزَقَ وَهَدَى وَأَعْطَى، وَأَرَاهُمْ حُكْمَهُ كَيْفَ حَكَمَ وَصَبَرَ حَتَّى يَسْمَعَ مَا يَسْمَعُ وَبَيَّرَى. فَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مُحَمَّدًا ﷺ بِذَلِكَ

در این بیانات به تجلی خداوند بدون رؤیت حسی او اشاره شده است. از یک سو، اثبات تجلی صورت گرفته و از سویی دیگر نفی دیدن شده است. البته دیدنی که نفی شده، دیدن با چشم سراسر است و گرنه نمی‌توان هم تجلی را پذیرفت و هم مطلق دیدن را نفی کرد. در اینجا دیدن با روح و قلب مورد نظر است که برای مؤمن صورت می‌پذیرد. در این تجلی، خداوند تعالی حلم، عفو و قدرت‌ش را به بندگان نشان داده و مؤمنان نه با چشم سر، بلکه با حقیقت ایمان قلبی به حلم خداوند متعال پی می‌برند.

در مقابل چنین تجلی‌ای، نه می‌توان متجلی را به مدارک حواس خمس تقلیل داد تا درک شود و نه می‌توان درکش را منکر شد. بدین‌روی، لفظ «تجلی» در مورد خداوند تعالی و مخلوقاتش به دو معنای کاملاً متفاوت و فقط با اشتراکی در لفظ به کار می‌رود. حیرانی میان شناخت و عدم محسوسیت ادراک خداوند تعالی، انسان را به وله و تحیر گرفتار می‌سازد. به همین دلیل، خداوند تعالی «الله» نامیده شده، که انسان در مقابلش به وله و حیرانی گرفتار می‌آید.

این نمایاندن و تجلی، از سوی خداوند متعال است، نه از سوی عباد؛ یعنی وقتی خداوند تعالی متجلی می‌شود، حلم خود را محملی برای توجه ما به خودش قرار می‌دهد. البته اینها مراحل بعد از شناخت خداوند است که خودش عباد را بدان می‌رساند. به وسیله تجلی خداوند است که ما عفو او را علامتی می‌یابیم برای توجه به او. حضرتش با لفظ «راؤه» که در

روایت آمده، اشاره فرموده‌اند که همه اینها به دیدن است، نه تصور و ذهنیت.

ما با تمام وجود، عفو خداوند تعالی را می‌یابیم و می‌بینیم، نه این‌که از آن تصور و مفهومی کلی بسازیم. قدرت خداوند تعالی کاملاً برای ما مشهود است؛ چنان‌که بنابر روایات، مهم‌ترین حالاتی که خداوند تعالی ظاهر می‌شود، در گرفتاری‌های ماست. در همین موضع، قدرت خداوند تعالی را می‌بینیم؛ مثلاً جایی که انسان در کشتی سوار شده و بر اثر حادثه، کشتی غرق می‌شود و انسان هر لحظه مرگ خود را انتظار می‌کشد؛ نه مهارتی در شناگری دارد تا اندکی اجلس را به تأخیر اندازد و نه دسترسی به کسی دارد تا از آن مهلکه نجاتش دهد. در این حالت است که انسان متوجه خداوند تعالی شده و می‌یابد که او تنها قدرتی است که می‌تواند از آن محمضه نجاتش دهد. این تجلی قدرت الهی، تصویری و مفهومی نیست، بلکه عین حقیقت واقعی است که درک می‌شود. همه این توجهات از راه قدرت، حلم و عفو را نیز می‌توان در قرآن یافت، البته هنگامی که انسان، قرآن را با همان شأن قرآنی‌اش مورد توجه قرار دهد.

مخاطب قرآن، آنگاه که به جریان ناقه صالح که در قرآن آمده ^(۱) توجه کند، با معرفتی که از خداوند تعالی دارد، کاملاً می‌فهمد که شکافتن سنگ و بیرون آمدن ناقه و بقیه قضایا، فعل حق تعالی است و در آن هیچ شکی ندارد. اما همین که بخواهد این یافته واقعی را به سطح تفکر و تصور تنزل دهد، نه تنها بر معرفتش افزوده نمی‌شود، بلکه از آن فضای معرفت و ایمان و یقین نیز دورتر می‌شود.

همچنین قرآن داستان شخصی را آورده که در اندیشه‌اش جایی برای خداوند باز ننموده و تمام تغییرات را منحصر در طبیعت می‌داند، اما همین فرد یک روز از خواب برمی‌خیزد و تمام باغش را بر خلاف جریان طبیعت خشک شده می‌بیند. ^(۲)

۱. این جریان در سوره‌های اعراف، هود، حجر، شعراء، نمل، سجده، ذاریات، قمر، حاقه، فجر و شمس مذکور است و نیز در جلد یازدهم بحار الأنوار صفحات ۳۷۰ تا ۳۷۳ مورد اشاره قرار گرفته است. خلاصه جریان این است که بعد از درخواست قوم صالح از او مبنی بر ارائه نشانه‌ای بر رسالتش، ایشان به اذن الهی با اشاره به صخره‌ای، ماده شتری را به همراه بچه‌اش از دل آن صخره بیرون آورده و بدین طریق مخاطبانش را متوجه خداوند تعالی می‌گردانند.

۲. آیات ۳۲ تا ۴۴ سوره مبارکه کهف. در این آیات حکایت دو همسایه بازمی‌شود که یکی فقیر و دارای باغی مختصر و دیگری ثروتمند و دارای باغی باشکوه بود. مرد ثروتمند از روی تبختر به همسایه خود می‌گوید که ﴿

خواننده قرآن با خواندن این آیات، با تمام وجود می‌فهمد و می‌یابد که این کاری الهی است که تنها از خداوند برمی‌آید، نه دیگری. همین شخص اگر بخواهد چنین یافت روشن و بدون تردیدی را رها کند و با غلتیدن در تصاویر و مفاهیم به چگونگی این فعل پی ببرد، نه تنها به معرفتی نمی‌رسد، بلکه به تشکیک در الهی بودن این فعل و نقض معرفت اولیه‌اش نیز سوق می‌یابد.

اما کسانی که به این معرفت‌های روشن بها می‌دهند و هر لحظه بر معرفت خود (به معنای دومش) نسبت به خداوند اهتمام می‌ورزند، خداوند تعالی نیز آنها را به معرفتی (به معنای نخست) می‌رساند. آنگاه، نه تنها با خشک شدن یکباره باغ، بلکه حتی با افتادن برگ‌های از درختی نیز متوجه خداوند تعالی می‌شوند. آنان متناسب با همین معرفت، درجات کمال را به توفیق الهی می‌پیمایند. بر همین اساس مؤمن با کوچک‌ترین تذکر نسبت به برخی رفتارهای ناصوابش متذکر می‌شود، اما منکرو کافر با تذکر شدید نیز ممکن است از جای خود تکان نخورد.

میرزای اصفهانی در ابواب الهدی به خوبی وظیفه پیامبر را در رساندن عباد به خداوند تعالی بیان می‌کند. وی بیان می‌دارد که پیامبران آمده‌اند تا بندگان را به محضر حق تعالی برده تا با رسیدن به خداوند، دریابند که خداوند چگونه به آنها علم و حیات می‌دهد و تمام نعمت‌های الهی را به خداوند ببینند. در این حالت انسان می‌یابد که حیات، ممات، علم، و تمام افعال و کردارش به خداوند تعالی است. ادعای نبوت پیامبر نیز با آن معرفت، روشن می‌شود، لذا به خداوند است که ما معرفت به رسولش را نیز می‌یابیم. وقتی جایگاه حق تعالی به حق معرفتش روشن شد، جایگاه نبی و امام نیز به حق معرفت مشخص می‌شود. در این صورت است که انسان به لطف الهی، به هیچ قیمتی از نبی و امام جدا نمی‌شود.

و لما تحقّق بالعلوم الإلهيّة عدم تجرّد النفس و فقرها و خلّوها عن الأنوار یكون
أساس قیام الرسول ﷺ و نزول القرآن على التذکّر بربّ العزّة و تنبیه الناس عن نوم
الغفلة والجهالة بفقرهم، و بالمراقبة في محضره كي یعاینوا إفاضة الأنوار في قلوبهم
كي یحصل لهم المعاينة لفعل الله تعالى في انشراح صدورهم و تنوّر قلوبهم واشتداد

گمان ندارد روزی این باغ رو به زوال رود و بدین طریق راه طغیان پیش گرفته و تذکرات همسایه فقیر اما مؤمن خود را نیز واقعی نمی‌نهد تا این که صبح یکی از روزها که به باغش وارد می‌شود تمام آن را خشک شده یافته و متوجه فقر و مذلت خود و کبريایی حق تعالی می‌گردد.

أفهامهم وكشف الحقائق لهم فيعرفوا حينئذٍ صدق الرسول ﷺ، وبمعانيه إفاضته تعالى معرفته لهم وكتابة الإيمان في قلوبهم ونزول السكينة عليهم يعاينوا شهادة الله عز وجل لصدق رسوله الأكرم ﷺ. وهذا التذکر أول درجة إخراج الناس من ظلمات الجهالات إلى نور المعرفة والعلم.

ایشان در ادامه با استناد به حدود سی و دو آیه، می افزایند:

هذه جملة من الآيات المباركة القرآنية وفيها دلالات على ما شرحناه في الجملة في باب معرفة النفس وأنها فاقدة لكل الأنوار والكمالات^(۱)؛

این برخی از آیات مبارکه قرآن است که بر آنچه ما به صورت مختصر در مورد معرفت نفس شرح دادیم دلالت دارند که نفس در ذات خود فاقد همه کمالات است.

۸. نکته دیگر در خطبه شریفه، طریق کسب معرفت و یافتن راه رشد است.

مولای متقیان می فرمایند:

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكُهُ، وَلَمْ تَأْخُذُوا بِمِشَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ، وَلَنْ تَمَسَّكُوا بِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي نَبَذَهُ، وَلَنْ تَتْلُوا الْكِتَابَ حَقَّ تِلَاوَتِهِ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي حَرَفَهُ، وَلَنْ تَعْرِفُوا الصَّلَاةَ حَتَّى تَعْرِفُوا الْهُدَى، وَلَنْ تَعْرِفُوا التَّقْوَى حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَعَدَّى.

فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ، عَرَفْتُمْ الْبَدْعَ وَالتَّكَلُّفَ، وَرَأَيْتُمُ الْفُرْيَةَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ وَالتَّخْرِيفَ لِكِتَابِهِ، وَرَأَيْتُمْ كَيْفَ هَدَى اللَّهُ مَنْ هَدَى.

فَلَا يُجْهِلَنَّكُمْ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ عِلْمَ الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ، فَعَلِمَ بِالْعِلْمِ جَهْلَهُ وَبُصِّرَ بِهِ عَمَاهُ وَسَمِعَ بِهِ صَمَمَهُ وَأَدْرَكَ بِهِ عِلْمَ مَا فَاتَ وَحَيَّ بِهِ بَعْدَ إِذْ مَاتَ وَأَثَبَتْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ ذِكْرُهُ الْحَسَنَاتِ وَحَمَاهُ بِهَ السَّيِّئَاتِ وَأَدْرَكَ بِهِ رِضْوَانًا مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

فَاطْلُبُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ خَاصَّةً، فَإِنَّهُمْ خَاصَّةٌ نُورِيُسْتَضَاءُ بِهِ وَأُمَّةٌ يُقْتَدَى بِهِمْ، وَهُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ. هُمُ الَّذِينَ يُخْبِرُكُمْ حُكْمُهُمْ عَنْ عِلْمِهِمْ وَصَمْتُهُمْ عَنْ مَنَاطِقِهِمْ وَظَاهِرُهُمْ عَنْ بَاطِنِهِمْ، لَا يُخَالِفُونَ الدِّينَ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَهُوَ بَيِّنُهُمْ شَاهِدٌ صَادِقٌ وَصَامِتٌ نَاطِقٌ.

فَهُمْ مِنْ شَائِهِمْ شُهَدَاءُ بِالْحَقِّ وَ مُحْضِرٌ صَادِقٌ، لَا يُخَالِفُونَ الْحَقَّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ، قَدْ خَلَتْ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ السَّابِقَةُ وَ مَضَى فِيهِمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُكْمٌ صَادِقٌ، وَ فِي ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلذَّاكِرِينَ. فَاعْقِلُوا الْحَقَّ إِذَا سَمِعْتُمُوهُ عَقْلَ رِعَايَةٍ، وَ لَا تَغْلُوهُ عَقْلَ رِوَايَةٍ، فَإِنَّ رِوَاةَ الْكِتَابِ كَثِيرٌ وَ رِعَايَتُهُ قَلِيلٌ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ.

در خطبه شریفه، نوعی تقابل میان هدایت و گمراهی، رشد و غی، معرفت و جهالت، فهم اصل قرآن و تحریفش، تقوی و عصیان و دوگانه‌هایی از این قبیل مطرح شده است. حضرت امیر علیه السلام در این سطور، شرط باقی ماندن بر طریق صواب و سلامت را، شناخت باطل و انحراف معرفی می‌فرمایند.

شبهه این بیان را می‌توان در برخی مثل‌های عامیانه نیز یافت؛ مثل این حکایت که از لقمان پرسیدند: ادب از که آموختی؟ در پاسخ گفت: از بی‌ادبان، یعنی ادب خود را حاصل ژرف‌نگری در رفتار انسان‌های بی‌ادب بیان می‌کند.

در این نحوه بیان، ممکن است این سؤال به ذهن خطور نماید که چگونه ممکن است از یک مطلب، برداشتی کاملاً مخالف و مقابل با آن را داشت؟ چگونه ممکن است از بی‌ادبی، ادب آموخت؟ لازمه طبیعی بی‌ادبی، آموختن و ترویج بی‌ادبی است، چگونه می‌توان نقطه مقابلش را فرا گرفت؟ چگونه می‌توان از بی‌معرفتی، معرفت آموخت؟ و چگونه می‌توان از گمراهی هدایت یافت؟ و پرسش‌هایی از این دست.

در بخش‌های پیشین، با بیان دو تعبیر «اولیه» و «ثانویه» از علم و معرفت، معرفت به معنای نخست را خارج از اختیار انسان و معرفت به معنای ثانوی را فعل انسان دانستیم. پابندی به دو تعبیر مذکور پاسخی برای سؤال پیش رو است. با توجه به مثالی که ارائه شد، ما از قبل ادب را می‌شناسیم و حسن و بایستگی‌اش را نیز درک نموده و با محوریت این شناخت است که بی‌ادب را از مؤدب تشخیص می‌دهیم. با توجه به این معرفت نخستین، وقتی به افعال انسان‌های بی‌ادب می‌نگریم، پیامدهای زشت مترتب بر این رفتار ناپسند آنها را می‌بینیم، آنگاه با معرفت ثانوی که فعل ماست، خود را از سقوط به ورطه این زشتی‌ها باز می‌داریم.

براین مبنا مراد حضرت امیر علیه السلام از تمسک به رشد پس از شناخت تزویر، این است که با توجه به شناختی که از هدایت و نور داریم، اگر توجهی به گمراهی کنیم، آن چنان از ضلالت

و تاریکی آن می‌گریزیم که به هدایت و نور خود محکم‌تر چنگ خواهیم زد.

حکایتی با این مضمون آمده است که در کشتی‌ای فردی بود که از سفر دریایی خود بسیار مضطرب بود و بیم آن داشت که هر لحظه ممکن است غرق شود. این اندیشه، آرام و قرار از او گرفته و موجب زحمت همسفران نیز شده بود. حکیمی که جزء همراهان بود، پیشنهاد داد که او را به دریا بیندازند. چون چنین کردند و آن مرد لحظاتی را در آن شرایط ناگوار گذراند، دوباره نجاتش داده و به درون کشتی آوردند. از آن پس، آن شخص که تازه متوجه جایگاه امن خود شده بود، آرام گرفت و تا پایان سفر بی‌قراری نکرد.

حضرت امیر (علیه السلام) نیز در این کلام، می‌خواهند ارزش نعمت هدایت را با نگاه به زندگی نکبت‌بار کسانی یادآوری فرمایند که از این نعمت برخوردار نیستند. در واقع شناخت رشد در این عبارات، به معنای تمسک بیشتر و چسبیدن محکم‌تر به نعمت هدایت است. نعمت ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) وقتی بر ما روشن خواهد شد که به زندگی پلید و حیات زشت غاصبان حقش بنگریم، و به نور و هدایت قبلی فهمیده باشیم که سرانجام این گمراهی، دوزخ است. آنگاه حتی لحظه‌ای - العیاذ بالله - اندیشه دوری از امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تاب نخواهیم آورد و با شور و شعور بیشتری به دامان پرمهر حضرتش چنگ خواهیم زد. و به زبان دل می‌گوییم:

من و جدا شدن از مرتضی، خدا نکند که هر که گشت جد از علی، جدا از خداست
شکسته باد دهانی که بی‌علی باز است بریده باد زبانی که بی‌علی گویاست
بگو که بند ز بندم جدا کنند به تیغ ز بند بندم آید ندا عی مولاست
به دیدگان خدایین مرتضی سوگند کسی که غیر علی دید، دیده‌اش اعماست^(۱)

با یادگیری معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) است که می‌توان گفت: فیلسوف، عارف، صوفی و... به خطا رفته‌اند، وگرنه اگر این فهم و نور نباشد، نمی‌توان اشتباه بودن آن اقوال را درک نمود؛ چنان‌که هر کدام از این نحله‌ها، تا زمانی که در چهارچوب فکری خود هستند، تنها راه خود را صحیح می‌دانند و حتی سخن خود را همان پیام الهی برای بشر می‌دانند؛ مگر نه این است که چنین افرادی، افلاطون را پیامبر می‌پندارند و مثنوی را همسنگ قرآن و....

با سپردن تمام وجود خود - درون و برون - به قرآن و عترت، فهم بدعت و انحرافات بر مبنای قرآن حاصل می‌آید و با دیدن این انحرافات و بدعت‌ها، دلدادگی و سرسپردگی به قرآن و اهلش شدت بیشتری می‌گیرد.

انبیاء علیهم السلام در دعوتشان، انسان را به عالم دیگری تذکر داده و او را از دلبستگی به این عالم بر حذر داشته‌اند. اگر این دعوت نمی‌بود، انسان به هیچ‌وجه متوجه چیزی و رای این دنیا نمی‌شد و در تاریکی همین عالم می‌غنود. اما مؤمنان به توفیق الهی، با شنیدن این پیام، پستی اتکا و پشت‌گرمی به حیات دنیوی را درک نموده و با تکیه بر این معرفت که از غیر خودشان برایشان رسیده است، وصول به آن حیات طیبه را نصب‌العین خویش می‌سازند و با بیزاری از انحصار در دنیا، خود را به دامن سفیر الهی انداخته و حیات دائمی را برای خود فراهم می‌آورند، چنان‌که حق تعالی فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^(۱)

انسان‌هایی که به معرفت اولیّه خود اهمیت داده و حدود الهی را پاس می‌دارند، زشتی گناه و عصیان در مقابل حق تعالی را با تمام وجود می‌بینند و بیشتر به کهف حصین الهی پناه می‌برند. اما آنانی که به معرفت نخستین وقعی ننهاده‌اند، از فهم و معرفت زشتی گناه نیز محروم می‌شوند. لذا با هر گناه قدمی به سوی کوردلی و نافهمی بر می‌دارند تا نهایتاً به جایی می‌رسند که هیچ فهمی از بد و خوب ندارند و بردل‌هایشان مُهر نهاده می‌شود: ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^(۲).

فرد مؤمن با دیدن چنین سرانجامی بیشتر به حبل متین الهی متمسک شده و از چنین شقاوتی به خداوند متعال پناه می‌برد.

آنکه خود را به قرآن بسپرد، از یک‌سو انحرافات از قرآن را تشخیص می‌دهد، و از سوی دیگر آنچه را که در زندگی‌اش از دست داده، با قرآن جبران می‌کند؛ چرا که به کمک قرآن، متوجه انحرافات قبلی خود شده و با توبه از آن انحرافات، به جبران سابقه سوء خود پرداخته و خداوند سیئاتش را به حسنات تبدیل می‌کند.

۱. سوره انفال، آیه ۲۴.

۲. سوره بقره، آیه ۷.

دل سپردن به قرآن، منحصر در همین برکات نشده و حامل علم قرآن، حتی به جایی می‌رسد که به آینده خویش نیز آگاهانه وارد می‌شود؛ چنان‌که حضرت امام صادق (علیه السلام) در این زمینه می‌فرمایند:

دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ، وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ، وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ يَكْمُلُ، وَ هُوَ دَلِيلُهُ وَ مُبْصِرُهُ وَ مِفْتَاحُ أَمْرِهِ. فَإِذَا كَانَ تَأْيِيدُ عَقْلِهِ مِنَ الثَّوَرِ كَانَ عَالِمًا حَافِظًا ذَاكِرًا فَطِنًا فَهَمًّا، فَعَلِمَ بِذَلِكَ كَيْفَ وَ لِمَ وَ حَيْثُ وَ عَرَفَ مَنْ نَصَحَهُ وَ مَنْ غَشَّه. فَإِذَا عَرَفَ ذَلِكَ، عَرَفَ مَجْرَاهُ وَ مَوْصُولَهُ وَ مَفْصُولَهُ، وَ أَخْلَصَ الْوَحْدَانِيَّةَ لِلَّهِ وَ الْإِقْرَارَ بِالطَّاعَةِ. فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ، كَانَ مُسْتَذْرِكًا لِمَا فَاتَ وَ وَارِدًا عَلَى مَا هَوَاتٍ، يَعْرِفُ مَا هُوَ فِيهِ وَ لَا يَمُنُّ شَيْءٌ هُوَ هَاهُنَا وَ مِنْ أَيْنَ يَأْتِيهِ وَ إِلَى مَا هُوَ صَائِرٌ؛ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ مِنْ تَأْيِيدِ الْعَقْلِ^(۱) ❦

اساس انسان عقل است و زیرکی و فهم و حافظ بودن و علم هم از عقل است و با عقل است که کمال حاصل می‌شود و عقل، راهنما و روشنگر و کلید کارهای انسان است. و هرگاه عقلش به نور تأیید شود، عالم، حافظ، ذاکر، زیرک و فهیم خواهد بود و بوسیله آن درمی‌یابد چگونه است و برای چیست و کجاست و ناصح و فریبنده‌اش را می‌شناسد. پس هنگامی‌که این را دانست، مسیر و محل فصل و وصلش را می‌شناسد و وحدانیتش برای خداوند خلوص می‌یابد و مقر به بندگی می‌گردد. پس هنگامی‌که چنین کرد، آنچه از گذشته را از دست داده به دست می‌آورد و برآینده وارد می‌شود و می‌داند آنچه را که در آن است و می‌داند برای چه چیزی آنجاست و از چه سویی برای او آمده و به چه سویی خواهد رفت و همه این‌ها از تأیید عقل است.

براساس این کلام، اساس و ستون انسان، روشنایی و نور عقل است که عقل انسان است و فهم و حفظ و علم نیز، از همین روشنایی و نور عقل حاصل می‌شود. همین نور برای انسان، بصیرت و راهنما و کلید امور به شمار می‌آید و موجب کمالش می‌شود. اگر عقل با نوری که از جانب انبیا (علیهم السلام) می‌آید، همراه شود^(۲)، عالم، ذاکر، حافظ و فاتح نیز می‌شود؛ سپس چگونه بودن، برای چه بودن و کجا بودنش را دریافته و با شناخت ناصح و فریبنده‌اش، مسیر حرکت برایش مشخص شده و راه را از بیراهه تشخیص خواهد داد.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۵.

۲. البته انسان عاقل، اگر عاقلانه رفتار کند، حتماً با این نور همراه خواهد شد و اگر خلاف این نور عمل کند، اطلاق عاقل براو، بر سبیل مسامحه خواهد بود.

در این مقام است که به اخلاص برای حق تعالی دست می‌یابد، هرآنچه را که هست برای خداوند می‌بیند، طاعت و بندگی در وجودش مستقر می‌شود، گذشته خویش را جبران می‌کند و بر حوادثی که در آینده قرار است برای او روی می‌دهد، وارد می‌شود، به عبارت دیگر، حوادث نمی‌توانند او را تغییر داده و در ایمانش خللی ایجاد کنند، بلکه چون کوهی استوار همه حوادث و ملایمات و ناملایمات را در راه بندگی حق تعالی پشت سر می‌گذارد. همه این برکات، ثمره تأیید عقل خواهد بود؛ چرا که عقل، او را به خضوع در مقابل حجج الهی رهنمون می‌شود و خضوع در مقابل حجّت‌های الهی؛ انسان را به چنین مرتبه رفیعی می‌رساند.

کلام حضرت صادق (علیه السلام) را می‌توان در این عبارت خلاصه کرد که اگر دین و پیام‌آوران الهی نبودند، انسان به تنهایی با عقلش به جایی نمی‌رسید. این که من کجا هستم، باید به کجا بروم، چرا اینجا هستم و معارفی از این قسم، تنها از طریق حجج الاهی برای ما قابل فهم و درک است. این کلام همانند کلام حضرت امیر (علیه السلام) در این خطبه است که قرآن، این نور الهی، را به عنوان عامل حیات و هدایت و فهم و درک بشر معرفی می‌فرماید.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در ادامه، در صدد بیان راه اکتساب علم قرآن که چنین ثمراتی در پی دارد برمی‌آیند. حضرتش این راه را منحصر در طلب از پیشوایانی می‌داند که آراستگی به خصالی که در ادامه می‌فرمایند، راه تشخیص آن‌هاست.

این پیشوایان همان اهل البیت (علیهم السلام) هستند که تنها در پرتو آنها باید حرکت کرد و تنها باید پیرو آنها شد. هم آنها هستند که موجب حیات علم و مرگ جهل و نادانی هستند^(۱) و هر چه انجام می‌دهند، در راه رضای خداوند است. حکم‌شان حکایتگر علم‌شان و سکوت‌شان ناشی از منطق‌شان است، ظاهرشان موافق با باطنشان و بیانگر آن است. با دین مخالفتی ندارند و همواره با دین هستند؛ چنان‌که فرمودند:

۱. امام رضا (علیه السلام) در خطبه‌ای در توصیف امام می‌فرماید:

الْإِيمَانُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ

کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۰۲.

و یا چنان‌که حضرت امیر (علیه السلام) می‌فرماید:

أَلْ مُحَمَّدٌ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَ مَوْتُ الْجَهْلِ

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۶.

الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ.^(۱)

اینان لحظه‌ای از خداوند تعالی فاصله نگرفته‌اند و قرآن بر صداقت و راستی آنها گواهی می‌دهد. بر این اساس، «علی مع الحق» متناظر با «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ»^(۲) بوده و نیز «الحق مع علی» تعبیر دیگری از «الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ»^(۳) خواهد بود. قرآن و امام با همدیگر همپوشانی دارند؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام قرآن ناطق و قرآن امیرالمؤمنین صامت است. این چنین است که این دو، از هم جدایی ندارند. حدیث مبارک ثقلین نیز که بارها از جانب ختم نبوت صلی الله علیه و آله صادر گردیده، گواهی بر همین عدم افتراق است. تنها با آمدن به سمت قرآن است که می‌توان از امیرالمؤمنین علیه السلام هم بهره‌مند شد؛ قرآن بدون امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام اساساً قرآن نیست. فقط با آمدن به حصن حصین ثقلین درون انسان روشن می‌شود و از سوی دیگر، مسیر غیرثقلین به تاریکی می‌رسد. این پیشوایان، شاهدان حقی هستند که در آنها هیچ کذبی نمی‌توان یافت، نه با حق مخالفت دارند و نه در حق با هم اختلاف دارند. پیشینه آنها همه خیر و خوبی و همراهی با حق تعالی را نشان می‌دهد و کلام خداوند متعال مؤید آنان است.

۹. محتوای خطبه ذی قار و اعجاز قرآن.

مرحوم میرزا با توجه به همین خطبه شریفه و با استناد به آن می‌خواهند بگویند تنها نگاهی گذرا و سطحی به قرآن - که از قرآن فقط به الفاظش بسنده کرده و بگوییم قرآن الفاظ خوبی دارد - هیچگاه ما را به الهی بودن قرآن متذکر نمی‌گرداند. در خوب بودن الفاظ قرآن و بی‌بدیل بودن این وجه قرآن جای هیچ شک نیست، اما برای رسیدن به حقیقت اعجاز قرآن، باید خود را به این کتاب نور بسپاریم تا متوجه معارف، حکمت و حیات بی‌بدیل قرآنی شویم. در این صورت است که روشن می‌شود هیچ‌کس را یارای هم‌وردی با آن نیست و البته باید توجه داشت که این حیات قرآن، فقط با اهل بیت علیهم السلام برای ما حاصل می‌شود.

حیات، علم، فضل و همه نعمت‌ها، در صورت همراهی با اهل بیت علیهم السلام نعمت حقیقی خواهند بود و الا جنبه استدراج داشته و نمی‌توان از آن‌ها انتظار فرجام نیکو داشت. خداوند

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، الخصال، ج ۲، ص ۵۵۹.

۲. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، ص ۴۷۹.

۳. طوسی، محمد بن حسن، الامالی، ص ۴۷۹.

تعالی نعمت هایش را به ولایت آل الله ﷺ مشروط نموده، و براین اساس به هر میزانی که از این شرط دوری حاصل شود، آن نعمت ها به نعمت تبدیل می شوند. بنابراین نمی توان بدون عنایت به امام، به هیچ خیری امید داشت. امید به نجات و هدایت، فقط در همراهی با ولی خداست که خود خداوند تعالی این را شرط نجات قرار داده است. براین مدعا نصوص فراوانی می توان ارائه نمود که در این مختصر اندکی از آن فراوان را به بهره مندی می نشینیم:

سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ [مَثَلُ] بَابِ حِطَّةٍ مَنْ دَخَلَهُ غُفِرَ لَهُ وَ مَنْ لَمْ يَدْخُلْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ^(۱)؛

شنیدم که پیامبر فرمود: اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح است که هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر کس از آن سر باز زد غرق شد و اهل بیت من میان شما همانند باب حطه است که هر کس از آن وارد شد آمرزیده شد و هر کس وارد نگردید، از آمرزش دور مانده است.

أَنَا وَ أَوصِيَائِي بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [هُدَاةٌ] مُهْتَدُونَ الَّذِينَ قَرَنَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَ نَبِيِّهِ فِي آيٍ مِنَ الْكِتَابِ كَثِيرَةٍ وَ ظَهَرْنَا وَ عَصَمْنَا وَ جَعَلْنَا شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ [وَ حُزْنُهُ] عَلَى عِلْمِهِ وَ مَعَادِنِ حُكْمِهِ وَ تَرَاجُمِهِ وَ حِيهِ [وَ جَعَلْنَا مَعَ الْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنَ مَعَنَا لَا نُفَارِقُهُ وَ لَا يُفَارِقُنَا حَتَّى نَرِدَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ حَوْضَهُ] كَمَا قَالَ وَ تِلْكَ الْفُزُقَةُ [الْوَاجِدَةُ] مِنَ الثَّلَاثِ وَ السَّبْعِينَ فُزُقَةً هِيَ النَّاجِيَةُ مِنَ النَّارِ وَ مِنْ جَمِيعِ الْفِتَنِ وَ الصَّلَالَاتِ وَ الشُّبُهَاتِ هُمْ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ [حَقًّا] وَ هُمْ [سَبْعُونَ أَلْفًا] يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ ... بِغَيْرِ حِسَابٍ وَ جَمِيعُ تِلْكَ الْفَرَقِ الْاِثْنَتَيْنِ وَ السَّبْعِينَ هُمْ الْمُتَدَيُّنُونَ بِغَيْرِ الْحَقِّ النَّاصِرُونَ لِدِينِ الشَّيْطَانِ الْآخِذُونَ عَنْ إِبْلِيسَ وَ أَوْلِيَائِهِ هُمْ أَعْدَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَعْدَاءُ رَسُولِهِ وَ أَعْدَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابٍ بُرَاءً مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ [تَسْوُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ] وَ أَشْرَكُوا بِاللَّهِ وَ كَفَرُوا بِهِ وَ عَبَدُوا غَيْرَ اللَّهِ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُحْسِنُونَ صُنْعًا﴾^{(۲) - (۳)}•

من [امیرالمؤمنین علی] و جانشینانم تا روز قیامت، هدایتگران هدایت یافته ای هستیم

۱. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۲۹۷.

۲. سوره کهف، آیه ۱۰۴.

۳. سلیم بن قیس الهمدانی، کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۶۰۶.

گفتار نهم: خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام در ذی قار * ۱۹۵

که خداوند آن‌ها را در آیات فراوانی از کتاب قرین نفس خود و نبی‌اش قرار داده و ما را پاک نموده و عصمت‌مان داده و شاهدان بر خلق و حجّت‌ش بر زمین [و خزینه‌داران علمش و معادن حکمش و ترجمه‌کنندگان وحی‌اش] قرار داده و ما را قرین قرآن و قرآن را همراه با ما ساخته که نه از ما جدا می‌شود و نه ما از او تا این‌که همان‌گونه که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود بر حوض رسول الله صلی الله علیه و آله بر او وارد شویم. و تنها همین یک گروه از میان هفتاد و سه فرقه، از آتش و همه فتنه‌ها و گمراهی‌ها و شبهات نجات یابنده هستند و همین‌ها حقیقتاً اهل بهشت هستند و آن‌ها وارد بهشت می‌شوند بدون حساب و همه آن هفتاد و دو فرقه به غیر دین حق دین‌ورزی نموده‌اند و یاری‌کنندگان دین شیطان بوده‌اند که از ابلیس و یارانش دین خود را گرفته‌اند. آن‌ها دشمنان خدای تعالی و دشمن پیامبرش و دشمن مؤمنین هستند که بدون حساب وارد جهنم می‌شوند. بیزار از خدا و رسولش هستند [خدا و رسولش را فراموش نموده‌اند] و به خداوند شرک و کفر ورزیده‌اند و نادانسته غیر خداوند را عبادت نموده‌اند؛ در حالی‌که گمان می‌کنند کارشان خوب است.

خودآزمایی:

۱- با توجه به توضیح حضرت امیر علیه السلام ادب‌آموزی جناب لقمان از بی‌ادبان را توضیح دهید.

۲- با توجه به شرح خطبه حضرت امیر علیه السلام این عبارت را توضیح دهید: «علی مع القرآن» و «القرآن مع علی».



گفتار دهم:

حضور در محضر الهی و مشاهده فعل او

اشاره:

در این گفتار از نفی تصویرسازی در مورد معرفت الله تعالی سخن به میان می‌رود و رعایت ادب حضور او راهی برای درک معرفتش مورد نظر قرار می‌گیرد و نیز به تبیین علوم الهی و علوم بشری اشارتی شده است.

متن

در صدر خطبه شریفه اعلان فرمود که علت نزول قرآن مجید، رفع حجاب جهل به رب العزه و وجدان علم به او - جلّ و عزّ - پس از اقرار و اثبات، نه جحود و انکار. و به این غرض، تجلّی در کلام خود فرمود، بدون آن که دیده شود به دیده‌ها؛ تا او را به تجلّی او بیابند و به وجدان علم او - تعالی شأنه - (رفع حجاب جهل شده)، به نور او کمالات او را ببینند. و به نور او، شهود آیات و کائنات و کیفیت خلقت مخلوقات و کیفیت مؤاخذات و عقوبات و کیفیت انعام و هدایت و اعطا را نمایند. و این، تصریح به اساس و روح علوم و (معارف الهیه جدیده است) که - ان شاء الله - اشاره به آن خواهد شد.

و در ذیل خطبه شریفه، بعد از تعریضات کثیره، و نهی اکید از جهل به علم قرآن به سبب کثرت جاهلین به او؛ و اعلان به مباینت علم قرآن با علوم بشریه، تصریح به اختصاص و تنصیص به حمله [ی] او فرمود.

شرح

جهل مردم؛ حکمت نزول قرآن و رعایت الوهیت خدا عامل معرفت فعل خداوند

مرحوم میرزا پس از نقل خطبه شریفه، به مطالبی که در صدر خطبه آمده اشاره نموده و

حکمت نزول قرآن را رفع جهل مردمان می دانند.^(۱) دلیل بر چنین امری، بت پرستی کفار و مولوئیت شیطان است که در زمان بعثت رایج بوده و منکران با معرفتی که از خداوند داشتند، به انکار و بت پرستی روی آورده بودند؛ چه این که در صورت عدم وجود معرفت الله تعالی، هیچ جهتی برای پرستش و یا انکار پیش نمی آمد. یعنی چون منکران چنین جهالتی نشان می دهند، قرآن نازل می شود تا مخاطبان را از انکار به اثبات، به همان معنای اقرار و تصدیق برساند. برای تحقق چنین هدفی، خداوند متعال بدون این که به دیده ها درک شود، در کلام خود تجلی فرمود. بدین طریق، مردم با حضور در محضر قرآن، در محضر حق تعالی حضور می یابند و در این حضور، با تجلی علم خداوند، از آنها رفع جهل می شود. البته همان طور که گفته شد، لازمه چنین حضوری رعایت ادب حضور است. لذا محصول این رعایت محضر، ظهور کمالات خدای جلّ جلاله به نور خودش برای مخاطب خواهد بود.

بنابراین می توان گفت معرفت خداوند تعالی و کمالات او و نیز معرفت افعال حق تعالی به معرفت خود او برای انسان میسر می شود. با قرار گرفتن و رسیدن در محضر اوست که خدای با کمالات یافته می شود. خدایی را که فاعل افعال خود است می یابیم، خدای روزی دهنده خود را می یابیم، می یابیم که او به مشیتش ما را شیء کرده و تحقق بخشیده، کیفیت خلقت و مؤاخذه و کفر و انعام و هدایت و اعطا را به واسطه همین حضور خواهیم یافت؛ همان گونه که اگر -بلا تشبیه- چند روزی در محضر انسان صاحب نفوذی که تولیت وسیعی دارد حضور داشته باشیم، در اثر این حضور، میزان و گستره نفوذش تا حدود زیادی بر ما روشن خواهد شد.

نکته ای که در مثال پیشین باید مدّ نظر داشت، توجّه به این مطلب است که حضور ما در محضر خداوند تعالی، از جانب ما و به صورت استقلالی نیست. لذا هر آنی که او اراده کند، توجّه ما به او روی داده و هرگاه که اراده بر عدم توجه ما باشد، دیگر در محضر او نخواهیم بود. توجه به حق تعالی، از جانب او آغاز می شود، اما استمرارش بستگی به ادای وظیفه بندگی دارد. در این میان رفتار مخاطب اگر بر اساس معرفت باشد، زمینه را برای توجّه حق تعالی به او مستمرّ می دارد و در این صورت است که اگر خداوند تعالی بخواهد، توفیق هدایتش استمرار می یابد.

۱. جهل در این کاربرد، یعنی همان انکار و نافرمانی، نه جهل به معنای نادانی.

گفتار دهم: حضور در محضر الهی و مشاهده فعل او * ۲۰۱

در باب ارتباط این مبحث با مطالب پیشین باید گفت فعل ابتدایی معرفت بخشی، از خداوند متعال شروع می شود و قدم نخستین انسان در مقابل این معرفت، یا مصداق ایمان و تصدیق خواهد بود یا مصداق کفر و انکار. شق دوم انسان را به خذلان گرفتار ساخته، اما شق نخست زمینه توفیق را فراهم می آورد. استمرار توفیق موجب می شود مخاطب در مشهد حق تعالی حضور یافته و به آنچه از حق تعالی سر می زند، شاهد شود. در همین مقام است که می توان شهادت داد که پیغمبر از ناحیه خداوند متعال به نبوت رسیده است؛ زیرا در این جایگاه، فعل خداوند در ارتباط وحی با پیامبر، مورد شهود قرار می گیرد. مرحوم میرزا، این آگاهی حاصل از سوی خداوند تعالی را به نور تعبیر می کند.

چنین معرفتی که از آن سخن رفت، به هیچ وجه قابل تصوّر و مفهوم بردار نیست. بدین جهت ممکن است برای اذهانی که غوطه ور در تصورات و مفاهیم هستند، بعید و منکر به نظر آید، اما برای رفع استبعاد از چنین معرفتی توجه به مثالی مفید به نظر می رسد. وقتی به مشعلی فروزان می نگریم، آنچه می بینیم، تنها شعله ای در حال زبانه کشیدن است؛ لکن ما می دانیم که در فرآیند سوختن، چیزهای دیگری غیر از آنچه در این نگاه نخست به نظر می رسد وجود دارد؛ از جمله: استفاده از سوخت خاص، مکیده شدن سوخت توسط شعله، انتقال حرارت و آتش از نقطه ای به نقطه دیگر و... این موارد به توربینایی چشم و درک حسی ما نمی آیند مگر این که ابزار بینایی قوی تری به کار ببریم و شهود خود را شدت بخشیم. در این صورت است که نه تنها شعله، بلکه فرآیند سوختن و زبانه کشیدن این شعله را نیز خواهیم دید.

حال که چنین چیزی واقعیت پذیر است، چه استبعادی دارد که ما بر فرآیند رویش یک گل توسط اراده خداوند متعال، روزی دادن یک موجود تک سلولی در کف اقیانوسی عظیم، ادوار خلقتی نوزاد انسان و دیگر مواردی که همه به اراده الهی تحقق می یابند، شهادت داده و وابستگی همه این افعال را به خداوند تعالی نظاره گر باشیم؟ اما باید توجه داشت که این نظاره گری ظاهری، عقلی و فکری نبوده و بلکه نحوه ای خاص از معرفت است که خدای تعالی آن را به بندگانش عطا می فرماید.

خداوند تعالی ما را نسبت به خود آگاه ساخته، ما را در محضرش حاضر نموده^(۱) و عالم به

۱. روشن است که چنین حضوری، فیزیکی نبوده و از محذورات چنین حضوری منزّه است.

تمام چیزهایی می‌گرداند که در آن محضر در حال اتفاق افتادن است؛ جریان امور در بندگان و خلقت الهی با حضور در همین محضر برای ما معلوم می‌شود. در این شهود، آیه‌های او را ملاحظه می‌کنیم و اساساً به همین شهود است که آیه بودن آیات برای ما مکشوف می‌شود.

به عنوان مثال، تردید نداریم که امیرالمؤمنین (علیه السلام) آیه عظمای الهی هستند.^(۱) نگاه ما به امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌تواند به این جهت باشد که او نیز مخلوقی است دارای اعضا و جوارح و افعالی مثل راه رفتن، خوابیدن، غذا خوردن و مانند آنها. در این صورت، طبعاً به هیچ درکی از آیه بودن حضرتش (علیه السلام) نمی‌رسیم، بلکه آیه بودن حضرتش (علیه السلام) را زمانی می‌فهمیم که بدانیم خداوند تعالی در مورد امیرالمؤمنین (علیه السلام) چه می‌کند و رابطه او را با خداوند تعالی دریابیم. مادامی که میان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و خداوند متعال پیوندی نیابیم، نمی‌توانیم آیه بودن حضرت را فهم کنیم.

بنابراین شهود آیه بودن آیات، منوط به درک ارتباط آیات با صاحب آیات است. این شهود زمانی برای ما حاصل می‌شود که خود خداوند تعالی ما را به محضر خویش رسانده باشد. شاهد بودن حجج الهیه بر خلقت نیز، از همین طریق قابل فهم است؛ چه این که این ذوات مقدسه همیشه در محضر حق تعالی حضور دارند و بدین گونه شاهد بر خلق هستند و خلقت در مشهد آنها (علیهم السلام) روی می‌دهد.

خلاصه این که مرحوم میرزا در این بند از نامه، هرگونه تصویرسازی بندگان از خداوند توسط حجج الهیه (علیهم السلام) را نفی کرده و قائلند که انبیاء و اوصیاء (علیهم السلام) نیامده‌اند تا خدایی اثباتی و تصویری برای مخاطبین بسازند، بلکه آمده‌اند تا ما را به آداب حضور توجّه دهند و از این طریق به محضر حق تعالی برسانند. البته آداب چنین حضوری نیز مستفاد از علوم قرآن است.

تباین علوم الهی با معلومات فلسفی - عرفانی

میرزای اصفهانی در ادامه، با استناد به سطور پایانی خطبه حضرت امیر (علیه السلام) سخن از مباینیت میان علم الهی و علوم بشری به میان آورده‌اند. مراد ایشان از علوم بشری در اینجا، فقط

۱. «مَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَمَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي».

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱.

گفتار دهم: حضور در محضر الهی و مشاهده فعل او * ۲۰۳

دانش‌های تصویری مثل فلسفه، عرفان و کلام نیست، بلکه حتی به علوم تجربی بشر که تنها حیات را در همین زندگی دنیا خلاصه کرده است، نیز نظر دارند. توضیح آن‌که به علوم تجربی بشر به دو گونه کاملاً متفاوت، می‌توان نگریست. گاهی یک انسان متدین به این علوم می‌نگرد و در این صورت در آنها آثار عظمت الهی می‌بیند و گاهی نیز ممکن است انسانی غیر معتقد به حق تعالی به این علوم بنگرد که در این صورت، به دنبال هیچ نشانی از خداوند نبوده و حتی پیشرفت این علوم را در جدا نمودنش از خداوند بیان داشته و بدین طریق در سنت الهی فرو می‌رود، بدون آن‌که به حق تعالی توجهی کند.

چنین افرادی در مواجهه با دعوت کنندگان به حق تعالی، نسبت به کسانی که ذهن خود را پراز چنین محفوظاتی نکرده‌اند، مقاومت و انکار بیشتری از خود نشان می‌دهند. بدین‌روی، مقاومت صاحبان قدرت و مال و ذهنیت در مقابل انبیاء الهی علیهم‌السلام بیشتر از کسانی بوده است که تعلقات غیر الهی کمتری داشته‌اند.

خودآزمایی:

۱- مرحوم میرزای اصفهانی حکمت نزول قرآن را چه چیزی می‌دانند و دلیلشان بر این مدعا

چیست؟

۲- حضور در محضر حق تعالی به چه صورتی است؟ استقلالی است یا خواست خداوند

تعالی نیز در آن لحاظ می‌شود؟

۳- درک فعل الهی از طریق حضور در آن محضر را با بیان مثالی تبیین فرمائید.

۴- رمز تباین علوم الهی و علوم بشری در چیست؟



گفتار یازدهم:

محیرالعقول بودن معارف قرآنی

اشاره:

در این گفتار محیر العقول بودن معارف قرآنی و نیز تفاوت اساسی این معارف با معلومات بشری که همان تباین میان خالق و مخلوق است مدنظر قرار گرفته است.

متن

در این مقام، تذکراجمالی به حکمت و علوم الهیة جدیدة حیرت انگیز محیر العقولش لازم. اساس معارف شریعت مقدّسه که قرآن مجید از اوّل تا آخر و جمیع خطب و روایات، به اعلی صوت فریاد کنند. مباینت ذات ربّ العزّه با حقیقت مکوّنات و مجعولات، به أشدّ المباینة^(۱) و عدم مماثلت و مشابّهت از هر حیث و جهت؛ نقیض مذهب اکسنوفان حکیم و من تبعه.

پایه معارف قرآن بر تذکربه ذات خارج از حدّین حیرت انگیز وحشت آمیز که کلّ بشر به فطرت اوّلیه، مفطور به او؛ و کلمه مقدّسه «الله» اشاره به اوست.

شرح

مرحوم میرزا در این مقام با تذکری اجمالی به معارف قرآن برآنند که این معارف محیر العقول است؛ یعنی عقل و خرد انسانی وقتی با چنین معارفی مواجه می شود، در حیرت فرو می رود؛ چراکه نه یارای انکارشان را دارد و نه در میان معارف بشری مثلی برای آنها می تواند تصور کند. از دیدگاه مرحوم میرزا، قرآن کریم و روایات، بیان صریح، روشن و مؤکّدی نسبت به این معارف داشته اند.

۱. آ، ز: مباینت با (ز: و به جای «با») غلطیّت شیعیّت ماهویّة و اعیان ثابتة موهومه (ز: ماهویّة) به جای «المباینة».

بنابراین مرحوم میرزا، اساس معارف قرآن بر مبنایت میان خالق و مخلوق استوار است؛ مبنایی که یک سوی آن جاعل بالذات و سوی دیگرش مجعول بالذات است. منظور از جاعل بالذات در این تعبیر، آن است که جاعل در جعلش نیاز به هیچ چیزی نداشته و خود برای این امر کافی است. مجعول بالذات نیز در نظراو، مخلوقی است که هیچ چیزی از جاعل در او قرار نگرفته است. به عبارتی دیگر، منظور از جاعل بالذات و مجعول بالذات در این مباحث، این است که نه چیزی از جاعل در مجعول قرار گرفته و نه چیزی از مجعول در جاعل. چنین تعبیری از مبنایت خالق و مخلوق، همان توحیدی است که روایات در وصفش می‌فرمایند:

إِنَّ اللَّهَ خَلُومٌ خَلَقَهُ وَ خَلَقَهُ خُلُومُهُ^(۱)

چنین جعل و ایجاد مختص معارف قرآنی است و در هیچ موضع دیگری، نمی‌توان از این نحوه جعل خبری یافت. در غیر معارف الهی، جعل یا به وجود تعلق می‌گیرد و یا به ماهیت. در این‌گونه تفکرات، اگر جعل به وجود اصابه کند، به معنای ایجاد نیست، بلکه وجود خودش همان ایجاد است. همچنین اگر جعل به ماهیت بخورد، در این صورت منظور از ماهیت، چیزی است که نه موجود است و نه معدوم، آنگاه به چنین چیزی که نه موجود بوده و نه معدوم، وجود داده می‌شود! و روشن است که چنین چیزی هیچگاه نمی‌تواند مجعول بالذات^(۲) باشد.

مرحوم میرزا در ادامه، دیدگاهی را که قائل به شیئیت ماهویه و اعیان ثابته موهومه شده نیز به شدت تخطئه نموده و آن را در تقابل با معارف قرآنی می‌داند.

در توضیح شیئیت ماهویه و اعیان ثابته باید گفت فلاسفه و عرفا در تعریف ماهیت می‌گویند: «الماهية من حيث هي ليست الا هي لا موجودة ولا معدومة» یعنی ماهیت، از آن

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۸۲.

۲. روشن است که آنچه مرحوم میرزا از «مجعول بالذات» مد نظر دارند، با آنچه فلاسفه صدرایی از این عبارت استفاده می‌کنند، کاملاً متفاوت است. در فلسفه صدرایی منظور از «مجعول بالذات» ربط محض است. البته در این ربط یک طرف بیشتر وجود ندارد و مجعول بالذات در واقع همان جاعل است. دقیق‌ترین که در این دیدگاه، اصلاً خلقتی صورت نگرفته و در دار وجود، تنها خداست و تطوراتش. این در حالی است که مرحوم میرزا مخلوقات را به تمام ذات مجعول به رأی و اراده حق تعالی می‌داند و وابسته بودن مخلوقات به ذات باری تعالی را با احتساب سابقه معدومیت برای آن‌ها پذیرا می‌شود.

گفتار یازدهم: محیر العقول بودن معارف قرآنی * ۲۰۹

جهتی که ماهیت است، نه موجود است و نه معدوم. روشن است که با این تعریف، غیر از موجود بودن و معدوم بودن، چیز سومی ثبوت می‌یابد که با تعابیر مختلفی همچون: ممکن، عین ثابت، ثبوتات ازلیه و ماهیت یاد می‌شود.^(۱)

مرحوم میرزا در این موضع با بیان نادرست بودن چنین دیدگاهی، ذهنی بودن این انظار را یادآور می‌شود و به این واقعیت تنبّه می‌دهد که یک خالق داریم و یک مجموعه مخلوقات، و میان این دو، هیچ چیز سومی وجود ندارد و قرار دادن چیز سومی غیر از این دو، مساوق با شرک ثالث است.

از نظر مرحوم میرزا، چنین نتایج ناصوابی حاصل ورود اندیشه بشری در جایی است که نباید وارد می‌شد و سابقه چنین ورود نابجایی به آغاز اندیشه ورزی بشر در معرفت الله تعالی و به افرادی همچون گزنفون^(۲) و پیروان او برمی‌گردد.

بنابر بیان مرحوم میرزا، معارف قرآن بر تذکراستوار است، نه بر تصور و تفکر؛ تذکر به ذات خداوند متعال، نه تصور و تعقل آن ذات. وقتی ذات را خارج از دو حد تعطیل و تشبیه دانستیم، طبعاً تصور و تفکر در باره او هم منتفی می‌شود. البته همین معرفت و تذکر به خروج حق تعالی از دو حد تعطیل و تشبیه، خود حاصل معرفت فطری الله تعالی است.^(۳)

۱. اختراع حمل اولی و حمل شایع صناعی در قضایا نیز، برای استعمال همین ماهیات لا معدومه و لا موجوده بوده است.

2. Xenophon.

۳. گاهی مواقع دیده می‌شود که به علت بیان دو تعبیر مختلف از معرفت الله در آثار میرزا، در میان شاگردان ایشان این تصور ایجاد می‌شود که مرحوم میرزا دو مقام برای معرفت الله تعالی قائل بوده‌اند؛ یک مرتبه اثباتی و تعقلی و مرتبه دیگر مرتبه معرفت فطری. در پاسخ به این سوء برداشت باید گفت مرحوم میرزا برای حق تعالی یک معرفت بیشتر قائل نبوده که همان معرفت فطری است. پس از چنین معرفت بی‌بدیلی، به دو گونه می‌توانیم از آن تعبیر کنیم؛ یک بار در مقام توصیف، آن معرفت فطری را خارج از حدّین تعبیر می‌کنیم و آنگاه که سخن از معرفت خداوند است، از همان معرفت فطری سخن به میان می‌آید. در این معرفت به هیچ وجه تبدیل و تغییر صورت نمی‌پذیرد؛ چرا که «لاتبدیل لخلق الله»، و نمی‌توان به چیزی تشبیه‌اش نمود. چنین معرفت فطری در مباحث عقلی به کمک ما آمده و ما را به خروج از حدّین رهنمون می‌شود. با کنار گذاشتن چنین معرفت فطری، عقل به خودی خود هیچ چیزی ندارد که بخواهد معرفت حق تعالی را به دست آورد. با توجه به این که مقام عقل، مقام کشف است نه سازندگی، اگر ما از قبل، معرفت فطری حق تعالی را نداشته باشیم، عقل هم هیچ کشفی از آن نخواهد داشت.

همچنین باید توجه داشت که نمی‌توان تنها سلب را به عقل نسبت داده و بگوییم عقل، نبودن صانع و خدا را

حیرت‌انگیز بودن معرفت الله تعالی نیز بدین جهت است که با داشتن معرفت خدا، هیچ تصویری از آن نمی‌توان ایجاد کرد و به همین جهت، انسان به حیرت می‌افتد. لفظ جلاله «الله» نیز اشاره به همین جهت است.^(۱)

خودآزمایی:

- ۱- محیر العقول بودن معارف قرآنی به چه معناست؟
- ۲- اساس معارف قرآنی بر چه چیزی استوار است؟
- ۳- «جعل» در معارف قرآنی چه تفاوتی با «جعل» در اندیشه‌های بشری دارد؟

⇒ را کشف نمی‌کند یا عقل قبل از معرفت فطری به معرفتی سلبی دست می‌یابد؛ چرا که خروج از حدّین یک سویش اثبات است و این اثبات از عهده عقل خارج است و با حذف اثبات، سلب هم سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود.

۱. البته منظور از لفظ «اشاره» در این عبارات، همان توجه است و گرنه بنابر روایات اهل بیت علیهم‌السلام خداوند متعال به هیچ وجه اشاره‌پذیر نیست؛ چرا که اشاره‌پذیری، فرع بر محدود بودن است.



گفتار دوازدهم:

تفاوت حکمت الهی با فلسفه و عرفان

اشاره:

در این گفتار به تبیین عقل مورد نظر معارف قرآنی و نیز تفاوت آن با عقلی که در اصطلاحات علوم بشری به کار می‌رود پرداخته شده و از همین رهگذر، مسئله حسن و قبح نیز مورد گفتگو قرار می‌گیرد.

متن

اما حکمت الهیّه جدیدش مؤسس بر تکمیل عقول و تذکّر به احکام عقل، نه عقل (به اصطلاح فلاسفه)؛ بلکه آن نور ظاهر بذات که حیث ذاتش کشف حسن و قبح افعال اختیاریه و حیث ذاتش، عصمت و کشف واقع، و هر عاقلی [آن را] واجد می‌شود بعد از طفولیت، و فاقد می‌شود او را در حال شهوت و غضب، و هر عاقلی به او حکومت کند. مؤاخذات عقلانیّه کلاً مؤسس بر این نور معصوم بالذات که حجّت باطنیه الهیه و خود معرّف و حجّت خود بر هر عاقلی است در مقام احتجاج و استدلال تذکّر به آیات و علامات ظاهره به این نور که حیث آنها صرف اشاره به ذات غیر مشابه و مماثل و کمال او بدون تعقل و تصوّر و توهم.

بعد از آن، توعید شدید و تخویف عظیم از عصاة عقل فرموده، مطیعین عقل را بشارت داده؛ چه آن‌که روح معارفش تجلّی ربّ العزّه به کلام خود، و وجدان بنده، علم ربّ العزّه را به خود، و معرفت به حقیقت مجعوله مظلّمه فقیره خود به ربّ العزّه، و تمیز خود از ربّ العزّه و قیوم خود،^(۱) که حقیقت توحید محمدیه ﷺ است و حقیقت علوم الهیّه جدیده اش، نور ربّ العزّه و کشف حقایق اشیاء به نور ربّ العزّه، و این عین قرب به ربّ العزّه به وساطت رسول اکرم ﷺ است.

۱. آ، ص: + و معرفت به تحقق و واقعیت خود به ربّ العزّه مباین با خود و موهومیت شیئیت ماهویه و عین ثابت.

شرح

در این سطور، مرحوم میرزا برآنند تا تفاوت حکمت از دیدگاه الهی با حکمت از دیدگاه بشری را بیان نمایند. در این راستا حکمت الهی را براساس عقل می‌دانند. منظور از عقل نیز همان معنای عرفی از آن است که برای همگان قابل فهم است، نه آنچه فلاسفه از عقل منظور دارند. عقل در اصطلاح فلسفه همان حقیقت تصورات کلی است که چون با عاقل و معقول متحد است، دیگر نمی‌توان آن را حتی مُدرک کلیات خواند، بلکه باید گفت عقل فلسفی در واقع همان کلیات است. مرحوم میرزا برآنند که این عقل فلسفی هیچگاه موجب حکمت نمی‌شود، بلکه عقلی موجب حکمت است که به عنوان یک حقیقت برای همه قابل درک است؛ همان نوری که همه کسانی که به بلوغ رسیده‌اند، از آن برخوردار بوده و معارف قرآن نیز برای تکمیل همین عقل آمده است.

ممکن است از واژه تکمیل چنین برداشت شود که انسان مقداری از حقیقت عقل را برخوردار بوده، اما به واسطه قرآن این عقل تکمیل می‌شود.

در پاسخ باید گفت تکمیل در اینجا چنین معنایی ندارد، بلکه در این موضع پیدایش حقیقت عقل منظور نظر است؛ به این معنی که با آمدن قرآن، انسان از نور عقل بهره‌مند می‌شود؛ همچنان که در آیه شریفه اکمال^(۱)، اکمال دین بدان معنا نیست که دین ناقص بوده و در روز غدیر تکمیل شد. واضح است که دین بدون ولایت، اصلاً دین نیست تا بخواهد درجه‌ای از مقبولیت را داشته باشد و بعد بوسیله ولایت تکمیل شود. اساساً ولایت، روح و محور دین است و بدون آن دین معنا ندارد، نه این که چیز ناقصی بوده و با ولایت تکمیل می‌شود. به عبارت دیگر، ناقص در اینجا، یعنی بی‌فایده و زیان‌آور، نه این که بخشی از مطلب باشد که در جای خود مفید باشد ولی فایده‌اش ناتمام باشد که بعد از تکمیل، مفیدتر شود. در موضع مورد بحث نیز، این حکمت علوم قرآنی است که موجب عقلانیت می‌شود و اگر حکمت علوم قرآن را از بشر بگیریم، محرومیت از عقل نیز در پی خواهد بود. اساساً بشر بدون پیامبر، بشری نیست که بتوان عاقلش نامید. بشر بدون پیامبر تمام همش این خواهد بود تا با دراز کردن ناخن یا حمام نرفتن‌های طولانی یا افعالی از این دست نام خود را در کتب ثبت رکوردها ثبت نماید.

۱. ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ (سوره مائده، آیه ۳).

اگر پیامبران و دعوتشان نبود، انسان نهایتاً به ساختۀ خودش مشغول می‌شد؛ چنان‌که عربِ زمانِ جاهلی به سنگ و چوب مشغول شده بود و فیلسوف عصر ما به «وجود» سرگرم شده و دانشمندان مادی‌گرا به ماده اشتغال یافته‌اند.^(۱)

مرحوم میرزا در ادامه، به روشن نمودن معنای عقلی که در نظر دارد، پرداخته و آن را ظاهر بذاته می‌شناساند؛ بدین معنا که خودش ظاهر است و نیاز به چیزی دیگری برای روشن ساختنش نیست؛ این عقل مکشوف نمی‌شود بلکه ظاهر شده و ما واجد او می‌شویم و با فقدان او غافل می‌شویم. متعلق کشف این نور، حسن و قبح است؛ حسن و قبحی که برخاسته از افعال اختیاری باشد.

برخی اندیشمندان، حسن و قبح را دو گونه می‌دانند: فعلی و فاعلی. آنان گاهی یک فعل را فارغ از انگیزۀ فاعلش، ممدوح یا قبیح شمرده و آن را حُسن یا قُبَح فعلی می‌نامند و گاهی فعل را با انتساب به نیت فاعلش، ممدوح و مذموم شمرده و آن را حُسن یا قُبَح فاعلی می‌دانند.

به نظر می‌رسد چنین تقسیمی از استواری لازم برخوردار نباشد؛ چرا که اگر ما مجرای حسن و قبح را در افعال اختیاری بدانیم، آنگاه فعل جدای از فاعل معنای محصلی نخواهد داشت تا بتوان بر آن اطلاق حَسَن یا قَبِیح نمود. مطمئناً هرگاه اختیار و اراده از افعال جدا شوند، دیگر نمی‌توان آنها را نیکو یا زشت خواند و زشتی یا زیبایی افعال، ملازم با نیت فاعل آنهاست.

ممکن است قائلان به چنین تقسیمی بگویند فعلی مانند قتل بدون نظر به انگیزۀ قاتل قبیح است و برای تصدیق قبحش هیچ نیازی به ارتباط آن با نیت فاعلش نیست و زشت یا خوب بودن نیت فاعل خود بحث دیگری است.

در پاسخ باید گفت هیچ قتلی در خارج تحقق نمی‌یابد مگر این‌که مرتبط با نیت قاتلش باشد وگرنه چگونه می‌توان حرکت دادن یک چاقو یا چکاندن ماشۀ یک اسلحه و قطع علائم حیاتی یک شخص را قتل نامید؟ آیا قتل در سوی دیگرش مرتبط با شخصی به نام قاتل نیست؟ اگر نیست پس نمی‌توان آن را قتل گفت و اگر مرتبط است، پس باید نیت قاتل را نیز در این فعل دخالت دهیم و سپس آن فعل را حسن یا قبیح نامید. قتل، فارغ از قاتل و مقتول،

۱. در مباحث پیشین در این باره مطالبی از مرحوم استاد محمد تقی جعفری نقل گردید.

اصلاً معنای محقق و محصلی در خارج و در واقع نخواهد داشت. بلکه با پذیرش وجود قاتل و مقتول در فعلی به نام قتل، ورود انگیزه و نیت فاعل در قتل نیز گریز ناپذیر است و با لحاظ این انگیزه می‌توان قتل را حسن یا قبیح دانست.

از همین رهگذر است که بسیاری از قتل‌ها می‌تواند حسن و ممدوح باشد. آیا کشتن انسانی که غارتگرایمان و جان انسان‌هاست زیبا نیست؟ آیا جهاد با دشمنان خدا و از میان برداشتن آنها زیبا نیست؟ همه این زیبایی‌ها پس از لحاظ نمودن نیت فاعل، بروز و ظهور می‌یابد. بنابراین عقل، حسن و قبح افعال اختیاری را کشف می‌کند و خارج از این افعال اختیاری، حسن و قبح عقلی نخواهیم داشت و این واقع‌نمایی عقل، مصون از خطا و اشتباه است.

تذکر مرحوم میرزا برای توجه به نور عقل، توجه به تفاوت در دو مقطع زندگی خودمان است؛ ایام طفولیت و دوران پس از آن، دو دوره‌ای است که در مرز این دو، واجد شدنمان نسبت به عقل را وجدان می‌کنیم. انسان در ایام کودکی خیلی از کارها را انجام می‌دهد که با رسیدن به بلوغ، از انجام آنها خودداری می‌کند. در دوران بلوغ است که با بهره‌مند شدنش از نور عقل، زشتی برخی کارها را تشخیص داده و خودش را از انجام آنها باز می‌دارد.

مقایسه دو حالت از حالت‌های انسان نیز می‌تواند ما را به حقیقت عقل تذکر دهد؛ حالت شهوت و غضب و حالت پس از فرو نشستن آنها. آنگاه که انسان در آتش شهوت و غضب می‌سوزد، زشتی افعال زشت را از یاد می‌برد و از انجام آنها هیچ ابایی ندارد. اما همین که این حالت فرو نشست و نور عقل را باز یافت و بار دیگر از آن بهره‌مند شد، حسن و قبح را تشخیص می‌دهد و آنگاه ابا دارد از این که خود را به ورطه زشتی‌ها در اندازد.

امرو نهی نمودن دیگران نیز که در واقع بیانگر حکومت آمو و ناهی است، از همین عقل برمی‌خیزد. به عنوان مثال اگر پدری فرزندش را از دوستی با افراد ناصالح بر حذر می‌دارد، بر اساس همین عقل است، نه این که بنابر عقل فلسفی یک امر کلی را تصور کند، آنگاه برای پسرش ماهیت و وجودی اعتبار نماید، سپس ماهیت پسرش را از این که با ماهیت دوستان ناصالح پیوندد، باز دارد و...

خلاصه آن که چنین عقلی است که با ویژگی‌های مذکور، مورد خطاب انبیا علیهم‌السلام قرار

می‌گیرد و حکمت قرآنی را دریافت می‌دارد. لذا کسی که نحوه زیستنش را بر همین عقل استوار می‌سازد، حکیم خوانده می‌شود. عقل، نوری است که عصمت دارد و لغزش و تردید در آن راه نمی‌یابد. تکیه کننده بر عقل را، از آن جهت حکیم خوانده‌اند که دچار لغزش و خطا نمی‌شود.

در مقابل چنین عقلی، از سوی بشر عقل فلسفی مطرح شده است که اساساً خودش عین تزلزل و بی‌ثباتی است. شاهد بر این مدعا، وضع منطق برای همین عقل فلسفی است. اگر عقل فلسفی خالی از خطا و اشتباه بود، نیاز به وضع هیچ آلتی برای ارزیابی و رفع اعوجاج آن نبود، حال آن‌که پایه همین منطق نیز سست‌تر از آن است که خود پایه ارزیابی اندیشه‌ها باشد. اساس منطق بر قطع و یقین استوار است که صرفاً حالتی نفسانی بوده و با پریدن کلاخی هم ممکن است به دست آید یا از کف بیرون شود.

منطقیون، قطع را حالتی دانسته‌اند که می‌تواند مطابق یا غیر مطابق با واقع باشد. این تردید در تعریف، تزلزلی بنیادی است که هر بنیانی را ویران ساخته و امکان دسترسی به واقع را سلب می‌نماید.

در مقابل، عقلی که مخاطب قرآن است و حکمت بر آن بنا می‌شود، چنین نیست. واجد این عقل با حرکتش در مسیر پیام‌آور الهی، از لغزش و خطا مصون می‌ماند. چنین عقلی است که از سوی حجج الهی اثاره می‌شود و با نورانی‌تی از جانب پروردگارش به کمال می‌رسد؛ عقلی که با تبعیت از معصوم، عصمت خود را ارج نهاده و به موجب عصمت ذاتی‌اش حکمت الهی بر آن استوار می‌گردد.

انسان با ماندن در کنار پیامبر، امام و قرآن تکیه‌گاهی محکم و عاری از خطا و اشتباه می‌یابد؛ آنگاه می‌تواند با خاطری آسوده رحل اقامت افکنده و با گام‌هایی استوار قدم بردارد. مسکن گزیدن در هرسرایی غیر از این مکان، با خطر فروریزی مواجه است؛ فلسفه‌ای پس از فلسفه‌ای دیگر، نظری پس از نظری دیگر، عرفانی پس از عرفانی دیگر، همه و همه نشانه این تزلزل و بی‌ثباتی در غیر مسیر انبیا علیهم‌السلام است که جز هلاکت برای پیروانش پیامدی ندارد.

رابطه‌ای که مرحوم میرزا بر اساس روایات، میان عقل و حجج الهی علیهم‌السلام بیان می‌دارد نیز قابل توجه است. در این دیدگاه، عقل حجتی باطنی است که از درون، انسان را روشن می‌سازد. در کنار این حجت باطنی، انبیاء و حجج الاهیه علیهم‌السلام حجت ظاهری محسوب

می‌شوند که از بیرون، موجب روشننگری می‌شوند. بدون حجت درونی، حجت بیرونی نیز نخواهد توانست انسان را به روشنایی برساند و تا زمانی که انسان فهم و تعقل نیابد، حجت بیرونی نیز هیچ فایده‌ای به حالش نخواهد بخشید.

البته این بدان معنا نیست که حجت درونی خود به تنهایی می‌تواند راهی را شروع کند و در ادامه راه، حجت بیرونی او را مدد می‌رساند؛ بلکه حجت درونی در همان آغاز راه و شروع حرکت نیز محتاج تذکرو تنبهی از سوی حجت بیرونی است. حجت بیرونی است که چراغ حجت باطنی را بر می‌افروزد؛ آنگاه با این روشن شدن، حجت درون ارزش و ارج حجت بیرون را در می‌یابد و تبعیت از او را تصدیق می‌کند. عقل می‌یابد که وقتی روشن شدن و فروغش با حجت ظاهری است، هیچ دلیلی برای سرتافتن از او وجود ندارد، لذا باید پای در مسیر ترسیم شده توسط حجج الهی نهد تا فروغی افزون یابد و دوری از حجت ظاهری، جهل و ظلمت را برایش در پی خواهد داشت.

از دیگر ویژگی‌های عقل آن است که خودش معرف خودش و حجت بر هر عاقلی است و هیچ چیز دیگری غیر از همین عقل نمی‌تواند معرفی کننده و حجیت بخش آن بر صاحب عقل باشد. به عبارت دیگر، معرفت و حجیت عقل ذاتی است و عقل را با غیر عقل نمی‌توان شناخت؛ با حد، رسم، تمثیل و تشابه، شناختی از عقل حاصل نمی‌شود. حجیت عقل به خود عقل باز می‌گردد، نه چیزی غیر آن.

مرحوم میرزا پس از این تذکرات به نور عقل، بیان می‌دارد که در مقام احتجاج و استدلال با دیگران، باید از همین نور عقل آنها مدد گرفت و آنها را مخاطب قرار داد؛ چرا که در سایه همین عقل است که کشف و فهم برای آنها حاصل می‌شود، نه اصطلاحات و مفاهیم و یک سری ذهنیات و تصورات حاصله از منطق و فلسفه و اندیشه‌ورزی‌های صرفاً مفهومی و ذهنی بشری. این فرآیند، نه تنها فهمی از خارج برای بشر نمی‌آورد، بلکه او را حتی از فهم آنچه با آن مواجه است، دور می‌سازد و او را به تشکیک و تردید و سرگردانی گرفتار می‌آورد. اما در پرتو نور عقل، چیزهایی در عالم واقع برای عاقل کشف می‌شود که می‌توان آنها را پایه گفتگو و مخاطبه قرار داده و با استدلال به آنها مخاطب را به سوی فهم بیشتر پیش برد.

مرحوم میرزا در ادامه به همین «مکشوفات عقل برای عاقل» پرداخته و قائل است همه

این مکشوفات، عقلی انسان را بدون تصور و توهم و ذهنیت، به خداوند بی مثال و مانند و کمالات اورهنمون می شود.

در توضیح بیشتر این قسمت باید گفت یکی از چیزهایی که برای عقل انسان ظاهر و مکشوف می شود، حسن و قبح افعال است. با سلب عقل، هیچ درکی از حسن و قبح ها باقی نخواهد ماند و از سویی دیگر، ما نیز از طریق همین حسن و قبح ها به عقل تنبّه می یابیم. به عبارتی دیگر، درک و کشف حسن و قبح دلالت بر عقل می کند و از طریق حسن و قبح بر عقل استدلال می شود. برای محک زدن عقلانیت افراد، تمرکز بر رفتار و کردار آنها در مواجهه با نیکی ها و زشتی ها، میزان بهره مندی و یا محرومیت آنها از عقل را روشن می سازد. در استدلال حسن و قبح بر عقل، جای هیچ خطا و اشتباهی نیست؛ چرا که حسن و قبح تنها به همین عقل ظاهر می شود و غیر از عقل، هیچ چیز دیگری نیست که حسن و قبح را ظاهر سازد.

علم و عقل مثل اعلای خداوند تعالی بوده و همان گونه که معقولات و معلومات به عقل و علم دلالت می نمایند، موجودات نیز بر همین نهج، آیت بر خداوند تعالی هستند. و چون این موجودات مقومی جز او ندارند، با تمام وجودشان صرف اشاره به خداوند می شوند و اساساً وجود و تحققشان نشان از خدا می دهد. چنین است که باید با دیدن موجودات، به دیدن حق تعالی نیز برسیم. دیدیم که عقل نمی تواند مانند معقولاتش باشد، و در حسن و قبح، هیچ چیزی از خود عقل موجود نیست، خداوند متعال خالق عقل و اساساً غیر قابل مقایسه با عقل است، بدین روی با هیچ کدام از مخلوقاتش همانندی نداشته و مخلوقات، همه نشانه اویند و هیچ چیزی از خدای تعالی در آنها نیست.

خودآزمایی:

- ۱- تکمیل عقل به وسیله معارف قرآنی به چه معناست؟
- ۲- توضیح دهید که آیا تقسیم حسن و قبح به فعلی و فاعلی می تواند از صحت لازم برخوردار باشد؟
- ۳- رابطه منطقی و فلسفه را مورد بررسی قرار دهید؟
- ۴- رابطه عقل با حجت بیرونی که انبیا و اوصیا علیهم السلام هستند چگونه است؟
- ۵- رابطه حسن و قبح با عقل را تبیین فرمائید؟



گفتار سیزدهم:

نتیجہ تذکرہ معرفۃ اللہ

اشاره:

در این گفتار به رابطه عقل و معرفت الله نظر شده و نیز عاقل از دیدگاه دین به تعریف آورده می شود.

متن

و نتیجه این تذکر که به هو حکایت شود الجاء بشر است به ثبوت ذات حیرت انگیز وحشت آمیز، که عین خروج از حدّین است؛ نه به تألیف مقدمات یقینیه، که مؤسس بر یقین غیر معصوم بالذات ممکن الخطا باشد و در مقام تذکر به احکام عقل، تذکر به وجوب شکرو قبح کفران و وجوب تعظیم، و قبح استخفاف و وجوب اتقاء و قبح اهانت و وجوب تسلیم، و قبح استکبار و وجوب اذعان، و قبح استنکاف و وجوب ایمان، و قبح انکار و غیر آنها^(۱) داده.

شرح

مرحوم میرزا پس از بیان چگونگی استدلال بر خداوند متعال، به بیان حاصل استدلال می پردازد. به عقیده ایشان، آنچه از این طریق کشف می شود، خارج از دو حد تعطیل و تشبیه است و تعبیر از خداوند تعالی به «هو» نیز نتیجه چنین تذکری است. البته چنین نیست که همین «هو» گفتن نیز در مقام عقل باشد و عقل خود قادر بر آوردن لفظ «هو» برای تعبیر از او باشد، بلکه همین لفظ نیز توقیفی است؛ به گونه ای که اگر خداوند متعال خود را به این لفظ نمی نامید، از همین «هو» گفتن نیز عاجز بودیم.

همان عقلی که ما را به این مقام دلالت نمود، قدرت بر آوردن لفظی برای او نداشته و

۱. آ، ص: اینها؛ ز: اینها تذکر.

در مقابل او سکوت می‌کند. استفاده از لفظ «هو» در این مقام به جای اسم‌های دیگر نیز، حکایت از همان خروج از حدین دارد؛ چنان‌که روایات می‌فرمایند: «فَالْهَاءُ تَنْبِيْهُ عَلَى مَعْنَى ثَابِتٍ وَالْوَاوُ إِشَارَةٌ إِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْحَوَاسِ»^(۱) یعنی «هـ» در «هو» دلالت بر نفی تعطیل و «واو» اشاره به نفی تشبیه دارد؛ نفی تعطیل می‌شود چون معرفت به او موجود بوده و در مواجهه با موجودات که آیه و نشانه او هستند تذکر به او حاصل می‌شود و نفی تشبیه می‌شود از آن جهت که به هیچ‌کدام از مدرکات انسان درک نمی‌شود.

چنین تذکری، الجاء به حضرتش جلّ شأنه را در پی دارد که با خروجش از حدّین، بشر را با حیرت و وحشت دست به گریبان می‌سازد. چنین نتیجه‌ای نه با کنار هم چیدن قطع و یقین‌های محتمل که حاصل فعالیت‌های نفسانی انسان، بلکه بر اساس کشف‌های عیانی و واقعی است. به عبارتی دیگر چنین نیست که با ترتیب مقدماتی ذهنی و خیالی به اثبات خالق برسیم که این روش سرشار از تردید و ابهام و دودلی است، بلکه مبتنی بر همان کشفیات حقیقی خارجی، متذکر به معرفت پیشین خود از خداوند تعالی می‌گردیم.

عاقل پس از این روشنائی‌ها و به تذکر عقل درمی‌یابد که باید نسبت به خداوند متعال شاکر باشد؛ چرا که تنها با تذکر به خداوند متعال است که نعمت بودن نعمت‌های الهی نیز آشکار می‌گردد. فقط بدین وسیله است که عقل، حسن شکر و قبح کفران را برای انسان واضح می‌گرداند. در همین بستر است که وجوب و حرمت‌ها نیز آشکار می‌شوند؛ وجوب تسلیم، اذعان و ایمان و حرمت استکبار، استنکاف و کفر.

پس از حصول چنین روشنائی‌هایی برای بشر، قرآن کریم منکران این نور و هدایت و گردنکشان در مقابل این عقل را به شدت تهدید کرده و از سوی دیگر، مطیعان و تابعان را بشارت داده است و بدین طریق عقل و حکمت، پایه و اساس معارف قرآنی می‌گردد. با شناخت خداوند تعالی توسط خودش معرفت به خودمان نیز حاصل می‌شود. بدین طریق درمی‌یابیم که:

اولاً ما حقیقتاً و واقعاً وجود داریم و امری توهمی و موهوم نیستیم.

ثانیاً به تمام ذات جعل شده‌ایم.

ثالثاً مظلّم هستیم بدان معنا که عین نور عقل و علم نیستیم.

رابعاً مترتب بر این مظلّم بودن، فقیر نیز هستیم و از خودمان هیچ نداریم.

بنابراین غیر خدایی تحقق یافته است که بر پایه معرفتی که از خداوند دارد و با روشنگری عقل، باید شکرگزار و بنده مولا و ربّ و قیوم خود باشد. این همان توحیدی است که پیامبر خاتم ﷺ آورده است و این همان حقیقت و اصل و اساس علوم الهیه جدیدی است که در قرآن تجلّی یافته است. قرب به درگاه حق تعالی جز در همین بستر و جز از مجرای همین توحیدی که پیامبر آورده، امکانپذیر نیست.

مقام و جایگاه رسول اکرم ﷺ نیز در این طریق، آنگاه وضوح بیشتری می یابد که بنده به مقام قرب پروردگار برسد و با این معرفت، عظمت رسالت را دریابد.

خودآزمایی:

۱- استدلال بر خداوند توسط عقل به چه معناست؟

۲- از منظر دین چه کسی عاقل خوانده می شود؟



گفتار چهاردهم:

نهی قرآن از مخالفت با عقل

اشاره:

در این گفتار ضمن بیان رابطه عقل و ایمان و اهمیت عقل در بستر دینداری به بیان آیاتی از قرآن کریم در نابخردانه بودن عمل منکران و خردمندانه و عاقلانه بودن تسلیم مؤمنان در مقابل معرفت خداوند تعالی پرداخته شده است.

متن

و به حکم عقول، تقرب مجنون، قبیح و تقرب عصاة احکام عقل که پست‌تر از سباع و بهائم‌اند، اشنع و طرد و تبعید آنها از ساحت قدس ربّ العزّه واجب و الزم. از این جهت، عصاة عقل را انداز به طرد و تبعید و ضیق صدر ورین^(۱) و غشاوت^(۲) و رجس قلوب فرموده. فقال جلّ جلاله:

﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۳)؛

[و خدا] بر کسانی که خرد ورزی نمی‌کنند، پلیدی قرار می‌دهد.].

وقال جلّ جلاله:

﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۴)؛

۱. الرّجس: چرک و زنگی که بر روی چیز با ارزشی می‌نشیند و آن را فرا می‌گیرد.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. الغشاء: الغطاء (ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۱۵، ص ۱۲۶)؛

الغشاوة. [غشو]: مترادف (الغشاوة) است؛ «غشاوة اللّخاف»: روکش لحاف.

بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی، متن، ص ۶۴۱.

۳. سورة یونس، آیه ۱۰۰.

۴. سورة انعام، آیه ۱۲۵.

این گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی آورند قرار می دهد.

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ سَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^(۱)؛

به راستی که بدترین جنبندگان، نزد خدا، ناشنویان [و] گنگ هاینده که خردورزی نمی کنند. و اگر (بر فرض) خدا خیری در آنان می دانست، حتماً شنوایشان می ساخت؛ و اگر (بر فرض) شنوایشان می ساخت حتماً روی برمی تافتند؛ در حالی که آنان روی گردانند.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۲)؛

و مثال (دعوت کننده) کسانی که کفر ورزیدند، همانند مثال کسی است که [حیوانی را] بانگ می زند که جز صدا و ندایی [مبهم] نمی شنود. (آری آنان در واقع) ناشنوا، گنگ (و) نابینا، از این رو آنان خرد ورزی نمی کنند.

وقال جلّ جلاله:

﴿قَدْ زُني وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۳)؛

پس من و کسی را که این سخن (= قرآن) را تکذیب می کند، رها کن! به زودی از جایی که نمی دانند، به تدریج گرفتارشان خواهیم کرد.

وقال جلّ جلاله:

﴿بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾^(۴)؛

آری، به یقین، نشانه های من به سراغ تو آمد، ولی آنها را دروغ انگاشتی و تکبر ورزیدی و از کافران بودی.

۱. سورة انفال، آیات ۲۳-۲۲.

۲. سورة بقره، آیه ۱۷۱.

۳. سورة قلم، آیه ۴۴.

۴. سورة زمر، آیه ۵۹.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ يُخْرِجُوهُمْ مِنَ التُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾^(۱)؛

ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند، سرپرستانشان طغیانگرند که آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها بیرون می‌برند.

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ﴾^(۲)؛

در واقع، خدا کسی را که وی، دروغگو و بسیار ناسپاس است راهنمایی نمی‌کند.

وقال جلّ جلاله:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ

بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^(۳)؛

و آیا اطلاع یافتی از کسی که هوسش را معبود خود گرفت؟! و خدا او را از روی دانش در گمراهی و انهداد و برشنوایی او و دلش مهر نهاد و بردیده‌اش پرده‌ای قرار داد؟! و چه کسی بعد از خدا او را راهنمایی می‌کند؟! آیا (غافلید) و متذکر نمی‌شوید؟!

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۴)؛

ولیکن (آنان حق را) تکذیب کردند؛ پس به خاطر آنچه همواره کسب می‌کردند، گرفتارشان کردیم.

وقال جلّ جلاله:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۵)؛

هرگز چنین نیست، بلکه آنچه را به دست می‌آوردند بردل‌هایشان (غلبه کرد) و زنگار افکند.

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. سوره زمر، آیه ۳.

۳. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۴. سوره اعراف، آیه ۹۶.

۵. سوره مطففین، آیه ۱۴.

وقال جلّ جلاله:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۖ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^(۱)؛

درد دل های آنان [نوعی] بیماری است و خدا بر بیماری آنان افزوده و به خاطر دروغگویی همیشه گی شان، عذاب دردناکی برایشان است.

وقال جلّ جلاله:

﴿كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)؛

این گونه سخن پروردگارت بر کسانی که نافرمانی کردند، به حقیقت پیوست، که آنان ایمان نمی آورند.

وقال جلّ جلاله:

﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ * الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾^(۳)؛

هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد! (همان) کسانی که (مردم را) از راه خدا باز می دارند و می خواهند آن [راه] را منحرف سازند؛ و آنان همان منکران آخرت اند.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾^(۴)؛

و گفتند: «دل ها (و مراکز ادراک) ما پوشش [و مانع] دارد.»؛ بلکه خدا به خاطر کفرشان، آنها را از رحمت خود دور ساخته است؛ از این رو (تعداد) اندکی ایمان می آورند.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا * وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا﴾^(۵)؛

و هنگامی که قرآن را می خوانی، بین تو و بین کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند، مانعی

۱. سوره بقره، آیه ۱۰.

۲. سوره یونس، آیه ۳۳.

۳. سوره هود، آیات ۱۸-۱۹.

۴. سوره بقره، آیه ۸۸.

۵. سوره اسراء، آیات ۴۵-۴۶.

گفتار چهاردهم: نهی قرآن از مخالفت با عقل ❁ ۲۳۳

پوشیده (و پوشاننده) قرار می‌دهیم؛ و بر دل‌های آنان پرده‌ها می‌افکنیم، تا آن را بطور عمیق نفهمند، و در گوش‌های آنان سنگینی [قرار می‌دهیم].
وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^(۱)؛

و هنگامی که از طرف خدا کتاب (قرآن) برای آنان آمد مؤید آنچه (از تورات) که با آنان بود و از پیش بر کسانی که کفر ورزیدند، پیروزی می‌خواستند، پس [ولی] زمانی که آنچه می‌شناختند، برایشان آمد، بدان کفر ورزیدند؛ پس لعنت خدا بر کافران باد.

إلى أن قال جلّ جلاله:

﴿فَبَاؤُوا بَعْضٌ عَلَى غَضَبٍ﴾^(۲)؛

از این رو به خشمی (افزون) بر خشم [دیگر] گرفتار شدند.

وقال جلّ جلاله:

﴿فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ﴾^(۳)؛

و در واقع خدا، دشمن کافران است.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ﴾^(۴)؛

و اگر روی بربانند، پس فقط رساندن [پیام] بر عهده توست.

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۵)؛

نعمت خدا را می‌شناسند، سپس آن را انکار می‌کنند! در حالی که بیشترشان کافرنند.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ دُكِّرَ بآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾^(۶)؛

۱. سوره بقره، آیه ۸۹.

۲. سوره بقره، آیه ۹۰.

۳. سوره بقره، آیه ۹۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۲۰.

۵. سوره نحل، آیه ۸۳.

۶. سوره کهف، آیه ۵۷.

و چه کسی ستمکارتر است از کسی که نشانه‌های پروردگارش (به او) تذکر داده شد و از آن [ها] روی گرداند و دستاورد پیشینش را فراموش کرد؟!
وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^(۱)؛

در حقیقت، تو نه می‌توانی سخنت را به گوش مردگان برسانی، و نه می‌توانی صدایت را به گوش ناشنویان برسانی، هنگامی که پشت کرده روی برمی‌تابند.

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَىٰ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۲)؛

و تو راهنمای کوردل‌ها از گمراهی شان نیستی، تو سخنت را به گوش کسی نمی‌رسانی مگر کسانی که به نشانه‌های ما ایمان می‌آورند؛ چرا که آنان تسلیم شده‌اند.

وقال جلّ جلاله:

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا﴾^(۳)؛

پس، از کسی که از یاد ما روی برتافته و جز زندگی دنیا را نخواسته است، روی بگردان.

وقال جلّ جلاله:

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ﴾^(۴)؛

هرگز چنین نیست (که شما کافران می‌پندارید)؛ بلکه (دنایای) شتابان را دوست می‌دارید و آخرت را رها می‌کنید.

وقال جلّ جلاله:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ﴾^(۵)؛

آیا نظر نکرده‌ای به کسانی که با گروهی که خدا بر آنان خشم کرده دوستی کردند؟!

وقال جلّ جلاله:

۱. سوره نمل، آیه ۸۰.

۲. سوره نمل، آیه ۸۱.

۳. سوره نجم، آیه ۲۹.

۴. سوره قیامه، آیه ۲۰-۲۱.

۵. سوره مجادله، آیه ۱۴.

﴿فَذَرَهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ﴾^(۱) - (۲)؛

پس آنان را رها کن تا (در باطل) فرو روند و بازی کنند، تا این که روز (رستاخیز) شان را که وعده داده می شوند، ملاقات کنند.

وقال جلّ جلاله:

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^(۳)؛

چگونه خدا گروهی را راهنمایی می کند که بعد از ایمانشان کفر ورزیدند، و گواهی می دادند که فرستاده [خدا] حق است و برایشان دلیل روشن آمد. و خدا گروه ستمکاران را راهنمایی نخواهد کرد.

﴿أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ * خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنْقَرُونَ﴾^(۴)؛

آنان کیفرشان (این است) که لعنت (وطرد) خدا و فرشتگان و مردم، همگی، بر آنهاست. در حالی که در این لعنت ماندگارند، عذاب از آنان کاسته نمی شود و آنان مهلت داده نمی شوند.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾^(۵)؛

و به یقین گروه زیادی از شما را گمراه کرد، و آیا خرد ورزی نکرده اید؟!

وقال جلّ جلاله:

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^(۶)؛

۱. سوره زخرف، آیه ۸۳.

۲. [...] -

۳. سوره آل عمران، آیه ۸۶.

۴. سوره آل عمران، آیات ۸۷-۸۸.

۵. سوره یس، آیه ۶۲.

۶. سوره ملک، آیات ۱۰-۱۱.

و می‌گویند: «اگر به فرض، ما گوش شنوا داشتیم، یا خردورزی می‌کردیم، در میان اهل شعله فروزان آتش نبودیم». پس به پیامدهای گناهان شان اعتراف کردند، و رحمت خدا دور باد از اهل شعله فروزان (آتش)!

وقال جلّ جلاله فی قوم هود:

﴿قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رِجْسٍ رَجْسٌ وَعَظَبٌ﴾^(۱)؛

(هود) گفت: به راستی که پلیدی و خشم پروردگارتان بر شما واقع شده است.

وقال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنْذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^(۲)؛

در حقیقت کسانی که کفر ورزیدند، بر آنان یکسان است که هشدارشان بدهی یا هشدارشان ندهی؛ ایمان نمی‌آورند. خدا بردل‌های آنان و برشنوایی‌شان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و عذاب بزرگی برای ایشان است.

وقال جلّ جلاله:

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^(۳)؛

خدا آنان را ریشخند می‌کند و آنان را در حالی که در طغیان‌شان سرگردان می‌شوند فرو می‌گذارد.

إلى أن قوله تعالى:

﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ * صُمُّ بَكْرٌ عَنْيَ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^(۴)؛

خدا نورشان را برد و در تاریکی‌ها رهایشان کرد، در حالی که نمی‌بینند. [آنان] ناشنوا، گنگ [و] نابیناوند و آنان (از راه خطا) باز نمی‌گردند.

وقال جلّ جلاله:

۱. سورة اعراف، آیه ۷۱.

۲. سورة بقره، آیات ۶-۷.

۳. سورة بقره، آیه ۱۵.

۴. سورة بقره، آیات ۱۷-۱۸.

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمْ وَيَكُمُ فِي الظُّلُمَاتِ﴾^(۱)؛

و کسانی که نشانه های ما را دروغ انگاشتند. ناشنویان و گنگ هایی هستند در تاریکی ها.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^(۲)؛

و خدا گروه کافران را راهنمایی نمی کند.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَيَلِّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ * يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُثْلَىٰ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصْرَمُ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِيرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾^(۳)؛

وای بر هر دروغ زن گنه پیشه! که آیات خدا را که بر او خوانده می شود، می شنود، سپس متکبرانه پافشاری می کند، گویا آن را نشنیده است؛ پس او را به عذاب دردناک مژده بده.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^(۴)؛

و از قرآن، آنچه را که آن درمان و رحمتی برای مؤمنان است، فرو می فرستیم؛ و [لی] ستمکاران را، جز زیان نمی افزاید.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هِذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ﴾^(۵)؛

و هنگامی که سوره ای فرو فرستاده شود، پس کسی از آن منافقان می گوید: «کدام یک از شما، این سوره ایمانش را افزود؟!» و اما کسانی که ایمان آورده اند، پس بر ایمانشان

۱. سوره انعام، آیه ۳۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۶۴.

۳. سوره جاثیه، آیات ۷-۸.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۲.

۵. سوره توبه، آیات ۱۲۴-۱۲۵.

افزود؛ در حالی که آنان شادی می‌کنند. و اما کسانی که در دل‌هایشان نوعی بیماری است، پس آنان پلیدی‌ای بر پلیدی‌شان افزود؛ و مردند در حالی که آنان کافرنند.

وقال جلّ جلاله:

﴿لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ

الكَافِرِينَ﴾^(۱)؛

ولی قطعاً آنچه از طرف پروردگارت به سوی تو فرود آمده، بر طغیان و کفر بسیاری از آنان می‌افزاید؛ پس بر گروه کافران اندوهگین مباش.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي

مَتِينٌ﴾^(۲)؛

و کسانی که آیات و نشانه‌های ما را دروغ انگاشتند، به زودی، از جایی که نمی‌دانند، به تدریج گرفتارشان خواهیم کرد. و به آنان مهلت می‌دهم، چرا که نقشه من، استوار است.

وقال جلّ جلاله:

﴿وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ

يَعْمَهُونَ﴾^(۳)؛

و دل‌های آنان و دیدگان‌شان را واژگونه می‌سازیم؛ همان‌گونه که نخستین بار به آن ایمان نیاوردند؛ و آنان را در حالی که در طغیان‌شان سرگردان می‌شوند، وا می‌گذاریم.

وقال جلّت عظمته:

﴿قُلْ هُوَ الَّذِي آمَنُوا هُدًى وَشَفَاءٌ وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ

يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾^(۴)؛

۱. سورة مائده، آیه ۶۸.

۲. سورة اعراف، آیات ۱۸۲ - ۱۸۳.

۳. سورة انعام، آیه ۱۱۰.

۴. سورة فصلت، آیه ۴۴.

گفتار چهاردهم: نهی قرآن از مخالفت با عقل * ۲۳۹

بگو: آن کتاب برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمان است، ولی کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوش‌هایشان سنگینی است و آن برای آنان مایه کور دلی است؛ آنان (گویی) از مکانی دور ندا داده می‌شوند.

شرح

مرحوم میرزا در این فقرات برآنند تا حجیت رفتار پیامبر و نیز وعیدهای قرآن کریم در مورد مخالفانِ دستورات عقلی را مطابق با نور عقل تبیین کنند و در ادامه به بیان آیاتی از قرآن کریم در طرد و نفی عصاة عقل می‌پردازند. در توضیح این دیدگاه باید گفت برای ما به کشف عقل، بسیار روشن و واضح است که اگر قرار باشد عده‌ای از افراد را به محضر صاحب مقامی برسانند، حتماً باید شأن آن صاحب مقام رعایت شده و افرادی را به محضرش رسانند که چنین شأنیتی را داشته باشند.

پی بردن به این شأنیت، از طریق آزمون و سنجش حاصل شدنی است؛ چنان‌که با ابلاغ دستوراتی به آنها، مطیعین را از عاصیان جدا کرده و گروه نخست را شایسته حضور در آن محضر بدانیم. چنین روشی کاملاً منطبق بر سیره عقل بوده و همه عاقلان آن را تأیید می‌کنند. بر این مبنا پیامبر نیز با ابلاغ دستوراتی به مردم، آنها را می‌آزماید، آنگاه تابعان را به درگاه رب‌العزّه و قرب او بار داده، گردنکشان و منکران را از تقرب بدان درگاه می‌راند و بدین طریق عاصیان در مقابل عقل به جایگاهی مذموم و پست سقوط می‌کنند.

خداوند تعالی نیز با همین عقل‌های بندگان با آنان سخن گفته و با اندازشان از مخالفت با عقل، نتایج این مخالفت را در آیاتی برای آن‌ها بیان فرموده است:

﴿وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ﴾^(۱)؛

﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)

این دو آیه حاکی از ارتباط مستقیم عقل و ایمان است. انسان عاقل، حتماً از ایمان نیز بهره‌مند است؛ چنان‌که امام امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید:

هَبْطَ جَبْرِئِلُ عَلَى آدَمَ (علیه السلام) فَقَالَ: يَا آدَمُ! إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أُخَيِّرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ، فَاخْتَرَهَا وَ

۱. سوره یونس، آیه ۱۰۰.

۲. سوره انعام، آیه ۱۲۵.

دَعِ اثْنَتَيْنِ. فَقَالَ لَهُ آدَمُ: يَا جَبْرِئِيلُ وَمَا الثَّلَاثُ؟ فَقَالَ: الْعَقْلُ وَالْحَيَاءُ وَالِدِّينُ. فَقَالَ آدَمُ: إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ الْعَقْلَ. فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِلْحَيَاءِ وَالِدِّينِ: انْصَرِفَا وَدَعَاةُ. فَقَالَا: يَا جَبْرِئِيلُ إِنَّا أُمِرْنَا أَنْ نَكُونَ مَعَ الْعَقْلِ حَيْثُ كَانَ. قَالَ: فَشَانُكُمَا، وَعَزَجٌ^(۱)؛

جبرائیل علیه السلام نزد حضرت آدم علیه السلام آمده و گفت: ای آدم من امر شده‌ام که تو را میان انتخاب سه چیز مختیر گردانم؛ پس یکی را برگزین و دو دیگر را واگذار. حضرت آدم فرمود: کدامند آن سه چیز؟ جبرائیل گفت: عقل، حیاء و دین. حضرت آدم گفت: من عقل را برگزیدم. پس جبرائیل به حیاء و دین گفت بازگردید و او را وانهد. آن دو گفتند: ای جبرائیل ما امر شده‌ایم که همواره همراه عقل باشیم. جبرئیل گفت: شأن شما چنین است و خود بازگشت.

بنابراین می‌توان گفت کسانی که تعقل نمی‌کنند، همان‌هایی هستند که ایمان نیاورده و متدین نمی‌شوند.

﴿إِنَّ سَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^(۲)؛

شر بودن برخی افراد که در این آیات بدان اشاره شده، از آن جهت است که پیام را درمی‌یابند و حسن و خوبی آن را نیز درک می‌کنند، اما بی‌توجه به آن، از کنارش می‌گذرند؛ می‌شنوند، اما رفتارشان نشانی از شنیدن ندارد و به همین جهت از آن‌ها تعبیر به ناشنوا می‌شود.

نکته مهمی که باید مد نظر داشت این است که علم مذکور در آیه که از خدا مرتفع می‌شود، علم ذاتی نیست، بلکه بدان معناست که خداوند با این کار می‌خواهد بر آنها اتمام حجت کند و کارهای خوب و بد را به آنها بفهماند.

در این آیه با بیان مثالی، بی‌توجهی کفار به حکم عقل مطرح می‌شود؛ اگر ما گله‌ای گوسفند را گرد آوریم و مطالب عالی علمی برایشان بیان کنیم، آنچه نصیبشان می‌شود فقط صدایی مبهم بوده و هیچ بهره‌ای از این مطالب علمی نخواهند برد. کافران نیز در مواجهه با احکام ارزشمند عقل، فقط مواجهه ظاهری داشته و هیچ بهره‌مندی و اثرپذیری از آن دستورات ارزشمند عقلی ندارند.

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۱۰.

۲. سوره انفال، آیات ۲۲-۲۳.

﴿فَذَرْنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۱)

عبارت «لا يعلمون» در این آیه نیز به معنای نادانستن نیست، بلکه به معنای عمل نکردن به دانسته‌های خود است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ طَرِيقاً﴾^(۲)

کفر و ظلم مورد اشاره در این آیه به معنای عمل نکردن به حکم عقل است. چنین کسانی از آموزش حق تعالی محروم شده و سرانجامی جز جهنم نخواهند داشت.

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾^(۳)

گمراه نمودن خداوند که در این آیه به آن اشاره شده، بدان معنی است که خداوند، چنین شخصی را (پس از ارشاد و هدایت به وسیله پیامبر و تذکّر دینی و...) در گمراهی رها می‌کند و دست او را نمی‌گیرد. بدیهی است که اگر خداوند کسی را رها کند و توفیق ویژه ندهد، دیگری را قدرت دستگیری از او نخواهد بود.

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾^(۴)

این آیه شریفه نیز در صدد ابطال این بهانه منکران است که انکار خود را نتیجه قفل شدن طبیعی دل دانسته و کفر خود را توجیه می‌کنند. واقع امر آن است که چنین سخنی هیچ بهره‌ای از واقعیت نداشته و تنها بهانه‌ای برای ایستادگی در مقابل حق است و این عذر تراشی نه تنها توجیه کننده گناه نیست؛ بلکه عملی بدتر از گناه نخستین است؛ چرا که این کار، ایستادن در مقابل خداوند و تغییر دادن حق است. در نفاق نیز که بدتر از کفر و شرک دانسته شده، همین عمل صورت می‌پذیرد و خداوند بواسطه این کفر آنها، رحمت خود را از آنها دریغ فرموده است.

﴿وَإِذَا قُرَأَ الْقُرْآنُ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُوراً * وَ

۱. سوره قلم، آیه ۴۴.

۲. سوره نساء، آیه ۱۶۸.

۳. سوره جاثیه، آیه ۲۳.

۴. سوره بقره، آیه ۸۸.

جَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ
تَوَلَّوْا عَلَى أَدْبَارِهِمْ نُفُورًا^(۱)

در این آیات مبارکه نیز چنین بیان می‌شود که با تعمّدی از سوی خدا، میان قرائت پیامبر ﷺ و شنوایی کافران، پرده‌ای حائل می‌شود که مانع استماع کلام الهی می‌شود. البته اگر چه این پرده‌افکنی از سوی خداوند متعال است، اما منشأ این کار خود فرد است.

اساساً مطالبی که در نصوص دینی در زمینه ناهمپی و ضلالت و گمراهی مردم به خداوند متعال نسبت داده می‌شود، همه از نوع مجازات و کیفر کردار فاعلان آنهاست. آغاز چنین افعالی از جانب حق تعالی نیست، بلکه رفتارهای منکرانه افراد نسبت به نور و هدایت الهی موجب چنین ضلالت‌هایی برای آنها شده و خداوند متعال مجازات چنین انکارهایی را گمراهی و جهالت قرار می‌دهد.

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ * بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعِثْنَا أَنْ يُنْزِلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوْا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾^(۲)

در این دو آیه تذکر داده می‌شود که منکران، خودشان غضب الهی را برگزیده‌اند، اما منشأ آن، همان بی‌توجهی به فهم روشن عقلی بیان می‌شود. براین مبنا، کافر کسی است که حکم روشن عقلی‌اش را زیر پا گذاشته و آن را می‌پوشاند^(۳) و بدین سبب، دشمنی خدای تعالی را برای خود موجب شود.

﴿وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ﴾^(۴)

منظور از ابلاغ در این آیه، توجه دادن به همان حقیقتی است که مخاطبان می‌توانند بفهمند و حجت بر آنهاست.

۱. سوره اسراء، آیات ۴۵-۴۶.

۲. سوره بقره، آیات ۸۹-۹۰.

۳. کفر در لغت به معنای پوشاندن است.

۴. سوره آل عمران، آیه ۲۰.

﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾^(۱)

در آیه شریفه می بینیم که انکار پس از معرفت روی می دهد.

برای همه عقلای عالم روشن است که اگر کسی دیگری را خدمت کند، شایسته شکرگزاری و قدردانی خواهد بود، اما کسی که به جای شکرگزاری، خدمات انجام شده را کفران کند و نسبت به او بی تفاوت باشد، مرتکب رفتار زشت و ناپسندی شده است. این در حالی است که هیچ کدام از خدمات ارائه شده آدمیان، مستقل از دیگران نبوده، و همه آنها به کمک دیگران میسر می شود. حال چگونه خواهد بود اگر کسی نسبت به خداوند مرتکب کفران شود که همه نعمت هایش را مستقل از دیگران ارزانی داشته است؟ مطمئناً چنین کفرانی زشت ترین گناه خواهد بود و آیه ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِيَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾^(۲) به همین امر اشاره دارد.

در مورد مرگی که برخی آیات به آن اشاره دارند باید گفت، مُردن دو گونه است:

نوع نخست همان است که با قبض روح از بدن صورت می گیرد.

نوع دوم آن است که با وجود ابقاء روح در بدن، القاء معانی تأثیری در شخص ندارد و فعلی که حاکی از اهمیت دادن به شنیده ها باشد، از او سر نمی زند، همان گونه که مرده واقعی در مقابل اصوات هیچ عکس العملی ندارد.

منکرانی که در مقابل کلام حق، رفتار متناسب نشان نمی دهند، در واقع مردگانی هستند که این کلام در آنها نفوذی نداشته و گویی اصلاً کلامی نشنیده اند، حال آن که سخن را شنیده اما به آن پشت می کنند. روشن است چنین افرادی که خود را ناشنوا نشان می دهند، نمی توان شنوا گردانید و آیه ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾^(۳) به همین مطلب اشاره دارد.

﴿وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۴)

این آیه نیز مانند آیه قبلی، انکار کفار را مد نظر قرار داده و بر آن است که اگر انسانی بخواهد

۱. سوره نحل، آیه ۸۳.

۲. سوره کهف، آیه ۵۷.

۳. سوره نمل، آیه ۸۰.

۴. سوره نمل، آیه ۸۱.

در مقابل حجت الهی بایستد، هیچ سخنی در آن‌ها تأثیرگذار نخواهد بود.

﴿كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ * وَتَذُرُونَ الْآخِرَةَ﴾^(۱)

در این دو آیه، کافران از این جهت نکوهش می‌شوند که به متاع کوتاه‌مدت اما به تصور خود، به نقد دنیا چسبیده‌اند و با پندار نسیه بودن آخرت، آن‌ها را رها کرده‌اند، حال آن‌که برای کسی که به آخرت ایمان دارد، سرای جاوید از هر نقدی نقدتراست. چنین شخصی تمام دنیایش را به پای آبادی آن سراریخته و دنیایش را مزرعه آخرتش می‌گرداند.

﴿فَذَرَهُمْ يَخْضَوْنَ وَيَلْعَبُونَ حَتَّىٰ يَلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ﴾^(۲)

در این آیه، اعمال منکران از این جهت لعب خوانده شده است که آخرت را وانهادند و سرمایه کسب سعادت اخروی را به بهای اندک دنیا فروخته‌اند.

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ
وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾^(۳)

این آیه نیز مانند آیات پیشین تذکر می‌دهد کسانی که با وجود چشیدن هدایت الهی و حضور یافتن در کنار پیام الهی از این نعمت روی می‌گردانند، سزاوار جزای سخت‌تری خواهند بود؛ چرا که هدایت و نورانیت بیشتری را منکر شده‌اند.

﴿وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقاً
لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾^(۴)

مطابق با این دو آیه، منکران به تبعیت نکردن خود از رهنمودهای عقل اعتراف می‌کنند و این حاکی از آن است که در دنیا به نور عقل روشن شده‌اند، اما به این حجت پشت کرده‌اند.

﴿قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ﴾^(۵)

رجس در این آیه عمومیت داشته و عدم هدایت و گمراهی را نیز شامل می‌شود و مهم‌ترین

۱. سوره قیامة، آیات ۲۰-۲۱.

۲. سوره زخرف، آیه ۸۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۸۶.

۴. سوره ملک، آیات ۱۱-۱۰.

۵. سوره اعراف، آیه ۷۱.

نعمتی که از انسان کافر برداشته می شود، نعمت روشنائی، هدایت و فهم است.

﴿اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمْدُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾^(۱)

جزایی که در این آیه نسبت به منکران روشنائی عقل مطرح می شود، استهزاء خداوند تعالی است؛ به این صورت که منکران را از نور هدایت محروم ساخته و آنها را به حال خود وا می نهد. این افراد بر خوان نعمت های الهی نشسته اند، می خورند و می آشامند و بهره می برند؛ اما از نعمت مهم و اصل نعمت ها که همان هدایت الهی است محروم شده اند و این همان چیزی است که از آن تعبیر به «استدراج» می شود. اما بنده مؤمن چنین نیست؛ خداوند تعالی به او توجه دارد و حتی برخی مواقع به سبب همین توجه، او را به بلاها و سختی هایی گرفتار می سازد. ﴿ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يَبْصُرُونَ * صُمُّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ﴾^(۲)

عدم درک کفار از علم و هدایت، نکته مهمی است که در این دو آیه بدان توجه می شود. براساس این آیات، کسانی که در مقابل نور هدایت کفر می ورزند، با ورودشان به ظلمت و تاریکی، هیچ فهمی از روشنائی و هدایت ندارند، در همان ظلمت و تاریکی خودشان سرخوش اند و چه بسا مؤمنان را نیز به تمسخر بگیرند که در فضایی غیر از فضای آنها حرکت می کنند.

﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾^(۳)

بنابر این آیه، قرآن شفا برای بیماری هاست و از آنجایی که بالاترین بیماری ها، نافهمی، شک، تردید و کوردلی است، این امراض بزرگ جز با معارف قرآنی درمان نمی شوند. البته باید دانست که شفا و سلامتی قرآن، تنها برای مؤمنانی است که دل به قرآن داده و در برابر هدایتگری اش خاضع و تسلیم اند، اما منکرانی که هدایت قرآن را نپذیرفته و در مقابلش موضع می گیرند، هر روز بر کفر و کوردلی خود می افزایند.

﴿وَإِذَا مَا أَنزَلْتُ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ إِيمَانًا فَآمَنَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ

۱. سوره بقره، آیه ۱۵.

۲. سوره بقره، آیات ۱۷-۱۸.

۳. سوره اسراء، آیه ۸۲.

إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ * وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ وَ
مَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿١﴾

در این دو آیه، مواجهه کافران و مؤمنان در مقابل پیامبر الهی چنین ترسیم می شود که برایمان مؤمنان افزوده گشته و مورد بشارت قرار می گیرند، ولی در مورد کافران، بر کفر و مرض قلبی شان افزوده می شود و این افزایش تا هنگام مرگشان ادامه دارد که با همین کفر نیز از دنیا می روند.

خودآزمایی:

- ۱- رابطه ایمان و عقل را تبیین نمایید.
- ۲- تبیین نمایید که منکران کلام حق در واقع مردگانی بیش نیستند.
- ۳- استدراج به چه معناست؟
- ۴- آیاتی از قرآن کریم بر تائید خردمندانه بودن تسلیم مؤمنین و نابخردانه بودن انکار منکرین در مقابل معرفت حق تعالی ذکر کنید.



گفتار پانزدهم:

اتمام حجت بر مخالفان عقل

و

بشارت به پیروان آن

اشاره:

در این گفتار به اتمام حجّت بر مخالفان عقل و نیز بشارت به پیروان عقل در آیات شریفه قرآن کریم پرداخته شده است و نیز عدم جدایی اطاعت از رسول الهی از اطاعت خدوند تعالی مورد نظر قرار گرفته است.

متن

از این جهت، قرآن مجید حجت و برهان الهیه است بر عصاة عقل، نه هدایت و وجدان تجلّی ربّ العزّه که عین قرب است. بلکه عمی و حسرت است؛ به جهت تمرد از احکام حجّت الهیه باطنیه. از این جهت حضرت ربّ العزّه به رحمت غیرمتناهیّه خود موعظه بلیغه فرموده.

فقال عزّوجلّ:

﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾^(۱)؛

بگو: آن خبری بسیار بزرگ است، که شما از آن روی گردانید!

وقال جلّ جلاله:

﴿وَأَنذَرُكُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)؛

آنان را به روز حسرت هشدار ده؛ هنگامی که [همه] چیز انجام شود، در حالی که آنان در غفلت اند و آنان ایمان نمی آورند.

به این سبب هدایت و نورش، خاصّ به مطیعین احکام عقل که به مسلمین و مؤمنین و

۱. سوره ص، آیات ۶۷-۶۸.

۲. سوره مریم، آیه ۳۹.

متّقین و محسنین توصیف فرموده گردید. و آن‌ها را به شرح صدر و اخراج از ظلمات به نور و هدایت به سوی ربّ العزّه و کتابت ایمان و انزال سکینه و تأیید به روح بشارت فرمود.
و قال عزّوجلّ:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَعُدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۱)؛

پس هر کس را که خدا بخواهد راهش نماید، سینه‌اش را برای پذیرش اسلام می‌گشاید و هر کس را بخواهد به خاطر اعمالش در گمراهی‌اش وانهد، سینه‌اش را تنگی تنگ می‌کند، گویا می‌خواهد در آسمان بالا برود؛ این‌گونه خدا پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

فقال عزّوجلّ:

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^(۲)؛

و آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده است و او بر فراز نوری از جانب پروردگارش است همانند سخت‌دلان است؟! پس وای بر آنان که در برابر یاد خدا سخت دل‌اند! آنان در گمراهی آشکاری هستند.

وقال عزّوجلّ:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^(۳)؛

به یقین، برای شما از جانب خدا نور و کتابی روشنگر آمده است.

وقال جلّ جلاله:

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۴)؛

۱. سورة انعام، آیه ۱۲۵.

۲. زمر، آیه ۲۲.

۳. سورة مائده، آیه ۱۵.

۴. سورة مائده، آیه ۱۶.

گفتار پانزدهم: اتمام حجت بر مخالفان عقل و... * ۲۵۱

خدا کسی را که از خوشنودی او پیروی کند، به وسیله آن کتاب، به راه‌های سلامت راهنمایی می‌کند و به رخصت خویش، آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد و به سوی راهی راست راهنمایی‌شان می‌کند.

وقال عزّوجلّ:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾^(۱)؛

خدا، سرپرست کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون می‌برد.

وقال عزّوجلّ:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۲)؛

ای مردم! به یقین دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمد؛ و نوری آشکار به سوی شما فرو فرستادیم. و اما کسانی که به خدا ایمان آوردند و به آن (نور قرآن) تمسک جستند، پس به زودی (خدا) آنان را در رحمتی و بخششی از جانب خویش درآورد؛ و آنان را به راهی راست به سوی خود راهنمایی می‌کند.

وقال عزّوجلّ:

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۳)؛

و کسانی که در راه ما تلاش کنند، قطعاً، به راه‌های خود رهنمونشان خواهیم کرد؛ و مسلماً، خدا با نیکوکاران است.

وقال عزّوجلّ:

﴿أَوْ مَن كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا﴾^(۴)؛

۱. سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۲. سوره نساء، آیات ۱۷۴-۱۷۵.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

۴. سوره انعام، آیه ۱۲۲.

و آیا کسی که مرده بود او را زنده کردیم و نوری برایش قرار دادیم که به وسیله آن در (میان) مردم راه برود، همانند کسی است که مَثَل او در تاریکی هاست، در حالی که از آن بیرون آوردنی نیست؟!

وقال عزوجل:

﴿لَا تَحْجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^(۱)؛

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز بازپسین بیاورند، نمی یابی که با کسانی که با خدا و فرستاده اش به شدت مخالفت ورزند، دوستی کنند.

إلى قوله عزوجل:

﴿أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^(۲)؛

اینان اند که خدا ایمان را در دل هایشان نوشته و با روحی از جانب خود آنان را تأیید کرد.

وقال عزوجل:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ﴾^(۳)؛

او کسی است که آرامش را در دل های مؤمنان فرو فرستاد، تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند.

[قال عزوجل]:^(۴)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^(۵)؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! خودتان را از [عذاب] خدا ننگه دارید و به فرستاده اش ایمان آورید تا دو بهره از رحمتش به شما بدهد؛ و برای شما نوری قرار دهد که با آن راه روید و شما را بیامرزد؛ و خدا بسیار آمرزنده و مهرورز است. تا اهل کتاب بدانند که

۱. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۲. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۳. سوره فتح، آیه ۴.

۴. از نسخه «ر» و «م» اضافه شده است.

۵. سوره حدید، آیات ۲۸-۲۹.

گفتار پانزدهم: اتمام حجت بر مخالفان عقل و ... * ۲۵۳

قادر بر به دست آوردن هیچ چیز از بخشش خدا نیستند، و این که بخشش به دست خداست، به هر کس بخواهد و شایسته بداند آن را می دهد؛ و خدا دارای بخشش بزرگ است.

این است حکمت الهیۀ جدیده. این است أحسن الحدیث لرزاننده. این است رحمت الهیۀ نازله که عقلا و دانشمندان (عالم را که در او تدبیر) کنند - تکان داده. قلوب را لرزانیده. به مرتبۀ^(۱) تسلیم ذو الفضل العظیم بعد از اطاعت احکام عقل، به نور حضرتش منور، و به فیض قربش واصل گردانیده [است]. وله الحمد کما هو اهله. این است که فرموده:

﴿يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ * وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ * وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بَيِّنَاتٍ رَبَّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲)؛

کسانی که کفر ورزیدند، می گویند: «این قرآن جز افسانه های پیشینیان نیست!» و آنان مردم را از آن منع می کنند؛ و خود نیز از آن دوری می کنند؛ و جز خودشان را هلاک نمی کنند ولی با درک حسی متوجه نمی شوند. و اگر بر فرض، حال مشرکان را می دیدی، هنگامی که در برابر آتش دوزخ بازداشت شده اند و می گویند: «ای کاش بار دیگر، به دنیا بازگردانده می شدیم و نشانه های پروردگارمان را دروغ نمی انگاشتیم و از مؤمنان می شدیم!».

شرح

اتمام حجت بر مخالفان عقل

مرحوم میرزا در این سطور به وجه استشهاد به آیات پیشین اشاره مجدد نموده و قائلند که خداوند متعال با این آیات، حجت را بر کسانی که نسبت به عقل سرکشی می کنند، تمام کرده است؛ همان کسانی که با نافرمانی از عقل خود در محضر پیامبر ﷺ حاضر نشدند تا کلام او را بشنوند و بدین طریق راه هدایت را بر خود بستند.

بدین روی، این آیات نیز تنها برای اتمام حجت است، از عاصیان عقل هیچ دعوتی برای طاعت به عمل نمی آید، هیچ هدایت و وجدان تجلی پروردگار متعال برای عاصیان

۱. ز: «سرمنزل» به جای «مرتبه».

۲. سورة انعام، آیات ۲۵-۲۷.

از نور عقل صورت نمی‌پذیرد و آنچه برای آنها باقی می‌ماند، تنها کوردلی و حسرت است که حاصل تمرّد از حجت باطنی است.

مرحوم میرزا در ادامه، آیاتی را دالّ بر موعظه خداوند متعال نسبت به متمرّدان از حجت باطنی می‌آورد:

﴿قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ﴾^(۱)

در این آیات، رحمت خداوند اقتضا نموده تا برای خیرخواهی و نصیحت، اعراض منکران را از خبری بزرگ به آنها متذکر شود.

﴿وَأَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)

در این آیه نیز موعظه از طریق یادآوری روز قیامت صورت می‌پذیرد؛ آن روز موجب حسرت عده‌ای خواهد شد که از حکم عقلی خود روی می‌گردانند.

بشارت به پیروان عقل

مرحوم میرزا در این سطور اشاره دارد به این‌که هدایت خداوند تعالی به اطاعت کنندگان از احکام عقل اختصاص دارد. البته احکام عقل را می‌توان دو قسم دانست که اطاعتی را که موجب تخصیص هدایت می‌شود از قسم دوم است؛

قسم اوّل همان احکام عقلی هستند که انسان فارغ از توجّه و تنبّهات نبی از سوی بشر در زندگی طبیعی‌اش به کار می‌گیرد، مثل این‌که اگر در زندگی دنیایی مان به انسان قوی‌تر از خود متعرّض شویم زندگی مان به خطر می‌افتد.

اما نوع دوّم از احکام عقلی همانها هستند که پیامبران اثاره می‌کنند. اطاعت از این گروه دوّم است که موجب هدایت شده و چنین انسانی را مسلمان، محسن، مؤمن و متقی می‌گویند.

اثاره عقل که هدایت از نوع دوم است، برای همه انسان‌ها صورت می‌گیرد و همه به پیروی از انبیاء الهی فراخوانده می‌شوند. اما عده‌ای در مقابل این هدایت شکرگزار و عده‌ای

۱. سوره ص، آیات ۶۷-۶۸.

۲. سوره مریم، آیه ۳۹.

ناسپاس می شوند: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^(۱). آنها که در صفِ شاکران قرار گیرند، هدایت بعدی شامل حالشان شده و به همین ترتیب هر شکری هدایتی جدید در پی دارد: ﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^(۲).

این چنین است که هر اندازه اطاعت و شکرگزاری از هدایتِ ارائه شده، بیشتر باشد درجات ایمان بالاتر می رود و در مقام قرب الهی بیشتر پیش می رود، به گونه ای که دیگر دوری از حق تعالی بسیار سخت خواهد بود. چنان که گفته شد این سیر به صورت سلسله مراتبی بوده و قدم به قدم گنج های پنهان عقل موهبتی الهی و خرد انسانی اثاره و شکوفا می شود.^(۳) در طی همین مراحل است که در دل های مؤمنان حکم به ایمان می شود و خداوند بر این دل ها آرامش نازل نموده و مؤید به روح می گرداند. کتابت ایمان که در آیاتی از قرآن نیز بدان اشاره شده، به معنای تثبیت ایمان در قلب مؤمن است که مانع تزلزل او می شود، قلب مؤمن مهوور به مهر ایمان شده و قلبی به رنگ الهی برای او شکل گرفته و ایمان در آن مستقر می شود.

تأیید به روح که در این آیه آمده: ﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ﴾^(۴) و همچنین تعبیر «روح الایمان» نیز به همین معناست که ایمان در قلب مؤمن تثبیت شده و استقرار یافته است.

اصل و خالص هر چیزی را روح آن شیء می گویند. منظور از روح الایمان همان اصل و اساس ایمان است که در قلب مؤمن استقرار می یابد. وصول قلب به چنین مرتبه ای موجب حصول آرامش و طمأنینه می شود و چنین جایگاهی را «انزال سکینه» می نامند. در چنین مقامی هراتفاقی برای مؤمن رخ نماید، او دست از ایمان به خدا بر نمی دارد و بر اعتقادش استوار است. بر همین اساس است که حضرت زینب علیها السلام آنگاه که در معرض باران مصائب قرار می گیرند، می فرمایند: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا».^(۵) این چنین است که با

۱. سوره انسان، آیه ۳.

۲. سوره ابراهیم، آیه ۷.

۳. چنین رشد تدریجی ای در میان عقلای عالم نیز جاری بوده و می بینیم که در سیره عقلا تربیت ها با تدریج و رعایت سلسله مراتب همراه است.

۴. سوره مجادله، آیه ۲۲.

۵. ابن طاووس، علی بن موسی، *اللهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۶۰؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، *بحار الأنوار*، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

وجود تمام سختی‌ها و مصائبی که هر انسانی را متلاشی می‌کند، ذره‌ای تزلزل در ایمان ایشان رخ نمی‌دهد. چنین حالتی تنها برای قلبی که به مقام استقرار ایمان رسیده باشد، به دست می‌آید.

مرحوم میرزا پس از این بیان، به آیاتی در این خصوص استشهاد می‌کند:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتَمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۱)

بنا بر این آیه، هرگاه خداوند متعال هدایت کسی را اراده کند، سینه‌اش برای تسلیم شدن فراخ می‌شود، به گونه‌ای که هیچ اتفاقی نمی‌تواند تسلیم او در مقابل حق تعالی را برهم زند. مؤمن آنگاه که شرح صدر یافت، تقدیرات مختلف در امور خلاق، هیچگاه برایش مشکل آفرین نخواهد بود. و این همان سکینه و استقرار ایمانی است که در سطور پیش بدان اشاره شد. اما در مقابل، کسی که ضیق صدر دارد، با کوچک‌ترین حادثه، ثبات خود را از دست می‌دهد و ایمانش برای بیرون آمدن از سینه، در خلیجان و اضطراب می‌افتد.

اراده‌ای که در آیه شریفه از آن سخن رفته است، نباید موهم جبر و عدم اختیار گردد؛ اراده الهی در اینجا به معنای همان سنت‌های تکوینی است که خداوند متعال در خلقتش قرار داده است؛ به عنوان مثال خداوند در خلقتش چنین مقرر فرموده که تشنگی ما به وسیله آب خوردن برطرف شود و این رفع تشنگی به وسیله آب، سنتی از سنت‌های تکوینی است که خدای تعالی در خلقتش قرار داده است.

بدین معنا اضلال، هدایت، شفا و رزق نیز به اراده خداوند صورت می‌گیرد؛ یعنی انسان وقتی فعلی را انجام می‌دهد، با این فعل در معرض فعل خاص الهی قرار می‌گیرد. آنگاه که از حکم عقل روی می‌گرداند، در معرض اضلال الهی می‌افتد، و زمانی که به حکم عقل عمل کند، در معرض هدایت الهی قرار می‌گیرد. آنگاه که در پی درمان درد و مرض خود برمی‌آید، در معرض شفا قرار گرفته و چون درد را به حال خود وانهد، در معرض تشدید درد قرار می‌گیرد. بر همین مبنا، کسی که در مقابل هدایت الهی تسلیم می‌شود، به هدایتی دیگر و نهایتاً به سعه صدر و استقرار ایمان از جانب خداوند متعال دست می‌یابد. اما کسی که چنین نکند، در معرض اضلال الهی (یعنی واگذاری و رها شدن) و گمراهی قرار می‌گیرد.

۱. سوره انعام، آیه ۱۲۵.

گفتار پانزدهم: اتمام حجت بر مخالفان عقل و... * ۲۵۷

﴿أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^(۱)؛

﴿قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ﴾^(۲)

مطابق با این آیات، قطعاً نوری که از جانب خداوند آمده، فقط برای کسانی است که تسلیم احکام عقلی خود گشته و برای شنیدن کلام الهی از زبان پیامبر مخالفتی ندارند.

﴿يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۳)

در این آیه تصریح شده است که خداوند، کسانی را که در پی رضایت اویند، به وسیله قرآن به راه‌های سلامتی هدایت می‌فرماید. راه‌های سلام، راه‌هایی هستند که در آنجا برای شخص مشکلی پیش نمی‌آید و این حاصل نمی‌شود جز در همراهی و قرب الهی.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُوراً مُبِيناً * فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾^(۴)

چنان‌که در این آیات بیان می‌شود، مؤمنان در مواجهه با هدایت الهی، محکم به آن چنگ می‌زنند و به همین سبب در رحمت و فضل الهی وارد می‌شوند.

در این آیات با تذکره الهی بودن رحمت، محبت و اکرام خداوند تعالی به مؤمنان نیز مورد اشاره قرار می‌گیرد.

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾^(۵)

در این آیه مدد رسانی خداوند تعالی به مؤمنان ذکر می‌شود. طبعاً برای کسانی که در مسیر الهی حرکت می‌کنند، دشواری‌هایی پیش می‌آید، اما خداوند پیش روی آنها راه برون‌رفتی

۱. سوره زمر، آیه ۲۲.

۲. سوره مائده، آیه ۱۵

۳. سوره مائده، آیه ۱۶

۴. سوره نساء، آیات ۱۷۴-۱۷۵

۵. سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

قرار می‌دهد تا به سلامت از مهالک مسیر برهند. سلام و سلامت همان مقام بندگی حق تعالی است و بدین طریق، خداوند در تمام بلاهایی که بنده مؤمن را تهدید می‌کند، راهی می‌گشاید تا او را به سوی خود هدایت کند.

﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^(۱)

چنان‌که از این آیه استفاده می‌شود، کسی که زندگی کردنش در میان مردم برای خداست و دائماً متوجه حق تعالی است، با هدایتی از جانب او جلّ شأنه زندگی‌اش را ادامه می‌دهد و اساساً چون خداوند تعالی زندگی با همین مردم را اراده فرموده، از حرکت در همین مسیر و زندگی با همین مردمان رضایت او فراهم می‌آید. رضایت حق تعالی در عزلت‌گزینی و رهبانیت و صوفی‌گری نیست، لذا هدایت الهی نیز در آن نخواهد بود.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * لَيْلًا يَعْلَمُ أَهْلُ الْكِتَابِ أَلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾^(۲)

امر شدن مؤمنان به تقوا و ایمان در این آیات، دو معنا دارد:

احتمال نخست آن‌که ایمان امری تدریجی است و مؤمنان در هر مرتبه‌ای از ایمان که باشند، می‌توانند خود را به مرتبه بالاتری ارتقا دهند.

احتمال دوم این‌که مؤمنان امر به استمرار و استقرار در ایمان شده و از آنها خواسته شده که در ایمان خود ثبات پیدا کنند.

اطاعت از رسول؛ همان اطاعت از خداوند است.

نکته قابل توجه دیگر در آیات شریفه، ذکر اطاعت رسول بعد از اطاعت از خداوند تعالی است. اطاعت از رسول، جدا از اطاعت خداوند تعالی نیست. چه بسا در این آیه به همین نکته توجه شده و مؤمنان را از مخالفت با رسول بر حذر می‌دارد. همچنین اطاعت رسول را

۱. سوره انعام، آیه ۲۲.

۲. سوره حدید، آیات ۲۸-۲۹.

منحصر در اوامر الهی - که پیامبر طریق ابلاغ آن هاست - ندانسته، بلکه اطاعت از اوامر خود پیامبر را نیز مراد الهی دانسته است.

در برخی روایات چنین نقل می‌شود که پس از این‌که پیامبر شخصی را امر خاصی می‌فرمودند، مخاطب از پیامبر می‌پرسید که این حکم، از سوی حق تعالی بوده یا از جانب رسولش؟ در پاسخ، بیان می‌شد که این حکم را خود پیامبر ﷺ وضع کرده است.^(۱)

خداوند تعالی اراده فرموده تا ولایت خود رسول نیز مورد پذیرش و اطاعت مؤمنان قرار گرفته و پیامبر نزد ایشان چنان جایگاهی داشته باشد که بدون سؤال و تأمل مورد اطاعت قرار گیرد، نه این‌که دائماً از ایشان سؤال شود که فلان امر از سوی خداست یا از سوی رسولش. وقتی که چنین اطاعتی برای مؤمنان حاصل شد، آنگاه رحمتی مضاعف و دوچندان به آنها رسیده و اگر خطا و لغزشی هم داشته باشند، مورد مغفرت حق تعالی قرار می‌گیرند.

آیاتی که مورد استناد قرار گرفت، همه برای بیان این حقیقت بود که وجه اعجازی که قرآن کریم به آن تحدی می‌فرماید، همان حکمت قرآن است که مخاطبان را نیز بدان متذکر می‌گرداند. البته - چنان‌که بارها یادآور شدیم - میان حکمتی که قرآن از آن سخن می‌گوید با آنچه بشر به عنوان حکمت برای خود وضع نموده است، تمایز و تفاوتی اساسی وجود دارد. حکمت قرآن احسن الحدیث است و پیروان احکام عقلی و صاحبان علم با تدبیر در آن، قلب‌هایشان متأثر می‌شود و لرزه بر اندامشان می‌افتد، تا آنجا که این اثرپذیری، آنها را تا سر منزل قرب الهی راه می‌نماید.

براین اساس، صاحبان عقل با پیروی از احکام عقلی خود، به تسلیم به درگاه ذوالفضل العظیم می‌رسند. سپس با استماع قرآن و اطاعت از فرامین آن به عزتی دست می‌یابند که در هیچ مسیر دیگری حاصل نمی‌شود.

خودآزمایی:

۱- بنابر آیات قرآن کریم حاصل تمرد از حجت باطنی (عقل) چیست؟

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِيَّةَ الْعَيْنِ وَ دِيَّةَ النَّفْسِ وَ دِيَّةَ الْأَنْفِ وَ حَرَّمَ النَّبِيذَ وَ كُلَّ مُشْكِرٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ فَوَضَعَ هَذَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ جَاءَ فِيهِ شَيْءٌ؟ قَالَ نَعَمْ لِيَعْلَمَ مَنْ يَطْعُ [يُطِيعُ] الرَّسُولَ وَمَنْ يَعْصِيهِ. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام، ج ۱، ص ۳۸۱.

- ۲- منظور از روح الایمان چیست و راه دستیابی به آن چگونه است؟
- ۳- رابطه دوسویه هدایت الهی و تسلیم در مقابل این هدایت را تبیین نمایید.
- ۴- رابطه اطاعت از پیامبر الهی با اطاعت از خداوند را تبیین نمایید.



گفتار شانزدهم:

منحصربه فرد بودن معارف الاهیّه در موضوع معرفه الله

اشاره:

در این گفتار به بنیادی بودن معرفت الله تعالی در دین پرداخته شده و چنین معرفتی اساس و پایه دیگر معارف معرفی می شود و بر این اساس دیدگاهی که قائل به دو مقام معرفت الله است نیز مورد نقد قرار گرفته و دست عقل از معرفت الله حتی در حد اثبات صانع نیز کوتاه شمرده می شود.

متن

اما علوم الهیّه جدیده اش در باب معرفت ربّ العزّه، بعد از این که بشر را در مقام استدلال و احتجاج مُلجأ در حیرت بذات دهشت انگیز وحشت آمیز بدون تعقل و تصوّر و توهم فرمود، تجلّی خود را به کلامش، و شهادت فعلیّه خود را به صدق رسول اکرمش - که هادی به او شده - هویدا و آشکار فرماید.^(۱)

شرح

اگر تا این قسمت از رساله، سخن از انحصاری بودن معارف قرآنی بود، در این موضع، انحصار متوجه بحث معرفت الله شده و مرحوم میرزا در سطور پیش رو، انحصاری بودن راه قرآن در بیان طریق معرفت خداوند تعالی را ادعا می نمایند.

۱. آ، ص: فقال عزوجل: ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ (سوره اعراف، آیه ۵۲). [و در واقع، کتابی برای آنان آوردیم و آن را عالمانه شرح دادیم؛ در حالی که رهنمود و رحمتی است برای گروهی که ایمان می آورند.]; و قال عزوجل: ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾ (سوره زخرف، آیه ۷۸). [به یقین، حق را برای شما آوردیم؛ ولیکن بیش تر شما از حق ناخشنودید].
ز. پس از آن که در مقام احتجاج و استدلال بشر را ناچار نموده از اقرار و اثبات ذات حیرت انگیز وحشت آمیز غیر متصور و معقول و موهوم تجلی خود را به کلامش و شهادت فعلیّه خود را به صدق رسول اکرم ﷺ خود که هادی به او گردیده آشکار خواهد فرمود. فقال عزوجل: ﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾. (سوره زخرف، آیه ۷۸). [به جای ...].

از دیدگاه مرحوم میرزا، بحث معرفت الله در واقع زیربنایی برای تمامی معرفت هاست و حتی علوم قرآنی که در اوراق پیشین مورد گفتگو بود، بدون معرفت خداوند متعال قابل فهم نخواهد بود. حجّیت حجّت های باطنه و ظاهره نیز به همین معرفت برمی گردد و بدون این معرفت، هیچ حجّیتی معنا نخواهد داشت. می توان گفت تحدّی اصلی قرآن نیز به همین معرفت الله صورت می پذیرد.

در میان برخی اندیشمندان دین محور، چنین مرسوم است که در بحث معرفت الله دو مقام مطرح کرده و سخن از دو نوع معرفت از خداوند تعالی به میان می آورند:

نوع اوّل، معرفتی عقلی است که در آن خروج از حدین مطرح می شود؛ یعنی قائلند که در معرفت عقلی نسبت به خداوند تعالی، تنها قبح دو فعل انکار و تشبیه خداوند، مکشوف عقل شده و اضافه بر این چیزی عاید نمی گردد.

نوع دوم معرفت که فطری و قلبی نامیده می شود، همان تجلّی خداوند است که خودش را به مخلوقاتش می شناساند.

میرزای اصفهانی ضمن ردّ چنین تقسیم دوگانه ای تنها همان معرفت فطری را می پذیرد که بر اساس آن، خداوند خودش را به مخلوقات معرفی فرموده است. به عقیده ایشان، در مقام احتجاج و استدلال با منکران می توان با نور عقل، آنها را به نادرستی گفتارشان تذکر داده و در قدم بعد متوجه معرفت فطری شان به خداوند تعالی نمود. چه بسا همین اشاره ایشان به استدلال و احتجاج با منکران باعث شده که برخی مرحوم میرزا را نیز قائل به این تقسیم دو گانه در باب معرفت الله بدانند. حال آن که چنان که بیان شد مرحوم میرزا قائل به چنین دیدگاهی نیستند.

از دیدگاه مرحوم میرزا، در مقام بحث معرفت الله، مخاطب ما از دو حال بیرون نیست:

فرض نخست آن است که مخاطب، انسانی عامّی بوده که در مورد خداوند تعالی هیچ ذهنیت فکری - فلسفی و تصوّر و توهم بشری ندارد. در این صورت با تذکر معروف فطری اش، او را در معرض معرفت حق تعالی قرار می دهیم و هیچ نیازی به احتجاج و استدلال عقلی نخواهد بود.

فرض دوم آن است که مخاطب، شخصی است که تصورات و ذهنیاتی در مورد خداوند

گفتار شانزدهم: منحصر به فرد بودن معارف الاهیّه در موضوع معرفه الله * ۲۶۵

تعالی دارد. در این صورت ابتدا در مقام احتجاج و استدلال، به وسیله نور عقل، به او نشان می‌دهیم که مسیری که در معرفت خداوند تعالی در پیش گرفته، نادرست بوده و آنگاه پس از تذکر دادن او به بطلان تمام ذهنیاتش در مورد خداوند متعال، با تذکراتی او را متوجه معروف فطری‌اش می‌گردانیم.

استفاده از الفاظ «احتجاج» و «استدلال» نباید این توهم را پیش آورد که عقل در معرفت الله، نقشی حتی در حد اثبات صانع دارد و خود به تنهایی می‌تواند اسکات منکرو یا مشبّهه نماید؛ زیرا خروج از حدّین، سلب دو اندیشه ناصواب است و پرواضح است که از سلب، هیچگاه معرفتی حاصل نمی‌آید تا با اتکاء بر آن، ناصواب بودن اندیشه‌ای را تشخیص داده و آنگاه به سلبش از ساحت ربوبی اقدام نمود. بدیهی است که سلب هیچگاه نمی‌تواند معرفت بنیادین برای احداث منظومه‌ای منتظم باشد.

در همین مسیر احتجاج عقل نیز، با داشتن معرفت فطری - که معرفتی فراتر، و نه در عرض خروج از حدّین است - می‌توان متوجه بطلان حدّین شده و حکم به سلبشان نمود. اساساً بدون معرفت فطری هیچگاه توجه به خروج از حدّین حاصل نمی‌شود؛ چه این که بدون معرفت فطری، انسان در فضای اندیشه‌های رایج قرار می‌گیرد که هیچ سخنی از دو حد تشبیه و نفی نداشته و خروجی از آنها به دست نمی‌آید.

در مقام احتجاج با منکر، با نور عقلی که خود، عارف به معرفت فطری است و برتر از کشف نقیضین است، تناقض‌های موجود در تفکرش را متذکر گشته، آنگاه به او نشان می‌دهیم که اندیشه‌اش در بن بست قرار دارد تا در معرض ترک اندیشه ناصوابش قرار گیرد. آنگاه که دست منکر از ادله‌اش خالی شد، بدون این که چیزی برایش اثبات شود، ناگزیر دست از انکار می‌کشد؛ چرا که هرگونه اثباتی در این فضا، موجودی ذهنی و دارای حدود خواهد بود.

البته باید کاملاً مواظب بود که در مسیر این احتجاج^(۱)، از مبانی و مبادی طرف منکر شروع نکنیم. زیرا ثمره مبانی او فقط تصویرسازی و رسیدن به بن بست‌های تطابق ذهن با

۱. در این مقام نیاز به تذکر مجدد دارد که منظور از احتجاج و استدلال در منظومه فکری مرحوم میرزا، هیچگاه به معنای منطق ارسطویی و اندیشه‌های فلسفی نیست؛ بلکه استدلال و احتجاج، بر همان مبنای قرآن به معنای نشان دادن واقع صورت می‌پذیرد.

عین است. آغاز کردن با مبادی فکری منکر، هیچگاه نادرستی فکر او را نشان نمی‌دهد؛ زیرا وی با همان مبادی به جایگاه انکار رسیده است.

بنابراین در چنین فضایی اصلاً بحث خدا را مطرح نمی‌کنیم، بلکه تنها تناقضات فضایی فکری او را در پرتو نور عقل نشان می‌دهیم و به ویرانی چنین سازه‌ای اهتمام می‌شود. با ویران شدن ساختمان فکری منکر، هیچ راهی جز اقرار برای او باقی نمی‌ماند. در این اقرار، تنزیه نیز ملحوظ است و او درمی‌یابد که به تشبیه نیز نمی‌تواند بگراید، اما این اقرار و تنزیه، هیچکدام چیزی را اثبات نمی‌کنند، بلکه فرد در معرض پذیرش خدایی قرار می‌گیرد که از او شناخت دارد و تنها با غفلت از او به سوی انکارش قدم برداشته بود و اینک با توجه به همان شناخت فطری و بهره‌مندی اش از نور عقل با ما همراه می‌گردد و گفتگو صورت می‌پذیرد.

شخص مؤمن هیچگاه از مبانی فکری منکر و یا مشبه استفاده نمی‌کند، او مبانی و مبادی خودش را دارد که همان معرفت فطری است و پذیرش هر مبنایی غیر از این مبنا، در افتادن به یکی از دو انحراف انکار یا تشبیه را در پی خواهد داشت. فرد غیر مؤمن تعریف خاص خودش از عقل را دارد که همان تصویر سازی و ذهنیات است، اما هیچ دلیلی وجود ندارد که مؤمن نیز تسلیم چنین تعریفی شود و مانند او شروع به تصویرگری کند.

حتی اگر از دیدگاه منکر به مواضع مؤمن نگریسته شود، برای مؤمن این حق محفوظ است که با تعریف خودش از عقل وارد گفتگو شود که بنابر آن، عقل نوری است که ناصواب بودن انکار و تشبیه را درک می‌کند. البته غیر مؤمن نیز از همین نور عقل بهره‌مند است و بر اساس همین بهره‌مندی، مخاطب هدایت الهی قرار می‌گیرد؛ اگر چه ممکن است با دسیسه‌های شیطان و وارد نمودن خود به فضایی غیر واقعی، تعاریفی را بر اساس همان فضای غیر واقعی برای واقعیات وضع کند.

در ادامه چنین گفتگویی، برای منکر نیز واضح می‌شود که آنچه را که مؤمن از آن سخن می‌گوید، کاملاً قابل درک است و او از واقعیت‌هایی سخن می‌گوید که با آن روبرو شده و هیچ ابهامی در درک آن‌ها وجود ندارد، اما رها کردن این مبنا و این نور عقل، پیامدهایی نادرست را بهره‌انسان می‌گرداند که سرانجامی جز شکاکیت نخواهد داشت.

بنابراین چنان‌که گفته شد، از دیدگاه مرحوم میرزا، معرفت الله تعالی نقش پایه و اساس

گفتار شانزدهم: منحصر به فرد بودن معارف الاهیه در موضوع معرفه الله * ۲۶۷

در تمام معارف انسان بر عهده دارد؛ با گشایش باب معرفت الله دیگر ابواب معارف نیز بر انسان گشوده می شود و تسلیم شدن در مقابل این معرفت نخستین، خود گام آغازین در طی مسیر صحیح است که قدم های بعد، همه در پی این گام شکل می گیرند.

پس از پذیرش خدای معروف، قدم دوم اطاعت از اوست که برای اخذ اوامر و نواهی و رضا و سخطش باید به پیام آورش رجوع نمود. در این مسیر، پیامبر بودن پیامبر، زمانی برای ما مسجل می گردد که نخست خدا را بشناسیم، آنگاه بر مبنای این شناخت، رسول خدا نیز شناخته می شود. نشانه هایی را که رسول می آورد و خبرهایی که می دهد، اگر مطابقت با معروف فطری داشته باشد، تصدیق می کنیم و در غیر این صورت دروغ می شماریم. این چنین است که معرفت فطری، انسان را به نبوّات و ولایات الهی سوق می دهد.

پس از تسلیم نسبت به خداوند متعال و پذیرش فرستادگانش باید در پی آنها باشیم تا با پیروی از آن پیام آوران معصوم الهی و با کمک نور حجت باطنی (عقل)، به بندگی حق تعالی برسیم. چنین تبعیتی در نظام عقلایی بشر نیز کاملاً پذیرفته شده است.

اساساً بنا بر سیره عقل، در هر امری به پیشکسوت های آن کار رجوع می شود تا موفقیت حاصل آید؛ مثلاً اگر کسی بخواهد در امر نویسندگی به مهارت برسد، زانوزدن در مقابل یک ورزشکار و تبعیت از او هیچگاه شخص را به مقصود نمی رساند. چنین فردی باید محضر استادی را درک کند که در نویسندگی پیشکسوت است تا به مقصودش دست یابد. بر همین قیاس، تمام فنون و حرفه ها که بشر در زندگی خود به آنها رجوع می کند، نیز چنین است.

حال چگونه است که اگر کسی بخواهد در مسیر بندگی حق تعالی حرکت کند، پیامبر الهی را که طلّیعه دار و پیشکسوت و استاد شناخته شده و معتبر در این امر است، وانهد و به افرادی چون ارسطو و دیگران رجوع کند؟ آیا این خلاف سیره عقلایی بشر - که همه عقلا آن را پذیرفته اند - نیست؟

علاوه بر این که تمایز کاملاً واضحی است میان روش پیامبران و روش آنهایی که بدون پیامبر می خواهند سیرالی الله نمایند. این تفاوت - و به تعبیر صحیح تر، تقابل - در روش، هیچگاه نمی تواند به مقصدی واحد منجر شود. روش اندیشمندان بشری در سلوک معرفتی چنین است که با یک سری استدلال های ذهنی و تصویرسازی های مفهومی، مخاطبان را

به اثبات موجودی ذهنی به نام واجب الوجود، علت العلل، محرک اول و امثالهم مشغول می‌سازند. اما پیامبران، از همان گام نخست، مخاطبان خود را به اطاعت از حق تعالی و تسلیم بودن در مقابل آن خدای معروفی فرا می‌خوانند که حسن طاعتش نیز بر همگان روشن است. پیامبران تذکر می‌دهند که در اطاعت از چنین خدایی است که کمال انسان و وصول به سر منزل بندگی خداوند متعال و صعود به قلّه عبودیت رقم می‌خورد.

در فضای روشن و شفافی که پیامبر طلیعه دار آن است، از هرگونه استدلال ذهنی و بازی با مفاهیم - که جز انحراف از حق چیزی در بر ندارد - خبری نیست در این مسیر، نقطه آغاز، تذکر به خدای معروف فطری است و طی مسیر نیز در پیروی از فرستاده آن خدایی است که فرمانبرداری اش موجب وصول به حق و باعث نور، هدایت و روشنایی مضاعف می‌شود که فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ﴾^(۱)؛

ای کسانی که ایمان آوردید دعوت خدا و رسول را اجابت کنید هنگامی که شما را می‌خوانند تا حیاتتان دهند و بدانید که خداوند میان شخص و قلبش حائل می‌شود و قطعاً به سوی او محشور می‌شوید.

قرآن هیچگاه در صدد اثبات موجود ناشناخته‌ای که خارج از حدّین است، بر نیامده تا پس از آن بخواهد یا همان تصویرسازی‌ها را ادامه دهد و دنیای ذهنی و خیالی برایمان بسازد و یا دوباره آن ذهنیت اثبات شده را که خود بنا نهاده ویران کند و به خدای فطری بخواند. قرآن از همان ابتدا با تذکر به معرفت فطری و ابقاء بر آن، بشر را به اطاعت از خداوند تعالی فرا می‌خواند. دائماً از ما می‌خواهد عقل را ملاک خود بگیریم و با تمسک به آن معروف فطری، از مسیر صحیح خارج نشویم.

آنچه در فضایی ذهنی اثبات و ایجاد می‌گردد، هیچگاه این قابلیت را ندارد که به محضرش پناه ببریم، در گرفتاری‌ها صدایش زنیم، با او نجوا کنیم و سر بر آستانش نهیم. مقام اثبات، مقام غیبت و بُعد است. اما قرب و نزدیکی، تنها در آستان خدایی صورت می‌پذیرد که فراتر از ذهن و ذهنیات و اثبات و تصورات و مفاهیم است و همه ما به معرفی

گفتار شانزدهم: منحصر به فرد بودن معارف الاهیه در موضوع معرفه الله * ۲۶۹

خودش که به دور از تصور و مفهوم سازی است به خوبی او را می شناسیم. خداوند متعال راه را برای بشر کاملاً روشن کرده و هیچگاه او را به حال خود رها نکرده است تا بشر با تلاش بیهوده به اثبات خدایی ذهنی مشغول گردد. زمینه ها و شرایط لازم برای بندگی را خود خداوند فراهم آورده است. او هدایت انسان را شأن انحصاری خود می داند و می فرماید: ﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى﴾^(۱) وظیفه بشر نه اثبات خدا و بازی با تصورات، بلکه بندگی و پذیرش معرفی خداوند تعالی است.

خودآزمایی:

- ۱- بنیادی بودن معرفت الله در معارف دینی را تبیین نمائید.
- ۲- دیدگاهی را که در معرفت الله قائل به دو مقام بوده بیان و سپس نقد فرمائید.
- ۳- چرا نمی توان در معرفت الله تعالی حتی از اثبات عقلی صانع نیز سخن گفت؟
- ۴- روش انبیاء الهی در سیرالی الله را با روش اندیشمندان بشری در این زمینه مقایسه کنید.



گفتار هفدهم:

عقل، ایمان، معرفت فطری

اشاره:

در این گفتار ضمن پرداختن به رابطه عقل، ایمان و معرفت فطری به ابطال دیدگاه فلاسفه و عرفا در باب خلقت در سایه معرفت فطری پرداخته شده و درک عاملیت خداوند تعالی در معرفت او جلّ شأنه نیز به خود او استناد داده می‌شود.

متن

مطیعین احکام عقل که به مسلمین و مؤمنین و متّقین [و] محسنین توصیف شده، نزد استماع یا قرائت یا تذکّر و به تدبّر در قرآن مجید بدون احتیاج به حکمت بشریّه و برهان و مشقّت و ریاضت و مجاهده صوفیان^(۱) بگتّه علم ربّ العزّه را به کنه ذات^(۲) مظلّمه فقیره خود وجدان کرده، ربّ العزّه را به ربّ العزّه بیابند. و حضرت او را به او بشناسند.

و به ربّ العزّه، کنه ذات مجعوله مظلّمه فقیره مباینه با ربّ العزّه را شناخته^(۳)؛ به حقیقت توحید سید رسل ﷺ که: «تَوْحِيدُهُ تَمَيِّزُهُ مِنْ خَلْقِهِ»^(۴) «وَكُنْهُهُ تَفْرِيقُ بَيْنِهِ وَبَيْنَ خَلْقِهِ»^(۵)

۱. ز: «قرآن یا رعایت تدبّر در آن» به جای [...]...

۲. آ، ر، ص: «حقیقت واقعیّه مجعوله» به جای ذات.

۳. ص: غلطیت شیئیت ماهویه و عین ثابت آشکار شده و؛ ز: + و غلطیت شیئیت ماهویه و عین ثابت برایشان آشکار شده بدون هیچ احتیاجی به حکمت بشریه و براهین یقینیّه غیر نوریّه و مشقّت و ریاضت صوفیه) و

۴. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالأنوار، ج ۴، ص ۲۵۳، ح ۷؛ طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۰۱.

۵. ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، ص ۳۶، ح ۲؛ ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۱، ح ۵۱؛ مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحارالأنوار، ج ۴، ص ۲۲۸، ح ۳؛

عارف گردند و صدق آیه شریفه: ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ﴾^(۱) را شهود نماید.^(۲)

شرح

عقل، ایمان، معرفت فطری

از دیدگاه مرحوم میرزا، تابعان حکم عقل، به مسلم و مؤمن نامبردار می‌شوند. در این بیان، مسلمان قبل از آن‌که پیرو خداوند تعالی باشد، پیرو عقلش است^(۳) و عقل است که او را به اطاعت از خدا و رسولش هدایت می‌نماید.^(۴) لذا به هر میزانی که پایبندی و ارج نهادن به احکام عقل بیشتر باشد، اطاعت از رسول نیز بیشتر خواهد بود.

توجه جدی به امور مهم برای بشر، در زندگی عادی اش نیز بسیار متداول و مرسوم است. به عنوان مثال اگر کسی منتظر شنیدن خبری مهم از یک رسانه باشد، هنگامی که به پخش آن خبر نزدیک می‌شود، توجه بیشتری به رسانه نموده و از اطرافیان می‌خواهد سکوت را رعایت کنند و مزاحم او در استماع آن خبر مهم نشوند؛ حال آن‌که دیگرانی که این خبر برایشان مهم نیست، چنین توجهی ندارند.

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

۲. ز: + عن سدير عنه عليه السلام في علائم محبتهم. الي أن قال :

أَوْهًا أَنَّهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَأَحْكَمُوا عِلْمَ تَوْحِيدِهِ وَالْإِيمَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا هُوَ مَا صِفَتُهُ ثُمَّ عِلِّمُوا حُدُودَ الْإِيمَانِ وَحَقَائِقَهُ وَشُرُوطَهُ وَتَأْوِيلَهُ. إِلَى أَنْ قَالَ : تَعْرِفُهُ وَتَعْلَمُ عِلْمَهُ وَتَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَلَا تَعْرِفُ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَتَعْلَمُ أَنَّ مَا فِيهِ لَهُ وَبِهِ.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول عليه السلام، ص ۳۲۶؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۷۶، ح ۳۱.

۳. با چنین توجهی که مرحوم میرزا به عقل دارند، آنگاه ضد عقل خواندن ایشان مبتنی بر انصاف نبوده و منصفان را نرسد که ایشان را ضد عقل بدانند. البته اگر عقل را نه به معنای نوری الهی و بلکه آن را به مجموعه‌ای از ذهنیات و تصورات موهوم معنا کنیم، آنگاه مرحوم میرزا با چنین معنایی از عقل، از اساس و بنیان ضدیت دارند.

۴. دقت در این عبارات، بطلان پندار کسانی را روشن می‌سازد که مرحوم میرزا را در ردیف آن گروه اندیشمندان غربی محسوب می‌نمایند که از موضع ایمان‌گرایی سخن می‌گویند؛ چنان که روشن است مرحوم میرزا ایمان را پس از معرفت قرار داده، در حالی که در منظومه فکری ایمان‌گرایان ابتناء بر معرفت اصلاً معنایی ندارد. چنان‌که ملاحظه می‌شود مرحوم میرزا، مؤمن و متقی را کسی می‌داند که پایبند به احکام عقل خود باشد، حال آن‌که در دیدگاه ایمان‌گرایی اندیشمندان غربی، ایمان آنجایی است که عقل مطرح نباشد.

براین مبنا کسی که حکم عقلش برایش مهم است و عقل در زندگی اش جایگاه بلندی دارد، توجه به رسول و استماع سخنانش نیز برایش اهمیت یافته و اهتمام جدی نسبت به او می‌ورزد. لذا هنگامی که در محضر قرآن حاضر می‌شود، توجه و اهمیت وافری بدان مبذول می‌دارد، اما کسی که نسبت به عقل اهتمام لازم را ندارد، رجوعش به قرآن نیز بدین ارج و اهتمام نخواهد بود. به عنوان مثال، تنها برای قرائت قرآن متوجه آن می‌شود و بدان رجوع می‌کند.

چنین فردی با پیام قرآن پیوند نمی‌گیرد و غافل از الهی بودن این پیام، تنها در این اندیشه است که چگونه این الفاظ را ادا کند تا صوت زیباتری تولید کند. حتی گاهی ممکن است برای ارتقاء زیبایی صوتش به کلام امام نیز رجوع کند؛ مثلاً بنابر فرمایش معصوم (علیه السلام) آیات بشارت را با لحن بشارت و شوق، و آیات حزن و اندوه را محزون بخواند؛ اما چون مواجهه چنین فردی با قرآن، تنها به عنوان متنی برای قرائت بوده و توجه و تذکری به خداوند متعال نداشته، هیچگاه متذکر پیام قرآن و تسلیم در مقابل آن نیز نخواهد شد.

مرحوم میرزا معرفت فطری خداوند برای درک پیام‌های قرآن را اساسی دانسته و فهم این پیام‌ها را نه بر برهان و استدلال‌هایی که در فلسفه‌ورزی‌های بشری ارائه می‌شود مبتنی می‌دانند و نه بر مشقت و ریاضت‌هایی که صوفیان و عرفا روا می‌دارند. از دیدگاه ایشان، چنین تکلفاتی از احکام عقل انسانی نبوده، بنابراین هیچ ضرورتی هم در پایبندی به آنها نیست.

فلاسفه و عرفای مسلمان نیز در پس تمام تصویرسازی‌های خود، ضرورت التزام به پیروی از سفیران الهی را در مسیر بندگی حق تعالی پذیرفته‌اند. لذا همیشه کوشیده‌اند که تفلسف و یا خرقة خود را به حجج الاهیه پیوند دهند. فیلسوف، مدعی می‌شود که اساس حکمت و فلسفه متخذ از فرمایشات امیرمؤمنان و امام رضا (علیه السلام) است. صوفی نیز بر آن است که خرقة اش را به امیرمؤمنان (علیه السلام) و خاصان درگاه حضرتش منتهی گرداند. مرحوم میرزا تذکر می‌دهند که چنین تخیلات و توهمات را باید به کناری نهاده و پس از استماع حکم عقل، در محضر قرآن و حجج الهی حاضر شویم و از فرامینشان پیروی کنیم. وقتی که عقل، ما را به اطاعت از پیام الهی هدایت نمود، در مرحله بعد باید خود را به قرآن سپرد و با دوری از اندیشه‌هایی همچون فلسفه و عرفان - که می‌خواهند فضای ذهنی و تمنیات شخصی انسان را جایگزین پیام الهی نمایند - مطیع قرآن باقی ماند.

اگر دلیل بودن قرآن پذیرفته می‌شود، در واقع نیز باید خود را کاملاً به قرآن سپاریم و هرگونه

شک و شبهه را که مانع رهسپاری با آن می‌شود، از خود دور سازیم. داخل نمودن تصوّرات بی‌پایه فلسفی و تخیلات بی‌بنیان عرفانی در معارف قرآنی، از جمله دام‌های ابلیسی است که مانع توجّه ما به کلام الهی و راهزن مسیر عقلانیت و رشد است. برای ایمنی از چنین چپاولی در بازار اندیشه‌های رنگارنگ بشری، باید خود را به قرآن سپرد و با چنین دلدادگی است که دوری از هر اندیشه دیگری رقم می‌خورد؛ کسی که دل در گرو قرآن دارد و تنها به آن دل می‌سپارد، همین قرآن او را در کهف حصین خود پناه داده و او را نگاه می‌دارد.

متوغلان در اندیشه‌های متلون بشری، جا دارد برای بیداری خود و برون جهیدنشان از این دام بی‌سرانجام، اندکی در این سؤال تأمل کنند که اساساً اگر قرار بود انسان دل در گرو اندیشه‌ها و تلاش‌های بشری در ابتناء نظام فکری داشته باشد، آمدن قرآن چه وجهی داشت؟ و راه بودن قرآن به چه معنا بود؟

کشف بطلان دیدگاه فلاسفه و عرفا در باب خلقت بر اساس معرفت فطری

بنابریان مرحوم میرزا در این سطور، انسان با تذکر به معرفت فطری، حقیقت خودش را به عنوان ذاتی مخلوق می‌شناسد که هیچ نورانیتی از خود نداشته و فقیر محض است و با پروردگار متعال، مابینت تاّمه دارد. به موازات این معرفت‌ها، به معرفت دیگری مبنی بر بطلان دو دیدگاه در مورد خلقت دست می‌یابد: یکی از آن فلاسفه و دیگری از آن عرفا. این دو دیدگاه عبارتند از: «شیئیت ماهویّه» (مختار فلاسفه) و «عین ثابتّه» (دیدگاه عرفا).

بر اساس نظریه «شیئیت ماهویه»، غیر از وجود و عدم که دو طرف تناقض هستند، رتبه‌ای از ماهیت قرار دارد که از این دو فروتر است، نه وجود است و نه عدم، که در توصیفش گفته می‌شود: «الماهیة من حیث هی لیست الاّ هی، لا موجودة ولا معدومة»

فیلسوفان اصالت وجودی که قائل به جعل وجود هستند، برای حلّ مشکل وجدان کثرت، ناگزیر همین ماهیت «لا معدومه و لا موجوده» را مورد جعل وجود می‌دانند و فلاسفه اصالت ماهیتی، جعل ماهیت و نه وجود را به چنین ماهیت «لا معدومه و لا موجوده» ای نسبت می‌دهند. بر همین مبناست که در فلسفه، جعل، ایجاد، خلقت و خلق «لا من شیء» که تصریح بسیاری از روایات و بلکه ضروری همه شرایع است، مورد انکار واقع شده و بنابر عقیده فلاسفه، وجود یا ماهیتی فرضی، سریان و جریان تام می‌یابد.

«عین ثابت» در نزد عرفا نیز مانند همین «شیئیت ماهوی» در نزد فلاسفه است.

مرحوم میرزا با آوردن عبارت «ذات مجعولة»، ابطال هر دو دیدگاه را قصد می‌نمایند. در دیدگاه ایشان «مجمعول بالذات» چیزی است که کُنه ذاتش مسبوق به هیچ چیز دیگری نبوده و هیچ نحوه تحقیقی قبل از وجود فعلی‌اش ندارد و غیر از این ذاتی که اکنون محقق است، هیچ چیزی نبوده تا به آن جعل وجود یا ماهیت یا تملیک وجود و کمالات صورت پذیرد. «خلقت لا من شیء» که در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز بدان تصریح شده است مؤید همین معناست. مرحوم میرزا چنین توحیدی را که بر تباین میان خالق و مخلوق مبتنی است، همان توحیدی می‌داند که خاتم پیامبران صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم بدان اهتمام داشته و روایات معصومین علیهم‌السلام نیز فریادگر همین معناست.

بنابر آنچه گفته شد، از دیدگاه مرحوم میرزا وقتی گفته می‌شود ماهیت مجمعول است، یعنی همین چیزی که الآن هست، نبود و سپس «بود» شده است و هیچگونه سابقه‌ای، چه به اسم «شیئیت ماهویه»، چه به نام «ثابتات ازلیه» و چه به عنوان «أنا» قبل از تملیک وجود و کمالات، نداشته است.

در دیدگاه بشری گفته می‌شود چیزی غیر از عدم باید باشد تا با موجود شدن، تناقض به بار نیاید. اما همه این‌ها در حیطه ذهن ماست و این فضای مخلوقی است که بر دو طرف وجود و عدم مبتنی است و وجود و عدم پس از مخلوق شدن معنا می‌یابند.

بنابراین اگر می‌گوییم خلقت خداوند «لا من شیء» است، دیگر نمی‌توان «لا من شیء» را نیز در فضای وجود و عدم وارد کنیم و در فکر رفع تناقض بیفتیم. اگر خلقت «لا من شیء»، فعل خداوند است و فعل و خلقت خداوند غیر از مفعول و مخلوق است، پس صحیح نخواهد بود که آن فعل و خلقت را به درون مفعول و مخلوق بکشانیم و آنگاه توهم تناقض نماییم.

خلقت‌هایی که در فضای مخلوقی حاصل می‌شود، همه در محدوده وجود و عدم محصور می‌ماند و با تغییر صورت‌های موجود در همین فضا، چیز جدیدی خلق می‌شود؛ مثلاً با تغییر گندم به آرد و اعمال بقیه مراحل، نان تولید می‌شود و همین فرآیند بردیگر تولیدات نیز حاکم است.

مثال دیگر در فضای مخلوقی این‌که گاهی در رأس تمام انسانها، معصوم و حجت الهی

چیزی خلق می‌کند؛ این خلق بدین‌گونه است که در همین فضای مخلوقات، با علمی از جانب خداوند متعال، صورتی را به صورت دیگر تبدیل می‌نماید، مثلاً اگر معصوم عَلَيْهِ السَّلَام به تصویر حیوانی خصوصیتی می‌دهد که تبدیل به حیوانی واقعی می‌شود و یا عصایی تبدیل به اژدهایی می‌شود، همه در همین فضای مخلوقی بوده که صورتی به صورتی دیگر تبدیل می‌شود.

اما فعل و خلق خداوند، نیاز به مادهٔ اولیه ندارد. لذا خلقتی متفاوت صورت می‌گیرد که چون هیچ شباهتی با آفرینش‌های ما ندارد، به هیچ وجه با علم و عقل ما درک نمی‌شود و تنها با همان معرفت فطری است که می‌یابیم این خلقت، فعل اوست.

شهود عاملیت خداوند تعالی در شهودش

بر اساس آنچه گفته شد، مطیعین احکام عقل به هنگام استماع یا قرائت یا تذکر و تدبّر در قرآن، به جایی می‌رسند که به یکباره (بغتّه) خدا را به خود او شناخته و خداوند تعالی خودش را برای آن‌ها ظاهر و متجلی می‌گرداند. در این صورت است که صدق آیه شریفه ﴿**شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**﴾^(۱) شهود می‌شود. به عبارتی دیگر با سپردن خود به قرآن و شناختن خداوند تعالی به خودش، شهود آیه مبارکه حاصل می‌شود.

در سطور قبل، سخن از رسیدن به توحید سیّد رسل صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که همان «**لا اله الا الله**» است، اما در این موضع، شهود «**شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ**» مورد نظر است. بنابراین آیه شریفه، شهادت خداوند به توحیدش مشهود می‌شود و چنین شهادتی، همان تجلی خدا به یگانگی‌اش بر مخاطب است. در مرحله قبل، توحید حق تعالی شهود می‌شد، اما در این مرحله، عاملیت خداوند در این شهود، مورد مشاهده قرار می‌گیرد؛ یعنی در همان آنی که خداوند تعالی شهود می‌شود، از ناحیه خدا بودن چنین شهودی نیز مشهود می‌گردد.^(۲)

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۸.

۲. آوردن کلماتی مانند «شهود» یا «شهود خداوند به خودش» نباید موجب انحراف اندیشه به تفکرات باطل عرفا در معرفت حق تعالی گردد؛ چه این‌که بر اساس این نحله از تفکر بشری، با فانی شدن بنده و در اثر انحلال این جزء در آن کل، وقتی خدا خودش را شهود می‌نماید، جزء فانی نیز از این شهود خدا نسبت به خودش بی‌نصیب نمی‌ماند. با چنین دیدگاهی است که «معرفت الله بالله» نزد این طایفه به «معرفت الله الله» تبدیل و تحریف می‌شود، اما منظور مرحوم میرزا از شهود خداوند به خودش، این است که بنده با همان تمایز و تبیینی که با حق تعالی دارد، خدا را یافته و وجدان و شهود می‌کند و در همین حال می‌یابد که این شهود و وجدان به وسیله خود خداست که تحقق یافته است.

خودآزمایی:

- ۱- اهمیت دادن به حکم عقل چگونه موجب توجه به پیامبر می شود؟
- ۲- چرا فلاسفه و عرفا سعی دارند طریق خود را به معصومین علیهم السلام ختم نمایند؟
- ۳- سپردن خود به قرآن برای فهم کلام قرآن به چه معناست؟
- ۴- دیدگاه فلاسفه و عرفا در باب خلقت را نقد فرمائید.
- ۵- شهود عاملیت خداوند تعالی در شهودش به چه معناست؟



گفتار هجدهم:

رها شدن از اندیشه بشری؛

نخستین قدم در فهم معارف الهی

اشاره:

در این گفتار ضرورت تخلیه قلب از اندیشه‌های بشری برای فهم معارف الهی مورد نظر قرار گرفته و رمز ماندگاری بر معرفت فطری خداوند تعالی تسبیح او از اندیشه‌های خود بنیاد بشری در این بستر دانسته شده است.

متن

در این مقام لازم است اشاره به نمونه آیات شریفه کرده که - إن شاء الله تعالی - برحمته و فضله [و] لکرامه رسوله وآله المعصومین علیهم السلام، حضرت عالی بعد از تخلیه خود از هر مفهوم و معقولی که حاکی از رب العزّه تصور فرموده‌اید^(۱) به قلب شریف توجه به رب العزّه کرده، تأمل و تدبّر در آیات مرقومه نموده نور آن را عیان فرمایید.

قال جلّت عظمته:

﴿لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَاِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تَخْفَوْهُ يَحْصِبْكُمْ بِهٖ اللّٰهُ فَيَغْفِرْ لِمَنْ يَّشَآءُ وَيُعَذِّبْ مَنْ يَّشَآءُ﴾^(۲)؛

آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، فقط از آن خداست. و اگر آنچه در دل‌هایتان هست، آشکار سازید یا پنهانش کنید، خدا شما را طبق آن محاسبه می‌کند و هر کس را شایسته بداند و بخواهد، می‌بخشد و هر کس را مستحق بداند و بخواهد، مجازات می‌کند.

۱. آ، ص: «فرموده و تخلیه از معارف بشریه حکمیّه و عرفانیّه و آنچه از این مقوله شنیده‌اید اوجب و الزم، چه آن‌که آنها اعظم حجب و اشدّ کفر و معاصی و افحش فحش برب العزّه و اشنع جنون در نظر صاحب شریعه مقدسه و یافتن ربّ العزّه در این حال از ممتنعات و محالات إلى ابد الابد است» به جای «فرموده‌اید».

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۴.

وقال عزوجل:

﴿قُلْ إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمَهُ اللَّهُ وَيَعْلَمَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^(۱)؛

بگو: «اگر آنچه از سینه‌های شماست، پنهان دارید یا آشکارش کنید، خدا آن را می‌داند؛ و نیز آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، می‌داند؛ و خدا بر هر چیزی تواناست.»

قال عزوجل:

﴿وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ* أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾^(۲)؛

و سختتان را پنهان کنید یا آن را آشکار سازید، برای او یکسان است؛ که او به اسرار درون سینه‌ها داناست. آیا کسی که موجودات را آفرید نمی‌داند؟! در حالی که او لطیف و آگاه است.

وقال عزوجل:

﴿وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾^(۳)؛

و بدانید که خدا آنچه را در دل‌هایتان دارید، می‌داند؛ پس، از مخالفت او بپرهیزید.

وقال عزوجل:

﴿أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونْ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^(۴)؛

آگاه باشید، که آن مشرکان سینه‌هایشان را نزدیک هم قرار می‌دهند، تا رازشان را از آن پیامبر پنهان دارند؛ آگاه باشید، آگاه که لباس‌هایشان را بر سر می‌کشند، خدا آنچه را پنهان می‌کنند و آنچه را آشکار می‌سازند، می‌داند؛ چرا که او به اسرار درون سینه‌ها داناست.

۱. سوره آل عمران، آیه ۲۹.

۲. سوره ملک، آیات ۱۳-۱۴.

۳. سوره بقره، آیه ۲۳۵.

۴. سوره هود، آیه ۵.

وقال عزوجل:

﴿وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ * وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۱)؛

ولیکن گمان می کردید که خدا بسیاری از آنچه انجام می دادید، نمی داند. و آن گمان بد شما بوده که به پروردگارتان گمان بردید که شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید.

از این جهت عتاب فرماید فقال جلّ جلاله:

﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾^(۲)؛

آیا ندانسته اند که خدا راز آنان و رازگویی شان را می داند؛ و این که خدا به اسرار نهان ها بسیار داناست؟!

در این آیات حضرتش تذکر به حکم عقل داده که وظیفه بنده، نزد این موهبت کبری، تعظیم ذات مقدس ربّ العزّه، ملاحظه حرمت حضور، الزم لوازم، و حذر و اتّقاء از او را اوجب واجبات دانسته، و توقع فهمیدن و دانستن کیفیت معرفت را جنون، و کنجکاوی را اعظم استخفاف و افحش فحش به ربّ العزّه حیرت انگیز وحشت آمیز بداند؛ چه آن که می یابد معرفتش عین وجدان علم او با حیرت و دهشت که لوازم لاینفک الوهیت^(۳) و ممتنع الانفکاک الی ابد الابد است.

شرح

تخلیه از اندیشه های بشری قدم نخست در فهم معارف الهی

در نظر مرحوم میرزا، در مواجهه با کسانی که ذهنیات و تصوّراتی خودباخته در مورد حق تعالی دارند، ابتدا باید با استدلال، آنها را بدانجا رسانید که با اشراف بر بطلان تصوّرات خود، در معرض تذکر به حق تعالی قرار گیرند. بر همین اساس، چون مرحوم میرزا مخاطب خود در این نامه را شخصی می داند که دستی بر آتش بنیان سوز تفکر بشری نیز دارد، از ایشان می خواهد که ابتدا با توسّل به رحمت و فضل الهی و کرامت و بزرگواری

۱. سوره فضلت، آیات ۲۲-۲۳.

۲. سوره توبه، آیه ۷۸.

۳. ر، ص: معرفت.

پیامبر و آلِ طاهرش علیهم السلام خود را از هرگونه تصوّر و مفهوم و تفکرات بشری در باب معرفت الله تعالی پاک ساخته، تفکرات فلسفی، عرفانی و هرآنچه از این دست را به کناری نهد و قلب خود را برای دریافت معارف قرآنی آماده سازد.

از این منظر، تطهیری بدین طریق، لازمه دریافت فیض معارف قرآنی است که بدون آن، چنین امری ناشدنی خواهد بود؛ چه این که در معارف بشری این مفاهیم هستند که قرار است حاکی از پروردگار متعال باشند که در این صورت هرکسی می تواند مفاهیمی در نفس خود برپا دارد، آنگاه با همین مفاهیم برحق تعالی وارد شده و او را موضع ورود و خروج خود قرار دهد. البته چنین خدایی، خدای عزیز و صمدی نخواهد بود که از دست یابی افکار و اوهام در امان است، حال آن که فطرت و عقل سلیم هر عاقلی اذعان دارد که حق تعالی فراتر از دستیابی اندیشه و اشراف عباد است.

از دیدگاه مرحوم میرزا، بدترین معاصی آن است که ذات حق تعالی مورد تعرّض قرار گیرد و خداوند در توحیدش مورد معصیت واقع شود؛ بدین گونه که یک سری مفاهیم و تصوّرات را از محسوسات اخذ نموده و از آن ها به عنوان خدا یاد شود. از دیدگاه ایشان، چنین عملی در معرفت الله، پرده دری بزرگ و فاحش ترین معصیت ها و شنیع ترین مخالفت با عقل خواهد بود.

لحظه ای تأمل و اندکی تعقل روشن می سازد که نسبت دادن مفاهیم مخلوقی خودساخته به حق تعالی کاری بسیار ناپسند و منکری عظیم است که چنین امری را در اسرع وقت باید وانهاد.

بنابراین در این دیدگاه، معرفت الله حاصل نمی شود جز پس از دست شستن از مفاهیم ذهنی و توجه نمودن با قلب خود به محضر حق تعالی جلّ اسمه. برای دست یابی به چنین معرفتی باید با حضور قلب و با تمام دل و فارغ از تمام مفاهیم و نظریات پیش گزیده، در محضر قرآن حاضر شده و کلامش را به گوش جان شنید.

در روایتی از امام صادق علیه السلام در توصیف مؤمنان و محبّان اهل بیت علیهم السلام چنین آمده:

قَالَ الرَّجُلُ فَأَنَا مِنْ مُحِبِّكُمْ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ. قَالَ جَعْفَرٌ علیه السلام: إِنَّ لِلْحَبِيبِ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ عِلْمَاتٍ يُعْرِفُونَ بِهَا. قَالَ الرَّجُلُ وَمَا تِلْكَ الْعِلْمَاتُ؟ قَالَ علیه السلام: تِلْكَ خِلَالُ أَوْهَامَا

أَتَاهُمْ عَزَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَ أَحْكَمُوا عِلْمَ تَوْحِيدِهِ وَ الْإِيمَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا هُوَ وَ مَا صِفَتُهُ ثُمَّ عَلِمُوا حُدُودَ الْإِيمَانِ وَ حَقَائِقَهُ وَ شُرُوطَهُ وَ تَأْوِيلَهُ. قَالَ سَدِيرِيَا ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ مَا سَمِعْتِكَ تَصِفُ الْإِيمَانَ بِهَذِهِ الصِّفَةِ. قَالَ نَعَمْ يَا سَدِيرُ لَيْسَ لِلْسَّائِلِ أَنْ يَسْأَلَ عَنِ الْإِيمَانِ مَا هُوَ حَتَّى يَعْلَمَ الْإِيمَانَ بِمَنْ. قَالَ سَدِيرِيَا ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُفَسِّرَ مَا قُلْتُ؟ قَالَ الصَّادِقُ (ع): مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِتَوْهَمِ الْقُلُوبِ فَهُوَ مُشْرِكٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْرِفُ اللَّهَ بِالْإِسْمِ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ أَقْرَبَ بِالطَّغْيِ لِأَنَّ الْإِسْمَ مُحَدَّثٌ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْإِسْمَ وَ الْمَعْنَى فَقَدْ جَعَلَ مَعَ اللَّهِ شَرِيكاً وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الْمَعْنَى بِالصِّفَةِ لَا بِالْإِذْرَاكِ فَقَدْ أَحَالَ عَلَى غَائِبٍ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَعْبُدُ الصِّفَةَ وَ الْمُوصُوفَ فَقَدْ أَبْطَلَ التَّوْحِيدَ لِأَنَّ الصِّفَةَ غَيْرُ الْمُوصُوفِ وَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُصِفُ الْمُوصُوفَ إِلَى الصِّفَةِ فَقَدْ صَغَّرَ بِالْكِبَرِ ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾. قِيلَ لَهُ فَكَيْفَ سَبِيلُ التَّوْحِيدِ؟ قَالَ (ع): بَابُ الْبَحْثِ مُمَكِّنٌ وَ طَلَبُ الْمَخْرَجِ مُوجِدٌ إِنْ مَعْرِفَةُ عَيْنِ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ وَ مَعْرِفَةُ صِفَةِ الْغَائِبِ قَبْلَ عَيْنِهِ. قِيلَ وَ كَيْفَ نَعْرِفُ عَيْنَ الشَّاهِدِ قَبْلَ صِفَتِهِ؟ قَالَ (ع): نَعْرِفُهُ وَ نَعْلَمُ عِلْمَهُ وَ نَعْرِفُ نَفْسَكَ بِهِ وَ لَا نَعْرِفُ نَفْسَكَ بِنَفْسِكَ مِنْ نَفْسِكَ وَ نَعْلَمُ أَنَّ مَا فِيهِ لَهُ وَ بِهِ كَمَا قَالُوا لِيُوسُفَ ﴿إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَ هَذَا أَخِي﴾ فَعَرَفُوهُ بِهِ وَ لَمْ يَعْرِفُوهُ بغيرِهِ وَ لَا أَثْبَتُوهُ مِنْ أَنْفُسِهِمْ بِتَوْهَمِ الْقُلُوبِ (۱).

آن مرد گفت من از دوستان شما در آشکارا و پنهانم. امام صادق (ع) فرمودند: برای دوستان ما در آشکارا و نهان نشانه‌هایی است که بوسیله آن نشانه‌ها شناخته می‌شوند. آن مرد گفت: آن نشانه‌ها کدامند؟ حضرت فرمود: اولین آن ویژگی‌ها این است که توحید را به حق معرفتش شناخته و علمشان به توحید را محکم کرده‌اند و بعد از آن ایمان به آنچه اوست و صفت اوست و سپس حدود ایمان، حقایق، شروط و تفسیر آن را نیز دانسته‌اند. سدير عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا، نشنیده بودم که ایمان را اینچنین توصیف فرموده باشی. حضرت (ع) فرمود: آری، ای سدير، سائل را نرسد به این که از ایمان بپرسد مگر این که بداند ایمان به کیست. سدير عرض کرد: ای فرزند پیامبر خدا، اگر صلاح می‌دانید آنچه را فرمودید توضیح دهید. حضرت صادق (ع) فرمودند: هر که فکر کند خدا را با توهم قلوب شناخته است مشرک است و هر که گمان کند خدا را به اسمی بدون معنی شناخته است، ناسزا گفته؛ چرا که اسم حادث است و هر که گمان کند موصوف و صفت را عبادت می‌کند توحید را ابطال

نموده و به غایب احاله داده و هر که گمان کند موصوف و صفت را عبادت می‌کند توحید را ابطال نموده؛ زیرا صفت غیر موصوف است. و هر که گمان کند موصوف را به صفت اضافه نموده در حقیقت بزرگ را کوچک نموده است. و هیچکدام خدا را چنان که شایسته اوست نسجیده‌اند.

عرض شد: پس راه توحید چیست؟ امام علیه السلام فرمود راه گفتگو گشوده است و راه برون رفتی وجود دارد. و آن این که قطعاً شناخت «خود» حاضر پیش از صفتش و شناخت صفت غایب پیش از «خود» او صورت گیرد. پرسیدند: چگونه ما خود شاهد را قبل از صفتش می‌شناسیم؟ فرمود: او را می‌شناسی و علمش را نیز می‌دانی و خودت را نیز به او می‌شناسی و خودت را بوسیله خودت از سوی خودت نمی‌شناسی و می‌دانی آنچه در اوست از او و به اوست؛ همان‌گونه که به یوسف گفتند قطعاً تو یوسفی و یوسف گفت من یوسفم و این برادرم است. پس او را به خودش شناختند نه به غیر او. و او را با توهم قلب از سوی خودشان ثابت نمودند.

نخستین ویژگی مورد نظر در این توصیف، شناخت توحید به حد معرفتش و محکم نمودن علم توحید، به همان معنای استقرار و ثبات توحید است. پس از این شناخت، ایمان آوردن به متعلق شناخت، دومین ویژگی مؤمن ذکر می‌شود.

بر اساس روایت شریفه، علم به توحید، مرجع ایمان است و با شناخت از حق تعالی است که خود شناسی حاصل می‌آید. بدین روی، کسی که خودش را به خداوند شناخت، تازه می‌فهمد که تمام دارایی‌اش را از خدا و به خدا دارد.

فهم آیات قرآن در سایه معرفت فطری به خداوند تعالی

مرحوم میرزا در ادامه، درصدد توجه دادن به آیاتی برمی‌آیند که خداوند در آنها به خود و توحیدش شهادت داده است.

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَخَابِسْكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^(۱)

این آیه انسان را متوجه این امر می‌سازد که آسمان و زمین ملک خداست. روشن است که فهم ملکوت و پادشاهی خداوند تعالی بر آسمان و زمین، وقتی حاصل می‌شود

که انسان، خدا را به خودش شناخته باشد. پس از این شناخت، انسان درمی یابد آنچه را در نفس خود آشکار یا پنهان ساخته است، از خدا پنهان نبوده و حق تعالی بر آنها علم دارد؛ زیرا بدون شناخت پیشین از خداوند، محال خواهد بود که بتوان علم و احاطه او بر قلوب را وجدان نمود.

پس از این آیه، مرحوم میرزا به آیات دیگری در این معنا استناد می‌کند که مخاطب قرآن بر اساس فهم فطری خود از خداوند، آیات الهی را می‌شنود و می‌یابد.

تسبیح؛ رمز استقرار بر معرفت الله و تفکر در خدا مکر شیطانی برای خروج از این معرفت

پس از آن که تذکر و توجه به حق تعالی حاصل آمد، عقل، آدمی را به تعظیم و رعایت محض او و دوری از پرده دری اش حکم می‌کند. اگر کسی پس از این شهود روشن، بخواهد مرکب فکر و اندیشه را در آن عرصه دواند، جانب هدایت و روشنایی را وانهاد و به سرزمین جنون و بی‌خردی پای نهاده است. آن که تشنه است، با رسیدن به آب، از خود رفع عطش می‌کند، نه این که در این اندیشه فرو رود که آب چیست؟ جنس و فصلش کدام است؟ رابطه عطش و سیرابی تقابل است یا تضاد؟ و مانند چنین پرسش‌های بی‌سرانجامی که به دور از خرد و سزاوار نکوهش است. عمل کسی که پس از روشن شدن به معرفت حق تعالی، در پی تصور و مفهوم سازی از آن باشد، همین سان نابخردانه و بلکه نابخردانه‌ترین کارهاست. حکم عقل این است که پس از روشنایی، شکر آن گذاشته و قدرش را بدانیم و اگر به جای سپاسگزاری، به تصویر سازی از آن معرفت و روشنایی روی آوریم، عقل تضییع شده و قدم نهادن در وادی بی‌سرانجامی در پی خواهد بود و چنین فعلی، طریقهٔ مجانین و روش بی‌خردان است؛ زیرا مصداق بدترین بی‌احترامی‌ها نسبت به خداوندی است که ثمرهٔ معرفتش دهشت و خشوع و خضوع و بندگی است.

کُنْج در زبان فارسی، گوشه‌هایی تاریک را می‌گویند که قابل دسترسی نبوده و بُعد از دستیابی دارد. حال اگر کسی پس از معرفت حق تعالی در پی تعمق و کُنْج‌کاوی فکری و تصویری در آن معرفت باشد، علاوه بر این که حماقتی عمیق مرتکب شده، نسبت به پروردگار متعال نیز بدترین هتک حرمت را روا داشته است.

خودآزمایی:

- ۱- بدترین معاصی از دیدگاه مرحوم میرزا چیست؟ چرا؟
- ۲- چرا تطهیر اندیشه‌های بشری مقدمه ضروری فهم معارف الهی است؟
- ۳- عاقلانه بودن تسبیح حق تعالی پس از معرفت او و نابخردانه بودن توصیف خودسرانه چنین معرفتی را تبیین نمائید.



گفتار نوزدهم:

معرفة الله، تسبيح و تنزيه

اشاره:

در این گفتار به معنای تسبیح و تنزیه حق تعالی پرداخته شده و ضمن بیان نادرستی برخی دیدگاه‌ها در این زمینه، براهمیت تسبیح و تنزیه در معرفت الله تعالی تأکید شده است.

متن

تسبیحات و تکبیرات و تقدیسات شریعت مقدسه، عین تذکّر به همین حیرت و دهشت و عین تعیین وظیفه عبد است که امر فرموده. قال أمير المؤمنين صلوات الله عليه في خطبة في ثنائه: «أظلم بظلمته كل نور».^(۱) اینجاست که انسان واقف در مقام خطرناکی شده، یا مطرود و ملعون شده محبوب گردد، یا مقرب و محبوب شود؛ چنانچه بعد از این نعمت غفلت کرده ملاحظه علم ربّ العزّه را در کنه ذاتش نداشته باشد، یا در مقام تفکر در او تعالی شأنه برآید لا محاله محبوب شده، مطرود گردد. از این جهت أمير المؤمنين صلوات الله عليه می‌فرماید: «مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَنَّدَقَ».^(۲) و اگر کوچک شده مشغول به تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح و تقدیس گشته تعظیم نماید؛ به خاک مذلت افتاده، سجده کند، مقرب گشته این وظیفه عقلیه، نماز که عمود دین است^(۳) که: «الصلاة قربان كل تقى».^(۴)

۱. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۶۲.

۲. آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۲، ح ۱۲۸۵؛ لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ و ذخیره المتعظ و الواعظ، ص ۴۵۶، ح ۸۲۵۵.

۳. اشاره است به روایت شریفه از جابر از ابي جعفر (علیه السلام) قال:

الصلاة عمود الدين مثلها كمثل عمود الفسطاط إذا ثبت العمود ثبت الأوتاد والأطناب وإذا مال العمود وانكسر لم يثبت وتد ولا طناب.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۱۸، ح ۳۶؛ برقی، احمد بن محمد، المحاسن، ج ۱، ص ۴۴، ح ۶۰.

۴. ابن بابویه، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۷، ح ۱۶؛ کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۳، ص ۳۰۰.

و به قیام به این وظیفه عقلیه در مدارج معرفت عروج کرده به مقام رؤیت ربّ العزّه به ربّ العزّه ((لا بأبصار الأوهام والعقول [و لا بأبصار الأرواح والقلوب])^(۱) فائز گشته،^(۲) سیر در دریای بی نهایت معرفت نموده تجلّی حق تعالی را در کلام خود معاینه نماید که «الصلاة معراج المؤمن».

و قال عزّ وجلّ:

﴿وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾^(۳)؛

و در واقع، کتابی برای آنان آوردیم و آن را عالمانه شرح دادیم.

و قال عزّ وجلّ:

﴿لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾^(۴)؛

به یقین، حق را برای شما آوردیم؛ ولیکن بیش تر شما از حق ناخشنودید.

قال جلّ ثنائه:

﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّتُونَ مَا لَا يَرْضَىٰ مِنَ

الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾^(۵)؛

(خیانتکاران، زشتکاری خود را) از مردم پنهان می دارند، ولی از خدا پنهان نمی دارند؛

در حالی که او (= خدا) با آنان بود، وقتی که شبانه تدبیر می کردند در مورد سخنی که

خدا بدان راضی نبود؛ و خدا به آنچه انجام می دهند، احاطه دارد.

وقال جلّ ثنائه:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ



ص ۲۶۵، ج ۶؛ مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۳۰۷، ح ۴.

۱. آ، ص: «نه به حقیقت مظلومه مجعوله خود و نه به أبصار أوهام و عقول و نه به أبصار أرواح و قلوب» به جای (...).

۲. ز: «نه به غیر او فائز گردد. اما نه به أبصار أوهام و عقول و نه به أبصار أرواح و قلوب و نه به حقیقت مظلومه خویشتن، بلکه به خود وی جلّت عظمته و» به جای (...).

۳. سورة اعراف، آیه ۵۲.

۴. سورة زخرف، آیه ۷۸.

۵. سورة نساء، آیه ۱۰۸.

گفتار نوزدهم: معرفة الله، تسبیح و تنزیه * ۲۹۵

رَابِعُهُمْ وَلَا خَسَّةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَذَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَتَيْنَ مَا
كَانُوا تُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١﴾؛

آیا اطلاع نیافته‌ای که خدا آنچه را در آسمان‌ها و آنچه را در زمین است می‌داند؟ هیچ
رازگویی سه نفری نیست، مگر آن‌که او چهارمین آنان است، و هیچ رازگویی پنج نفری
نیست، مگر آن‌که او ششمین آنان است؛ و نه کمتر از آن و نه بیشتر (از آن است)، مگر
آن‌که او همراه آنان است، هرکجا که باشند؛ سپس در روز رستاخیز به آنان از آنچه انجام
داده‌اند، خبر می‌دهد؛ چرا که خدا به هر چیزی داناست.

وقال جلّ ثنائه:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلَهُ مَا تُوَسَّوُسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبَلٍ
الْوَرِيدِ﴾ ﴿٢﴾؛

و به یقین، انسان را آفریدیم و آنچه را نفسش بدان وسوسه می‌کند می‌دانیم و ما از رگ
گردن به او نزدیک‌تریم.

وقال جلّ ثنائه:

﴿فَلَنَقُصَّنَّ عَنْهُمْ بَعْلَهُمْ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ﴾ ﴿٣﴾؛

و مسلماً، عالمانه، کردارشان را برایشان حکایت خواهیم کرد؛ و ما غافل و غایب نبودیم.

و از این جهت کافر در قیامت گوید:

﴿يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾ ﴿٤﴾؛

ای افسوس بر من که در جانب دستورات خدا کوتاهی کردم.

و از این سرّ فرموده:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ مُلَاقُوهُ وَيَسِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ﴿٥﴾؛

و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد؛ و مؤمنان را مزده ده.

۱. سوره مجادله، آیه ۷.

۲. سوره ق، آیه ۱۶.

۳. سوره اعراف، آیه ۷.

۴. سوره زمر، آیه ۵۶.

۵. سوره بقره، آیه ۲۲۳.

شرح

طبق برخی اندیشه‌ها، تنزیه و سلب، راه معرفت پروردگار متعال است،^(۱) ولی در نظر میرزای اصفهانی با تحقق معرفت حق تعالی، تنزیه و سلب نسبت به معروف معنی پیدا می‌کند و الا انسان با سلب کردن، تنها در گستره معلومات و تصورات خودش سیر نموده و کاملاً روشن است که چنین سیری هیچگاه معرفت حق تعالی را - که خارج از معلومات و مفهومات و تصورات مخلوقی است - در پی نخواهد داشت.

از دیدگاه مرحوم میرزا وقتی گفته می‌شود جایگاه معرفت الهی، جایگاه تنزیه و تقدیس است؛ به این معناست که باید از هر آن چیزی که می‌خواهد انسان را از آن معرفت الهی منقطع سازد، دوری گزید تا استقرار در توحید حق تعالی حاصل آید.

نفس انسان، که بسیار امرکننده به بدی‌هاست^(۲) با وصول به چنین معرفت بی‌نهایت ارزشمندی، بر آن می‌شود تا از ادای وظیفه بندگی اش شانه خالی کند. در این مسیر، شیطان لعین نیز همراهی کوشا برای اوست و تمامی مکایدش را به کار می‌گیرد تا مانع چنین تنزیه و تقدیسی شود. لذا باید کوشید در این مقام که جایگاه تمرکز و توجه است، از هر چیزی که می‌خواهد موجب جدایی از حق تعالی شود - چه در ذهن و مفاهیم و چه در اعمال و افعال - دوری گزید و تسبیح و تقدیس را پیشه خود ساخت.

توصیفات ارائه شده از این مقام، خطیر بودن آن را نیز گوشزد می‌کند؛ چنان‌که اگر این وظیفه ترک شود و تنزیه و تقدیس صورت نگیرد، طرد و لعن الهی و فرو رفتن در حجاب نصیب فرد خاطی می‌شود. چنین سرانجام ناگواری بدان جهت است که معرفت فطری خداوند تعالی، اساس و پایه دین است و غفلت از این معرفت که حاصل دوری از تنزیه و تقدیس است، مساوق با انحراف از بندگی و نیل به شقاوت خواهد بود. بر همین اساس، امیرمؤمنان (علیه السلام) تفکر در مورد حق تعالی را مساوی با زندقه بیان فرموده‌اند^(۳).

۱. یکی از دیدگاه‌های رایج در مباحث مربوط به معرفت الله، الاهیات سلبی است. در این دیدگاه قائلند معرفت ما به خداوند تعالی، از طریق سلب و تنزیه صورت می‌گیرد؛ بدین صورت که هر چه را که در مخلوقات می‌بینیم، سلب نماییم تا موجودی که مسلوب از تمام ادراکات است، ثابت شود و او همان خداست.

۲. ﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ﴾ (سوره یوسف، آیه ۵۳).

۳. «مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ تَزَيَّدَ».

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول (علیهم السلام)، ص ۹۶.

در مقابل این طرد و لعن و شقاوتِ فرو رفتن در حجاب، نیل به مقام قرب الهی قرار دارد؛ جایگاهی که تنها با رعایت محضر حق تعالی و دور نشدن از او و در یک کلمه با بندگی اش تحقق می یابد. چنین حضوری که با تکبیر و تهلیل و تحمید و تسبیح صورت می گیرد، همان نماز است که عقل، انسان را بدان راه می نماید.

در واقع روح و اصل نماز، توجه به محضر حق تعالی است. بدین جهت نماز ستون و اصل دین شده و دین بر این پایه بنا می گردد و همین نماز است که موجب تقرب بندگان می شود. رعایت هر چه بیشتر محضر حق تعالی، قرب و نزدیکی بیشتری را موجب می شود و عقل، همان گونه که امر به این وظیفه می کند، بر استمرار و تداوم آن نیز حکم می نماید. پیروی از این حکم و رعایت هر چه بیشتر محضر حق تعالی، سبب عروج در مدارج معرفت برای عباد می شود، تا جایی که موجب رؤیت حق تعالی - البته به دیده دل - می شود.

پرواضح است که چنین رؤیتی با ابزار ادراکی روح و بدن نبوده و تنها با همان «معرفت حق تعالی به خودش» برای بندگان تحقق می پذیرد و همین نماز و توجه، طریق عروج بنده مؤمن به چنین جایگاه عظیمی می شود.

میرزای اصفهانی با استناد به آیه ﴿يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُمْ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا﴾^(۱) به حرمت عقلی عدم رعایت محضر الهی اشاره کرده و به این نکته توجه می دهد که برخی از مردم، حرمت حضور بندگان خدا را نگاه داشته و در محضر آنها هر کاری را مرتکب نمی شوند، اما محضر الهی را پاس نمی دارند. اینان همان کارهایی را که از انجامش در حضور هموعان ابا دارند، در محضر حق تعالی انجام می دهند، حال آن که حضور خداوند قابل مقایسه با حضور بندگان نیست، چنان که حضور خداوند متعال، حتی بر تدابیر شبانه پنهانی بندگان نیز سیطره دارد.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرُ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾^(۲)

۱. سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۲. سوره مجادله، آیه ۷.

این آیه، ترتیب اثر ندادن به علمی را که آگاهی خداوند بر همه مخلوقات را برای انسان آشکار می‌سازد، نکوهش می‌کند، سپس به احاطه خداوند بر عباد تذکر می‌دهد و به اخبار اعمال آنان در روز قیامت اشاره می‌کند.

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّخِرِينَ﴾^(۱)

بنابراین آیه، رعایت نکردن محضر حق تعالی موجب حسرت در روز حساب شده و گناه کاران می‌گویند: کاش محضر حق تعالی را رعایت می‌نمودیم.

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲)

در آیه ۲۲۳ سوره مبارکه بقره می‌توان دو احتمال برای ملاقات مطرح نمود؛ یکی آن‌که منظور آن باشد که انسان آنچه را که انجام داده است، در روز قیامت ملاقات می‌کند و دیگر این‌که خدا ملاقات شده و با ملاقات او، هر آنچه را که در محضرش انجام داده‌ایم، در خواهیم یافت و براین اساس، بشارت به مؤمنان صورت می‌پذیرد.

خودآزمایی:

۱- تسبیح و تنزیه حق تعالی به چه معناست؟

۲- دیدگاه نادرستی که در سطور گذشته در مورد تسبیح و تنزیه حق تعالی مطرح شد را بیان و سپس نقد فرمائید.

۳- رمز مساوی دانستن تفکر در خداوند تعالی را با زندیق شدن در کلام امیرالمؤمنین علیه السلام بیان فرمایید.

۴- نماز چه جایگاهی در تثبیت معرفت الله تعالی دارد؟

۱. سوره زمر، آیه ۵۶.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۳.



گفتار بیستم:

شهادت خداوند به نبوت نبی

اشاره:

در این گفتار به چگونگی شهادت خداوند تعالی بر نبوت پیامبرش و نیز خارج بودن معرفت نخستین از چنگ مخاطبین معرفت الله تعالی پرداخته می شود.

متن

و چون (وجدان بنده مطیع، حضرتش را اکبر شاهد بر صدق رسول هادی به سوی اوست،)^(۱) فرمود:

﴿قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾^(۲)؛

بگو: «گواهی چه چیزی با عظمت تر است؟» بگو: «خدا میان من و شما گواه است؛ و این قرآن بر من وحی شده تا به وسیله آن، شما و هر کس را که این قرآن به او می رسد هشدار دهم.»

و فرمود:

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ أَنْزَلْنَاهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً﴾^(۳)؛

لیکن خدا به آنچه بر تو فرو فرستاد گواهی می دهد که آن را از روی علمش فرو فرستاده است؛ و فرشتگان نیز گواهی می دهند، و هر چند گواهی خدا کافی است.

۱. ز: «یافتن بنده فرمانبردار خداوند عزیز را بزرگ تر گواهی بر راستی پیغمبر رهنمای به سوی اوست» به جای (...).

۲. سوره انعام، آیه ۱۹.

۳. سوره نساء، آیه ۱۶۶.

و فرمود:

﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبيراً بَصيراً﴾^(۱)؛

بگو: «گواهی خدا بین من و بین شما کافی است؛ چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست.»

و فرمود:

﴿أَمْرٌ يَقُولُونَ اقْتَرَاهُ قُلْ إِنْ اقْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللّهِ شَيْئاً هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ
كَفَى بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾^(۲)؛

آیا (مشركان) می‌گویند: «او به دروغ آن‌را به خدا نسبت داده است؟» بگو: «اگر من آن‌را به دروغ نسبت دهم پس مجازات خواهم شد و از طرف خدا برای دفاع از من، هیچ چیزی را مالک نیستید. او به آنچه در آن وارد می‌شوید داناتر است؛ گواهی او بین من و بین شما کافی است؛ و او بسیار آمرزنده و مهربور است.»

و فرمود:

﴿قُلْ كَفَى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾^(۳)؛

بگو: «گواهی خدا و کسی که علم کتاب قرآن نزد اوست، بین من و بین شما کافی است.»

و چون حضرت رسالت پناه (تزکیه کننده قلوب از اوهام علوم بشریه و سبب قرب و واسطه وصال به محضر ربّ العزه بود)، فرمود:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ
وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^(۴)؛

به یقین، خدا بر مؤمنان منت نهاد [= و نعمت بزرگی بخشید] هنگامی که در میان آنان، فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنان بخواند و رشدشان دهد و کتاب خدا و حکمت به آنان بیاموزد؛ در حالی که قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکار بودند.

۱. سوره اسراء، آیه ۹۶.

۲. سوره احقاف، آیه ۸.

۳. سوره رعد، آیه ۴۳.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.

شرح

وقتی که بنده، حق تعالی را وجدان کرد، آنگاه همین معرفت نخستین مبنا و شاهی می شود بر صدق رسول الهی؛ به عبارتی دیگر با معرفت و شناخت خداوند متعال و وجدان حضور اوست که صدق دعوی پیامبر الهی مشخص شده و نبی از متنبی تمیز داده می شود؛ زیرا در معرفت محضر الهی است که ارتباط پیامبر با خداوند درک می شود. و این چنین است که خود خداوند، شاهی می گردد بر نبوت پیامبرش.

به نظر می رسد اساساً شهادت غیر خداوند بر نبوت پیامبر، حاصل شدنی نباشد؛ چرا که مخاطب ابتدا باید محضر خداوند را درک کند؛ آنگاه پس از درک این محضر است که فرستاده رسمی چنین محضری را می شناسد و گواهی به صدقش می دهد، وگرنه با استدلال و ترتیب مقدمات و تصورات، هیچگاه نبوت پیامبر روشن نمی شود. بلکه تنها به معرفتی از جانب خداوند تعالی است که معرفت پیامبرش نیز برایمان آشکار می گردد. لذا خدای حکیم می فرماید:

﴿قُلْ أَيْ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ﴾^(۱)

زمانی می توان بر صدق ادعای پیامبر صحّه نهاد که ما را به آن چیزی برساند که ادعایش را دارد. چون پیامبر ادعای هدایت به خدا را دارد، بالاترین گواه بر نبوت او این است که ما را به خداوند برساند که اگر موفق بر این کار شد، بالاترین شاهد صدق بر مدعایش محقق شده است؛ وگرنه شهادت معنای محصلی نخواهد داشت.

اگر ادعای او صرفاً در فضای تصورات و اثبات ذهنیات و مفاهیم باشد، آنگاه پیامبر باید نخست آن مفاهیم و تصورات را با واقع انطباق دهد و بدین طریق، نه تنها تقریبی حاصل نمی شود، بلکه از ادعای خود نیز دورتر می شود. وقتی فضای تصورات و اثبات مفاهیم را بگشاییم، معرفت خدا و رسول را نیز در پیچ و خم تصورات انداخته و اصل موضوع به کلی منتفی می گردد. اما آنگاه که پیامبر دست مخاطب خود را بگیرد و به دور از هر گونه تصوّر و توهمی او را به محضر خدایش که معروف فطری اوست می رساند، بالاترین بلکه تنها شاهد و بینه بر رسالت او صورت می پذیرد.

نکته مهم دیگر این که، اکتساب معرفت نخستین، خارج از توانایی مخاطب است. چنین معرفتی که سنگ بنای تمامی معرفت‌های دیگر می‌شود، از دست مخاطب خارج بوده و باید به وسیله غیر او برایش روشن شود. البته این نکته روشنی است که در تعاملات روزمره بشر نیز جریان دارد.

به عنوان مثال، اگر فردی به ما گزارش دهد که در شمال کشور بارندگی شدیدی اتفاق افتاده است، اگر ما از قبل نسبت به موقعیت جغرافیایی شمال کشور علم نداشته باشیم، گزارش او هیچ معنایی برایمان نخواهد داشت. همچنین اگر این گزارش، نه در ایران بلکه در کشوری دیگر و برای اهالی آن سرزمین بیان شود، تصور آنها از شمال کشور، چیزی غیر از تصور گزارشگر از آن خواهد بود.

بنابراین نخستین قدم در تعامل با دیگران و فهم گزاره‌هایی که ادا می‌کنند، این است که معنای آنچه از آن گزارش می‌دهند، برایمان روشن شود و این کار، نه از طریق مخاطب که از طریق خود گزارش‌گر باید اتفاق بیفتد. در مورد خبر جدیدی که انبیا علیهم‌السلام نیز می‌آورند، ابتدا باید فهم و شناخت نخستینی باشد تا ما بتوانیم با انبیاء علیهم‌السلام وارد گفتگو شویم و کلام آنها را بفهمیم. این شناخت، از توان ما خارج است و ایجاد این فهم و روشنایی در ما برعهده آن کسی است که اخبار نموده و فعل خاصی را از ما انتظار دارد.

آیاتی که مرحوم میرزا در این مقام بدانها استناد می‌کند، همگی بر شهادت خداوند متعال بر نبوت پیامبر و پیام او دلالت دارد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در تقابل با کسانی که او را پیامبر نمی‌دانند، به خداوند متعال ارجاع داده و او را شاهد بر رسالت و ادعای خود ذکر کرده است.

از آنجا که کار پیامبر، رساندن مخلوقات به محضر خداوند متعال است، لذا انبیاء عظام علیهم‌السلام نخست مأمور می‌شوند تا اوهام و حجب و پرده‌هایی را که مانع این مهم بوده، از مخاطبان خود برطرف کنند. خداوند تعالی در این مورد می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^(۱)؛

پیامبران کتاب و حکمت واقعی را برای بشر می‌آورند، به وسیله آن، اوهام و پندارهای انحرافی آنها را می‌زدایند و مسیر قرب به حق تعالی را برایشان فراهم می‌آورند.

خودآزمایی:

- ۱- توضیح دهید که آیا اساساً شهادت غیر خداوند بر نبوت پیامبرش حاصل شدنی است؟
- ۲- قرار دادن معرفت پیامبر الهی در فضایی مملوّ از تصورات و مفاهیم ذهنی چه پیامدی دارد؟
- ۳- خارج بودن معرفت نخستین از هر چیزی را از توان انسانی با بیان مثالی در تعاملات روزانه انسان بیان نمایید.



گفتار بیست و یکم:

رابطه ایمان و فهم

اشاره:

در این گفتار به تقدم فهم بر ایمان و رابطه این دو با هم و نیز ارتباط معرفت الله با معرفت حاصله از آیات آفاقی و انفسی پرداخته شده و عواقب ناخوشایند قالب تصویری و مفهومی نهادن به معرفت فطری مطرح گردیده و نهایتاً از زاویه ای متفاوت به تفاوت معارف الهی و معلومات بشری نگریسته می شود.

متن

اما علوم الهیّه جدیده اش از جهت معرفت به آفاق و (انفس اش و کشف حقایق آنها)^(۱) و عوالم سابقه و لاحقّه و ارواح و ملائکه و دنیا و آخرت مؤسس بر نور ربّ العزّه که «المؤمن ينظر بنور الله» و به این اساس مفصّلات معارف و علومش کلاً مخالف با معارف و علوم بشریّه آمده. چون برهان و کاشف آنها ربّ العزّه - جلّت عظمته - و نور او بود، رافع خلاف شده به فصل الخطاب موصوف شد. و رسول اکرمش رافع الاختلاف گردید:

فقال عزّوجلّ:

﴿وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)؛

و کتاب قرآن را بر تو فرو نفرستادیم، مگر برای این که آنچه را در آن اختلاف کردند، برای آنان روشن کنی؛ و رهنمود و رحمتی باشد برای گروهی که ایمان می آورند.

۱. آ: «و انفس و کشف حقایق و تحقق و واقعیت جمیع مکونات مبینة با ذات ربّ العزّة تعالی شأنه و فاعلیت و علیت و سببیت و تأثیرات آنها با أغلطیت شیئیت ماهویّه و موهومیت اعیان ثابتة عرفانیّه» به جای (...).
۲. سورة نحل، آیه ۶۴.

در مقابل، حکمت و علوم بشریّه قدیمه چون مؤسس بریقین (غیر معصوم بالذات ممکن الخطا بود) ماده خلاف و اساس اختلاف بشر گردید.

فقال عزّوجلّ: ^(۱)

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ ^(۲)؛

و آیا در قرآن تدبّر نمی کنند؟ و اگر (بر فرض) از طرف غیر خدا بود، حتماً در آن اختلاف فراوانی می یافتند.

و چون معارفش به ربّ العزّه و علومش به نور او - جلّت عظمتش - بود، قرآن مجید به مبین و آیاتش به بینات توصیف و به لا ریب فیّه موصوفش فرمود. کاملین از امت را به آیّه کریمه مدح فرمود.

فقال عزّوجلّ:

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ﴾ ^(۳)؛

و کسانی که به آنان دانش داده شده، می دانند آنچه از پروردگارت به سوی تو فرو فرستاده شده، فقط حق است و به سوی راه خدای شکست ناپذیر ستوده رهنمون می شود.

شرح

تقدم فهم بر ایمان و رابطه این دو با هم

مرحوم میرزا در این سطور به تفاوت مبنایی علوم الهی با علوم بشری پردازد و این دو را از اساس با هم متفاوت می داند. ایشان پس از این که در مباحث پیشین به مبنایی بودن معرفت شهودی حق تعالی اشاره داشتند، اینک در مقام بیان معرفت حاصله از نظر برآیات آفاقی و انفسی و تبیین ارتباطش با معرفت الله بر می آید. در این مسیر، تفاوت بنیادین میان معارف الهی و مطالب بشری در زمینه آیه و نشانه و استدلال و برهان کاملاً هویدا می شود.

۱. ز: «(و در مقابل) چون حکمت و علوم بشریّه کلاً پایه بندی شده است بریقینی که ممتنع است اثبات مطابق بودنش با واقع و لذاست که ماده خلاف بین دانشمندان بشر گردیده فرموده است» به جای [...] .

۲. سوره نساء، آیه ۸۲.

۳. سوره سبأ، آیه ۶.

آیات و نشانه‌ها را می‌توان در دو دسته آیات انفسی و آفاقی تقسیم کرد؛ دسته نخست آیات و نشانه‌هایی که در وجود انسان است. دسته دوم غیراینها و مشتمل برعوامل سابقه و لاحق می‌شود که عوامل سابقه شامل عالم ارواح و عالم ذر، و عوامل لاحق نیز عوامل پس از اینها را شامل می‌شود.

مواجهان با این آیات و نشانه‌ها دو گروه خواهند بود؛ عده‌ای به انکار برآمده و در زمره کفار قرار می‌گیرند و عده‌ای ایمان آورده و در صف مؤمنان جای می‌گیرند.

کفار حقایقی مانند روح، فرشته، بهشت و جهنم را - به این بهانه که فقط پذیرای محسوسات هستند - ردّ می‌کنند، اما مؤمن به تمام این حقایق نادیده و نادیدنی ایمان دارد. توجه در بهانه کفار برای انکار حقایق، این سؤال را موجب می‌شود که آیا مؤمن بدون فهم و معرفت به این حقایق ایمان می‌آورد؟ و اساساً آیا ایمان بدون فهمیدن معنا دارد؟ انسان چگونه می‌تواند به آنچه که هیچ فهمی از آن ندارد، ایمان آورده و به پذیرفتنش روی آورد؟

در پاسخ باید گفت ایمان بدون فهم، در حقیقت ایمان نیست و پذیرشی صورت نمی‌گیرد، مگر این که قبلاً فهم موضوع حاصل شده باشد؛ کفر نیز این گونه است که بدون فهم موضوع مورد کفران، معنای مشخصی را نمی‌توان برای آن لحاظ نمود. ایمان به مجهول همان چیزی است که مطمح نظر فلاسفه ایمان‌گرای غرب بوده که بر آن اساس به چیزی ایمان دارند، اما نمی‌دانند که چه چیزی مورد ایمانشان قرار گرفته است. لذا در روایات، چنین ایمانی نکوهش شده و فرموده‌اند: «فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُؤْمِنُ بِمَا لَا يَعْرِفُ فَهُوَ ضَالٌّ عَنِ الْمَعْرِفَةِ»^(۱)

مؤمنان در مواجهه با پیام پیامبران، پس از استدلال‌های ایشان در معرض فهم قرار می‌گیرند و به پذیرش موضوع فهم روی می‌آورند. البته استدلال‌های پیامبران هیچگاه از سنخ تصویرسازی و ترتیب مقدمات ذهنی نیست، بلکه پیامبر مخاطبان خود را به واقعیات دلالت می‌کند.

این توجه به واقعیات، به واسطه نور رب العزّه حاصل می‌شود، بدین گونه که پس از موضع‌گیری در مقابل معرفت نخستین، کفار و منکران از روشنایی و هدایت الهی محروم شده و چیزی بیش از همان معرفت نخستین را در نمی‌یابند. اما مؤمنان با پذیرش آن

معرفت، در معرض نور و هدایت بیشتری از سوی حق تعالی قرار می‌گیرند. لذا به میزانی که خضوع و بندگی‌شان در مقابل نور و هدایت رسیده بیشتر باشد، بهره‌مندی‌شان نیز از علم و نور الهی بیشتر خواهد بود.

این بهره‌وری تا جایی می‌رسد که با نوری از سوی پروردگارشان حقایق اشیاء را درمی‌یابند و از موضوعاتی چون بهشت، جهنم، ملک و فرشته، مطلع می‌گردند و البته این آگاهی نه تصویر که خود این واقعیت‌ها را شامل می‌شود. این چنین است که دلالت‌ها و سخن گفتن‌های پیامبران، همه به واقعیات خارجی دلالت می‌کند و در این دیدگاه، هیچ خبری از قیاس و استدلال‌های فکری و تصویر و مفهوم‌سازی نیست.

قطعاً چنین دیدگاهی تفاوت بنیادین با تفکر بشر دارد که خود را از تمام این روشنایی‌ها محروم نموده و بر آن است تا در تاریکی‌های تخیلات و تصوّرات ذهنی خود، راهی به سوی عالم واقع بگشاید، حال آن‌که اینها دو سنخ متفاوت‌اند و هیچگاه نمی‌توان از آن تصوّرات و ذهنیات راهی به عالم واقع برگشود. استدلال‌ها و اثبات‌های ذهنی و تصویری که از همان ابتدا با جهل و شک شروع می‌شود، هیچگاه راهی به علم و روشنایی نخواهند برد. چگونه می‌شود از جهل به نقیض آن راه پیمود؟ چگونه می‌توان از تردید و شک، بدون دخالت عاملی خارج از مجموعه مشکوکات، به واقع و حقیقت پی برد؟

فلسفه و اندیشه بشری هیچگاه مخاطب خود را با عالم واقعی مواجه نمی‌کند و جز تصوّر و اعتبار، چیزی عاید پیروانش نمی‌گرداند. فلسفه، عالمی را بر اساس تصوّرات به تصویر کشیده و بر اساس این تصویر، تقسیمی را اعتبار نموده و آنگاه همین تقسیم‌بندی انتزاعی و اعتباری را معیاری برای شناخت واقعیات خارجی قرار می‌دهد!!

نخست، موجودات را به حیوان و غیر آن و حیوان را نیز به ناطق و غیر آن و... اعتبار می‌کنند، سپس می‌کوشند تا مصادیق خارجی را در همین انتزاعات ذهنی بگنجانند.

این‌گونه است که همان فهم و روشنایی نخستین را تا حدّ تصوّرات و ظلمات کاهش می‌دهند؛ چرا که طیّ این فرآیند، در مرحله‌ای که قرار است این مصادیق واقعی در آن قالب‌های تصوّری گنجانده شوند، شناخت آن مصادیق لازم می‌آید. این چنین است که این اندیشمندان، با دور یا تسلسل مواجه می‌شوند، بدون این‌که بدانند که این شناخت را از کجا به دست آورند تا تطبیق مصادیق را بر قالب‌ها به انجام رسانند.

بعلاوه در همین شناخت حسی اشیاء نیز - که البته خارج از آن قوالب ذهنی و مقابل با بنیان آنها در سیستم معرفت شناختی شان بود - به کُنه و حقیقت اشیا دست نمی یابند. اگر شناخت درست اشیاء مؤخر از درک رابطه آن اشیا با خالقشان باشد، آنگاه باز هم فلاسفه با بن بست‌های دیگر در سیستم معرفتی شان مواجه می شوند؛ چرا که این معرفت، معرفتی نیست که بتوان از راه حواس و تصورات به دست آورد. این همان چیزی بود که در سیستم معرفت الهی به عبارت «فإنه ينظر بنور الله»^(۱) از آن تعبیر می شد. فلاسفه نیز به این بن بست اعتراف دارند و گفته اند: علم به ذوی الاسباب جز از طریق سبب شان امکان ندارد^(۲)؛ یعنی زمانی می توان چیزی را به معنای واقعی شناخت که در موضع خالق آن باشیم وگرنه شناخت تحقق نیافته است.

پس از آن که نادرستی مبنای معرفت شناسی بشری روشن شد، طبعاً بنای بافته شده نیز متلاشی خواهد شد و نمی توان هیچ اعتماد و اتکایی به این دستگاه فکری داشت. دستگاهی که مبنایش بر علیّت و فاعلیّت تأثیر و تأثری و شیئیت ماهوی و اعیان ثابت باشد، سرانجامی جز ویرانی نخواهد داشت. در اندیشه بشری، فاعلیّت همواره با خروج چیزی از فاعل تحقّق می یابد و خلق بدون ماده معنا ندارد. این ماده حتماً باید در خود فاعل باشد؛ چرا که «معطی شیء، فاقد آن نمی شود». آنگاه با همین مبنای نادرست به آیات آفاقی و انفسی نیز نظر شده و آیه و نشانه، معنایی دیگر به خود اختصاص می دهد و به جای آن که علامتی برای تذکر به صاحب علامت باشند، جزئی از کلّ و نمونه ای از اصل تلقی می شود.

با تفاوت اساسی و تمایز کلی این دو نگاه است که همه معارف بشری در مقابل تمام معارف الهی قرار می گیرد. آنگاه بنده مؤمن به همان نوری که از جانب خدا می یابد، تمایز را یافته و بر غلط بودن اندیشه بشری در این ساحت واقف می شود. به همین جهت قول پیامبر به عنوان مؤمن ترین مؤمنان و برگزیده الهی که خود شاهد و ناظر بر حقایق است، قول فصل و کلام نهایی به شمار می آید. تابعان این قول الفصل، به نظاره حقایق موفق گشته و نادرست بودن مبانی و افکار بشری را در شناخت اشیا می بینند.

۱. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۴۷.

۲. در اسفار، بابی به همین عنوان وجود دارد. رک: صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، ج ۳، ص ۳۹۶. فصل (۲۱) فی أن العلم بذی السبب یمتنع حصوله إلا من جهة العلم بسببه.

انسان مادامی که از نور الهی - که مؤمن به وسیله آن به حقایق می‌نگرد - غافل باشد، سرگردان خواهد بود و با تمام پیشرفت‌های تجربی همچنان سردرگم خواهد ماند. تجربه بشری هراندازه دقیق و وسیع شود، نهایتاً زمانی به کمال می‌رسد که تمامی روابط یک شیء را در حیطه تسلط خود داشته باشد که مطمئناً چنین چیزی برای بشری که بر خود تکیه دارد، محال و ناشدنی است. لذا با کشف برخی از خاصیت‌ها، هنوز از فهم بسیاری خواص دیگر اشیاء محروم است. روشن است که اگر قصد شود با درکی این چنین جزئی به صدور احکامی کلی مبادرت ورزید، نتایجی نه چندان خوشایند به ثمر خواهد نشست که هیچگاه به صلاح بشر نخواهد بود.

بنابراین بر اساس معرفت فطری بشر نسبت به خداوند تعالی که اساس تمام معارف است، آیه و نشانه بودن آیات برای خداوند در معارف الهی، غیر از معنایی است که در اندیشه بشری، از آیه و نشانه بودن آیات مراد می‌شود.

در اندیشه بشری و تفکر فلسفی، آیه را معلول قرار می‌دهند، آنگاه قصد آن می‌شود که از این معلول به علتی برسند که این معلول در ذات آن نهفته است و جزئی از آن کل است. اما در معارف الهی، آیه تباین تامه با صاحب آیه دارد و به واسطه معرفتی که بشر از خدایش دارد، غیر از علامت و نشانه‌ای برای توجه به آن معرفت می‌شود.

بر همین اساس است که کتاب الهی، نظر در مخلوقی مثل شتر را از انسان خواسته است.^(۱) اما ثمره این نظاره، متذکرو متوجه شدن به خالق است، نه تشریح بدن او یا معلول و جزء دانستن شتر، که قرار است مجهولی از سنخ خود اما بزرگ‌تر را برای ما روشن سازد.

پیامبری نیز که از جانب خداوند تعالی برای هدایت بشر می‌آید، برای رفع اختلاف بشر مأمور می‌گردد؛ اختلافاتی که ناشی از همان مبانی غلط بشری در مواجهه با اشیا است. با چنین تبیینی از سوی پیامبر الهی، راه رحمت و هدایت برای کسانی که تابع حق هستند، گشوده می‌شود. خداوند فرمود:

﴿وَمَا أَرْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۲)

۱. سوره غاشیه، آیه ۱۷.

۲. سوره نحل، آیه ۶۴.

تقابل معارف الهی با معلومات فلسفی - عرفانی در مبنای معرفت

مرحوم میرزا از زاویه‌ای دیگر به اختلاف مبانی معارف الهی با معرفت بشری می‌نگرد و معارف الهی را مبتنی بر توجه و تذکری می‌داند که به واقعیات خارجی دلالت داشته، اما معرفت بشری را مبتنی بر یقینی می‌داند که در مطابق بودن یا نبودنش با واقع، شک و تردید وجود دارد. روشن است که با مبنا بودن چنین یقینی در معارف بشری، دیگر نمی‌توان از مطابقت یا عدم مطابقت با واقع سخنی گفت و هر کس مجاز خواهد بود تصور خود را مطابق با واقع بداند و آن را پایه‌ای برای دیگر معلوماتش قرار دهد.

پرواضح است که نتیجه چنین مبنای معرفتی، وقوع اختلاف خواهد شد. و چون همین یقین خود مبنای اختلاف بود، راه برون‌رفتی از آن وجود ندارد، لذا نمی‌توان مصححی برای این اختلافات قائل شد. بدین طریق نسبیتی عمیق و وسیع در حوزه تفکر بشری رخ می‌نماید که راه هرگونه گفتگو و اکتساب علم را سد می‌شود. اما در معارف الهی، معرفت و آگاهی به واقع، سنگ بنیادین است و نه قطع و یقین افراد. لذا طبعاً هیچ اختلافی هم حاصل نخواهد شد؛ چنان‌که فرمود:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^(۱)

در دیدگاه الهی، ریشه و مبنای معرفت به تمام حقایق، به معرفت الله برمی‌گردد، قرآن نیز از سوی خداست و نور و علم الهی است، لذا آیاتش بین و روشن است و هیچ اختلاف و ربیی در آنها راه ندارد.

البته این روشنایی و دوری از اختلاف فقط برای مؤمنانی است که به نور الهی می‌نگرند و با پایبندی به معارف خود، منور به نور و علم الهی شده‌اند. اینان به عنوان برگزیدگان الهی مورد مدح الهی قرار می‌گیرند که:

﴿وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَيَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ

الْحَمِيدِ﴾^(۲)

۱. سوره نساء، آیه ۸۲.

۲. سوره سبأ، آیه ۶.

خودآزمایی:

- ۱- مقدم بودن فهم برایمان و رابطه این دورا با هم بیان کنید.
- ۲- نشانه و صاحب نشانه در اندیشه بشری چگونه تبیین می یابد؟
- ۳- چگونه است که محرومیت از نور الهی موجب سرگردانی بشر خواهد شد، حتی اگر پیشرفت های تجربی زیادی عایدش شده باشد؟
- ۴- تفاوت معارف الهی با معرفت بشری در مبنای معرفت را تبیین نمایید.



گفتاریست و دوم:

نظام تعلیم و تربیت الهی

اشاره:

در این گفتار با نظر به نظام تربیتی الهی به بیان تفاوت این نظام با نظام تربیتی بشری پرداخته شده که بر این اساس تربیت در نظام الهی با تذکر به معرفت الله و در پرتو نور الهی صورت می‌گیرد، اما در نظام بشری با ذاتی دانستن تغییرات، در تصورات خود در پی علت برای این تغییرات برمی‌آیند و تربیت نیز بر اساس همین مفاهیم و تصورات شکل می‌گیرد.

متن

چون تعلیمات حکمت الهیه جدیدش به تذکر به نور عقل معصوم ظاهر بالذات و تذکر به آیات و کائنات و تغییرات و تقلبات آنها و احکام ظاهره به او، نه به تصورات و تعقلات اصطلاحیه حکمیّه و ایصال به معارف الهیه جدیده اش، به تذکر به ربّ العزّه و علم او که حضرتش خود معرف خود، نه به بحث و نظرو اقامه براهین مرکبه از مقدمات یقینیّه^(۱) که اساس معارف بشریه قدیمه است، و تحمیل علوم الهیه جدیده اشبه تذکر به آیات آفاق و انفس و حقایق آنها و عوالم سابقه و ارواح و ملائکه و دنیا و آخرت و جنت و نار که کاملین از امت به نور ربّ العزّه مشاهده کنند بود، نه به علم حصولی اصطلاحی حکمی و تصوّر و تصدیق و جزم و اذعان منطقی قرآن مجیدش را به ذکر و ذکری و تذکره، مسّی؛ فرموده [است]:^(۲)

۱. آ، ر، ص: + و نه به ریاضات (ز: ریاضت) و مکاشفات عرفانیه.

۲. آ، ص: + و رسول اکرمش را به ذکر و مذکر توصیف و وظیفه اش را منحصر به تذکر دادن فرمود: ز + و پیمبرش را به ذکر و مذکر نامبرده نمود و وظیفه او را منحصر به تذکر دادن فرمود.

فقال عزوجل:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^(۱)؛

در حقیقت، ما خود، آگاه کننده (=قرآن) را فرو فرستادیم و قطعاً، ما پاسداران آن هستیم.

وقال عزوجل:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ﴾^(۲)؛

در حقیقت، کسانی که به آگاه کننده (=قرآن) هنگامی که به سراغشان آمد، کفر ورزیدند بر ما مخفی نمی مانند؛ در حالی که قطعاً، قرآن کتابی شکست ناپذیر است.

وقال عزوجل:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ﴾^(۳)؛

این سخن جز یادآوری و قرآن روشنگر نیست.

وقال عزوجل:

﴿أَنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ﴾^(۴)؛

آیا از میان ما، آگاه کننده [=قرآن] براو [=محمد ﷺ] فرو فرستاده شده است؟! بلکه آنان از (وحی) یادآور من در شک اند، بلکه هنوز عذاب من را نچشیده اند.

وقال عزوجل:

﴿أَمْ لَقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشِرٌ﴾^(۵)؛

آیا از میان ما آگاه کننده (=وحی) براو (=صالح) فرو افکنده شده است؟! بلکه او بسیار دروغگو [و] متکبری هوسباز است.

۱. سوره حجر، آیه ۹.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۱.

۳. سوره یس، آیه ۶۹.

۴. سوره ص، آیه ۸.

۵. سوره قمر، آیه ۲۵.

وقال عزّوجلّ:

﴿إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^(۱)؛

این قرآن جز یادآوری برای جهانیان نیست.

وقال تعالی:

﴿وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ﴾^(۲)؛

واین قرآن یادآوری خجسته است که آن را فرو فرستادیم.

وقال تعالی:

﴿بَلْ أَتَيْنَاهُم بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ﴾^(۳)؛

بلکه یادمانشان (=قرآن) را برای آنان آوردیم، ولی آنان از یادمانشان روی گردان‌اند.

وقال تعالی:

﴿ذَلِكَ نَتْلُو عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ﴾^(۴)؛

این‌هاست که ما آن را از آیات، و یادآوری حکیمانه قرآن بر تو می‌خوانیم.

وقال تعالی: ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ﴾ إِلَى قَوْلِهِ

﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾^(۵)؛

و مسلماً، نزدیک بود کسانی که کفر ورزیدند هنگامی که آگاه کننده (= قرآن) را شنیدند

با دیدگان‌شان تو را بلغزانند و می‌گویند: «قطعاً، او دیوانه است در حالی که آن (قرآن) جز

یادآوری برای جهانیان نیست».

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ﴾^(۶)؛

برای کسی از شما که بخواهد به راه راست برود.

۱. سوره یوسف، آیه ۱۰۴؛ سوره ص، آیه ۸۷؛ سوره تکویر، آیه ۲۷.

۲. سوره انبیاء، آیه ۵۰.

۳. سوره مؤمنون، آیه ۷۱.

۴. سوره آل عمران، آیه ۵۸.

۵. سوره قلم، آیات ۵۱-۵۲.

۶. سوره تکویر، آیه ۲۸.

وقال عزوجل:

﴿أَوْعِجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ﴾^(۱)؛

و آیا تعجب کرده اید که دستور آگاه کننده پروردگارتان به وسیله مردی از میانتان به شما رسید تا هشدارتان دهد؟!.

وقال عزوجل:

﴿وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ﴾^(۲)؛

و کافران گفتند: «ای کسی که آگاه کننده (= قرآن) براو فرود آمده! قطعاً، تو دیوانه ای..»

وقال عزوجل:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾^(۳)؛

و آگاه کننده (= قرآن) را به سوی تو فرو فرستادیم، تا آنچه را به سوی مردم فرود آمده، برای آنان روشن کنی.

وقال عزوجل:

﴿وَقَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا﴾^(۴)؛

و به یقین، از نزد خود، آگاه کننده ای (= قرآن) را به تو دادیم.

وقال عزوجل:

﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ﴾^(۵)؛

و هیچ یادآوری نوینی از طرف خدای گسترده مهر برای آنان نمی آید؛ مگر در حالی که از آن روی گردان می شوند.

وقال تعالى:

﴿لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾^(۶)؛

۱. سورة اعراف، آیه ۶۹.

۲. سورة حجر، آیه ۶.

۳. سورة نحل، آیه ۴۴.

۴. سورة طه، آیه ۹۹.

۵. سورة شعراء، آیه ۵.

۶. سورة انبياء، آیه ۱۰.

گفتار بیست و دوم: نظام تعلیم و تربیت الهی * ۳۲۳

به یقین، به سوی شما کتابی فرو فرستادیم که در آن وسیله تذکر شماست؛ پس آیا خرد نمی ورزید؟!

وقال عزوجل:

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ
وَلَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾^(۱)؛

پس به آنچه به سوی تو وحی شده است تمسک جوی. چرا که تو بر راهی راست هستی
و قطعاً، آن قرآن یادآوری ای برای تو و قوم توست و در آینده بازپرسی خواهید شد.

وقال عزوجل:

﴿لَقَدْ أَصَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي﴾^(۲)؛

به یقین، پس از آن که (قرآن و پیامبر) به من رسید، مرا از یاد (آنها) گمراه ساخت.

وقال عزوجل:

﴿إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ﴾^(۳)؛

تو فقط به کسی هشدار سودمند می دهی که از آگاه کننده (=قرآن) پیروی کند و از
خدای گسترده مهر در نهان بهراسد.

وقال عزوجل:

﴿فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا﴾^(۴)؛

و به خوانندگان (آیات) یادآور!

وقال عزوجل:

﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^(۵)؛

و به یقین، قرآن را برای یادآوری، آسان ساختیم؛ پس آیا یادآورنده و پندگیرنده ای هست؟!

۱. سوره زخرف، آیات ۴۳-۴۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۲۹.

۳. سوره یس، آیه ۱۱.

۴. سوره صافات، آیه ۳.

۵. سوره قمر، آیه ۲۲.

و قال عزّوجلّ:

﴿وَالْقُرْآنَ الَّذِي ذَكَرْتَ﴾^(۱)؛

سوگند به قرآن صاحب یاد!

و قال جلّ جلاله:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنَذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ﴾^(۲)؛

این کتابی است که به سوی تو فرو فرستاده شده . پس نباید از ناحیه آن ، در سینه ات تنگی باشد . تا به وسیله آن هشدار دهی و یادآوری برای مؤمنان باشد .

و قال جلّ جلاله:

﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرَى لِلْبَشَرِ﴾^(۳)؛

و این جز یادآوری برای بشر نیست .

و قال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾^(۴)؛

قطعاً ، در این ، رحمت و یادمانی است برای گروهی که ایمان می آورند .

و قال جلّ جلاله:

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ﴾^(۵)؛

قطعاً ، در این مطلب تذکری است برای کسی که او دل و عقل دارد ، یا گوش فرا دهد ، در حالی که گواهی متوجه باشد .

و قال جلّ جلاله:

﴿فَأَنذَرْتُ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ﴾^(۶)؛

پس کجا یادآوری شان برای آنان سود دارد ؟

۱. سوره ص، آیه ۱.

۲. سوره اعراف، آیه ۲.

۳. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۴. سوره عنکبوت، آیه ۵۱.

۵. سوره ق، آیه ۳۷.

۶. سوره محمد ﷺ، آیه ۱۸.

وقال عزوجل:

﴿طه﴾ مَا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَىٰ * إِلَّا تَذْكِرَةً لِّمَن يَخْشَىٰ^(۱)؛

طاها، قرآن را بر تو فرو نفرستادیم تا به زحمت اُفتی. جز به خاطر این که برای کسی که از مجازات می‌هراسد، یادآوری باشد.

وقال تعالی:

﴿إِنْ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَن شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا^(۲)؛

در حقیقت، این مطالب یادآوری است، پس هر کس بخواهد، راهی به سوی پروردگارش برگزیند.

وقال تعالی:

﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذْكِرَةٌ * فَمَن شَاءَ ذَكَّرْهُ^(۳)؛

هرگز چنین نیست؛ در حقیقت، آن آیات یادآوری است، و هر کس بخواهد آن را به یاد آورد.

قال تعالی:

﴿وَإِنَّهُ لَتَذْكِرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ^(۴)؛

و قطعاً، آن قرآن، مایه یادآوری برای خودنگه‌داران است.

وقال تعالی:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ^(۵)؛

و آنان را چه شده که از یادآوری قرآن روی گردان‌اند؟! و رسولش (را به ذکر و مذکر توصیف و وظیفه‌اش را منحصر به تذکر دادن فرمود: به این

سبب کثیراً فرمود: لعلهم يتذكرون^(۶) و یدّکرون^(۷).

۱. سورة طه، آیه ۱-۳.

۲. سورة مّزمل، آیه ۱۹.

۳. سورة عبس، آیات ۱۱-۱۲.

۴. سورة حاّقه، آیه ۴۸.

۵. سورة مدّثر، آیه ۴۹.

۶. در آیات زیادی از قرآن تکرار شده است، سورة بقره، آیه ۲۲۱؛ سورة ابراهیم، آیه ۲۵؛ سورة قصص، آیه ۴۳؛

۷. سورة اعراف، آیات ۲۶ و ۱۳۰؛ سورة انفال، آیه ۵۷.

وقال جلّت عظمتہ: ^(۱)

﴿قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا * رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ﴾ ^(۲)؛

به یقین، خدا یادآورنده را به سوی شما فرستاده است. فرستاده ای که آیات خدا را، در حالی که روشنگر است، بر شما می خواند.

وقال جلّت عظمتہ:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ﴾ ^(۳)؛

پس یادآوری کن که تو فقط یادآوری کننده ای.

وقال جلّت عظمتہ:

﴿نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ﴾ ^(۴)؛

ما به آنچه می گویند داناتریم، و تو بر آنان زورگو نیستی؛ پس کسانی را که از تهدید عذاب من می ترسند، به قرآن متذکر ساز.

وقال جلّت عظمتہ:

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ يَنْتَفِعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ ^(۵)؛

و تذکر بده، چرا که یادآوری، مؤمنان را سود می بخشد.

قال جلّت عظمتہ:

﴿فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى﴾ ^(۶)؛

پس یادآوری کن که یادآوری سودمند است.

۱. آ، ر، ص: «در حق رسولش فرماید» به جای (...).

۲. سوره طلاق، آیات ۱۰-۱۱.

۳. سوره غاشیه، آیه ۲۱.

۴. سوره ق، آیه ۴۵.

۵. سوره ذاریات، آیه ۵۵.

۶. سوره اعلی، آیه ۹.

وقال جلّت عظمته:

﴿فَذَكِّرْ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ﴾^(۱)؛

پس تذکر بده، که تو به نعمت پروردگارت، پیشگو و دیوانه نیستی.

وقال تعالی:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ﴾^(۲)؛

این کتابی خجسته است که آن را به سوی تو فرو فرستادیم تا در آیات آن تدبّر کنند و تا خردمندان متذکر شوند.

وقال جلّت عظمته:

﴿ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾^(۳)؛

این از نشانه‌های خداست، باشد که آنان متذکر شوند.

وقال جلّت عظمته:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا﴾^(۴)؛

و به یقین، در این قرآن، (حقایق را) به گونه‌های مختلف بیان کردیم تا متذکر شوند؛ ولی [آنان را] جز نفرت نمی‌افزاید.

وقال جلّت عظمته:

﴿وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾^(۵)؛

و به یقین، این حقایق قرآن را، بین آنان به گونه‌های مختلف بیان کردیم تا متذکر شوند، ولی بیش‌تر مردم از هر کاری جز انکار، سرباز زدند.

وقال جلّت عظمته:

﴿وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَأْتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^(۶)؛

۱. سوره طور، آیه ۲۹.

۲. سوره ص، آیه ۲۹.

۳. سوره اعراف، آیه ۲۶.

۴. سوره اسراء، آیه ۴۱.

۵. سوره فرقان، آیه ۵۰.

۶. سوره قصص، آیه ۴۶.

و لیکن (تو را آگاه کردیم) به خاطر این که رحمتی از سوی پروردگارت باشد تا قومی را هشدار دهی که پیش از تو هیچ هشدارگری برای آنان نیامده است؛ باشد که آنان متذکر شوند.

قال جلّت عظمته:

﴿وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^(۱)؛

و به یقین، سخن (قرآن) را پیایی برای آنان آوردیم، باشد که آنان متذکر شوند.

وقال جلّت عظمته:

﴿أَوَلَمْ نُعْزِزْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ﴾^(۲)؛

آیا شما را چندان عمر ندادیم که هر کس تذکر پذیر است در آن مدت متذکر شود؟! و هشدارگر (ی از پیامبران) به سراغ شما نیامد؟!

وقال جلّت عظمته:

﴿وَلَقَدْ صَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾^(۳)؛

و به یقین، برای مردم در این قرآن از هر (گونه) مثالی زدیم، باشد که آنان متذکر شوند.

وقال جلّت عظمته:

﴿فَلَمَّا دُسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾^(۴)؛

و هنگامی که آنچه را بدان یادآوری شده بودند، فراموش کردند، درهای همه چیز (از نعمت ها) را به سوی آنان گشودیم.

وامثال این آیات شریفه.

شرح

این قسمت از گفتار مرحوم میرزا، گویی در حکم نتیجه گیری از مطالب پیشین است که از بحث توجه به علم، به بحث از تعلیم و تعلّم روی آورده و فائلمند که نظام تعلیم و تعلّم باید بر

۱. سورة قصص، آیه ۵۱.

۲. سورة فاطر، آیه ۳۷.

۳. سورة زمر، آیه ۲۷.

۴. سورة انعام، آیه ۴۴.

اساس نور و هدایت الهی صورت پذیرد و متعلّمان، متذکّر به نور الهی شوند.

مبنای نظام تعلیم و تعلّم الهی معرفت الله است، لذا جز تذکّر به آن ذات مقدس روش دیگری نمی‌توان برگزید. بر این اساس، همه غیر خدا تماماً آیه و نشانه‌ای برای تذکّر به او محسوب می‌شود. در این دیدگاه، نگرستن به موجودات، نگرستن به الله خواهد بود. به عنوان مثال، تغییراتی که در کائنات ملاحظه می‌شوند، همگی بالله و به اراده خداوند دیده می‌شوند، نه همچون نظام تعلیم و تعلّم بشری که در آن همه تغییرات به ذات و طبیعت اشیا ارجاع داده می‌شود و سپس با معلول انگاشتن آن طبیعت، در تصورات خود در پی علّتی برای آن برمی‌آیند.

در نظام تعلیم و تربیت الهی خبری از ترکیب مقدمات و استدلال‌های تصویری منطقی و یا ریاضات و مکاشفات عرفانی نیست، بلکه دیدن واقع که با معرفت ربّ العزّه آغاز می‌شود و با تذکّر به او ادامه می‌یابد، مورد نظر است. در نظام تربیتی مؤمنان، دیدن واقع با نور الهی و تذکّر یافتن به معروف فطری، اصل و اساس است. بر همین مبنا، پیامبران و کتب الهی همه مذكرانی برای تذکّر بشر به معرفت پروردگار متعال محسوب می‌شوند. مرحوم میرزا سپس به آیات زیادی در تأیید این دیدگاه استناد می‌کند.

خودآزمایی:

۱- مبنا و روش در نظام تربیتی الهی کدامند؟

۲- نظام تربیتی الهی و نظام تربیتی بشری را با هم مقایسه نمایید.



گفتاریست و سوّم:

معرفت کمالات الهی به عین معرفت خدا و
تخالف آن با دیدگاه‌های فلاسفه و عرفا

اشاره:

در این گفتار به معارف ارزشمندی همچون علم الهی، علم بلامعلوم، رأی و قدرت الهی پرداخته شده و فهم چنین معارفی متوقف بر باقی ماندن بر معرفت فطری ذکر گردیده و نیز با همین معرفت است که بطلان اندیشه‌های بشری در مورد علم و قدرت خداوند و دیگر معارف الهی مشخص می‌گردد.

متن

اما مفصلات معارف الهیه جدیده‌اش از حیث تذکربه علم ذات مقدّس در مرتبه ذات مقدّس با مباینت ذاتیه مخلوقات و بطلان اعیان ثابته و شیئیت ماهویه و تذکربه علم ذات مقدّس بذاته به نظامات غیرمتناهی به اطوار غیرمتناهی و نقیض آنها و تقدیرات و ممتنعات و عدم مطلق با صمدانیت ذات ربّ العزّه بدون معلوم و ثبوت شیءای و از حیث تذکربه فعلیت قدرت ذات مقدّس در مرتبه ذات به تکوین نظامات غیرمتناهی به اطوار غیرمتناهی بدون مقدور و بطلان ازلیت خلقت و از حیث تذکربه کمال ذات مقدّس و فاعلیت او بالرأی بدون تغیر و قوت در ذات قدوس عزیز و آن که علت فاعلیت او تعالی بالرأی بودن و حلّ اشکالات عضال^(۱) و شبهاتی که ثقلین در حلّ او عاجز شده، شقّ شمس‌های محیر العقولی فرموده و در باب تذکربه کیفیت خلقت اساس عوالم و طور عالم دنیا و آخرت و سرّانزال ارواح در ابدان و حکمت انزال کتب و ارسال رسل و تشریع احکام و شرایع و مؤاخذه و عقاب و ثواب^(۲) و کیفیت عود اجزاء عالم دنیا به عالم آخرت و عود^(۳) ابدان (به جنّت و نار جسمانی شقّ قمرهای حیرت‌آوری فرموده که عریضه، گنجایش شرح آن) را ندارد.

۱. داء عضال: إذا أعیى الأطباء، وأعضّاهم فلم یقوموا به. (فراهِیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، ص ۶۴۹). داء عضال: درد سخت و بی‌علاج. (راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۲، ص ۶۱۳).

۲. آ، ر، ص: + و حلّ شبهه جبر که اهل عالم عاجز مانده.

۳. آ، ر، ص: دخول.

شرح

در توضیح منظور مرحوم میرزا از عبارت «تذکره علم ذات مقدس در مرتبه ذات مقدس» باید گفت که تذکر بردن نوع است: گاهی تذکر بعد از غفلت مورد نظر است و گاهی تذکر به خود شناخت، که در واقع همان توجه دادن ابتدایی است. منظور میرزا از عبارت فوق، تذکر به معنای دوم است که همان معرفت فطری نخستین را مد نظر دارد. مرحوم میرزا همین معرفت را موجب فهم بطلان برخی دیدگاه‌های بشری در مورد معرفت الله می‌دانند؛ دیدگاه‌هایی همچون شیئیت ماهویه یا ماهیات ثابت. بر اساس معرفت فطری، خالق و مخلوق کاملاً از هم متفاوت‌اند و با هم تباین تام دارند، اما دیدگاه ماهیات ثابت و شیئیت ماهویه چیزی را میان این دو قائل است که نه خالق است و نه مخلوق.^(۱) مسلماً چنین دیدگاه‌هایی با معرفت توحیدی و معرفت الله بالله در تقابل است.

پس از تذکر به معرفت الله، نکته دیگری که برای متذکر روشن می‌شود، تذکر به علم ذات مقدس به خود ذات است. با شناخت خداوند به وسیله خودش، درمی‌یابیم که آفریدگار جلّ جلاله بی‌نهایت چیزی می‌تواند خلق کند. خداوند به هر آنچه هست و آنچه نیست و بعداً خلق خواهد شد و نیز به هر آنچه که اساساً ممتنع است، علم دارد.

چنین علمی است که با صمدانیت خداوند سازگار است. در روایات، صمدانیت را به نفوذناپذیری معنا کرده‌اند.^(۲) این توصیف از یک سوی مطرح است و از سوی دیگر،

۱. در برخی روایات ملاحظه می‌شود که گفته شده است قرآن نه خالق است و نه مخلوق، بلکه کلام الله و تجلی خداست:

عن زرارة قال سألت عن القرآن أخالق؟ هو قال: لا قال: أخلق قال: لا ولكنه كلام الخالق.

عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۷.

باید توجه داشت که چنین کلامی متناسب با اوضاع سیاسی و اجتماعی روزگار خود صادر گردیده است. در آن زمان دو دیدگاه متقابل در مورد قرآن در میان عامه رایج بود؛ عده‌ای قرآن را خالق و برخی مخلوق می‌دانسته‌اند. هراز چند گاهی که قدرت و حکومت در دست یکی از این دو گروه می‌افتاد، مخالفان دیدگاه خود را از دم تیغ می‌گذرانده‌اند. در چنین اوضاع و احوالی بود که ائمه علیهم‌السلام برای حفظ جان شیعیان و محبتان خود فرمودند در مواجهه با چنین سؤالی که قرآن خالق است و یا مخلوق که در پی خود هلاکت جانی به دنبال دارد، چنین پاسخ دهند که: قرآن نه خالق است و نه مخلوق، بلکه کلام الله است و بدین ترتیب خود را از مهلکه رها کنند. وگرنه در نظر ائمه علیهم‌السلام غیر از خداوند متعال، هر چه هست مخلوق است.

۲. قَالَ الْأَبَاؤُ الَّذِينَ حَدَّثَنِي أَبِي زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ.

ابن بابویه، محمد بن علی، التوحید، ص ۹۰.

گفتار بیست و سوم: معرفت کمالات الهی به عین معرفت خدا و ... * ۳۳۵

معلومات، اشیایی غیر از خدا هستند، و خداوند بوده است قبل از آن که چیزی از اشیاء خلق شود. لازمه این دو حقیقت، پذیرفتن علم بلامعلوم خداوند متعال است که در روایات اهل بیت علیهم السلام بدان متذکر گشته‌اند و مرحوم میرزا در این سطور به آن اشاره می‌کند.

بر اساس دیدگاه «علم بلامعلوم»، بدون این که معلومی موجود باشد، علم تحقق دارد، یعنی خداوند تعالی به همه چیزهایی که خلق نشده‌اند و موجودیتی نیافته‌اند، علم دارد.

در واقع باید گفت معلومات مکشوف به علم هستند نه این که در علم باشند. البته این دیدگاه مخالف نظریات بشری در باب علم است که علم را ذات اضافه به معلوم دانسته‌اند^(۱) و به بن‌بست‌های عدیده در مباحث مختلف گرفتار آمده‌اند.

تذکره معرفت الله تعالی ما را به قدرتش نیز توجّه می‌دهد و در این توجّه، ناصواب بودن برخی اندیشه‌های بشری در مورد قدرت خداوند متعال برایمان هویدا می‌گردد. یکی از آن تفکرات باطل، این است که برخی اندیشمندان در دیدگاهشان در مورد خلقت، قدرت خداوند را وابسته به مقدورات و مخلوقات نموده و بدین طریق از معرفت حق تعالی فاصله گرفته‌اند.

چنین دیدگاهی قائل است قبل از این که خداوند چیزی خلق نماید، مقدوراتی وجود داشته‌اند^(۲) که قدرت خداوند تابع آنها بوده و به هر میزانی که آنها قابلیت داشته‌اند مقدور خداوند تعالی گردیده‌اند. بدین طریق دست خدا - العیاذ بالله - بسته بوده تا کمترین یا بیشترین آنها لطف نماید و اساساً مجبور به خلق آنها به همان میزان قابلیتشان بوده و هیچ گریزی از خلقت آنها نبوده است؛ همانند ظرفی که فقط به اندازه ظرفیتش گنجایش آب دارد و اساساً برای ساقی مقدور نیست که بیشتر از ظرفیتش در آن آب جاری سازد.

در این دیدگاه، قدرت خداوند فقط به همین چیزهایی تعلّق می‌گیرد که قابلیت وجود یافتن داشته و فراتر از این‌ها هیچ قدرتی برای خلق نمودن از سوی خدا وجود ندارد. در چنین نظرگاهی، گویی دست خداوند - العیاذ بالله - بسته و محدود در همین مقدوراتی

۱. در تفصیلات این دیدگاه، برخی همچون ابن سینا قائل به صور علمی خارج از ذات و در کنار ذات می‌شود و برخی چون ملاصدرا، معلومات را داخل در ذات برده و قائل به اتحاد علم و عالم و معلوم شده‌اند.

۲. قرار دادن مقدورات در قدرت نیز همان اشکالات مربوط به علم الهی را در پی خواهد داشت. البته قائلان به چنین دیدگاهی ابتدا باید توضیح دهند که چگونه قبل از اراده خداوند، چیزهایی وجود داشته‌اند که هم مخلوق هستند و هم نیستند. و در این مسیر نباید اراده را با علم یک حقیقت فرض نمایند.

می‌شود که متصور بشر بوده و این انسان است که حدود خلقت خداوندی را با فکر محدودش تنظیم می‌نماید.

توجه و تذکر به معرفت الله تعالی کافی است تا بطلان چنین دیدگاهی آشکار گشته و تذکر به قدرت بدون عجز خداوند تعالی حاصل آید. در این تذکر است که می‌یابیم خداوند تعالی بر هر آنچه که بخواهد یا نخواهد خلق کند، قدرت داشته و مقید و محدود در ماهیات ازلیه و ثابته خود بافته بشری نیست و به هر مخلوق به هر میزانی که بخواهد عنایت می‌کند: ﴿يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ﴾^(۱).

خداوند تعالی می‌تواند نظام‌های نامتناهی خلق کند و یا خیلی از نظام‌های ممکن را نیافریند. همچنین با آفرینش برخی نظام‌ها دستش بسته نشده و می‌تواند تمامی آنها را از بین ببرد و خلق دیگری بیافریند: ﴿إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ﴾^(۲). البته این نحوه نگاه به معرفت الله، کاملاً خلاف نظرگاه‌های فلسفی و عرفانی بشری است که براساس آن، خلقت همواره ازلی بوده و به تعبیر دقیق‌تر، خلقت اصلاً معنایی نداشته و آنچه هست فیضان، صدور و تشریح از یک وجود بسیط کلی است.

تذکر دیگری که در سایه معرفت الله تعالی برایمان حاصل می‌شود، تذکر به کمال رأی الهی است. بر این اساس، فاعلیت خداوند تعالی براساس رأی و اراده و خواستش صورت می‌گیرد، نه این‌که طبق برخی دیدگاه‌ها، فاعلیتی ترشّحی و فیضانی باشد. او با رأی و اراده خود خلق کرده و موجب تغییرات در خلق می‌شود، بدون این‌که در خودش تغییری حاصل شود.

آنچه اندیشه‌های بشری به آن اذعان دارد، این است که برای وقوع هر گونه تغییری ابتدا باید قوه و استعداد آن تغییر وجود داشته باشد تا در سایه تبدیل قوه به فعل، تغییر مورد نظر صورت پذیرد. از سوی دیگر چون هر معلولی باید به علتی ختم شود، برای این‌که تسلسل رفع شود، نهایتاً علت العللی فرض می‌شود که این حرکت جزء ذات او شده و بدین طریق، تغییرات توجیه می‌شوند.

اگر همین ادبیات ارسطویی قرار باشد در بستر دین نیز جاری شود، آنگاه این - العیاذ

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲، ص ۴۸۵.

۲. سوره فاطر، آیه ۱۶.

گفتار بیست و سوم: معرفت کمالات الهی به عین معرفت خدا و... * ۳۲۷

بالله - خداست که علّت العلل شده و با بسترشدنش برای تغییرات مخلوقات، محتاج به استعداد و قوه مخلوقات می شود تا بتواند در آنها تغییری پدید آورد. حال آن که خدایی که ما می شناسیم و انبیا و اوصیا علیهم السلام به آن تذکر داده اند، فراتر از این توصیفات، تخیلات و تصوّرات بشری است.

این ها همه قیاس هایی است که بشر در مورد خداوند مرتکب شده است؛ بدین گونه که هر چه را در خود داشته همان را به خداوند تعالی نیز نسبت داده است و تعالی الله عن ذلک. خداوند تعالی با خواست و اراده خود فاعل است، بدون این که نیاز به قوه و استعداد و تغییر و تحوّل در ذاتش باشد. خداوند قدّوس و عزیز است و از این توهمات، منزه. آیا با چنین توهماتی باز هم می توان گفت: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^(۱)؟

مرحوم میرزا قائلند که بریدن از آن معرفت فطری و توسّل به دیدگاه های بشری و اختراع نحله هایی همچون فلسفه، عرفان و حتّی کلام، مشکلات لاینحلّ و شبهات و دردهای بزرگ علمی پدید آورده است که اندیشمندان بزرگ بشری در حلّ آن درمانده اند و حال آن که توجّه در همین کمال رأی خداوند، موجب تحیر عقول و رفع این مشکلات عظمی خواهد شد. همچنین توجّه به معارف الهی در مورد تذکّر به خلقت، چگونگی دنیا و آخرت، راز قرار گرفتن ارواح در ابدان، حکمت انزال کتب و ارسال رسل و تشریع احکام و شرایع و مواخذة و عقاب و ثواب و نیز چگونگی بازگشت ذرات عالم دنیا به عالم آخرت و بازگشت بدن ها و... همه و همه معارف محیر العقول است که حاصل تذکّر معارف الهی است.

خودآزمایی:

۱- معرفت فطری چگونه موجب ابطال دیدگاه هایی همچون شیئیت ماهویه یا ماهیات ثابته می شود.

۲- علم الهی که در پرتو معرفت فطری آشکار می شود با علمی که اندیشمندان بشری برای خداوند تعالی بیان می کنند چه تفاوتی دارد؟

۳- آنچه را که به عنوان «علم بلا معلوم» در روایات اهل بیت علیهم السلام مورد اشاره قرار گرفته، مختصری توضیح دهید.

۴- تذکر به معرفت فطری چگونه موجب ابطال دیدگاه اندیشمندان بشری در مورد قدرت

خداوند تعالی می شود؟

۵- تعمیم فاعلیت های طبیعی به فاعلیت حق تعالی توسط اندیشمندان بشری را تشریح
نمائید.



گفتار بیست و چهارم:

معرفه الله و معرفت به اولیاء الله

اشاره:

در این گفتار ضمن تأکید مجدد بر تقابل معارف الهی با معلومات بشری، با طرح بحث ولایت الهی، فهم چنین ولایتی نیز متوقف بر معرفت فطری خداوند تعالی بیان می شود و گفته می شود که براساس همین معرفت است که حقانیت اهل بیت علیهم السلام و ظالم بودن غاصبین حقوقشان آشکار می شود.

متن

و براهل فنّ حکمت و عرفان ظاهر است که کلّ اینها، مخالف با حکمت و علوم بشریه است الی الآن. به حکمت و علوم الهیه جدیده است که خلافت و ولایت حضرت امیر علیه السلام و اولاد معصومین او صلوات الله علیهم اجمعین روشن باشد.

چه آن که به حکم عقل، حقیقت مخلوق مملوکیّت و حیث مالکیّت و ولایت امر و نهی خاصّ خالق؛ و جاعل اوست. و بدون عطا و نصب او نتوان اغتصاب کرد.

مدّعی این ولایت الهیه نشده، احدی از مدّعین خلافت؛ مگر این ذوات مقدّسه و تنصیص نشده این ولایت از برای کسی مگر از برای آن ها صلوات الله علیهم اجمعین. و نفس تصدی مدّعی هر مقامی کافی در شأن و مرتبه او بحکمة و علوم الهیه جدیده.

جهل و ضلالت جمیع مذاهب و فرق ظاهر و احتیاج آن ها در تکمیل عقول و دخول در مرتبه انسانیت و هدایت به ربّ العزّه و نجات و کشف حقایق اشیا و کمالات به اهل بیت معصومین علیهم السلام و حقانیت فرقه حقه اثنی عشریه، مثل آفتاب هویدا و آشکار گردد.

کلب آستان قدس، مهدی

شرح

مرحوم میرزا در پایان، باز هم بر تبیین کلی معارف الهی با معارف بشری اصرار ورزیده و قائلند هر آنچه بشر با مبانی خود تا کنون در مورد خداوند، معاد، کیفیت خلقت، شرایع، احکام و امثالهم گفته است، در تقابل تام با همه حقایقی است که پیامبران الهی در قالب معارف الهی برای بشر عرضه کرده‌اند.

ایشان سپس روی بحث به ولایت الاهیه حق تعالی نموده و قائلند وقتی خداوند را به خودش شناختیم و متذکر به این معرفت شدیم، آنگاه ولایت الاهیه او را نیز درک خواهیم کرد؛ وگرنه از درک این ولایت و شناخت اولیاء او نیز محروم خواهیم ماند.

این حکم روشن عقل است که تنها خالق می‌تواند مالک مخلوق باشد و تنها اوست که ولایت و حق امر و نهی دارد و اگر قرار باشد از میان مخلوقات کسی به ولایت برسد، باید از جانب خالق متعال به چنین مقامی انتصاب یابد. براین اساس تنها امیرمؤمنان و فرزندان معصومش علیهم‌السلام که انتصاب از جانب حق تعالی دارند، ولی الهی هستند، نه آنهایی که ولایت خود را از سقیفه و به ظاهر از رأی مردم گرفتند. بنابراین پذیرفتن ولایتی غیر از ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام و فرزندان معصومش علیهم‌السلام، ولایتی باطل است که با عقل و معارف الاهیه همخوانی ندارد.^(۱)

این تنها اهل بیت علیهم‌السلام بودند که خلافت الاهیه داشتند و غیر آنها ولایت و خلافت طاغوت داشته و علم و عمل آنها خود دلیل واضح و روشنی بر بطلان فعل آنها در اغتصاب خلافت الهی است.

در واقع با قدم نهادن در مسیر معارف الاهیه است که مانند آفتاب نیم‌روز، برای انسان حقایق اهل بیت علیهم‌السلام و بطلان مخالفینشان به وضوح آشکار می‌گردد.

والحمد لله رب العالمین

و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین. اللهم عجل فرجهم و فرجنا بهم.

۱. مرحوم میرزا بحث ولایات را به خوبی در کتاب غایة المنی شرح داده است. علاقمندان می‌توانند در این زمینه به آن کتاب رجوع کنند.

گفتار بیست و چهارم: معرفة الله و معرفت به اولیاء الله ❁ ۳۴۳

خودآزمایی:

- ۱- ارتباط میان مالکیت حق تعالی و منصوب بودن اولیاء الهی را تبیین نمائید.
- ۲- معرفت فطری خداوند چگونه موجب تبیین حَقَّانِیَّتِ اهل بیت علیهم السلام و ظالم بودن دشمنان شان می گردد؟



ضمائم

۱. زندگینامه شاهزاده افسر
۲. تصویر نسخه اعجاز نامه به خط مرحوم میرزای اصفهانی



ضمیمه ۱

زندگی نامه شاهزاده افسر^(۱)

شاهزاده محمد هاشم میرزای افسر فرزند نورالله میرزای جناب پسر محمد اسمعیل میرزا پسر محمد رضای افسر پسر فتحعلی شاه قاجار است.

پدر افسر در سن ۲۷ سالگی پس از ترک علایق دنیوی به کسوت روحانیت درآمد و پس از صرف عمر خود در این مسیر، نهایتاً در سال ۱۳۳۶ قمری در سن پنجاه و هشت سالگی در مشهد مقدس درگذشت و در درون بقعه خواجه ربیع به خاک سپرده شد.

مادر شاهزاده افسر، شاهزاده خانم فخرجهان دختر محمد هاشم میرزا متخلص به جناب (برادر محمد اسمعیل میرزا، جد پدری افسر) بود. محمد هاشم میرزای جناب یکی از شاگردان برجسته فیلسوف معروف حاج ملاهادی سبزواری (متوفی ۱۲۹۰ ق) و از اندیشمندان عصر خویش بوده است.

شاهزاده افسر در بیست و یکم محرم ۱۲۹۷ ق در سبزوار متولد شد. افسر قسمتی از علوم ریاضی و طبیعیات را نزد پدرش آموخت. ادبیات و فلسفه قدیم را نزد آقا محمد اسمعیل افتخارالحکما که از شاگردان حاجی سبزواری و از بزرگان علمای زمان خود بود، فرا گرفت. منطق و کلام را نزد حاج میرزا حسن حکیم، شاگرد و داماد حاجی سبزواری آموخت. سالی چند نیز در خدمت مرحوم حاجی میرزا حسین علوی سبزواری که در علوم عقلیه و نقلیه از میرزین شاگردان مرحوم حاج ملاهادی سبزواری و آیت الله حاجی میرزا حسن شیرازی بود، فقه و اصول آموخت.

۱. برگرفته از: مقدمه دیوان اشعار شاهزاده شیخ الرئیس افسر با مقدمه و شرح حال شاعر، به قلم عبدالرحمن پارسا توپسرکانی، تهران، چاپخانه ارمغان.

مرحوم افسر چون غالباً با حکام مستبد و خودسر ناحیه خود معارضه می نمود، در سال ۱۳۲۰ ق به حکم دولت وقت از سبزوار به مشهد تبعید شد و پس از چند ماه از آنجا به نیشابور تبعید شد. در سال ۱۳۲۳ ق که مقدمات انقلاب مشروطه فراهم شده بود با سعایت آصف الدوله شاهسون که ایشان را در عداد فتنه جوین و قانون خواهان معرفی کرده بود و نیز به تقاضای دولت تزاری روسیه به اخراج از ایران محکوم شد و در اثر این حکم چندی در عشق آباد آق خال اقامت داشته و پس از اعلان مشروطیت، مجدداً به خراسان بازگشت.

در سال ۱۳۲۷ ق از طرف حزب دموکرات مشهد به نمایندگی در مجلس شورا انتخاب گردید و تا سال ۱۳۳۰ ق در طهران اقامت داشت. پس از اتمام دوران نمایندگی اش به مشهد بازگشت و در آنجا عهده دار تأسیس ریاست فرهنگ و اوقاف و فواید عامه و تجارت و کشاورزی خراسان گردید و به تأسیس این ادارات جهد وافی نمود.

در سال ۱۳۳۲ ق برای حضور در تاج گذاری سلطان احمد شاه قاجار به نمایندگی اهالی خراسان به طهران آمد و در این هنگام به لقب شیخ رئیس ملقب گردید. در دوره سوم مجلس نیز از جانب مردم نیشابور و مشهد به نمایندگی انتخاب شد، لیکن در دوره سوم، مجلس به علت یک سلسله موانع داخلی و خارجی گشایش نیافت و افسر به خراسان مراجعت کرد.

افسر هنگام تهاجم روس های تزاری به کشور، در خراسان با همدستی جمعی از آزاد مردان آنجا اقداماتی نمود که موجب اعتراضات دولت روسیه گردید و کتباً تبعید او را تقاضا کرده و اعلام داشتند اگر اخراج او صورت نگیرد روس ها با قدرت نظامی او را خارج خواهند کرد. افسر به ناچار به طهران آمد و پس از آن که دولت تزاری مضمحل شد، با عنوان ریاست فرهنگ و اوقاف خراسان به مشهد رفت و پس از چندی دادستان استیناف شرق گردید.

در دوره های چهارم تا نهم مجلس نیز به صورت متوالی به نمایندگی مردم مشهد و سبزوار به مجلس راه یافت و در ادوار نمایندگی خود نیز اغلب نیابت ریاست مجلس را عهده دار بود. شاهزاده افسر به خرده گیری و سرعت انتقال و قوت حافظه در میان همگنان انگشت نما بود. چنان که ایرج میرزا جلال الممالک در پایان غزلی می گوید:

روح پیدا کند و با تو به گفتار آید اگر این شعر من از محضر افسر گذرد

خود افسر نیز استادانه شعر می سروده و در طرز و بحر اشعار فارسی هم تصرفاتی کرده و

چندین طرز و بحر نوین به وجود آورده که در ادبیات فارسی بی سابقه است. ملک الشعراء بهار در ضمن خطابه‌ای در انجمن ادبی براین باور بود که هیچ کس در زبان فارسی، قطعه را به خوبی افسر نسروده است.

بیشتر اشعار افسر در زمان حیات خودش در تذکره‌ها و روزنامه‌ها و مجلات فارسی به چاپ رسیده و جزوای نیز به نام پندنامه افسر به اهتمام آقای هزار در شیراز به سال ۱۳۱۲ چاپ شد. دیوان شعر افسر نیز به اهتمام آقای عبدالرحمن پارسا تویسرکانی جمع‌آوری و به سال ۱۳۲۱ در طهران به چاپ رسید.

شاهزاده افسر در سال ۱۳۰۴ ش مبتلا به مرض قند و آلبومین گردید و به دستور پزشکان از خوردن بیشتر غذاها پرهیز می‌کرد و عاقبت در اثر همین دو مرض در بامداد دوشنبه ۱۸ شهریور ۱۳۱۹، پنج ساعت پس از اتمام یکی از جلسات انجمن ادبی با سکنه بدرود زندگانی گفت و پیکرش با تجلیل و تکریم در شهری (امامزاده عبدالله) به خاک سپرده شد.

[illegible]



فهرست منابع

فهرست منابع

القرآن الكريم

۱. ابراهيمى دينانى، غلامحسين، قواعد كلى فلسفى در فلسفه اسلامى، تهران: پژوهشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگى، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.
۲. ابن بابويه، محمد بن على، التوحيد، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۳۹۸ ق.
۳. ابن بابويه، محمد بن على، الخصال، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۳۶۲ ش.
۴. ابن بابويه، محمد بن على، علل الشرائع - قم: بى نا، چاپ اول، ۱۳۸۵ ش. = ۱۹۶۶ م.
۵. ابن شعبه حرانى، حسن بن على، تحف العقول عن آل الرسول ﷺ، قم: جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى، ۱۴۰۴ ق. = ۱۳۶۳ ق.
۶. ابن طاووس، على بن موسى، اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه فهري، تهران: انتشارات جهان، ۱۳۴۸ ش.
۷. ابن قيم، البدائع فى علوم القرآن، بيروت: دارالمعرفة، ۲۰۰۶ م.
۸. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع، دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۹. ابن أبى زينب، محمد بن ابراهيم، الغيبة (للنعمانى)، تهران: نشر صدوق، ۱۳۹۷ ق.
۱۰. ابو حجر، احمد عمر، التفسير العلمى للقرآن فى الميزان، بيروت: دارقتيبه، ۱۹۹۱ م.
۱۱. اخوان الصفا، رسائل، بيروت و پاریس: عوידات، ۱۹۹۵ م.

۱۲. اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، قاهره: مکتبه النهضة المصرية، ۱۳۶۹ ق. = ۱۹۵۰ م.
۱۳. اصفهانی، میرزا مهدی، ابواب الهدی، مقدمه و تحقیق و تعلیق: حسین مفید، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۷ ش.
۱۴. اصفهانی، میرزا مهدی، رسائل شناخت قرآن، مقدمه و تحقیق و تعلیق حسین مفید، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸ ش.
۱۵. افسر، محمد هاشم، دیوان اشعار، مقدمه و شرح حال شاعر به قلم عبدالرحمن پارسا توسرکانی، تهران: چاپخانه ارمغان، ۱۳۲۰ ش.
۱۶. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم: دارالکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ق.
۱۷. بیابانی اسکویی، محمد، عدل الهی، تهران: انتشارات نبأ، چاپ دوم، ۱۳۹۱.
۱۸. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیة قم، ۱۳۶۶ ش.
۱۹. تنکابنی، میرزا محمد، توشیح التفسیر، قم: سعدی، ۱۴۱۱ ق.
۲۰. تهرانی، میرزا جواد آقا، عارف و صوفی چه می گویند؟، تهران: نشر آفاق، چاپ دوم، ۱۳۹۵ ش.
۲۱. جعفری تبریزی، محمد تقی، مبدأ اعلی یا پشتیبان نهائی بشر، چاپخانه حیدری، ۱۳۳۷ ش.
۲۲. حر عاملی، محمد بن حسن، الرسالة الاثناعشرية فی الرد علی الصوفیة، تعلیق: سید مهدی حسینی، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۰ ق.
۲۳. حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف، قم: انتشارات الهادی، ۱۴۰۴ ق.
۲۴. خوئی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، قم: موسسه احياء آثار الامام الخوئی، ۱۳۷۵ ق.
۲۵. دشتکی شیرازی، غیاث الدین، اشراق هیاکل النور، تهران: نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۲ ش.
۲۶. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۵ ش.

۲۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، بیروت: دارالقلم، دمشق: الدار الشامیة، ۱۴۱۲ق.
۲۸. زمخشری، جارالله، اعجاز سورة الكوثر، بیروت: دارالمورخ العربی، ۲۰۰۹م.
۲۹. سلیم بن قیس هلالی، کتاب سلیم بن قیس الهلالی، قم: الهادی، چاپ اول، ۱۴۰۵ق.
۳۰. سیوطی، عبدالرحمن بن ابوبکر، الالتقان فی علوم القرآن، تحقیق سعید المندوب، لبنان، دارالفکر، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۳۱. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبحی صالح)، قم: هجرت، ۱۴۱۴ق.
۳۲. شهرستانی، محمد بن عبد الکرم، مفاتیح الاسرار و مصابیح الابوار، تهران: مرکز البحوث والدراسات للتراث المخطوطات، ۱۳۸۷ ش.
۳۳. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، بیروت: داراحیاء التراث، چاپ سوم، ۱۹۸۱م.
۳۴. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، مفاتیح الغیب، تهران: موسسه تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۶۳ ش.
۳۵. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، قم: مکتبة آية الله المرعشي النجفی رحمته الله، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۳۶. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۳۷. طباطبایی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۳۸. طباطبایی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی فیما تعم به البلوی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیة قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.
۳۹. طه، حسین، آیینة اسلام، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، ۱۳۴۶.
۴۰. طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، قم: دارالثقافة، ۱۴۱۴ق.
۴۱. طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد الهادی إلى طریق الرشاد، اصفهان: مکتبة جامع چهل ستون، ۱۴۰۰ق.

۴۲. عباس نژاد، محسن، مبانی و مقدمات رابطه قرآن و علوم روز، زیر نظر بنیاد پژوهش های قرآنی حوزه و دانشگاه، مشهد: موسسه انتشاراتی بنیاد پژوهش های قرآنی حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵ ش.
۴۳. عبده، محمد، تفسیر جزء عم، بیروت: دارمکتبه الهلال، ۱۹۸۵ م.
۴۴. عجوز، محی الدین، معالم القرآن فی عوامل الاکوان، بیروت: دارالندوة الجديدة، ۱۹۸۷ م.
۴۵. عده ای از علما، الأصول الستة عشر، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۳ ق. = ۱۳۸۱ ش.
۴۶. علم الهدی، علی بن حسین، الذخيرة فی علم الکلام، تحقیق: السيد احمد الحسينی، قم: جامعه مدرسين حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۳۱ ق.
۴۷. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران: المطبعة العلمية، ۱۳۸۰ ق.
۴۸. فاخوری، حنا و الجر، خلیل، تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات زمان، ۱۳۳۵ ش.
۴۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۰۹ ق.
۵۰. فخر رازی، محمد بن عمر، نهاية الایجاز فی درایة الاعجاز، عمان: دارالفکر، ۱۹۸۵ م.
۵۱. فلاطوری، عبد الجواد، رابطه دین و فلسفه، گفتگو با دکتر عبد الجواد فلاطوری، نشریه دانشگاه انقلاب، دوره جدید، شماره ۹۸ - ۹۹.
۵۲. فیض کاشانی، محسن بن شاه مرتضی، علم الیقین فی اصول الدین، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۱۸ ق.
۵۳. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: مؤسسه دارالهجرة، چاپ: دوم، ۱۴۱۴ ق.
۵۴. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.
۵۵. قزوینی، مجتبی، بیان الفرقان فی توحید القرآن، قم: دلیل ما، ۱۳۸۸ ش.
۵۶. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم: چاپ سوم، ۱۴۰۴ ق.
۵۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الروضة من الکافی / ترجمه رسولی محلاتی، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة تهران: چاپ اول، ۱۳۶۴ ش.

۵۸. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۵۹. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، قم: چاپ اول، ۱۳۷۶ ش.
۶۰. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۶۱. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، حق الیقین، تهران: انتشارات علمیه اسلامیّه، بی تا.
۶۲. مروه یوسف، العلوم الطبیعیة فی القرآن، منشورات مروة العلمیة، ۱۹۶۸م.
۶۳. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، قم: انتشارات صدرا، چاپ دهم، ۱۳۸۳.
۶۴. نوری، حسین بن محمد تقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسة آل البيت علیه السلام، لاحیاء التراث، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
۶۵. نوفل عبدالرزاق، قرآن و العلم الحديث، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۹۷۲م.
۶۶. نوفل، عبدالرزاق، قرآن بر فراز اعصار، ترجمه: بهرام پور و شکیب، تهران: انتشارات نهضت، بی تا.
۶۷. یمانی، علی بن ولید، الذخيرة فی الحقيقة، بیروت: دارالثقافة، ۱۹۷۱م.

آيه	صفحه	سورة بقره (٢)
٦	٢٣٦, ٤٠	إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ...
٧	٢٣٦, ١٩٠, ٤٠	خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ...
١٠	٢٣٢, ٣٨	فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ...
١٧	٢٤٥, ٢٣٦, ٤٠	ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ
١٨	٢٤٥, ٢٣٦, ٤٠	ضُمُّ بُكْمٍ عَنْيَ قَوْمٍ لَا يَرْجِعُونَ
٦١	١٧	وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ...
٨٩	٢٤٢, ٢٣٣, ٣٨	وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا...
٩٠	٢٤٢	بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ...
٩٠	٢٣٣, ٣٨	فَبَاوُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ
٩٨	٢٣٣, ٣٨	فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ
١٢٠	٩٤, ٨٠, ٢٨	وَلِئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...
١٤٥	٩٦, ٨٠, ٢٨	وَلِئِنْ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ...
١٧١	٢٣٠, ٣٧	وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَنْعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ...
١٨٥	١٢٢, ١٠٨, ٢٩	شَهْرَ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى...
٢٢٣	٢٩٨, ٢٩٥, ٤٦	وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ مُلَاقُوهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ
٢٣١	٩١, ٨٠, ٢٨	وَادْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ...
٢٣١	٩٣	وَمَا أُنْزِلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ
٢٣٥	٢٨٤, ٤٤	وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ
٢٥٧	٢٥١, ٢٤٥, ١١٢, ٤٢, ٤٠	اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى...
٢٥٧	٢٣١, ١١٣, ١١٢, ٣٧	وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ

٢٣٧ , ٤٠	٢٦٤	وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
١٩	٢٧٥	الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُونَ...
٢٨٨ , ٢٨٣ , ٤٤	٢٨٤	لِلّٰهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَإِنْ تُبَدُّوْا...
٩٩	٢٨٦	لَا يَكْلَفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا

سورة آل عمران (٣)

صفحة	آية	
٢٧٨ , ٢٧٤ , ٤٤	١٨	شَهِدَ اللّٰهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ
١٤٥ , ٨٥	١٩	إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللّٰهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ...
٢٣٣ , ٣٨	٢٠	وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ
٢٨٤ , ٤٤	٢٩	قُلْ إِنْ تُخْشَوْنَ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْذَوْنَ يَغْلِبْكُمْ...
٣٢١ , ٤٩	٥٨	ذٰلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ
٢٤٤ , ٢٣٥ , ٣٩	٨٣	كَيْفَ يَهْدِي اللّٰهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا...
٢٣٥ , ٣٩	٨٧	أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُمْ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللّٰهِ وَالْمَلَائِكَةِ...
٢٣٥ , ٣٩	٨٨	خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ
١٨	١٥٩	فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا...
٣٠٤ , ٣٠٢ , ١٠٦ , ٤٧	١٦٤	لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا...

سورة نساء (٤)

صفحة	آية	
٣١٥ , ٣١٠ , ٤٧	٨٢	أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللّٰهِ...
٢٩٧ , ٢٩٤ , ٤٦	١٠٨	يَسْتَخْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَخْفُونَ مِنَ اللّٰهِ...
٨٥	١٥٢	وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَرُسُلِهِ وَلَمْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ...
٣٠١ , ٤٦	١٦٦	لَكِنَّ اللّٰهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ...
٢٤١	١٦٨	إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا وَظَلَمُوا لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرْ لَهُمْ...
٢٥١ , ٤٢	١٧٤	يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا...
٢٥٧ , ١٠٦ , ٢٨	١٧٤	يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ...
٢٥٧ , ٢٥١ , ٤٢	١٧٥	فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ...

سورة مائدة (٥)

صفحة	آية	
٢١٤	٣	الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
٢٥٧ , ٢٥٠ , ١٠٦ , ٤٢ , ٢٨	١٥	قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللّٰهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ

٢٨, ٤٢, ١٠٦, ٢٥٠, ٢٥٧	١٦	يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ...
٢٣٨, ٤١	٦٨	لَيَرْزِقَنَّهُ كَغَيْرِ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...
		سورة انعام (٦)
صفحة	آية	
٣٠٣, ٣٠١, ٤٦	١٩	قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي...
٢٥٨, ٢٥١, ٤٢	٢٢	أَوْ مَنْ كَانَ مِثْنًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي...
٢٥٣, ٤٣	٢٥	يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
٢٥٣, ٤٣	٢٦	وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا...
٢٥٣, ٤٣	٢٧	وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ...
٢٣٧, ٤٠	٣٩	وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ضُمْرٌ وَكُفْرٌ فِي الظُّلُمَاتِ
٣٢٨, ٥٣	٤٤	فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ
٢٣٨, ٤١	١١٠	وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلًا...
١٠٥	١١٦	وَإِنْ تُطِيعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ...
١٠٥	١١٦	وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ...
٢٥٦, ٢٥٠, ٤٢	١٢٥	فَمَنْ يَرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ...
٢٣٩, ٢٢٩, ٣٧	١٢٥	كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
صفحة	آية	
٣٢٤, ٥٠	٢	سورة اعراف (٧)
٢٩٥, ٤٦	٧	كِتَابٍ أَنْزَلِ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ...
٣٢٧, ٥٢	٢٦	فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ
٢٩٤, ٢٦٣, ١٠٨, ٤٥, ٢٩	٥٢	ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ
٣٢٢, ٤٩	٦٩	وَلَقَدْ جِئْنَاهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَى عِلْمٍ هُدًى وَ...
٢٤٥, ٢٣٦, ٤٠	٧١	أَوْ عَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ...
٢٣١, ٣٧	٩٦	قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ رِجْسٌ وَغَضَبٌ
١١٦	١٥٧	وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
١٧	١٥٨	الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ...
٢٣٨, ٤١	١٨٢	قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي...
٢٣٨, ٤١	١٨٣	وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ...
		وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ

١٦	١٨٩	هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا...
١١٧, ١٠٧, ٢٩	٢٠٣	هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
صفحة	آية	سورة انفال (٨)
١٥	١٧	وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ
٢٣٧, ٢٣٠, ٢٤٠	٢٢	إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
٢٣٧, ٢٣٠, ٢٤٠	٢٢	وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ...
٩٨	٢٤	وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ
٢٦٨, ١٩٠	٢٤	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا...
صفحة	آية	سورة توبة (٩)
٢٨٥, ٤٥	٧٨	أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ...
٦١	١١٩	لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ
٢٣٧, ٢٣٠, ٢٤٦	١٢٤	وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَئِكُمْ...
٢٣٧, ٢٣٠, ٢٤٦	١٢٥	وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَأَدْتَهُمْ رِجْسًا...
صفحة	آية	سورة يونس (١٠)
٢٣٢, ٣٨	٣٣	كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ...
١٣٨, ١٣٥, ٣٠	٣٧	وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ...
١٣٨, ١٣٥, ٣٠	٣٨	أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا...
١٣٨, ١٣٥, ٣١	٣٩	بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ...
١١٧, ١٠٧, ٢٩	٥٧	يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ...
٢٣٩, ٢٢٩, ٣٦	١٠٠	وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
صفحة	آية	سورة هود (١١)
٢٨٤, ٤٤	٥	أَلَا إِنَّهُمْ يَمُنُّونَ ضُورَهُمْ لَيَسْتَخِفُّوا مِنْهُ إِلَّا جِئَ...
٢٨٤, ٤٤	٥	وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ
٢٣٢, ٣٨	١٨	أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
٢٣٢, ٣٨	١٩	الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا...
صفحة	آية	سورة يوسف (١٢)
٢٩٦	٥٣	إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ

٢٨٧	٩٠	...إِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي
١٣٠, ١٠٩, ٣٠	١١١	مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ...
صفحة	آيه	سورة رعد (١٣)
١٨	٢	اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ...
٩٤, ٨٠, ٢٨	٣٧	وَلَتِلْكَ آتِيَةٌ أَهْوَاءُهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ...
٣٠٢, ٤٧	٤٣	قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ...
صفحة	آيه	سورة ابراهيم (١٤)
١١٧, ١٠٦, ٢٩	١	الرَّكِتَابِ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ...
٢٥٥	٧	لِتِلْكَ شُكْرُكُمْ لَا يَدْنِكُمْ
صفحة	آيه	سورة حجر (١٥)
٣٢٢, ٤٩	٦	وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ
٣٢٠, ٤٨	٩	إِنَّا نَحْنُ نُزِّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ
صفحة	آيه	سورة نحل (١٦)
٣٢٢, ٤٩	٤٤	وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ
٣١٤, ٣٠٩, ٤٧	٦٤	وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا...
٢٤٣, ٢٣٣, ٣٨	٨٣	يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ
صفحة	آيه	سورة اسراء (١٧)
٨٢, ٧٩, ٢٧	٣٩	ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ
٣٢٧, ٥٢	٤١	وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ...
٢٤١, ٢٣٢, ٣٨	٤٥	وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا...
٢٤٢, ٢٣٢, ٣٨	٤٦	وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي...
٢٤٦, ٢٣٧, ٤٠	٨٢	وَنُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ...
١٣٧, ٣١	٨٨	قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ...
٣٠٢, ٤٧	٩٦	قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ...
صفحة	آيه	سورة كهف (١٨)
٢٤٣, ٢٣٣, ٣٩	٥٧	وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ فَأَعْرَضَ عَنْهَا...
١٩٤	١٠٤	وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا

آية	صفحة	سورة مريم (١٩)
٣٩	٢٥٤, ٢٤٩, ٢٤١	وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ...
آية	صفحة	سورة طه (٢٠)
١	٣٢٥, ٥١	طه
٢	٣٢٥, ٥١	ما أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى
٩٩	٣٢٢, ٥٠	وَقَدْ أَتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا
آية	صفحة	سورة انبياء (٢١)
١٠	٣٢٢, ٥٠	لَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
٣٥	٧٠	نَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ
٥٠	٣٢١, ٤٩	وَهَذَا ذِكْرُ مُبَارَكٍ أَنزَلْنَاهُ
آية	صفحة	سورة حج (٢٢)
٥٤	١٠٠, ٨٠, ٢٨	... فَتُخَبِّتُ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا...
٥٤	٩٧	وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ...
٧٤	٢٨٧	وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ
آية	صفحة	سورة مؤمنون (٢٣)
٧١	٣٢١, ٤٩	بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهُمْ مُعْرِضُونَ
آية	صفحة	سورة فرقان (٢٥)
٢٩	٣٢٣, ٥٠	لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي
٥٥	٣٢٧, ٥٢	وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا...
آية	صفحة	سورة شعراء (٢٦)
٥	٣٢٢, ٥٠	وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدِّثٍ إِلَّا كَانُوا...
آية	صفحة	سورة نمل (٢٧)
٨٠	٢٤٤, ٢٣٤, ٣٩	إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تَسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا...
٨١	٢٣٤, ٣٩	وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُنَى عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تَسْمِعُ إِلَّا...
آية	صفحة	سورة قصص (٢٨)
٤٨	١٤٣, ١٣٦, ٣١	فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلُ...
٤٩	١٤٣, ١٣٦, ٣١	قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا ...

٣٢٨, ٥٢	٥١	وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
٣٢٧, ٥٢	٤٦	وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ...
صفحة	آية	سورة عنكبوت (٢٩)
٣٢٤, ٥١	٥١	إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
١٣٦, ١٠٠, ٨١, ٣١, ٢٨	٤٩	بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
١٤٧		
١٤٧, ١٣٦, ٣١	٤٩	بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...
٢٥٧, ٢٥١, ٤٢	٤٩	وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ...
١٤٧, ١٣٦, ٣١	٤٨	وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ...
صفحة	آية	سورة روم (٣٠)
١١٣	١٠	ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّوَاىَ أَنْ كَذَّبُوا
		بِآيَاتِ...
٨٥	٣٠	فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ...
صفحة	آية	سورة احزاب (٣٣)
١٣٩	٤٢	لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا
١٤٩, ٣٢	٤٦	وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا
صفحة	آية	سورة سبأ (٣٤)
٣١٠, ١٠٠, ٨١, ٤٨, ٢٨	٦	وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ...
٣١٥		
صفحة	آية	سورة فاطر (٣٥)
٣٢٨, ٥٣	٣٧	أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرُوا...
٣٣٦	١٦	إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ
١٥٣, ٣٢	٣٢	ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا
٣٣٦	١٦	يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَيُخْصِمُ مَا يُرِيدُ
صفحة	آية	سورة يس (٣٦)
٣٣٧	٨٢	إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
٣٢٣, ٥٠	١١	إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْغَيْبِ

٣٢٠, ٤٨	٤٩	إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ
٢٣٥, ٣٩	٤٢	وَلَقَدْ أَصَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ
صفحة	آية	سورة صافات (٣٧)
٣٢٣, ٥٠	٣	فَالْتَالِيَاتِ ذِكْرًا
صفحة	آية	سورة ص (٣٨)
٣٢٠, ٤٨	٨	أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ...
٢٥٤, ٢٤٩, ٤١	٤٨	أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ
٤٢	٨٣	إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ
٢٥٤, ٢٤٩, ٤١	٤٧	قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ
٣٢٧, ٥٢	٢٩	كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ ...
٤٢	٨٢	لَا تُخَوِّبُهُمْ أَجْمَعِينَ
٣٢٤, ٥٠	١	وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ
صفحة	آية	سورة زمر (٣٩)
٢٥٧, ٢٥٠, ٤٢	٢٢	أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ ...
٢٩٨	٥٤	أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي ...
٢٣١, ٣٧	٣	إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ
١٢٧, ١٠٨, ٣٠	٢٣	اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانٍ ...
٢٣٠, ٣٧	٥٩	بَلَى قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ ...
٣٢٨, ٥٣	٢٧	وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ...
٢٩٥, ٤٦	٥٤	يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ
صفحة	آية	سورة فتح (٤٠)
٢٥٢, ٤٣	٤	هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ ...
صفحة	آية	سورة فصلت (٤١)
٣٢٠, ٤٨	٤١	إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ ...
٢٣٨, ٤١	٤٤	قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ...
٢٨٥, ٤٤	٢٣	وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرَأَاكُمْ ...
٢٨٥, ٤٤	٢٢	وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ

آيه	صفحه	سورة زخرف (٤٣)
٤٣	٥٠, ٣٢٣	فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ...
٨٣	٣٩, ٢٣٥, ٢٤٤	فَذَرُهُمْ يَخْضِبُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ...
٧٨	٤٦, ٢٩٤, ٢٦٣	لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ
٤٤	٥٠, ٣٢٣	وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ
آيه	صفحه	سورة جاثيه (٤٥)
٢٣	٣٧, ٢٣١, ٢٤١	أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى...
٦	٣٠, ١٠٩, ١٢٨	تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ...
٢٠	٢٩, ١٠٧, ١١٧	هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ
٣	٣٠, ١٠٩, ١٢٨	هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ...
٢٣	٣٨, ٢٣٢, ٢٤١	وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا...
٧	٤٠, ٢٣٧	وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ
٨	٤٠, ٢٣٧	يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُنْثَلِ عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن...
آيه	صفحه	سورة احقاف (٤٦)
٨	٤٧, ٣٠٢	أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي...
١٧	١٣٠	فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
١١	٢٩, ١٠٨, ١٢٢	وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِفْكَ قَدِيمٍ
آيه	صفحه	سورة محمد ﷺ (٤٧)
٢٩	١٨	أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ...
١٨	٥١, ٣٢٤	فَأَنِّي لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذُكَّرَاهُمْ
آيه	صفحه	سورة ق (٥٠)
٣٧	٥١, ٣٢٤	إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى...
٤٥	٥٢, ٣٢٦	نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ...
١٦	٤٦, ٢٩٥	وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ...
آيه	صفحه	سورة ذاريات (٥١)
٥٥	٥٢, ٣٢٦	وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ

آية	سورة طور (٥٢)	صفحة
٣٣	أَمْ يَقُولُونَ تَقَوَّلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ	١٤٦ , ١٣٦ , ٣١
٣	إِلَّا تَذَكُّرَ لِمَنْ يَخْشَى	٣٢٥ , ٥١
٢٩	فَذَكِّرْ مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِكَاهِنٍ وَلَا مَجْنُونٍ	٣٢٧ , ٥٢
٣٤	فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ	١٤٦ , ١٣٦ , ٣١
آية	سورة نجم (٥٣)	صفحة
٢٩	فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا ...	٢٣٤ , ٣٩
٢٥	أَلَمْ يَلْقَ الدِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرُّ	٣٢٠ , ٤٨
٢٢	وَلَقَدْ يَسْرِنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ	٣٢٣ , ٥٠
آية	سورة الرحمن (٥٥)	صفحة
٣٣	يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ إِنْ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا ...	٢٠
آية	سورة واقعه (٥٦)	صفحة
٨١	أَفِيهِذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ	١٢٨ , ١٠٩ , ٣٠
آية	سورة حديد (٥٧)	صفحة
٢٩	لَيْلًا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ ...	٢٥٨ , ٢٥٢ , ٤٣
٢٨	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ ...	٢٥٨ , ٢٥٢ , ٤٣
آية	سورة مجادله (٥٨)	صفحة
٧	أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ...	٢٩٧ , ٢٩٤ , ٤٦
١٤	أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ	٢٣٤ , ٣٩
٢٢	أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ	٢٥٢ , ٤٣
٢٢	لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ ...	٢٥٢ , ٤٢
٢٢	وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ	٢٥٥
آية	سورة جمعه (٦٢)	صفحة
٢	هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا ...	١٠٦
آية	تغابن (٦٤)	صفحة
٨	فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا	١١٦ , ١١٥ , ١٠٦ , ٢٩

آيه	صفحه	سورة طلاق (٦٥)
١١	٣٢٦, ٥١	رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ
١٠	٣٢٦, ٥١	قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا
٧	٩٩	وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا
آيه	صفحه	سورة ملك (٦٧)
١٤	٢٨٤, ٤٤	أَلَّا يَعْلَمَ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ
١١	٢٤٤, ٢٣٥, ٣٩	فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُخِّقُوا لَأَصْحَابِ السَّعِيرِ
١٠	٢٤٤, ٢٣٥, ٣٩	وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابٍ ...
آيه	صفحه	سورة قلم (٦٨)
٥٢	٣٢١, ٤٩	إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
٤٤	٣٠, ٣٧, ١٠٩, ١٢٩	فَذَرْنِي وَمَنْ يَكْذِبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ
	٢٤١, ٢٣٠	حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ
٥١	٣٢١, ٤٩	وَإِنْ يَكَذِّبُ الَّذِينَ كَفَرُوا
٥٢	٣٢١, ٤٩	وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ
آيه	صفحه	سورة حاقه (٦٩)
٤٨	٣٢٥, ٥١	وَإِنَّهُ لَتَذِكْرَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ
آيه	صفحه	سورة مزمل (٧٣)
١٩	٣٢٥, ٥١	إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا
آيه	صفحه	سورة مدثر (٧٤)
٤٥	٣٢٥, ٥١	فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ
٣١	٣٢٤, ٥١	وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ
آيه	صفحه	سورة قيامه (٧٥)
٢٠	٢٤٤, ٢٣٤, ٣٩	كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ
٢١	٢٤٤, ٢٣٤, ٣٩	وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ
آيه	صفحه	سورة انسان (٧٦)
٣	٢٥٥, ١١٨	إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ - إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا
٣	١١٨, ١٠٧, ٢٩	وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ ...

صفحة	آية	سورة مرسلات (۷۷)
۱۳۰, ۱۰۹, ۳۰	۵۰	فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ
صفحة	آية	سورة عبس (۸۰)
۳۲۵, ۵۱	۱۲	فَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ
۳۲۵, ۵۱	۱۱	كَلَّا إِنَّهُ تَذَكَّرٌ
صفحة	آية	سورة تكوير (۸۱)
۳۲۱, ۴۹	۲۸	لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ
صفحة	آية	سورة مطففين (۸۳)
۲۳۱, ۳۷	۱۴	كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ
صفحة	آية	سورة بروج (۸۵)
۱۶	۲۱	بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ
۱۶	۲۲	فِي لَوَجٍ مَّحْفُوظٍ
صفحة	آية	سورة اعلیٰ (۸۷)
۳۲۶, ۵۲	۹	فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَى
صفحة	آية	سورة غاشیه (۸۸)
۳۲۶, ۵۲	۲۱	فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ
صفحة	آية	سورة لیل (۹۲)
۲۶۹	۱۲	إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَى
صفحة	آية	سورة تین (۹۵)
۱۷	۴	لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ
صفحة	آية	سورة زلزال (۹۹)
۲۰	۲	وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا
صفحة	آية	سورة فیل (۱۰۵)
۱۹	۳	وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ
صفحة	آية	سورة فلق (۱۱۳)
۷۰	۱	قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ
۷۰	۲	مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ

- ١٩٢ آل مُحَمَّدٍ هُمْ عَيْشُ الْعِلْمِ وَمَوْتُ الْجَهْلِ امام رضا عليه السلام
- ٩٨ ... يَحُولُ بَيْنَهُ وَيَبْنِ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقَّ امام صادق عليه السلام
- ٢٩٣، ٤٥ أَظْلَمَ بِظُلْمَتِهِ كُلِّ نَوْرٍ امير المؤمنين عليه السلام
- ١٧٨ اعْرِفُوا الْعَقْلَ وَجُنْدَهُ وَالْجَهْلَ وَجُنْدَهُ تَهْتَدُوا... امام صادق عليه السلام
- ١٩٢ الْإِمَامُ عَالِمٌ لَا يَجْهَلُ امام رضا عليه السلام
- ١٧٨ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ خَلَقَهُ مِنَ الرُّوحَانِيَّتَيْنِ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ. فَقَالَ ... امام صادق عليه السلام
- ٢٠٨ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مِنْ خَلْقِهِ وَخَلَقَهُ خَلْقًا مِنْهُ امام صادق عليه السلام
- ٢٨٦ إِنَّ لِمُحِبِّينَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ عَلَامَاتٍ يُعْرِفُونَ بِهَا امام صادق عليه السلام
- ١٥٥ أَنَا الْمَدِينَةُ وَعَلِيٌّ الْبَابُ؛ وَكَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْمَدِينَةَ لَا مِنْ قَبْلِ ... پیامبر ﷺ
- ١٩٤ أَنَا وَأَوْصِيَائِي بَعْدِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ [هُدَاةٌ] مُهْتَدُونَ الَّذِينَ قَرَّبَهُمُ اللَّهُ بِنَفْسِهِ وَنَبِيِّهِ فِي آيٍ ... امير المؤمنين عليه السلام
- ١٩٤ إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ إِنَّمَا ... پیامبر ﷺ
- ٢٧٤ أَوَلَمْ أَتَهُمْ عَرَفُوا التَّوْحِيدَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ وَأَحْكَمُوا عِلْمَ تَوْحِيدِهِ وَالْإِيمَانَ بَعْدَ ذَلِكَ بِمَا هُوَ ... امام صادق عليه السلام
- ١٧٥ بِحُكْمٍ قَدْ فَصَّلَهُ وَتَفْصِيلٍ قَدْ أَحْكَمَهُ وَفُرْقَانٍ ... امير المؤمنين عليه السلام
- ٢٧٣، ٤٤ تَوْحِيدُهُ تَمَيُّزُهُ مِنْ خَلْقِهِ امام صادق عليه السلام
- ١٧٧، ١٠٠ ثَلَاثٌ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُؤْمِنِ عِلْمُهُ بِاللَّهِ وَمَنْ يُحِبُّ ... امام صادق عليه السلام

- ١٩٣ الحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ پیامبر ﷺ
- ١٩١ دِعَامَةُ الْإِنْسَانِ الْعَقْلُ، وَالْعَقْلُ مِنْهُ الْفِطْنَةُ، وَالْفَهْمُ وَالْحِفْظُ وَالْعِلْمُ وَالْعَقْلُ يَكْمُلُ... امام صادق عليه السلام
- ١٤ سَأَلْتُهُ عَنْ أَذَى مَا يَكُونُ الْعَبْدُ بِهِ مُشْرِكًا؟ قَالَ: فَقَالَ: ... امام صادق عليه السلام
- ٣٣٤ سَأَلْتَهُ عَنِ الْقُرْآنِ أَخَالِقُ هُوَ قَالَ: لَا قَلْتُ: أَمْخْلُقُ؟ قَالَ: لَا امام صادق عليه السلام
- وَلَكِنَّهُ كَلَامُ الْخَالِقِ.
- ٢٩٣ الصلاة عمود الدين مثلها كمثل عمود الفسطاط إذا ثبت امام باقر عليه السلام
- العمود ثبتت الأوتاد والأطناب وإذا ...
- ٢٩٣، ٤٥ الصلاة قربان كل تقى امير المؤمنين عليه السلام
- ٢٩٤، ٤٥ الصلاة معراج المؤمن پیامبر ﷺ
- ٣٣٤ الصَّمَدُ الَّذِي لَا جَوْفَ لَهُ امام باقر عليه السلام
- ١٩٣ عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ پیامبر ﷺ
- ١٨٧ فَإِذَا عَرَفْتُمْ ذَلِكَ، عَرَفْتُمْ الْبِدْعَ وَالتَّكَلُّفَ، وَرَأَيْتُمُ الْفِرْيَةَ... امير المؤمنين عليه السلام
- ١٨٧ فَاطْلُبُوا ذَلِكَ مِنْ عِنْدِ أَهْلِهِ خَاصَّةً، فَإِنَّهُمْ خَاصَّةٌ نُورٌ امير المؤمنين عليه السلام
- يُسْتَضَاءُ بِهِ وَائْتَمَّةٌ يُقْتَدَى بِهِمْ
- ٣١٣ فَإِنَّهُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ پیامبر ﷺ
- ١٨٤ فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ، فَأَرَاهُمْ امير المؤمنين عليه السلام
- حِلْمَهُ كَيْفَ حَلَمَ وَأَرَاهُمْ عَفْوَهُ
- ١٦٩، ٣٢ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى امير المؤمنين عليه السلام
- بَعَثَ مُحَمَّدًا ﷺ بِالْحَقِّ...
- ١٧١، ٣٤ فَلَا يُجْهَلَنَّكُمْ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّ عِلْمَ الْقُرْآنِ لَيْسَ يَعْلَمُ امير المؤمنين عليه السلام
- مَا هُوَ إِلَّا مَنْ ذَاقَ طَعْمَهُ
- ١٨٧ فَهُمْ مِنْ شَأْنِهِمْ شُهَدَاءُ بِالْحَقِّ وَخُبْرٌ صَادِقٌ، لَا يُخَالِفُونَ امير المؤمنين عليه السلام
- الْحَقُّ وَلَا يَخْتَلِفُونَ فِيهِ
- ١١٦ قَالَ التَّوْرِيُّ هَذَا الْمَوْضِعُ عَلِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَيْمَّةُ عليهم السلام امام صادق عليه السلام
- ٩٩ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ لِكُلِّ شَيْءٍ عَلَامَةٌ يُعْرَفُ بِهَا... امام صادق عليه السلام
- ١٩٣ الْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ پیامبر ﷺ

- ٩٩ امام صادق عليه السلام قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ فَقَالَ ...
- ٩٩ امام صادق عليه السلام قُلْتُ لِأَيِّ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ قَالَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ
- ٤٤ امام رضا عليه السلام كُنْهُ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ
- ٧٠ امام صادق عليه السلام لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ
- ٩٨ امام صادق عليه السلام لَا يَسْتَيْقِنُ الْقَلْبُ أَنْ الْحَقُّ بَاطِلٌ أَبَدًا، وَلَا يَسْتَيْقِنُ ...
- ٩٨ امام صادق عليه السلام لَا يَسْتَيْقِنُ الْقَلْبُ أَنْ الْحَقُّ بَاطِلٌ أَبَدًا، وَلَا يَسْتَيْقِنُ أَنْ الْبَاطِلُ حَقٌّ أَبَدًا
- ١٧٦ امام صادق عليه السلام لِلْعَالَمِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ الْعِلْمُ بِاللَّهِ وَمِمَّا يُحِبُّ وَمِمَّا يَكْرَهُ
- ١٢٩ امام صادق عليه السلام لِلْقُرْآنِ تَأْوِيلٌ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَكَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
- ٩٣ امام هادي عليه السلام لَمَّا ذَا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ﷺ بِالْعَصَا وَيَدِهِ الْبَيْضَاءِ وَآلَةَ السِّخْرِ وَبَعَثَ عِيسَى بِآلَةٍ ...
- ١٥٧ امير المؤمنين عليه السلام لَوْ سَكَتَ الْجَاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ
- ١٥٧ امير المؤمنين عليه السلام لَوْ سَكَتَ مَنْ لَا يَعْلَمُ سَقَطَ الْاِخْتِلَافُ
- ١٥٥ امام صادق عليه السلام اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ. اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ ...
- ١٧٦ امير المؤمنين عليه السلام لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوهُ وَلِيَقْرُوا بِهِ إِذْ جَدَدُوهُ وَلِيُثْبِتُوهُ بَعْدَ إِذْ أَنْكَرُوهُ
- ٢٠٢ امير المؤمنين عليه السلام مَا لِلَّهِ نَبَأٌ أَعْظَمُ مِنِّي وَمَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي
- ٢٥٥ حضرت زينب عليها السلام مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً
- ١٤٠ امام صادق عليه السلام مَا مِنْ أَحَدٍ يَقْرَأُ آخِرَ الْكَهْفِ عِنْدَ النَّوْمِ إِلَّا تَيَقَّظَ فِي ...
- ١١٢ پیامبر ﷺ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا فَلْيَسْتَمْسِكْ بِوَلَايَةِ ...
- ، ٢٩٣، ٤٥ من تفكر في ذات الله تزدق
- ٢٩٦ امام المؤمنين عليه السلام
- ١٤٠ امام صادق عليه السلام مَنْ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ أَلْفَ مَكْرُوهٍ مِنْ مَكَارِهِ ...

١٤٠	مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ مَنْزِلِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ ...	امام صادق عليه السلام
١٤٠	مَنْ قَرَأَ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ نَفَثَ عَنْهُ الْفَقْرُ وَاشْتَدَّتْ أَسَاسُ ...	امام صادق عليه السلام
٣٠٩, ٤٧	المؤمن ينظر بنور الله	پیامبر ﷺ
١٦٤	نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ لَا يُقَاسُ بِنَا أَحَدٌ	امير المؤمنين عليه السلام
١٨٧	وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الثُّشَدَّ حَتَّى تَعْرِفُوا الَّذِي تَرَكْتُمْ، وَلَمْ تَأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى تَعْرِفُوا ...	امير المؤمنين عليه السلام
٧٢	وَبِعَظَمَتِهِ وَتَوَرُّدِ عَادَاةِ الْجَاهِلُونَ	امير المؤمنين عليه السلام
٢٧٣	وَكُنْهٖ تَفْرِيقٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ خَلْقِهِ	امام رضا عليه السلام
١١٩	وَلَقَدْ دَخَلَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَهُ أَخُوهُ هَارُونُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فِرْعَوْنَ وَعَلَيْهِمَا مَدَارِعُ ...	امير المؤمنين عليه السلام
٨٤	وَمَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا قَالَ مَعْرِفَةُ الْإِمَامِ ...	امام باقر عليه السلام
٢٥٩	وَضَعَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ دِيَةَ الْعَيْنِ وَدِيَةَ النَّفْسِ وَدِيَةَ الْأَنْفِ وَحَرَّمَ النَّبِيذَ وَكُلَّ مُسْكِرٍ ...	امام صادق عليه السلام
٢٣٩	هَبْطَ جَبْرِئِيلُ عَلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا آدَمُ! إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَخْبِرَكَ وَاحِدَةً مِنْ ثَلَاثٍ، فَاخْتَرَهَا ...	امير المؤمنين عليه السلام
١١٦	يَا أَبَا خَالِدٍ التَّوَرُّ وَاللَّهُ - الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ وَاللَّهُ نُورُ اللَّهِ ...	امام باقر عليه السلام

اعلام

|

۲۲	اشعری، علی بن اسماعیل	۱۹۴، ۱۷۹، ۱۶۳	آل الله
، ۲۴، ۲۳، ۱۱، ۴، ۳	اصفهانى، میرزا مهدى	، ۱۶۲، ۱۵۶، ۱۵۴، ۱۱۷، ۱۱۶، ۹۵، ۸۴، ۸۳	ائمہ
، ۱۴۴، ۱۳۹، ۱۲۸، ۱۰۱، ۶۴، ۶۲، ۵۸، ۵۷		۳۳۴، ۱۹۳	
، ۲۶۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۶۲، ۱۴۹		۳۵۹، ۸۶	ابراهیمی دینانی، غلامحسین
۳۶۰، ۳۵۰، ۳۴۵، ۲۹۷، ۲۹۶		۱۲۹، ۱۱۲	ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم
۱۸۹، ۸۴، ۷۵، ۶۸	افلاطون		ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)
۲۰۷، ۳۵	اکسنوفان	، ۲۹۳، ۲۷۳، ۲۲۴، ۱۹۳، ۱۷۶، ۱۶۴، ۱۰۰،	
۶۷، ۲۷	اکسیوفان	۳۳۴، ۳۱۱	
۳۶۲، ۶۸	الجر، خلیل		ابن سینا، حسین بن عبدالله (شیخ الرئيس)
، ۳۲، ۲۵، ۸، ۴، ۳	اهل بیت	۳۳۵	
، ۱۵۳، ۱۱۴، ۸۹، ۷۹، ۷۶، ۷۰، ۵۹، ۵۴		، ۲۷۴	ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ۸۴، ۲۷۴
، ۱۸۱، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۵۴		۲۹۶، ۲۸۷	
، ۳۳۵، ۲۸۶، ۲۷۷، ۲۱۰، ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۸۹		۲۵۵	ابن طاووس، علی بن موسی
۳۴۳، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۷		۲۲۹، ۱۸۲، ۱۰۵	ابن منظور، محمد بن مکرم
ب		۲۲	ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم
۲۲	باقلانی	۳۵۹، ۲۰	ابوحجر، احمد عمر
۹۸	بحرانی، سید هاشم	۱۷۶	احسائی، احمد (شیخ احمد احسائی)
۷۶	بخنر	۳۵۹، ۲۳	اخوان الصفا
، ۱۴۰، ۸۴، ۷۰،	برقی، احمد بن محمد	۲۶۷، ۷۶، ۶۸	ارسطو

ز	۲۹۳، ۱۷۹، ۱۷۷
۳۶۱، ۲۲ زمخشری، محمود بن عمر	۶۷، ۲۷ برمانیدس
۷۵ زنوزی، ملا علی	۲۲۹ بستانی، فؤاد افرام
س	۷۱، ۲۴، ۴، ۳ محمد بیابانی اسکویی، محمد
۱۸۹ سازگار، غلامرضا	پ
۱۷۳ سعد الخیر	۶۷، ۲۷ پلوتن
۸۴، ۷۵ سقراط	۶۸، ۲۷ پورفیر
۳۶۱، ۱۹۴ سلیم بن قیس هلالی	ت
۲۱ سیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر	۲۹۳ تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد
ش	۲۳ تنکابنی، محمد بن سلیمان
شاهزاده افسر ۵، ۱۱، ۲۴، ۲۷، ۶۴، ۳۴۵	ج
۳۴۹، ۳۴۸، ۳۴۷	۲۳ جبائی، ابوعلی
۲۲ شبر	جعفری، محمد تقی (علامه جعفری)
شریف الرضی، محمد بن حسین (سید مرتضی)	۳۹۷، ۳۹۵، ۳۹۳، ۷۶، ۷۵، ۷۳
۲۹۳، ۱۲۰	ح
۲۲ شهرستانی، محمد بن عبدالکریم	۷۱ حرّ عاملی، محمد بن حسن
۱۲۲ شهیدی	۶۸ حسین، طه
ص	خ
صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم	۲۲ خوئی، سید ابوالقاسم
(ملاصدرا، صاحب اسفار الاربعة)، ۶۹، ۷۵	د
۳۶۱، ۳۳۵، ۳۱۳، ۸۵	۱۸۲ دکارت
۶۴، ۲۵، ۲۴ صدرزاده	۶۸ دی بور
۳۶۱، ۲۵۹، ۱۹۴ صفار، محمد بن حسن	ر
ط	راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۸۱
طباطبائی، سید محمد حسین (علامه)	۳۶۱، ۳۳۳، ۲۲۹
طباطبائی	۲۴ ربانی
۳۶۱، ۶۸، ۲۱	رضایی اصفهانی، محمد ۷۹، ۱۶

۳۶۲، ۸۴ قمی، علی بن ابراهیم

ک

کلینی، محمد بن یعقوب، ۷۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۰،

۱۱۴، ۱۱۶، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۵، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۸،

۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۸، ۲۴۰، ۲۹۳، ۳۳۶

گ

۲۰۹ گزنفون

م

۲۲ ماوردی

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی ۱، ۲،

۷۱، ۱۱۲، ۱۵۷، ۱۷۲، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۵۵، ۲۷۳،

۲۷۴، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۶۳

۲۰ مروه، یوسف

مطهری، مرتضی (استاد مرتضی مطهری)

۷۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۶۳

۲۵ ملکی میانجی، محمد باقر

۷۶ مولشوت

ن

۲۲ نظام

۸۴ نوری، حسین بن محمد تقی

۱۶، ۱۹، ۳۶۳ نوفل، عبدالرزاق

ه

۷۶ هويز، توماس

۷۶ هولباخ

۲۵، ۴ طالعی، عبدالحسین

۲۷۳، ۱۴۴ طبرسی، احمد بن علی

طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی،

شیخ الطائفه)

۲۲، ۲۳، ۱۹۳، ۳۶۱

ع

۳۶۲، ۱۸، ۱۷، ۱۶ عباس نژاد، محسن

۳۶۲، ۱۹ عبده، محمد

۳۶۲، ۱۹ عجوز، محی الدین

۲۲ علامه حلی

علم الهدی، علی بن حسین (سید رضی)

۳۶۲، ۲۲

عیاشی، محمد بن مسعود، ۳۱۳، ۳۳۴،

۳۹۷

غ

۶۹، ۶۸ غنی، قاسم

ف

۳۹۴، ۳۹۷، ۳۶۴، ۶۸ فاختوری، حنا

۳۶۴، ۷۰، ۲۲ محمد بن عمر

۳۳۳ فراهیدی، خلیل بن احمد

۳۶۴ فلاطوری، عبدالجواد

۶۸، ۲۷ فیثاغورث

۳۶۲، ۲۳ فیض کاشانی

ق

۲۲ قاضی عبدالجبار

۲۲ قرطبی، محمد بن احمد

۳۶۲، ۶۴، ۲۴ قزوینی، مجتبی

یادداشت

[illegible]